



آسیب شناسی گذار به
دولت ديمقراطیک توسعه گرا

چاپ نوزدهم

آکبر گنجی تاریک خانه اشباح



فہرست
مجموعی



تاریکخانه اشباح

(آسیب شناسی گذار به دولت دمکراتیک توسعه گرا)

اکبر گنجی



انتشارات طرح نو
خیابان خرمشهر (آپادانا) - خیابان نوبخت
کوچه دوازدهم - شماره ۱۴ تلفن: ۸۷۶۵۶۳۴

تاریکخانه اشباح (آسیب‌شناسی گذار به دولت دمکراتیک توسعه‌گرا) • نویسنده: اکبر گنجی
مدیر هنری و طراح جلد: بیژن صیفوری • حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هُما
(امید سیدکاظمی) • چاپ: فرهنگ معاصر • نوبت چاپ: چاپ اول ۱۳۷۸، چاپ دوم
۱۳۷۸، چاپ سوم ۱۳۷۸، چاپ چهارم ۱۳۷۸، چاپ پنجم ۱۳۷۸، چاپ ششم ۱۳۷۸، چاپ
هفتم ۱۳۷۸ • شمارگان: ۵۰۰۰ جلد • قیمت: ۲۴۰۰ تومان • همه حقوق محفوظ است.

شابک: ۹۶۴-۵۶۲۵-۸۵-۸ ISBN: 964-5625-85-8

گنجی، اکبر (۱۳۷۸ -)
تاریکخانه اشباح: (آسیب‌شناسی گذار به دولت دمکراتیک توسعه‌گرا) / اکبر گنجی. - تهران:
طرح نو، ۱۳۷۸.
۴۶۶ ص. - (فرهنگ عمومی)
چاپ هفتم: ۱۳۷۸
۱. جمهوری اسلامی. ۲. جمهوری دمکراتیک. الف. عنوان. ب. عنوان: آسیب‌شناسی
گذار به دولت دمکراتیک توسعه‌گرا.

۹۵۵ / ۰۸۴

۲ ت ۵۹ / ۱۵۷۰ DSR

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ
بِيَدِكَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

اگر دستت را به سوی من دراز کنی که مرا
بکشی [بدان که] من دست درازکننده به سوی
تو نخواهم بود که بکشم؛ چرا که از خداوند،
پروردگار جهانیان می ترسم.

قرآن کریم، مائده، آیه ۲۸

فهرست

۱۱	□ مقدمه
۱۳	کارگردانان ترور
۱۶	هاشمی و خاتمی: جنایت و مکافات
۱۹	شکار بوفالو، پوست پلنگ و دندان ببر
۲۲	نابرابری و خشونت‌طلبی، برابری و خشونت‌ستیزی
۲۶	آی‌شم‌ن در اورشلیم
۲۹	معرفی اعضای تشکیلات جنایت‌های سیاسی
۳۲	توجیه ایدئولوژیک جنایت
۳۶	تراژدی بزرگ و کم‌دی فلاکت‌بار
۴۰	مطبوعات و شوک ۷۷
۴۳	جنگ، انتخابات، مطبوعات تکرار یک سناریو
۴۷	دور فلکی یکسره بر منهج عدل است
۴۹	انقلاب است که فرزندان خود را می‌بلعد
۵۴	حکومت قانون، خاتمی و دشمنانش
۵۶	پس من چگونه گویم کین درد را دوا کن
۶۰	ای کبک خوشخرام، کجا می‌روی بایست
۶۳	جانا روا نباشد خونریز را حمایت
۶۶	با تو ما چون رز به تابستان خوشیم
۷۲	جرم سیاسی چیست؟
۷۵	وای اگر از پس امروز بود فردایی
۷۸	باستانشناسی دادگاه ویژه روحانیت

۸۵	فقط یک دادگاه ویژه
۸۸	ما را هم دستگیر کنید چون مثل کدیور فکر می‌کنیم
۹۰	تجدید نظر طلبی
۹۳	نامه به انجمن اسلامی دانشگاه مشهد
۹۶	پارادوکس تضعیف نظام
۹۹	نگاهی به پروژه‌های جریانی روشنفکری دینی
۱۰۶	کلک خیال‌انگیز ایدئولوژی
۱۱۲	بیا این داورها را به پیش داور اندازیم
۱۱۶	اسم رمز: دفاع از دین
۱۱۹	فریب سرکوب
۱۲۲	پیام‌آور آزادی و حق نخواستن
۱۲۶	خون به خون شستن محال آمد محال (۱)
۱۳۰	خون به خون شستن محال آمد محال (۲)
۱۳۳	خون به خون شستن محال آمد محال (۳)
۱۴۹	خون به خون شستن محال آمد محال (۴)
۱۵۸	خون به خون شستن محال آمد محال (۵)
۱۶۹	راست: تداوم عقلانی، فروپاشی ظلمانی
۱۷۴	تا جینی، کار، خون‌آشامی است
۱۷۷	اهداف آشکار و پنهان ترور
۱۸۰	«فرح دیبا» و سیاست دوگانه
۱۸۳	پروژه ناتمام قتل‌های سیاسی
۱۸۶	دین‌ستیزی و دین‌گریزی (نامه به‌ناطق نوری)
۱۹۹	طناب اعتماد
۲۰۱	«گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد»
۲۰۴	آدمیان متوسط
۲۰۷	توطئه فرهنگی و طرح براندازی
۲۱۲	۳۰ میلیون نفر و ۶ نفر
۲۱۶	عشق‌بازان چنین مستحق هجراند
۲۲۲	تایستان گرم ۷۸
۲۲۵	صراحت و شفافیت، تندى و خشونت

۲۲۸	موانع چهل میلیونی
۲۳۲	صراحت در کلام و پنهان کاری سیاسی
۲۳۶	جناح راست و کودکان شرور
۲۳۹	کلیدداران بهشت
۲۴۴	شفافیت حداکثری و پنهان کاری حداقلی
۲۵۰	پرسشهای یک خودکشی
۲۵۲	خودکشی عنصر کلیدی و «شاه کلید»
۲۵۵	دفاع از آزادی اندیشه
۲۵۹	اسرائیل و بزرگترین شبکه جاسوسی قرن
۲۶۵	آقای فلاحيان روشنگری کنند
۲۶۸	شکستن سکوت و قیام علیه جبهه دوم خرداد
۲۷۱	قتلهای محفلی و سرکوب دانشجویان
۲۷۴	دموکراسی؛ الزامات و مخاطرات
۲۷۶	سعید امامی هنوز زنده است!
۲۸۰	آن روز دیده بودم این فتنه ها که برخاست
۲۸۵	نگاهی به حادثه حمله به کوی دانشگاه و پیامدهای آن (۱)
۲۹۱	نگاهی به حادثه حمله به کوی دانشگاه و پیامدهای آن (۲)
۳۰۲	نگاهی به حادثه حمله به کوی دانشگاه و پیامدهای آن (۳)
۳۱۵	تاریکخانه اشباح جنایتکاران
۳۱۹	میراث آیت الله یزدی
۳۲۵	به سوی یک حزب جدید
۳۲۷	هویت، کیهان، سعید امامی
۳۳۷	دعایی و شریعتمداری
۳۴۰	عصاکش
۳۴۳	«ریسک بالا» و پمپاژ انگیزه های دینی
۳۴۹	توسعه سیاسی قوه قضائیه
۳۵۱	کیهان، سعید امامی و «فتنه خاتمی»
۳۷۳	اشاراتی تازه
۳۷۷	فیزیک و متافیزیک
۳۸۰	شرط حضور در عرصه سیاست

۳۸۱	مجلس خبرگان و اعتبارنامه فلاحیان
۳۸۳	پاسخ دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری
۳۸۴	تاوان سنگین پروژه توسعه سیاسی
۳۸۷	چراغ خشونت
۳۸۹	موضع وزارت اطلاعات و قوه قضائیه
۳۹۱	مسئله جاسوسان اسرائیل و منافع ملی ایران
۳۹۴	عالیجناب خاکستری
۴۰۵	آفات نوسازی آمرانه
۴۰۸	«کیش» فلاحیان، «مات» مخالفان
۴۱۱	کودتا: تاوان وفاداری به مردم
۴۱۴	علی فلاحیان و «حق شهروندی»
۴۱۹	برنامه تحقیقاتی قتل‌های زنجیره‌ای
۴۳۹	□ پیوستها
۴۵۹	□ نمایه

مقدمه

بیش از یک قرن از آشنایی و درگیری «ما» با «جهان جدید» می‌گذرد. طی این قرن قرار بود ما نسبت خود را با «مدرنیت» روشن کنیم. اما گویی همچنان در آغاز راهیم و هنوز در سطح «ملی» راه حل و اجماعی در این خصوص وجود ندارد.

روند جهانی شدن «پویش تجمدد» ما را وارد فرایند نوسازی کرد. اما نه به دمکراسی دست یافتیم و نه معشوق توسعه را در آغوش گرفتیم. مستها به دلیل «گذار» از جهان کهن به جهان جدید، دردهای زایمان را یک صد سال است که تحمل کرده و گاه برای سالم به دنیا آوردن نوزاد مجبور به عمل سزارین می‌شویم.

فقر، اعتیاد، بحران هویت، طلاق، بیکاری، تورم، نابرابری، قتل و جنایت، خودکشی، کلاهبرداری و اختلاس، تاریک بودن آینده، چندگانگی ارزشها و... برخی از معضلاتی هستند که در دوران گذار به صورت «بحرانی» بروز و ظهور می‌یابند. «قتل مخالفان سیاسی» و ظهور «جنبش فاشیستی» از آسیبهای جدی دوران گذارند. مشکل جوامع در حال گذار آن است که دویخشانی اند: بخشی سنتی و محافظه کار، بخش دیگر مدرن و پیشرو. آفات جوامع سنتی و مدرن در این جوامع به صورت «بحرانی» تجلی می‌کنند. به گمان ما «دولت دمکراتیک توسعه گرا»^۱ تنها راه پیشاروی ماست که می‌تواند بحرانه‌ها را سامان و نظام اجتماعی مدرن را نوید بخشد. ما در اینجا با نگاه آسیب شناسانه برخی معضلات، خصوصاً قتل‌های زنجیره‌ای روشنفکران، را برجسته کرده و در حد مقدور راه برو نشو از بحران را نشان داده‌ایم. درباره این کتاب چند نکته را یادآور می‌شویم.

اول. این کتاب مجموعه یادداشتهایی است که از دی ماه ۱۳۷۷ تا شهریور ۱۳۷۸ در روزنامه‌ها منتشر شده است. کلیه یادداشته‌ها در این مجموعه بر اساس زمان انتشار

۱. به پیوست ۳ کتاب تحت عنوان «دولت دمکراتیک توسعه گرا» مراجعه شود.

به دنبال یکدیگر آمده‌اند. اما دو استثنا وجود دارد. یکی مربوط به ۵ یادداشت «خون به خون شستن محال آمد محال» است که به دلیل حساسیت و ارتباط وثیق همگی به دنبال یکدیگر منتشر شده است. دومی مربوط به مقاله «پروژه تحقیقاتی قتل‌های زنجیره‌ای» است که به دلیل اهمیت و به علت آنکه برنامه نظری قتل‌ها را می‌شکافد در پایان کتاب آمده است.

دوم. سلسله یادداشت‌های یادشده در بطن حوادث و با عجله نگاشته شده و با کتابی که با فراغت خاطر و در فرصت مناسب و به عنوان یک تماشاگر که از موضوع مطالعه فاصله گرفته، نگاشته می‌شود، تفاوت دارد. در بسیاری از یادداشت‌ها «موضع بازیگر» نویسنده به خوبی عیان است.

سوم. برای ما که در مرز جهان کهن و جهان جدید ایستاده و در حال گذار به دنیای جدید هستیم، مانعی پیش می‌آید که مانع گذارند و باید آسیب‌شناسانه بدانها نگرست.

«قتل‌های زنجیره‌ای» یکی از آسیب‌ها و موانع جدی گذار به دنیای جدید است. پدیده «جنبش فاشیستی» به عنوان یک آسیب جدی دیگر مراحل گذار را در کتاب دیگری زیر عنوان «تلقی فاشیستی از دین و حکومت» بازکاویده‌ایم.

اکبر گنجی

۱۳۷۸/۶/۳۱

کارگردانان ترور*

۱. کشف گروه عملیاتی قتل نویسندگان و دگراندیشان توسط هیئت پیگیری ریاست جمهوری، عملی درخور تحسین است و بر شجاعت و مسؤولیت‌شناسی وزارت اطلاعات در اعلام صریح و شفاف دخالت تعدادی از پرسنل آن وزارت در قتل‌های اخیر باید درود فرستاد. این نوع مسؤولیت‌شناسی در هیچ‌یک از کشورهای جهان سوم مشاهده نمی‌شود و این از نتایج جنبش جامعه مدنی ایران و پایمردی خاتمی است که از ابتدا بر حق شهروندی، آزادی بیان، حق مخالفت در چارچوب قانون، توسعه سیاسی و... تأکید کرد.

۲. «حقوق تنبیهی» که تأکیدش بر مجازات مجرم است، حکم می‌کند که قاتلان در اسرع وقت مجازات شوند. اما هدف «حقوق ترمیمی» مدرن، برگرداندن انتظام امور بر مدار عدالت و انصاف است. در جامعه مدرن باید ناهنجاریها و جرایم به گونه‌ای ترمیم شوند که نظم و انتظام برقرار شود و امکان تکرار جرم بشدت کاهش یابد.

سؤال اساسی و مهم این است که: با مسئله جنایات خیر چگونه باید برخورد شود تا چنین فجایعی مطلقاً امکان تکرار نداشته باشند؟

اول، ادعا شده است که: «یک واحد قضایی با سه نفر قاضی عادل بعد از محاکمه غیابی، معذومین را مغسود فی الارض تشخیص داده و محکوم به اعدام کردند».^۱ اگر چنین ادعایی صحت داشته باشد باید قضات یادشده در اسرع وقت دستگیر و پس از معرفی به جامعه مجازات شوند.

دوم، نیروهای عملیاتی (قاتلان) از فرماندهان دستور می‌گیرند. آنکه ماشه را می‌کشد، خفه می‌کند یا با چاقو بدن‌ها را می‌برد، مجری است. «کمیته ترور» دستور

* صبح امروز، ۱۳۷۷/۱۰/۱۷.

۱. اطلاعیه گروه فدائیان اسلام ناب محمدی معطفی نواب، صبح امروز، ۱۳۷۷/۱۰/۱۵.

قتل را صادر می‌کند. نباید به‌شناسایی قاتلان، دل خوش کرد، باید کارگردانان را شناسایی و مجازات کرد.

کارگردانان لزوماً در وزارت اطلاعات سکنی ندارند. شکست‌خوردگان سیاسی کج‌اندیش می‌توانند از بیرون در عناصر گوش به‌فرمان نفوذ کرده و آنان را وادار به‌ترور کنند. کارگردانان مشتاق‌اند که در اسرع وقت تکلیف قاتلان روشن شود تا نقش آنان (کارگردانان) از صفحه ذهنها پاک شود. جمع کردن همه نگاهها به‌سوی وزارت اطلاعات از خطای باصره حکایت دارد. کج‌اندیشان و خفاشان شب عرصه اندیشه و سیاست را در هر لباس و منصبی باید شناسایی کرد.

سوم، «گفتمان خشونت» چندسالی است که در این مرز و بوم بشدت از منابر و در مطبوعات تبلیغ می‌شود، گفتمان خشونت حذف فیزیکی دگراندیشان و دگرباشان را توجیه ایدئولوژیک می‌کند. وظیفه خردمندان و رسالت اندیشمندان است که به‌چالش «ایدئولوژی خشونت» رفته و با ساختارشکنی، اوراق کردن یا شرحه‌شرحه کردن آن زوایای آشکار و نهانش را برملا کنند.

وظیفه قانونگذار است که تبلیغ و ترویج خشونت و تنبیه فیزیکی را جرم محسوب کند تا هیچ‌کس امکان نیابد از خشونت، خصوصاً به‌نام دفاع از دین حمایت کند.

چهارم، باید از جامعه‌شناسی و روان‌شناسی مدد گرفت. جامعه‌شناسی، شرایط اجتماعی ظهور و گسترش خشونت را تعلیل می‌کند. روان‌شناسی با تئوری «شخصیت اقتدارگرا» و نظریه «ناکامی-پرخاشگری» نشان می‌دهد که چه افرادی جذب جنبشهای خشونت‌گرا می‌شوند.

متأسفانه در جامعه ما هم، شرایط اجتماعی رشد جنبشهای فاشیستی فراهم است و هم، افرادی وجود دارند که روحیاتشان ایجاب می‌کند جذب جنبشهای فاشیستی شوند.

پنجم، علما و مراجع تقلید برای دفاع از دیانت و دینداری باید با خشونت‌ورزان مبارزه کنند و اجازه ندهند که در حریم دیانت، دکان قتل و جنایت باز و برگنبد شریعت، بیرق وحشت نصب شود.

نهاد مرجعیت در طول تاریخ شیعه، پایگاه مظلومین بوده است و دامن مراجع عالیقدر از هرگونه سوء ظن، پاک است. اما تمام ترس از آن است که سکوت آن بزرگواران، حمل بر تأیید شود و جنایتکاران را بر جنایت، مصرّ و نسل جوان را از دین، گریزان سازد.

هاشمی و خاتمی: جنایت و مکافات*

خشونت و ترور پدیده خاص دوران خاتمی نیست. در دوران هاشمی نیز خشونت و جنایت وجود داشت. حمله به بیت حضرت آیت الله العظمی منتظری، حمله به دکتر سروش در دانشگاه تهران، حمله به دفاتر کیان و ایران فردا به آتش کشیدن کتابفروشی مرغ آمین، برهم زدن سمینارهای علمی و فرهنگی، به آشوب کشیدن سخنرانی آقای خاتمی در مشهد و... نمونه هایی از خشونت های دوران هاشمی است. به دره افکندن اتوبوس حامل نویسندگان و روشنفکران، ربودن و به قتل رساندن تفضلی، امیر علایی، حسین برازنده، زال زاده، میکائیلیان و... نمونه هایی از جنایات رخ داده در دوره هاشمی است. مرگ مشکوک سعیدی سیرجانی را هم باید بر آن لیست افزود. سیمای جمهوری اسلامی هم با تهیه و پخش برنامه «هویت» زمینه ذهنی تنبیه فیزیکی مخالفان را فراهم ساخت.

پس از نظر خشونت و جنایت، با شدت و ضعف، دوران هاشمی و خاتمی مشابه یکدیگرند. اما چه اوصافی این دو دوره را از یکدیگر متمایز می سازد؟

۱. هدف اصلی خشونت و جنایت دوران هاشمی حذف دگراندیشان و روشنفکران از طریق ایجاد رعب و وحشت بود. اما هدف اصلی خشونت و جنایات اخیر برکناری خاتمی و نابودی جنبش جامعه مدنی ایران است.

۲. هاشمی سردار سازندگی ایران بود. مسئله هاشمی بازسازی اقتصادی بود. اما خاتمی به توسعه همه جانبه می اندیشید و برای جبران پس افتادگی سیاسی و فرهنگی به ناچار بر مشارکت سیاسی، آزادی بیان، جامعه مدنی، حقوق شهروندان، تکرار سیاسی و فرهنگی، گفت و گو و... تأکید نهاد. خشونت و جنایات ضربه چندانکی به برنامه هاشمی نمی زد. لذا بسط خشونت به هاشمی ربطی نداشت و مشکل او نبود.

ولی خشونت و جنایت کل اهداف و برنامه خاتمی را به چالش می‌خواند و آن را نابود می‌سازد. ضمن اینکه حفظ امنیت و حرمت تک‌تک شهروندان برای خاتمی اهمیت دارد.

۳. در دوره هاشمی امکان مخالفت علنی شهروندان با خشونت و جنایت وجود نداشت. مطبوعات مستقل هنوز شکل نگرفته بود. جنبش دانشجویی در حال بازسازی آرمانها و تجدید نظر در علل اصلی مشکلات جامعه بود. چپ کاملاً به‌حاشیه رانده شده بود. احزاب و تشکلهای صنفی هنوز شکل نگرفته بود. جریان روشنفکری دینی در حال بازسازی فهم دینی و سازگار کردن نظری دین و مدرنیته بود، یک دهه فعالیت گسترده فرهنگی-نظری حول پارادایمهای سنت و تجدد، در حاشیه سیاست و برخلاف سیاست فرهنگی دولت، در زمستان سرد صورت گرفت تا بهار تهران فرارسد. و...

اما در دوم خرداد ۱۳۷۶ یک دهه اصلاح و احیای دینی به‌اصلاح اجتماعی معطوف شد و پس از آن جنبش جامعه مدنی ایران با استفاده از امکانات مختلف (مطبوعات، دانشگاه، تشکلهای سیاسی و...) به سرعت مسئله خشونت و جنایت را به یک معضل ملی تبدیل کرد. لذا «عزم ملی» بر کشف ریشه‌های خشونت قرار گرفت. ۴. خشونت‌ورزان و جنایتکاران عرصه سیاست در دوره هاشمی بدون دغدغه خاطر و ترس از مکافات دست به جنایت می‌زدند. آنان گمان می‌کردند در دوران خاتمی «هیچ چیز عوض نشده است» و می‌توان با یک «حمله برق‌آسا» مخالفان را نابود کرد. اما خاتمی مردانه ایستاد و نشان داد که دیگر خشونت‌طلبان، جنایتکاران و شکنجه‌گران امنیت ندارند. حکومت قانون به سراغ قانون‌شکنان رفته و حداقل به‌طور علنی و شفاف آنان را در پیشگاه شهروندان بی‌آبرو می‌کند.

۵. در دوره هاشمی هیچ‌کس جرئت انتقاد از وزارت اطلاعات را نداشت. آقای هاشمی نیز در زمان رأی اعتماد فلاحیان در مجلس بر این نکته انگشت نهاد. وزارت اطلاعات می‌توانست فردی را در خیابان دستگیر کرده و ماهها زندانی کند و همان فرد بعداً توسط دادگاه تبرئه شود (عباس عبدی). اما در دوره خاتمی امکان پرسش و انتقاد از وزارت اطلاعات مهیا شد و از ترس دیگر خبری نبود. آقای دری نجف‌آبادی با سرکشی به زندانهای اطلاعات وضع را بشدت بهبود بخشید. به‌طوری که زندانیان تحولات را باور نمی‌کردند. اینک در مطبوعات به‌طور شفاف از

وزیر اطلاعات انتقاد می‌شود و مطبوعات و عقلا بدون ترس خواستار برکناری وزیر اطلاعات می‌شوند.

زندانیان دوران فلاحیان پس از بریدن تحت فشارهای روحی و جسمی، ضمن مصاحبه تلویزیونی در پیشگاه ملت از خود و دیگران بشدت انتقاد می‌کردند. اما در دوران دری نجف‌آبادی از مصاحبه‌های تلویزیونی خبری نبود. در دوره هاشمی همه سازمانها و ارگانها باید درآمد ایجاد می‌کردند. لذا وزارت اطلاعات فعالیتهای اقتصادی سازمانهای تابعه‌اش، با مجوز هاشمی، از راه مبارزه با ثروتهای بادآورده کسب درآمد می‌کرد و سربازان گمنام امام زمان نیز حق‌الکشف دریافت می‌کردند. اما انصاف این است که در دوره خاتمی از طریق دری نجف‌آبادی تا حد میسر جلوه این نوع فعالیتهای گرفته شد.

۶. ضمن در نظر گرفتن تمامی این تحولات یک نکته مهم را نباید فراموش کرد و آن اینکه تعداد انگشت‌شماری از پرسنل وزارت اطلاعات قتلهای اخیر را عملی کردند و با این عمل بیشترین ضربه را بر حیثیت آن وزارتخانه وارد کردند. این نکته نشان داد که دری نجف‌آبادی توانایی مدیریت و کنترل وزارت اطلاعات را ندارد و لذا باید استعفا دهد یا توسط رئیس جمهور برکنار شود. مهم نیست که دری نجف‌آبادی از برنامه جنایات اخیر اطلاعی نداشته است. مهم این است که پرسنل تحت فرمان او بدون اطلاع وی دست به جنایت زدند. و این بسیار نگران‌کننده است. وقتی در کشور ژاپن یک وزیر به‌خاطر وقوع زلزله که امری طبیعی است استعفا می‌دهد، چرا آقای دری نجف‌آبادی به‌خاطر عملی که مشروعیت نظام را کاهش، امنیت ملی را تضعیف و دینداری را لرزان کرد برکنار نشود. با رفتن دری نجف‌آبادی نه تنها اعتماد از دست‌رفته شهروندان احیا می‌شود، بلکه تفاوت دیگری بر تفاوتهای دوران هاشمی و خاتمی افزوده می‌شود. تفاوتی که نشانگر افزایش نقش شهروندان در تصمیم‌گیریهای مهم سیاسی سرنوشت‌ساز است.

۷. چالشهای دین با دنیای جدید در ایران معاصر به‌روبارویی دو قرائت مختلف از اسلام منتهی شده است. قرائت انسانی از دین و قرائت اقتدارگرایانه دین. به‌نظر می‌رسد فصل قرائت اقتدارگرایانه از دین به‌پایان رسیده و از بهار ۱۳۷۶ فصل قرائت انسانی از دین آغاز شده است؛ خاتمی پرچمدار این قرائت از دین است.

شکار بوفالو، پوست پلنگ و دندان ببر*

۱. ترورهای اخیر (فروهر و همسرش، مجید شریف، پیروز دوانی، محمد مختاری، محمد جعفر پوینده) ابعاد گوناگونی دارد که باید شکافته شود تا پرده‌های مختلف این سناریو به‌نمایش درآید. یکی از وجوه حادثه اخیر شیوه کشتن مخالفان توسط گروهی از پرسنل وزارت اطلاعات است که شکار بوفالوها و سرخپوستان توسط سفیدپوستان آمریکایی را به‌یاد می‌آورد. سؤالی که اینک ذهنها را می‌آزارد و آدمی را می‌لرزاند این است که چگونه ممکن است افرادی مذهبی به‌خاطر دفاع از دین گروهی از انسانها را به‌گونه‌ای بسیار فجیع و شنیع به‌قتل رسانند؟ آیا «کشتار حیوانی» و «درنده‌خویی» با دینداری تعارض ذاتی ندارد؟

«کشتار حیوانی» با گونه خاصی از دینداری کاملاً سازگار است. مرحوم مطهری این نکته شریف را به‌خوبی تحلیل کرده‌اند: «به‌طور کلی افرادی که به‌دین می‌گروند و سپس بیرون می‌روند از افرادی که از اول گرایش پیدا نکرده‌اند خشن تر و ضد انانتر می‌شوند. زیرا دین به‌حکم نیروی عظیم خود همه عواطف دیگر انسانی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و اگر رفت همه آنها را که در خود هضم و جذب کرده بود نیز با خود می‌برد. این است که افرادی که زمانی متدین بوده و سپس بی‌دین شده‌اند از بی‌دینهای اولیه خشن تر و بی‌عاطفه تر و خطرناک تر می‌شوند. اما خطرناکتر از این طبقه، متدینان منحرف شده و کج سلیقه خشک مقدس‌اند. این طبقه علاوه بر اینکه عواطف انانیشان تحت‌الشعاع عاطفه دینی قرار گرفته و از تأثیر مستقل افتاده، نیروی دین به‌حکم اینکه منحرف شده اثر خود را نمی‌بخشد و از آن طرف چون زایل نشده و به‌صورت انحرافی کار می‌کند به‌همان قدرت که مقتضای نیروی دین است فعال است. اینها دیگر از هر سبع خطرناکتر و وحشتناکترند. تاریخ نشان می‌دهد که بیرحمانه‌ترین جنگها، کشتارها،

زجر و شکنجه‌ها به وسیله خشک مقدسان صورت گرفته است. بزرگترین نمک‌نشان‌سها را اینها انجام داده‌اند، زیرا یحییون انهم یحسنون صنعا، جنگهای صلیبی، جنگهای خوارج، حتی فاجعه کربلا، ساخته دست این طبقه است.^۱

۲. متدین خشک مقدس کج سلیقه سنگدل در دامان قرائت خاصی از دین پرورش می‌یابد. خشک مغزان را تاریک‌اندیشان هدایت می‌کنند تا دگراندیشان را به قتل برسانند. شب پرستان «دشمن روزند» و لذا پوست پلنگ می‌پوشند و دندان ببر نشان می‌دهند: «هر زمان که پیشوایان مذهبی مردم که مردم در هر حال آنها را نماینده واقعی مذهب تصور می‌کنند پوست پلنگ می‌پوشند و دندان ببر نشان می‌دهند و متوسل به تکفیر و تفسیق می‌شوند، مخصوصاً هنگامی که اغراض خصوصی به این صورت درمی‌آید، بزرگترین ضربت بر پیکر دین و مذهب به سود مادیگری وارد می‌شود».^۲

دریدن و کشتن به فتوا و حکم دین نباید در پرده نهان بماند. اعضاء خودسر وزارت اطلاعات با مجوز شرعی چه کسانی اقدام به جنایت کردند؟ باید قاضی شارعها را به دینداران و شهروندان معرفی کرد تا قامت دین از ضربت شمشیر تاریک‌اندیشان در امان بماند: «وای به حال جوامع مسلمین آن وقت که گروهی خشک مقدس یکدنده جاهل بیخبر، پا را به یک کفش کنند و به جان این و آن بیفتند، چه قدرتی می‌تواند در مقابل این مارهای افسون‌ناپذیر ایستادگی کند؟ کدام روح قوی و نیرومند است که در مقابل این قیافه‌های زهد و تقوا تکان نخورد، کدام دست است که بخواهد برای فروآوردن شمشیر بر فرق اینها بالا رود و نلرزد؟... اگر اینها پا بگیرند همه را به درد خود مبتلا خواهند کرد و جهان اسلام را به جمود و ظاهرگرایی و تقشر و تحجری خواهند کشاند که کمر اسلام خم شود».^۳

اگر فکر کردن، اندیشیدن، پرسش کردن، نقد کردن، پیشنهاد کردن و عقیده خاصی داشتن دلیل کافی برای قتل و جنایت باشد، باید فرارسیدن «عصر حیوانیت» را انتظار کشید. «شب پرستان»، «حدیث خواب» سر داده‌اند و «از همه محروم‌تر خفاش بود».

۳. انگشت اتهام در وقایع اخیر به سوی کسانی دراز است که در ماههای اخیر بیشترین حمله را به روشنفکران (دینی و لائیک) و دگراندیشان فرود می‌آوردند. از

۱. پامسخای استاد مطهری به تفقهایی بر کتاب مسئله حجاب، ص ۶۶.

۲. مرتضی مطهری، علل گرایش به مادیگری، ص ۹۲.

۳. مرتضی مطهری، جاذبه و دافعه علوی (۴)، ص ۱۵۵.

«دیکتاتوری بی‌دینان» سخن گفتند. دفاع از پلورالیزم را «فریکاری»، «شیادی» و «غریب‌دگی» خواندند. شهروندان را به درجه اول و درجه دوم تقسیم کردند. محق بودن انسان را مترادف با وحشی‌گری، شیطان‌پرستی و بربریت دانستند. گفتند اجازه انتقاد به «هر بی‌سر و پای» را نمی‌دهند.

گفتند دمکراسی یعنی «خدای خدا و دین بی‌دین»، تعیین نسبت فرهنگ ایرانی و اسلامی و غربی را «کفر حقیقی» خواندند. ارزش رأی شهروندان را در سطح یک «پیشنهاد» به حاکم اسلامی تقلیل دادند و...

شهروند درجه دوم فاقد حقوق شهروند درجه اول است. می‌توان او را کشت چرا که مثل شهروند درجه اول (یعنی تاریک‌اندیشان) فکر نمی‌کند. بالزاک می‌گفت: «بی‌مدارایی توفنده مذهبی کالون از نظر اخلاقی سخت خشن و بیرحمانه‌تر بود تا بی‌مدارایی سیاسی روبیسیر، و اگر کالون فضای تأثیرگذاری بزرگتری از ژنو در اختیار می‌داشت بسی بیشتر خون جاری می‌ساخت تا آن پیام‌آور وحشتناک برابری سیاسی».

کالون به دلیل تفاوت برداشت از مسیحیت، میکانیل سروه را در آتش سوزاند. سباستین کاستلیو بعد از آن حادثه پرسید: «آخر چه کسی در زمانه ما به مسیح می‌گردد؟ آن‌گاه که می‌بیند ایمان‌آوردگان به او را حلقوم می‌شکافند و به آتش و شمشیر خون می‌ریزند، بسی خوف‌آورتر از راهزنان و آدمکشان... چه کسی رغبت می‌آورد مسیح را خدمت‌گزارد وقتی ببیند کسانی که بر قهر قدرت چنگ انداخته‌اند دیگرانی را که با ایشان در نکته‌هایی هم‌آوازی نمی‌کنند به نام عیسی مسیح در آتش می‌افکنند و می‌سوزانند، با آن‌که فریاد مظلومانه‌شان از میانه شعله‌ها به آسمان می‌خیزد که به مسیح ایمان می‌ورزند».

۴. وقتی رسول گرامی اسلام (ص) دست دعا به سوی آسمان دراز می‌کند و از خدا می‌خواهد:

ولا تسلط علینا من لایرحمنا

و امام‌الساجدین نیز همین درخواست را از خدا دارد:

ولا تسلط علی من لایرحمنی... من یرحمنی ان لم یرحمنی

درخواست ما اسیران خاک از ساکنان قدسی ماوراء افلاک چه باید باشد؟

نابرابری و خشونت طلبی، برابری و خشونت‌ستیزی*

۱. کارل پوپر پرسش فلسفه سیاسی ماقبل مدرن را «چه کسی باید حکومت کند» و پرسش فلسفه سیاسی دوران مدرن را «چگونه باید حکومت کرد» می‌داند.

لئو اشتراوس مقوله وظایف و حقوق یا حق و تکلیف را ملاک تمایز فلسفه سیاسی ماقبل مدرن از مدرن می‌داند و آن را «یک تغییر کیفی بنیادی» یا «دگرگونی بنیادین» می‌خواند. در دوران ماقبل مدرن حقوق ناشی از تکالیف بود، اما در دوران مدرن حقوق بر وظایف تقدم دارد و تکالیف از حقوق فرد ناشی می‌شود.

۲. عضو «اجتماع» ماقبل مدرن رعیت نام دارد. رعیت بالذات فاقد ارزش و اهمیت است. اگر حاکم او را «بیند» و «بشناسد» بالعرض، مهم می‌شود. اگر فرمانروا او را نشناسد، بود و نبودش اهمیتی ندارد.

عضو «جامعه» مدرن شهروند نامیده می‌شود. اجتماع سیاسی شامل تمام کسانی می‌شود که در محدوده جغرافیایی خاصی سکونت دارند. عضویت در یک اجتماع سیاسی را «شهروندی» می‌نامند. شهروند کسی است که، مطابق قانون یا عرف، به عضویت کامل یک اجتماع سیاسی پذیرفته شده باشد. مبنای دموکراسی قبول برابری همه آدمیان با یکدیگر است. این نوع برابری، داشتن حق برابر برای شرکت شهروندان در حکومت را توجیه می‌کند. عده‌ای از متفکران این مدعا را به شکل زیر صورت‌بندی کرده‌اند:

الف. همه آدمیان از یک جهت اساسی با یکدیگر برابرند.

ب. با برابرها باید رفتار برابر داشت.

ج. آن جهتی که به اعتبار آن آدمیان با یکدیگر برابر شمرده می‌شوند، همان است که برای توجیه دموکراسی در هیئت سیاسی ضرورت دارد.

هر کس، با عضویت در یک اجتماع سیاسی، زندگی و سرنوشت خود را تحت قدرت حکومت قرار می‌دهد. در اختیار گذاشتن برابر زندگی و سرنوشت، حق برابر مشارکت را توجیه می‌کند. اجتماع سیاسی، اجتماعی است که اعضایش در عضویت برابرند و عضویتشان بر شالودهٔ مشترکی (انسان بودن مشترک اعضا) متکی است.

۳. حقوق شهروندی سه نوع است:

الف. حقوق مدنی (آزادی افراد برای زندگی در هر جایی که انتخاب می‌کنند، آزادی بیان و مذهب، حق مالکیت، حق دادرسی یکسان در برابر قانون)

ب. حقوق سیاسی (بویژه حق شرکت در انتخابات و انتخاب شدن و حق نافرمانی)

ج. حقوق اجتماعی (مزایای بهداشتی و درمانی، تأمین اجتماعی در صورت بیکاری، تعیین حداقل سطح دستمزد ...)

همان‌گونه که کانت گفت: «فرد آدمیان غایت بالذات‌اند». عدالت حکم می‌کند که آدمیان را برابر بدانیم. یعنی دارای حقوق برابر و مساویاً مستحق رفتار برابر. در یک جامعهٔ عادلانه شهروندان در پیشگاه قانون برابرند و قوانین میان شهروندان و گروه‌ها و طبقات بیطرفانه حکم می‌کند و جمیع شهروندان از مزایای مترتب بر عضویت در یک کشور بهره‌برابر می‌برند. وظیفه اصلی دولت حراست از امنیت و آزادی شهروندان است.

۴. سنت‌گرایان تجددستیز ما به‌گونه‌ای دیگر به مسئله می‌نگرند. آقای مصباح یزدی می‌گوید «مغالطه عمیق‌تر این افراد آن است که همان‌طور که انسانها در انسانیت یکسان هستند، در شهروند بودن نیز یکسان هستند. یکسان بودن انسانها در انسانیت لازمه‌اش آن نیست که همگی در شهروند بودن یکسان باشند، چرا که حقوق شهروندان از لحاظ تابعیت یکسان نیست. این مغالطه است که چون انسانها در انسانیت یکسان هستند، پس شهروند درجه یک و دو نداریم. انسان درجه یک و دو نداریم، اما می‌توانیم شهروند درجه یک و دو داشته باشیم»^۱.

در اینجا دو پارادایم در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند: پارادایم سنت و پارادایم تجدد. پارادایم سنت «تکلیف‌مدار» است. پارادایم تجدد «حق‌مدار» است. پارادایم

۱. مصباح یزدی، آریا، ۱۳۷۷/۹/۲۸.

سنت مبتنی بر نابرابری حقیقی و حقوقی آدمیان است. در پارادایم مدرن برابری حقوقی شهروندان یک اصل فرا مکتبی است و هیچ مکتبی نمی تواند به بهانه «تفاوت فرهنگی» این اصل را نادیده بگیرد.

نفی برابری حقوقی شهروندان و انکار اصل محق بودن بشر جدید؛ در سطح نظری نیازمند بازسازی سنت به گونه ای کاملاً غیر مدرن است. اما در سطح عملی مشروط به باز تولید «اجتماع» ماقبل مدرن است. باز تولید اجتماع ماقبل مدرن ممکن نیست مگر از راه خشونت و جنایت.

بشر جدید به اختیار نابرابری حقوقی را نمی پذیرد. پس باید به اجبار آنان را به شهروندان درجه اول و درجه دوم تقسیم کرد. شهروندان درجه دوم فاقد بسیاری از حقوق شهروندان درجه اول اند. لذا آنها حق ندارند برابری در مقابل قانون را مطالبه کنند. کمترین مجازات چنین مطالباتی سرکوب است و اگر به ناحق هم کشته شدند، «غمناک نباید بود». چرا که «نه سر پیازند و نه ته آن». دیدگاه زیر شاهد مدعای ماست:

«ابتدا دوسه نفر افرادی که نه سر پیازند و نه ته آن، کشتند تا سپس به وسیله آنها همه ما را نابود کنند. می بینید روزنامه ها، رادیوهای بیگانه چگونه تبلیغ می کنند؟ قتل دوسه آدم بی دخالت در مسائل سیاسی انقلاب، ایران را به سرنوشت لبنان دچار می کند.

چرا روزنامه ها دامن می زنند و مسائل کوچک را بزرگ می کنند و چرا آدم گمنامی که کسی حاضر نبود به در خانه اش برود، تا رئیس جمهور دنبال پیگیری این مسئله بودند.»^۱

سخنران تجمع حزب الله اصفهان به دیدگاه مذکور صراحت بیشتری می بخشد: «مقتولان (فروهر و همسرش) بارها در مصاحبه های خود با رادیوهای بیگانه با صراحت اعلام کرده بودند که قانون اساسی جمهوری اسلامی را قبول ندارند و خود را ملزم به رعایت آن نمی دانند... حال جای بسی تعجب دارد، مسئولانی که همواره بر ضرورت اجرای قانون اساسی و پایبندی به آن تأکید دارند، چند بار در خصوص افراد به قتل رسیده صحبت می کنند و پیام می دهند.»^۲

۱. محمدرضا فاکر، سلام، ۱۳۷۷/۱۰/۱۷.

۲. نازات، شماره ۵۳، ص ۸.

یعنی اعتقادات افراد به‌تمايز حقوقی آنان منتهی می‌شود و اگر کسی قانون اساسی را قبول نداشت مستحق مرگ به‌شيوه حیوانی و عدم پیگیری موضوع توسط حکومت است. از همین‌روست که تنورسین سیاسی رسالت می‌گوید: «کسانی که این روزها به‌قتل رسیده‌اند، جزء هیچ گروه سیاسی قابل اعتنایی نبوده‌اند».^۱ گسست معرفتی پارادایم سنت و تجدد با هیچ ملانی پرکردنی نیست. باید از میان این دو پارادایم یکی را برگزید. خشونت‌طلبی و خشونت‌ستیزی یکی از ملاکهای انتخاب است.

۱. امیر محیان، رسالت، ۱۳۷۷/۹/۱۲.

آی‌شمن در اورشلیم*

۱. آدولف آی‌شمن معروف به طراح سیاست امحاء یهودیان از صحنه روزگار در سال ۱۹۶۰ در آرژانتین ربوده شد و پس از محاکمه در سال ۱۹۶۲ اعدام شد. هانا آرنت در جلسات دادگاه محاکمه آی‌شمن شرکت کرد و بعد کتابی به نام آی‌شمن در اورشلیم نگاشت که در آن درباره دادرسی آی‌شمن و علل خیانت و شرارت دوران نازیها سخن گفت.

محاکمه آی‌شمن از نظر اخلاقی-عقلانی و قانونی دادخواهان و دادرسان را با مشکلات عدیده‌ای روبرو کرد. آی‌شمن قطعاً مجرم بود. اما ماهیت و حدود جرمش بروشنی که از قبل احساس می‌شد نبود.

اولاً درباره نقش او در «واپسین چاره» بسیار مبالغه شده بود.

ثانیاً جرم آی‌شمن به کل سلسله مراتب ساختار سیاسی رژیم نازی برمی‌گشت. نخبگان دستگاه برای کسب افتخار و ارتقاء در نظام در آن اعمال وحشت‌انگیز بشدت با یکدیگر رقابت می‌کردند: رقابت در سرکوب مخالفان و جنایت‌پیشگی.

گمان می‌رفت که طرح امحاء محصول تراوشات ذهنی هیتلر و هیملر (رئیس اس.اس و پلیس مخفی) است. مأموران نظام برای خدمت به «ایدئولوژی ناسیونال سوسیالیسم» و تقرب به «قدرت» دست به جنایت می‌زدند. از طرف دیگر در اس.اس جایی برای پرسش وجود نداشت. اصل بر فرمانبری بود. طرح‌های تهیه شده در بالا را مأمورین «فقط» اجرا می‌کردند و هیچ‌گاه در چنان فضایی به خود اجازه فکر کردن نمی‌دادند و حتی خود را محق به فکر کردن هم نمی‌دانستند. آنان فجایعی که بر سر دیگران می‌آوردند را این‌گونه توجیه می‌کردند که برای انجام وظیفه مجبور هستند شاهد چه بلاهای وحشتناکی باشند. لذا مستحق دلسوزی و همدردی

دیگرانند. چرا که باید با عملی کردن جنایات بار چنین مسؤولیت وحشتناکی را به دوش بکشند.

مشکل قضات دادگاه این بود که آن جنایات را به چه کسی نسبت دهند. مجریان فقط جنایات را انجام می دادند. اما در دستگاه پلیس مخفی فقط محرمان راز و دانایان اسرار قادر به رمزگشایی دستورات بودند و فقط آنان می دانستند که فرمانها از چه ناحیه ای صادر می شود.

قاتلان به دستور، جنایت می کردند. اما مشکل محاکمه آیشتن این بود که وی هرگز مرتکب قتل نشده بود. او دیو و هیولا نبود و جرأت کشتن کسی را نداشت. دادگاه آیشتن به این نتیجه رسید که «هر چه از فردی که آلت قتل را با دستان خودش» به کار انداخته است «دورتر شویم»، «شدت مسؤولیت» بیشتر می شود. کسانی که هرگز مرتکب قتل و جنایتی نشده بودند، بی نهایت گناهکارتر از انسانهای درهم شکسته و فلک زده ای بودند که نقش آدمکش را ایفا می کردند. قاتلان واقعی طراحان و حکم دهندگانند که فرمان قتل و جنایت صادر می کنند اما خود تحمل دیدن عملیات جنایت را ندارند.

۲. کالون؛ میکائیل سروه را به خاطر اختلاف فهم دینی (قرائت از مسیحیت) محاکمه و در آتش سوزاند. تمام توطئه محاکمه و محکومیت سروه توسط کالون طراحی و پیگیری شد. حکم دادگاه چنین بود: «میکائیل سروه! ما تو را محکوم می کنیم، زنجیر کنند، و به شامیل آورند و زنده بسوزانند، با کتابت و دست نوشته های آن چنانکه جز خاکستری نماند از تو، روزگار تو می باید چنین پایان گیرد، تا دیگرانی را که هوای جنایتی از این گونه در سر می پروراندند، سرمشقی کرده باشیم خوانا و همدار دهنده».

اما کالون در صحنه اجرای حکم خود حضور نداشت و کشتار بی شرمانه برادر ایمانی خویش را از نزدیک مشاهده نکرد. کالون اجرای آن حکم ننگ آور را به دست جلاد خشونت پیشه اش، فارل، سپرد. کالون در اتهام بستن، اعصاب خرد کردن و به مرگ محکوم کردن آن بی گناه حضور تمام عیار داشت. اما در صحنه جنایت حضور نداشت تا بار گناه را کسان دیگری بر دوش کشند. او هرگز حتی بر سر یکی از شکنجه ها و یا آدم سوزیها در ژنو حاضر نشد.

۳. روبسپیر یکی دیگر از نظریه پردازانی بود که توانایی عصبی تماشاگر یک

اعدام را ندارند، چه رسد به اجرای آن، اما بر اساس توجیه ایدئولوژیک فرمان صدها قتل را صادر کرد. به عنوان نمونه در زمان اجرای حکم قطع کردن سر دانتون توسط گیوتین، رویپر در منزلش زیر ملحفه پنهان شده بود. دیکتاتوری که دورانش را حکومت رعب و وحشت خوانده‌اند خود جرأت تماشای یک قتل را نداشت.

۴. قربانی کردن افراد در پای ایدئولوژیهای ناکجاآبادی، اندیشه‌ای است که توسط خردمندان در خدمت خودکامگان بسط داده شده است. آنچه بشریت، امروز بدان نیاز دارد این حکم است که قربانی کردن افراد در پای ایدئولوژی عملی کاملاً غیر اخلاقی و غیر عقلانی است. مگر نه این است که ایدئولوژیها عدالت و سعادت و بهروزی را به آدمیان وعده می‌دهند. به قتل رساندن مخالفان فکری برای تحکیم کالونیم، انقلاب کبیر فرانسه، سوسیالیسم، ناسیونال سوسیالیسم و... عدالت نیست جنایت است. جنایتی که ایدئولوگها و فرمانروایان بیش از قاتلان در آن دست داشتند. مکتبی که جنایت و نابودی مخالفانش را توجیه کند با عقلانیت و اخلاق هیچ نسبتی ندارد. جنایت است که جامه مکتب به تن کرده است. نباید اجازه داد جنایت‌پیشگان چهره خود را در پشت آرمانهای اصیل انسانی چون عدالت و سعادت مخفی کنند.

در طول تاریخ قاتلان واقعی همیشه چهره خود را پنهان کرده و جنایات خود را به گردن دیگران انداخته‌اند. اما دادگاه انسانیت فریب پنهانکاری و جعل اسناد و شواهد را نخورده است و در نهایت با داوری خویش نقاب از رخ خردستیزان برکشیده است.

جنایت به خاطر خدا هم جنایت نام دارد، نه دینداری. فرایند عرفی شدن (سکولاریزاسیون) دین با خشونت و جنایت تشدید خواهد شد.

معرفی اعضای تشکیلات جنایتهای سیاسی^۱ در حاشیه نسبت دادن قتل‌های اخیر به جریان چپ

جنایتهای اخیر در عرصه سیاست ایران دو جبهه انحصارطلبان و دوم خرداد را به رویارویی تازه‌ای کشاند. انحصارطلبان در ابتدا سعی کردند «پروژه قتل دگراندیشان» را نادیده بگیرند. اما جبهه دوم خرداد و خاتمی به‌طور جدی به‌جست‌وجوی مهندسان و معماران پروژه جنایت پرداختند. انحصارطلبان محافظه‌کار و راست افراطی در مقابل افکار عمومی که خواستار شناسایی و مجازات طراحان پروژه قتل و جنایات بودند قرار گرفتند و به‌ناچار مجبور شدند آن‌را به‌گردن جایی دیگر بیندازند. ساده‌ترین کار این بود که انگشت اتهام را به‌سوی خارج از کشور و خصوصاً سازمان سیاى امریکا نشانه روند.^۲ در مراحل بعدی آن‌را به‌گردن منافقین انداختند.

جنبش جامعه مدنی ایران و خاتمی از ابتدا «پروژه قتل دگراندیشان» را پروژه‌ای داخلی و محصول ذهن تاریک‌اندیشان تلقی می‌کرد. وقتی این تلقی فراگیر شد و روشنفکران و دانشگاهیان و مطبوعات آن‌را پی گرفتند، انحصارطلبان مجبور شدند در داخل کشور انگشت اتهام را به‌سوی عوامل جدیدی نشانه روند. ابتدا آن‌را نوعی خودزنی تلقی کردند.^۳ و در مرحله بعد آن‌را به‌گردن طرفداران سید مهدی هاشمی انداختند.^۴

※ خرداد ۱۳۷۷/۱۰/۲۳.

۱. کیهان: «در این‌که قتل‌های اخیر نقشه سازمان سیا است که توسط مزدوران آنها اجرا شده تردیدی وجود ندارد». حسین شریعتمداری: «امریکا پس از ناکامی هیئت ۱۳ نفره و خروج مردم علیه این هیئت و برنامه‌های پشت پرده آن بایستی به‌ایجاد یک حادثه موازی دست می‌زد که از یک‌سو، افکار عمومی را تحت‌الشعاع قرار داده و از توجه به‌ماجرای مرموز هیئت ۱۳ نفره منصرف کنند... و برای این منظور داریوش فروهر و همسر وی به‌عنوان قربانی انتخاب شده‌اند».

۲. حسین شریعتمداری: «اعمالان این جنایت را باید در میان دوستان و آشنایان فروهر که با او و خانواده‌اش رفت و آمد داشته‌اند، جست‌وجو کرد».

۳. کیهان (۱۳۷۷/۱۰/۷)، ص ۲: «گفته می‌شود یکی از دستگیرشدگان در رابطه با قتل‌های اخیر از عوامل مرتبط با باند مهدی هاشمی معدوم بوده است».

اما خاتمی مردانه ایستاد و با تعیین هیئت سه نفره و پیگیری مداوم موفق به کشف عاملان جنایت در وزارت اطلاعات شد و این یک شوک بزرگ بود. گفت وگوها آغاز شد خاتمی به دنبال بیان علنی و شفاف مسئله به ملت و شهروندان بود. اما انحصارطلبان نمی خواستند مسئله علنی شود. افرادی هم پیشنهاد کردند که چند نفر قاچاقچی مواد مخدر را به عنوان عاملان جنایت اعدام کنند و قال قضیه را بکنید.

با پافشاری خاتمی چاره‌ای جز افشای مسئله باقی نماند. خاتمی بزرگوارانه برای حفظ آبروی وزارت اطلاعات به آنها پیشنهاد کرد طی اطلاعیهای مسئولیت کشف ماجرا را به عهده گیرند تا ضربه مهلکی بر وزارت وارد نشود، و چنین شد.

تبلیغات چپهای جناح راست افراطی ابتدا مسئله را توطئه‌ای علیه وزارت اطلاعات تلقی کردند و به «حال اغما» رفتند.^۱ ولی پس از یک هفته رفته رفته از حال اغما بیرون آمدند و با همکاری هویت سازان صدا و سیما برنامه جدیدی را طراحی کردند: عامل جنایات اخیر چپهای طرفدار خاتمی در وزارت اطلاعات اند.^۲

[به زعم آقایان] سازمان مؤول قتل دگرانیشان دارای سه بخش است: کمیته برنامه ریزی و انتخاب مقتولان، کمیته حکم شرعی و جوخه‌های مرگ. با روشن شدن این که جنایات اخیر کار چپهای طرفدار خاتمی بوده است، اینک باید سه بخش سازمان پروژه را به طور شفاف به شهروندان اعلام کرد:

۱. کمیته برنامه ریزی و انتخاب مقتولان: سعید حجاریان، خسرو تهرانی، محسن امین زاده، عباس عبدی، مصطفی تاج زاده.

۲. کمیته حکم شرعی: آیات عظام و حجج اسلام حسینعلی منتظری، موسوی اردبیلی، موسوی خوئینی‌ها، طاهری اصفهانی، عبدالله نوری.

۱. «از مدتها قبل، تلاش فراوانی برای زیر سؤال بردن مدیریت وزارت اطلاعات به کار گرفته شده. آیا تشدید این تلاش که همراه با وقوع جنایتهای صورت گرفته، کاملاً اتفاقی است یا می توان این فرض را نیز در ذهن جای داد که قتلهای اخیر با هدف متلاشی کردن مجموعه وزارت اطلاعات صورت گرفته است؟ همچنین آیا پذیرفتنی است که بیانیه جبهه مشارکت که ساعتی پس از انتشار خبر دستگیری عوامل جنایت منتشر شده، از قبل تهیه نگردیده است؟ و با صدور این بیانیه ذهنیت جنگ جناحها و ماهی گرفتن از آب گل آلود تقویت نمی شود؟»

۲. «نیروهایی که مرتکب چنین قتلهایی شدند، نیروهای مذهبی بوده و از لحاظ سیاسی از طرفداران جناح چپ استحال شده و از هواداران جدی رئیس محترم جمهوری بوده اند». کیهان، ۱۳۷۷/۱۰/۲۱.

۳. جوخه‌های مرگ: اعضای بازداشت‌شده وزارت اطلاعات. با استعفا یا برکناری خاتمی و تعطیلی سلام، صبح امروز، خرداد، کیان و راه نو و انحلال مجمع روحانیون مبارز، حزب جبهه مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، پرونده جنایات به پایان خواهد رسید.

پرسش این است که این همه «تجاهل»، «کژاندیشی» و «تبلیغات دروغین» برای چیست؟ به گمان من انحصارطلبان محافظه کار و راست افراطی اهداف زیر را دنبال می‌کنند:

۱. حفظ ساختار فعلی وزارت اطلاعات
 ۲. عدم تغییر وزیر اطلاعات
 ۳. عدم پیگیری پرونده قتلها و جنایات دهه گذشته
 ۴. پنهان ماندن نقش طراحان اصلی جنایات
 ۵. پیگیری پرونده قتلها توسط وزارت اطلاعات نه هیئت سه نفره ریاست جمهوری
- شهروندان ایران زمین این بار نیز همچون گذشته به تمامت خواران خشونت طلب پاسخ خواهند گفت: «نه».

توجیه ایدئولوژیک جنایت*

محسنی اژه‌ای: «لحنی که در روزنامه توس به کار گرفته شده جریانهای مختلف و مردم را علیه نظام و امنیت کشور تحریک کرده و اگر این جرایم در دادگاه به اثبات برسد، عوامل آن محارب هستند و تکلیف محارب را نیز قانون بروشنی مشخص کرده است... من به عنوان رئیس مجتمع قضایی ویژه اعلام می‌کنم چنانچه نشریات معاند به هشدار دوم مقام رهبری توجه نکنند، ما بنا به تکلیف خود با جدیت، چه در قالب دادگاههای عمومی و چه در قالب دادگاههای انقلاب قاطعانه با آنها برخورد کرده و تعرض به مبانی اسلام و انقلاب و امنیت کشور را تحمل نمی‌کنیم»^۱

روح‌الله حسینیان: «مقتولان [قزوهر و همسرش، محمد جعفر پوینده، محمد مختاری، مجید شریف، پیروز دوانی و...] نیز از مخالفان نظام بودند به طوری که بعضی از آنها مرتد بودند و عده‌ای دیگر ناصبی بوده و نسبت به ائمه اطهار (ع) جسارت می‌کردند»^۲

۱. نظرات اعلام شده توسط روح‌الله حسینیان در روزنامه کیهان و سیمای جمهوری اسلامی ایران درباره مقتولین مصداق بارز «نشر اکاذیب به قصد اضرار به غیر» است. هیچ‌یک از مقتولین ناصبی نبوده و نسبت به ائمه اطهار (ع) جسارت روا نداشته‌اند. و هیچ‌یک از آنها کاری نکرده‌اند که محکوم به ارتداد شوند. از این رو خانواده مقتولین می‌توانند با شکایت نامبرده را محکوم به حبس از دو ماه تا دو سال بنمایند. و چون حکم نامبرده به اشخاص متعددی باز می‌گردد، در هریک از موارد می‌توان قانوناً انتظار چنان محکومیتی را داشت.

۲. نظرات اعلام شده توسط روح‌الله حسینیان نشر اکاذیب به قصد توجیه جنایت و ترویج خشونت است. قتل‌های اخیر را تمامی مسئولین درجه اول نظام و مراجع

تقلید جنایت فجیع خوانده و بالاتفاق آن را محکوم کرده‌اند. حال حسینان با مرتد خواندن مقتولین نه تنها عمل قاتلان را توجیه و مشروع کرده است، بلکه راهی گشوده است تا اگر افراد دیگری نیز فردی را مرتد تشخیص دادند، به حکم حسینان یا دیگری، او را به قتل برسانند. ترویج عملی خشونت از طریق «گفتمان خشونت» در یک برنامه هماهنگ در یک شب توسط حسینان، کیهان و سیمای جمهوری اسلامی صورت می‌گیرد.

۳. صدور حکم در صلاحیت حسینان نیست. تنها دستگاه قضایی پس از محاکمه قانونی حق دارد حکم صادر کند. و صدور این گونه احکام توسط افراد غیر مؤول و خارج از ضوابط قانونی جرم است و نافی نظم قانونی است و به تضعیف نظام منجر می‌شود.

۴. یکی از پرسشهایی که پس از جنایات اخیر افکار عمومی را به خود مشغول کرده این است که حکم شرعی این جنایات توسط چه کسانی صادر شده است؟ حسینان با اعلام علنی و شفاف نظر خویش تا حدودی به پرسش شهروندان پاسخ گفته است.

۵. براساس اصل بیست و سوم قانون اساسی «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد». اصل ۲۳ قانون اساسی مبتنی بر اندیشه تجدد است. براساس «پارادایم سنت» می‌توان افراد را به خاطر عقایدشان کشت. چرا که عقیده برتر از فرد است. اما براساس «پارادایم تجدد» نمی‌توان افراد را به خاطر عقایدشان حتی مورد مؤاخذه و تعرض قرار داد، چه رسد به مرگ و جنایت. در پارادایم تجدد «فرد فرد آدمیان غایت بالذات‌اند» و انسان برتر از اندیشه است و لذا در قوانین اساسی که میثاق شهروندان است آزادی عقیده و بیان به تأکید آورده می‌شود تا جان مردم مصون از تعرض حکومت شود و حکومت هم به خاطر اختلاف عقیدتی نتواند کسی را از صحنه روزگار محو کند.

۶. باز شدن باب ارتداد پیامدهای ناخواسته بی‌شماری به دنبال دارد که به طور کلی با اهداف آگاهانه فتواهندگان تعارض دارد.

اولاً صدور چنین احکامی با قانون اساسی تعارض دارد.

ثانیاً با ایجاد بی‌نظمی به اختلال در نظام می‌کشد.

ثالثاً جنگ‌های مذهبی از نو آغاز می‌شود.

پارادایم سنت بر اساس تفاوت مذهب، فهم و اندیشه به نابرابری حقوقی آدمیان حکم می‌کند. تفاوت دین (یهودی، مسیحی، مسلمان و...) و فهم از مذهب (شیعه، سنی و...) به مختلف دیدن آدمیان و تقلیل آنان تا سطح حیوان می‌کشد. حتی مکاشفات عرفانی عرفای ربانی متأثر از پارادایم سنت است.

محمی الدین عربی از بعضی صوفیان نقل می‌کند که در مکاشفات‌شان شیعیان را به صورت خنزیر می‌دیدند: «و منهم رضى الله عنهم الرجیون... و كان هذا الذی رایته قد ابقى علیه كشف الروافض... فكان یراهم خنازیر فیاتی الرجل المستور الذی لا یعرف منه هذا المذهب قط و هو فی نفسه مؤمن به یدین به ربه فاذا مر علیه یراه فی صورة خنزیر فیستدعیه و یقول له تب الی الله فانک شیعی رافضی... فان تاب و صدق فی توبته رایه انساناً...»^۱

امام محمد غزالی نیز بر اساس اختلاف فهم از دین فتوا به قتل شیعیان اسماعیلی می‌دهد «پس باید دانست که این قوم (یعنی اباحیان و زندیقان) بدترین خلق‌اند و بدترین امت‌اند و علاج ایشان مایوس و با ایشان مناظره کردن و ایشان را نصیحت گفتن سود ندارد که قمع و استیصال ایشان و ریختن خون ایشان واجب است و جز از این طریق نیست اصلاح ایشان. یفعل الله بالسيف والسنان ما لا یفعل بالیرهان»^۲

استاد محمد تقی دانش‌پژوه فتوای دیگری از امام محمد غزالی را منتشر کرده‌اند: «بدان که قتل ایشان حلال‌تر از آب باران و واجب‌تر است بر سلطانان و پادشاهان که ایشان را قهر کنند و قتل کنند و پشت زمین را از نجاست و وجاست ایشان پاک کنند و با ایشان دوستی و صحبت نشاید کرد و ذبیح ایشان را نشاید خوردن و نکاح ایشان نشاید کردن و خون ملحدی ریختن اولی‌تر است که هفتاد کافر رومی را کشتن»^۳.

طالبان و جبهه نجات اسلامی الجزایر نیز در دنیای ماقبل مدرن زندگی می‌کنند و به قتل شیعیان فتوا می‌دهند.^۴

۱. فتوحات مکیه، جزء دوم، ص ۸ به بعد، مکاشفه بعضی از رجیون.

۲. فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام، صص ۸۷-۸۸.

۳. مجله دانشکده ادبیات تبریز، سال هفدهم، ۱۳۴۴، شماره سوم.

۴. علی بلحاج معاون عباس مدنی شیعیان را کافر زندیق خوانده است.

۷. نوع برخورد حسینیان و راست افراطی با مقتولین حکایت از رویکردی دارد که «مخالفتان فکری» را خوار، کوچک، مرتد، محارب و... می دانند به گونه ای که مشمول نماز میت هم نمی شود.^۱ این رویکرد با روح دینداری تعارض دارد. وقتی عارفان کوچک شمردن کافران را بر نمی تابیدند اینک چگونه راست افراطی به نام دین مسلمانان را نه تنها از عرصه اجتماع بلکه از عرصه هستی حذف می کند. حضرت مولانا می فرماید:

هیچ کافر را به خواری ننگرید که مسلمان مردنش باشد امید
و حافظ می گوید:

عیب متان مکن ای خواجه کزین کهنه رباط

کس ندانست که رحلت به چنان خواهد بود

۱. «... آیا داعشی اطلاع دارند به واسطه این که داریوش فروهر بسیاری از احکام اسلام از جمله قصاص را که نص صریح قرآن کریم است قبول نداشته هیچ روحانی حاضر به خواندن نماز میت بر بدن فروهر در روز تشییع جنازه او و همسرش نشده». (کیهان، ۱۳۷۷/۹/۱۷)

تراژدی بزرگ و کم‌دی فلاکت‌بار^۱

هگل در جایی، بر این نکته انگشت گذاشته است که همه رویدادها و شخصیت‌های بزرگ تاریخ جهان به اصطلاح دو بار به صحنه می‌آیند. وی فراموش کرده است اضافه کند که بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت نمایش خنده‌دار.

کارل مارکس، هجدهم برومر لویی بناپارت

۱. اتهام قتل دگران‌دیشان توسط چپ‌های طرفدار خاتمی یا «دگران‌دیشانی که به وزارت اطلاعات نفوذ کرده» و در انتخابات ریاست جمهوری «از جمله سردمداران رأی ندادن به ما محسوب می‌شده‌اند»؛ سناریویی جدید است که باید ابعاد مختلف آن شکافته شود. آنان که طی سالهای اخیر دائماً بر طبل خشونت کوفته‌اند و از جنگ، تهاجم، شیخون، ستون پنجم، مرتبطان غرب، عوامل نفوذی و... در جبهه «خودی»ها سخن گفته‌اند؛ به دنبال بهانه‌ای برای شروع جنگ و کشتار مخالفان‌شان هستند.

وقتی مخالفان فکری «بهانه» لازم برای سرکوب را به دست نمی‌دهند، باید بهانه‌ای تراشید تا بتوان جنگ را آغاز کرد و جنبش جامعه مدنی را نابود کرد. راست‌های افراطی به قول مارکس در دوره «بحران انقلابی» با ترس و لرز از ارواح گذشته مدد می‌طلبند، نامهایشان را به عاریت می‌گیرند، و شعارها و لباس‌هایشان را، تا در این ظاهر آراسته و درخور احترام، و با این زبان عاریتی، بر صحنه جدید تاریخ ظاهر شوند.

اما تکرار تاریخ و به صحنه آمدن دوباره بازیگران، نتایج متفاوتی به بار می‌آورد: بار اول به عنوان تراژدی بزرگ و بار دوم به صورت کم‌دی فلاکت‌بار.

۲. تراژدی بزرگ: سال ۱۹۳۳ هیتلر در رأس یک کابینه ائتلافی قرار دارد و هنوز

احزاب چپ در جامعه آلمان در حال فعالیت علیه نازیها به منظور در دست گرفتن قدرت سیاسی‌اند. این وضع با تعامت‌خواهی هیتلر و نازیها (راست افراطی) سازگار نیست. هیتلر به دنبال بهانه‌ای است تا چپها را به طور کلی سرکوب و نابود کند. مارینوس وان در لوبه، جوان ۲۴ ساله سرخورده هلندی تصمیم داشت مجلس ملی آلمان را به آتش بکشد. وی امیدوار بود که منظره در آتش سوختن استحکامات و پایه‌های اصلی دولت، توده‌های سست و بینوای آلمانی را به شورش برانگیزد. در لوبه در شب ۲۷ فوریه ۱۹۳۹ مجلس ملی آلمان را به آتش کشید.

هیتلر به محض اطلاع از واقعه گفت: «کار کمونیستها است». و وقتی در محل واقعه حاضر شد به گوبلز و گورینگ گفت: «خدا کند که کار کمونیستها باشد». و بعد خطاب به پاپن گفت: «آقای معاون صدراعظم، این یک همدار خداداد است. اگر این آتش، آن‌گونه که من معتقد هستم، کار کمونیستها باشد، پس ما باید دست به کار شویم و با مشت‌های آهنین این طاعون را از میان ببریم».

رئیس پلیس سیاسی به هیتلر گزارش داد آتش‌زننده بنای مجلس یک هلندی به نام وان در لوبه دستگیر و گفته است این کار را «به عنوان اعتراض» انجام داده است. گورینگ گفت: «این سرآغاز قیام کمونیستی است. حتی یک لحظه را نباید از دست داد» هیتلر با قطع سخنان گورینگ گفت: «حالا به آنها نشان خواهیم داد. هر کس بخواهد سد راه ما شود نابود خواهد شد. مردم آلمان خیلی حوصله به خرج داده‌اند. تمام رهبران کمونیست را باید تیرباران کنند. همین امشب تمام نمایندگان کمونیست را باید به دار آویخت. تمام هواخواهان کمونیست را باید به زندان انداخت».

سخنان کارشناسان که آتش‌سوزی ربطی به چپها ندارد در هیتلر و یارانش تأثیری نداشت. هیتلر و گوبلز شبانه به دفتر یکی از روزنامه‌ها رفته و متنی تهیه کردند که چپها به توطئه چینی به منظور در دست گرفتن قدرت با استفاده از «وحشت عمومی» متهم شده بودند.

گورینگ دستور داد اعضای کمونیست مجلس، مجالس ایالاتی و شوراهای شهری را سریعاً بازداشت کنند. روز بعد هیتلر در نشست فوق‌العاده کابینه خواستار تصویب قانون اضطراری برای حفظ ملت در برابر سرخها شد. هیتلر گفت این بحران به او اجازه می‌دهد «یک تصفیه حساب بیرحمانه» علیه کمونیستها راه اندازد. با تصویب آن قانون در کابینه حقوق مدنی (آزادی گفتار، آزادی مطبوعات، حرمت

زندگی خصوصی، محرمانه ماندن پست و مکالمات تلفن، آزادی اجتماعات، تشکیل سازمانها و محترم بودن دارایی فردی) به حال تعلیق درآمد.

دیکتاتورها همیشه به دنبال محدود کردن آزادی‌اند. اما هیتلر به دنبال نابودی آزادی و حقوق مدنی شهروندان بود و با تصویب آن مصوبه راه رسیدن به قدرت مطلقه را هموار کرد. نیروهای «اس‌آ» و «اس‌اس» با یورش به شهر بیش از سه هزار کمونیست و سوسیال دمکرات را دستگیر و روانه زندانهای زیرزمینی کردند.

رفته رفته این فکر در افکار عمومی شکل گرفت که آتش زدن مجلس ملی سناریوی نازیها به منظور سرکوب مخالفان، خصوصاً چپها، بوده است. این اعتقاد زمانی استوارتر شد که معلوم شد یک راهروی زیرزمینی، کاخ گورینگ را به رایشتاگ متصل می‌کند.

۳. کمندی فلاکت‌بار: راست افراطی در چارچوب یک پارادایم (سرمشق، مدل) زندگی می‌کند و براساس آن پارادایم جدول مسائل اجتماعی را حل می‌کند. پارادایم راست افراطی قدرت تبیین جهان معاصر را ندارد. پارادایمهای دیگری در جامعه متکثر ایران وجود دارند که جهان را بهتر تفسیر و تبیین می‌کنند.

راست افراطی به گسست معرفتی پارادایمها واقف است و پارادایمها را فاقد دریاچه و پنجره به سوی یکدیگر می‌بیند. از این رو به گفت‌وگو و تبادل نظر بین پارادایمها اعتقادی ندارد. پارادایم خویش را مظهر حق و حقیقت می‌داند و دیگر پارادایمها را محصول ذهن بشر قاریغ از وحی می‌داند و تحمل وجود پارادایم دیگری را ندارد. رواداری و تساهل و مدارا از آن زیست-جهان دیگری است.

شهروندان، پارادایم راست افراطی را نمی‌پذیرند، چرا که اولاً فاقد توان تفسیر جهان معاصر است. ثانیاً توصیه‌هایش به ناکجاآباد منتهی می‌شود. ثالثاً با روشهای خشونت‌آمیز آدمیان را به سوی ایدئولوژی ناکجاآبادی رهبری می‌کند. رابعاً این پارادایم به جهان قدیم وفا نمی‌کند اما به جهان جدید جفا می‌کند. خامساً پارادایم راست افراطی به رویارویی تمدنها می‌کشد اما پارادایم دین انسانی از گفت‌وگوی تمدنها استقبال می‌کند.

ممکن است پارادایمها به طور مدلل نتوانند با یکدیگر وارد گفت‌وگو شوند اما می‌توانند در چارچوب حل مسائل اجتماعی با یکدیگر به رقابت بپردازند. پارادایمی که مسائل را بهتر حل کند به طور طبیعی انتخاب و پارادایمی که ناتوان از حل مسائل

اجتماعی باشد به‌طور طبیعی حذف می‌شود و با از بین رفتن حاملان پارادایم قبلی، خود پارادایم هم به‌بوته فراموشی سپرده می‌شود.

راست افراطی رقابت عملی پارادایمها را نمی‌پذیرد. لذا برای بسط افکارش چاره‌ای جز خشونت و جنایت ندارد. ابتدا تعدادی از دگراندیشان را به‌قتل می‌رسانند. در مرحله بعد آن‌را به‌گردن دگراندیشان می‌اندازند و در مرحله نهایی با این بهانه به‌سوی نابودی جنبش جامعه مدنی خیز برمی‌دارند.

این کم‌دی فلاکت‌بار، دستاوردی جز شکست برای راست افراطی به‌دنبال ندارد. جنبش جامعه مدنی ایران با هوشیاری و متانت بحران جدید راست افراطی را پشت سر خواهد گذارد و همچنان به‌سوی آزادی، دموکراسی و حقوق بشر پیش خواهد رفت.

مطبوعات و شوک ۷۷

بنابر اطلاعیه کمیته تحقیق: «تصمیم‌گیریهای افرادی که قتلها را ساماندهی و اجرا کرده‌اند، به‌صورت «محفل» بوده و تحقیقات عمیق حاکی از آن است که هیچ‌کدام از گروه‌ها و جناحهای سیاسی در این کار دخالت نداشته‌اند!»

۱. اگر دوم خرداد ۱۳۷۶ را شوک ۷۶ بدانیم، ۱۵ دی‌ماه ۱۳۷۷ (روز صدور اطلاعیه وزارت اطلاعات) را باید شوک ۷۷ خواند. اطلاعیه وزارت اطلاعات می‌گوید: «با کمال تأسف معدودی از همکاران مسئولیت‌ناشناس، کج‌اندیش و خودسر این وزارت که بی‌شک آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته و در جهت مطامع بیگانگان دست به‌این اعمال جنایتکارانه زده‌اند...»

اطلاعیه وزارت اطلاعات به‌صراحت می‌گوید پاره‌ای از اعضای آن وزارت که دست به‌این جنایت زده‌اند «آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته» اند. به‌طور طبیعی افکار عمومی در این پرونده ملی به‌دنبال «عوامل پنهان» می‌گردد: چه کسانی مقتولین را جهت قتل انتخاب می‌کردند؟ چه کسانی مجوز شرعی (حکم) جنایات را صادر می‌کردند؟ چه کسانی با تحلیلهای غلط در بولتنهای مختلف آمادگی ذهنی انتخاب‌کنندگان و حکم‌دهندگان را فراهم می‌ساختند؟ و...

پرواضح است که کمیته تحقیق در فضای آرام و به‌دور از غوغا می‌تواند به تحقیقات خود ادامه دهد و خارج از فضای فشار و جوسازی می‌تواند بی‌طرفانه به حقیقت نزدیکتر شود.

اما سکوت کمیته و غیر شفاف عمل کردن آن، عواقب و پیامدهای ناخواسته‌ای به‌دنبال دارد که مطلوب عقلای قوم نخواهد بود.

اول: وقتی «عوامل پنهان» به‌طور شفاف به‌شهروندان معرفی نشوند، مردم خود

متأثر از شایعات و قرائن و شواهد، اعضای «کمیته برنامه‌ریزی» و «کمیته فتوا» را تعیین می‌کنند.

دوم: گروه‌های سیاسی در چنین فضایی انگشت اتهام را به‌سوی یکدیگر نشانه می‌روند.

سوم: شایعه‌سازان به‌شایعه‌سازی خود ادامه می‌دهند. به‌عنوان نمونه یکی از شایعاتی که به‌طور گسترده در جامعه منتشر شده این است که بعضی اعضای «جوخه‌های مرگ» با اینکه شناسایی شده و به‌جنایت نیز اعتراف کرده‌اند، اما متأسفانه آزادانه به‌زندگی خود ادامه می‌دهند. اگر چنین شایعه‌ای صحت داشته باشد، می‌توان نگران بود که «عوامل پنهان» با فریب مجدد «جوخه‌های مرگ» جنایات جدیدی تدارک ببینند.

چهارم: خشونت‌طلبان تهدیدهای لسانی را جدی تلقی نخواهند کرد، آنان به‌عمل حکومت می‌نگرند. حکومت تاکنون نشان داده است که اقدامات خشونت‌طلبان را نادیده می‌گیرد. به‌عنوان نمونه اگر حمله‌کنندگان به‌دو تن از اعضای کابینه و هدایت‌کنندگان آنان به‌نحو احسن مجازات می‌شدند و اگر با جنایتکاران اخیر برخورد قاطع صورت می‌گرفت، آیا خشونت‌طلبان به‌خود اجازه می‌دادند که به‌امام جمعه مورد تأیید حضرت امام و مقام رهبری با سنگ و چوب و میله حمله کنند؟

چرا باید انتظار داشت تهدیدها و خشونت‌های فیزیکی گروه‌های فشار پایان یابد وقتی آنان می‌بینند به‌جای تنبیه و مجازات، تشویق می‌شوند و بر درجانشان افزوده می‌شود؟ چرا جوخه‌های مرگ به‌ترور دگراندیشان و دگرپاشان ادامه ندهند، وقتی می‌بینند که مفتیان حکم به‌ارتداد مقتولین می‌دهند و مدعی‌اند که قاتلان به‌تکلیف شرعی خود عمل کرده‌اند؟ چرا وضعیت به‌جایی رسیده است که هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه روز قدس تهران درخواست می‌کند بگذارند نظراتش را اعلام کند اگر انتقادی داشتند بعداً بیان کنند؟ وقتی هاشمی نگران به‌هم ریختن خطبه‌های نماز جمعه‌اش باشد، تکلیف دیگران روشن است.

پنجم: کمترین حق شهروندی حق حیات است. نباید شهروندان گمان برند که حکومت ناتوان از تأمین امنیت است. خشونت و ناامنی، کارآسبی و مشروعیت حکومت را به‌مخاطره می‌افکند.

۲. جناح تمامت خواه مدعی است که چپهای طرفدار آقای خاتمی جنایات اخیر را تدارک دیده‌اند. در پاسخ آنان باید به این کلام حضرت امیر(ع) استهاد کرد که «اضربوهم ولو تحت عمامتی هذه».

۳. مطبوعات چشمان بیدار شهروندانند. وظیفه اصلی مطبوعات انتشار و توزیع اطلاعات و اخبار است. پیگیری مداوم مسائل مهم اجتماعی و سیاسی و گزارش اخبار پنهانی در چارچوب منافع ملی جزء لاینفک رسانه است. در رویدادهای اخیر اگر پیگیری مداوم مطبوعات وجود نداشت، شاید همچون گذشته این مسئله در رایزنیهای پشت پرده مدفون می‌شد.

منافع ملی و امنیت ملی ما ایجاب می‌کند که از «حدسها»ی مطبوعاتی نهراسیم. «حدسها»ی نادرست در تضاد با واقع «ابطال» خواهند شد و در نهایت حقیقت در جامعه باز و در پرتو آزادی بیان، نقاب از رخ کنار خواهد زد. نگویید: معشوق چون نقاب ز رخ بر نمی‌کشد هر کس حکایتی به تمنا چرا کند. بگوید:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد
کمیته تحقیق مدعی است: «متأسفانه در برخی روزنامه‌ها به طور ناصحیح به اسامی برخی مدیران وزارت اطلاعات به عنوان مظنون اشاره شده است که عاری از صحت بوده و این امر مورد پیگرد قانونی نیز خواهد بود».

در ماجرای «واترگیت» دو خبرنگار امریکایی با کشف تقلب نیکسون و افشای آن تا سرنگونی وی پیش رفتند. چرا مطبوعات ملت مسلمان ایران نتواند در کشف جنایت و علنی کردن چهره «عوامل پنهان» دولت و ملت را یاری کنند. نباید به خاطر حدسهای جهت دار چند نشریه انحصار طلب مطبوعات را از مسیر رسالتشان دور کرد. اگر مردم خبر صحیح و واقعی را در رسانه‌های داخلی نیابند، به رسانه‌های بیگانه پناه خواهند برد.

مطبوعات به دنبال پاسخ این پرسش‌اند که: آیا تروریستها آن گونه که وزارت اطلاعات اعلام کرده است، از طرف «عوامل پنهان» هدایت می‌شدند؟ یا آن گونه که کمیته تحقیق مدعی است کل ماجرا کار یک «مخفل» بوده است؟

جنگ، انتخابات، مطبوعات تکرار یک سناریو*

سناریوی اول

۱. در اول آبان سال جاری قرار بود انتخابات مجلس خبرگان رهبری برگزار شود. شورای نگهبان با توسل به نظارت استصوابی صلاحیت کاندیداهای جبهه دوم خرداد را رد کرد. جبهه دوم خرداد به طور طبیعی به مقابله با این انحصارطلبی جناحی پرداخت. برخوردی که نتایج غیرقابل تصویری برای تمامت خواهان در پی داشت.

۲. مطبوعات با توزیع اخبار و علنی و شفاف کردن عرصه سیاست، شهروندان را با سازوکارهای انباشت قدرت و تمامت خواهی آشنا می کنند. لذا مطبوعات از نظر انحصارطلبان بالذات خطرناک و مضرند. پس اولاً باید به دنبال راهی گشت تا مطبوعات را بتوان تعطیل کرد. ثانیاً مانع انعکاس مواضع جبهه دوم خرداد در رابطه با انتخابات خبرگان شد. ثالثاً انتخابات را در شرایط دلخواه برگزار کرد. انتخاباتی با حضور اکثریت مردم و انتخاب نمایندگان جناح راست.

۳. در شهریورماه به بهانه کشتار دیپلماتهای ایرانی به دست طالبان فضای کشور در عرض چند روز به فضای نظامی-جنگی تبدیل شد و به نام «امنیت ملی» توس و راه نو... تعطیل شد. و «بهار تهران» به سردی گرایید. جنگ با طالبان بهانه جنگ با دوم خرداد و سرکوب جنبش جامعه مدنی ایران شد.

۴. در فضای یادشده، انتخابات خبرگان در آبان ماه با حضور ۴۴ درصد مردم برگزار شد. عدم شرکت اکثریت مردم در انتخابات برای جناح انحصارطلب مشکلی ایجاد نمی کرد. چرا که اولاً با انتخاب نمایندگان مطلوب و مقبول جناح راست برای هشت سال خیال آنها راحت می شد. ثانیاً برخی مطبوعات دگراندیش تعطیل شد و مابقی در فضای اضطراب به خودسانسوری پرداختند.

۵. موفقیت این سناریو در عرض سه ماه باعث شد تا محفل نشینان راست افراطی با ترور مخالفان فضای رعب و وحشت را بر کشور حاکم کنند و کار جنبش دوم خرداد را یکسره کنند. در آذرماه ۵ تن از مخالفان به قتل رسیدند.

سناریوی دوم

۱. در هفتم اسفندماه پس از بیست سال برای اولین بار انتخابات شوراها برگزار خواهد شد. هیئت نظارت با اعمال نظارت استصوابی صلاحیت کاندیداهای جبهه دوم خرداد را رد کرده است. این عمل غیر قانونی و تمام خواهانه، جبهه دوم خرداد و جبهه انحصار را به یک چالش جدید فرامی خواند. اگر انحصارطلبان از حذف نمایندگان تمایلهای مختلف دست برندارند ممکن است جبهه دوم خرداد تا تحریم کامل انتخابات پیش رود.

۲. مطبوعات طی دو ماه آذر و دی با افشا و پیگیری مداوم جنایات، آن را به یک مسئله ملی تبدیل کردند. مطبوعات مستقل بیشترین نقش را در پیگیری این مسئله و اهداف جبهه دوم خرداد داشته اند. جناح راست به خوبی دریافته است که با وجود مطبوعات آزاد نمی توان به جامعه تک صدایی دست یافت و بساط تمام خواهی پهن کرد.

۳. اینک به بهانه اصابت دو موشک امریکایی به خاک ایران دوباره می خواهند عرصه سیاسی-فرهنگی کشور را نظامی-جنگی کنند. به عنوان مثال ریاست محترم مجلس می فرماید: «اصابت موشک امریکایی به آبادان تجاوز آشکار به جمهوری اسلامی ایران است که هیچ گونه توجیهی ندارد. امریکاییها بدانند مسؤولیت خیره سری آنان به عهده خودشان است و نیروهای مسلح ما باید آمادگی پاسخگویی به این تجاوزات را داشته باشند... اگر وقتی که امریکا هواپیمای مسافربری ما را ساقط کرد جدی برخورد می کردیم اکنون جرأت تجاوز مجدد را به خودشان نمی دادند»^۱

۱. ناطق نوری، رسالت، ۱۳۷۷/۱۱/۷. آقای ناطق نوری به یاد دارند که پس از سقوط هواپیمای مسافربری ایران توسط امریکا یکی از مسؤولان وقت طی نامه ای به حضرت امام درخواست برخورد مقابل کردند. حضرت امام در پاسخ فرمودند: انفجار هواپیمای مسافربری، زنگ خطری است برای تمامی مسافرنهای هوایی باید با تمام وجود تلاش کنیم تا چنین صحنه های دردناکی پیش نیاید. (صحیفه نور، جلد ۲۰، ص ۲۲۲). امام درگیری با امریکا را نپذیرفتند. آیا آقای ناطق نوری از حضرت امام گلابه دارند یا از فرد دیگری؟

۴. در پرتو فضای جنگی، برخورد با مطبوعات همزمان شکل می‌گیرد: «باید هوشیار باشیم در دوران مشروطیت به اسم آزادی شیخ فضل‌الله نوری را به‌دار آویختند و کسی هم اعتراضی نکرد نباید اجازه دهیم چنین مسائلی تکرار شود. امروز که در بعضی روزنامه‌ها حتی به احکام اسلام حمله می‌کنند روحانیون و علما وظیفه سنگینی بر عهده دارند تا به مقابله به تهاجم فکری دشمنان بپردازند»^۱ فرد دیگری که مدعی است مردم از سیاست دو جناح خسته شده‌اند می‌فرماید: «امروز در برخی نشریات، کتابها و سخنرانیها حملات تندی به اسلام و انقلاب اسلامی می‌کنند و کسانی که از انقلاب ضربه خورده و منزوی شده بودند اکنون می‌خواهند به انقلاب ضربه بزنند و انتقام بگیرند»^۲ دبیر کل مؤتلفه می‌فرماید: «برخی جریانهای مطرود جامعه با بهره‌گیری از تبلیغات بعضی روزنامه‌ها با سوار شدن بر موج حماسه دوم خرداد به بهانه انتخابات شوراها می‌خواهند برای خود پایگاهی دست و پا کنند. حال آنکه مردم ما هوشیارند و اجازه نخواهند داد امواج تبلیغات غوغاسالارانه آنها را فریب دهد»^۳.

دور گذشته برخورد با مطبوعات با دستگیری و حبس آغاز شد. اما دور جدید برخورد با مطبوعات با پرتاب بمب به خرداد آغاز می‌شود تا صدای اصلاح‌طلبان در پرتو موج انفجار بمب‌گذاران محو شود و انتخابات شوراها در نبود مطبوعات برگزار شود و تمامت‌خواهان با توسل به روشهای غیر مدنی بر استحکام قدرت متراکم خود بیفزایند.

۵. سناریوی جدید انحصارطلبی به دلایل زیر با شکست مواجه خواهد شد:

الف. در مسئله طالبان با جریحه‌دار شدن احساسات عمومی در جامعه تقاضای اندکی برای تلافی‌جویی وجود داشت اما در مسئله اخیر هیچ‌کس تمایل ندارد تا برخلاف مصالح ملی و عقلانیت به جنگ امریکا برود، نه نظام چنین قصدی دارد و نه شهروندان طرح چنین شعاری را، آن هم از طرف کسانی که منسوبین به آنها با انگلیسها تبادل نظر می‌کردند، باور می‌کنند.

ب. در انتخابات خیرگان شورای نگهبان با استناد به قانون و نظارت استصوابی،

۱. آیت‌الله خزعلی، رسالت، ۱۳۷۷/۱۱/۸، ص ۲.

۲. آیت‌الله جنتی، پیشین، ۱۳۷۷/۱۱/۸، ص ۲.

۳. عسکراولادی، پیشین، ۱۳۷۷/۱۱/۸، ص ۲.

برخلاف نظر شهروندان، مخالفان فکری خود را حذف کرد. اما در انتخابات شوراها هیچ قانونی وجود ندارد که حذف مخالفان را توجیه کند. لذا وزارت کشور به طور شفاف و علنی اعلام کرد که زیر بار رفتارهای انحصارطلبانه نافی حاکمیت ملی نخواهد رفت.

ج. عملکرد مطبوعات در این دوره تقریباً یکپارچه و مسئولانه است و نمی توان علیه آنان اقدامی کرد که واجد حداقلی از مقبولیت باشد.

د. نخبگان، روشنفکران، نویسندگان، دانشگاهیان در ماجرای قتلهای اخیر به طور یکپارچه از جبهه دوم خرداد حمایت کردند. هیچ عاقلی به جنگ اهل فکر نخواهد رفت مگر تاریک اندیشان که جهل تولید و خرافات مصرف می کنند.

دور فلکی یکسره بر منهج عدل است*

استعفای دری نجف‌آبادی یک پیروزی عمده برای جنبش جامعه مدنی ایران محسوب می‌شود. پیروزی‌ای که با هزینه سنگینی به دست آمد. دری نجف‌آبادی وزیر مطلوب و منتخب خاتمی نبود. خاتمی در یک شرایط ویژه و برخلاف انتظار رأی‌دهندگان مجبور به قبول دری شد. اما مسئله قتلها نشان داد که محفل‌نشینان وزارت اطلاعات با هدایت عناصر بیرون‌سازمانی دست به جنایت زدند و لذا دری نجف‌آبادی کنترل سازمان را در اختیار ندارد.

اینکه کسانی تصور کنند «واتسلاو هاول»، «میلان کوندرا»، «لوکاس»، «اکس هلمر»، «الکساندر سولژیتسین»، «آندره ساخاروف» ... می‌توانند با آثار دگراندیشانه خود یک «جامعه بدیل» برای شهروندان خلق کنند، اشتباه نکرده‌اند. اما اینکه مجازات دگراندیشی، رمان‌نویسی و فلسفه‌بافی جنایت است و با ترور می‌توان به جنگ نخبگان و روشنفکران رفت از افسون، توهم، رویا و سحر و جادو حکایت دارد.

دری نجف‌آبادی باید می‌رفت، اما نه به دلیل جوسازی داخلی و توطئه خارجی. بلکه به دلیل ضعف مدیریت، قبول مسئولیت و داشتن تصور واژگونه از فضای فرهنگی-مطبوعاتی کشور باید کنار می‌رفت و خاتمی باید با انتخاب یک وزیر وفادار به آرمانهای جنبش دوم خرداد اشتباه گذشته را جبران کند. هیچ حکومتی با جنگ با روشنفکران، نویسندگان، فرهنگیان و مطبوعات نمی‌تواند قدرت خود را تحکیم کند و بر مشروعیت خود بیفزاید.

در دوران جدید اگر نخبگان حکومتی را نامشروع بدانند، این نگرش به کل شهروندان سرایت خواهد کرد و بر شکاف ملت-دولت و بحرانهای سیاسی خواهد

افزود. لذا آقای خاتمی به پشتمان مردم و براساس اختیارات قانونی باید یک فرد قوی، معتقد به توسعه سیاسی و فرهنگی و قانونگرا را برای وزارت اطلاعات برگزیند.

پر واضح است که اکثریت مجلس به چنین فردی به احتمال قوی رأی اعتماد نخواهد داد. اما در آن صورت شهروندان به طور شفاف و علنی می فهمند که خاتمی در چارچوب فعلی امکان انتخاب وزیر دلخواهش را ندارد و این برای جناح راست بسیار هزینه دارد.

رایزنی پشت پرده به تحمیل فرد مورد نظر جناح راست می انجامد نه انتخاب وزیر دوم خرداد و این یک شکست سنگین برای خاتمی محسوب خواهد شد. وزیر تحمیلی موجب دلسردی جبهه دوم خرداد و جامعه فرهنگی-مطبوعاتی خواهد شد. اگر خاتمی راهی جز سازش در پیش ندارد؛ این نکته را باید شهروندان به طور شفاف و علنی بفهمند و انتظارات خود را در آن چارچوب سامان دهند. امنیت کمترین حق شهروندی است. وزیر اطلاعات آینده باید به طور قاطع با تولیدکنندگان رعب و وحشت برخورد کند و شهروندان را مطمئن سازد: «دور فلکی یکسره بر منهدم عدل است».

انقلاب است که فرزندان خود را می‌بلعد*

اگر مارکس درست گفته باشد که انقلاب فرانسه در لباس رومی به‌صحنه آمد، این نظر نیز درست است که یکایک انقلابهای بعدی، از جمله انقلاب اکتبر، مطابق قواعد و وقایعی که از ۱۴ ژوئیه به‌نهم ترمیدور و ۱۸ برومر انجامید، به‌صحنه آورده شد.

هانا آرنت، انقلاب^۱

۱. ورینو، خطیب زبردست فرانسوی، با مشاهده کشتار و تندروهای گروههای انقلابی در انقلاب کبیر فرانسه گفت: «انقلاب است که فرزندان خود را می‌بلعد».^۲ و آرنت آن را به‌تمام انقلابها تعمیم داده و می‌گوید: «انقلاب حتماً باید فرزندان خود را ببلعد و هر انقلاب ناگزیر است در سلسله‌ای از انقلابهای پیاپی مسیر خود را تعقیب کند و در پی دشمنان آشکار، دشمنان پنهان زیر نقاب «اصحاب شبهه» خواهند آمد و انقلاب به‌دو جناح افراطی «بخشایندگان» و «خشمگینان» منشعب خواهد شد که در واقع و «به‌طور عینی» برای مسست کردن بنیاد حکومت انقلابی دست به‌دست هم خواهند داد و سرانجام انقلاب را فردی در میانه «نجات» خواهد داد که نه تنها میانه‌رو نیست، بلکه چپ و راست را متساویاً نابود خواهد کرد، همان‌گونه که دانتن و ابر به‌دست روبیسیر نابود شدند».^۳

* زن، ۱۳۷۷/۱۱/۲۴.

۱. ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ روز سقوط باستیل است. ترمیدور ماه یازدهم تقویم انقلابی فرانسه، در نهم ترمیدور (۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴) روبیسیر در نتیجه کودتا موقوف کرد و دوره وحشت پایان گرفت. «برومر» ماه دوم تقویم انقلابی فرانسه، در ۱۸ برومر (۹-۱۰ نوامبر ۱۷۹۹) کودتایی صورت گرفت و دوره «کنولا» به‌رهبری ناپلئون بناپارت آغاز شد.

۲. ورینو از رهبران گروه ژیروندنها (Girondin) و عضو مجلس کنوانسیون که با مسخ‌آتشین خود راه را برای اعدام لویی شانزدهم هموار کرد، در سال ۱۷۹۳ به‌وسیله روبیسیر به «میانه‌روی» مهمت شد و با ۲۱ نفر دیگر از ژیروندنها به‌زیر تیغ گیوتین رفت.

۳. هانا آرنت، انقلاب، ترجمه عزت‌الله فولادوند، خوارزمی، ۸۰-۸۱ (ابر در سال ۱۷۹۴ اعدام شد. دانتن از سوی روبیسیر به‌میانه‌روی محکوم و در سال ۱۷۹۴ اعدام شد. روبیسیر در سال ۱۷۹۴ اعدام شد).

۲. «تصفیه انقلابی» یا «خودپاکسازی» (تصفیه حاکمان به دست خودشان) یک روند کلی است که در هر انقلابی تکرار می شود. روند خودزنی به وسیله مقولاتی چون انقلابی و سازشکار، مکتبی و غیر مکتبی، اصولگرا و غیر اصولگرا، ارزشی و ضد ارزشی، خودی و غیر خودی و... صورت می گیرد.

خشونت خشونت بیشتر به دنبال دارد و انقلابها با خشونت فرزندان خود را می بلعند و انقلابیون جدیدی به وجود می آورند که خود را برای خشونت‌های تازه آماده می کنند و با این کار راه نابودی خود را فراهم می سازند و جامعه را به سوی دور مرگبار انقلاب و ضد انقلاب سوق می دهند.

قطار انقلاب ایران که به پیش می تاخت در اولین ایستگاه، مهندس بازرگان و همفکرانش را پیاده کرد. این نکته مهم نیست که بازرگان راه خود را از انقلاب جدا کرد یا انقلاب راه خود را از بازرگان جدا کرد؛ مهم این است که بر اساس منطق انقلاب پس از پیروزی در اولین فرصت می بایست انشقاق تندروها و میانه روها محقق می شد و میانه روها به وسیله تندروها تسویه می شدند.

اما در پایان دهه اول، انقلاب قدرترین فرزند خود را کنار گذارد. رفته رفته شکاف نظری و عملی بین امام و آیت الله منتظری پدیدار شد و آن شکاف در پایان سال ۱۳۶۷ آن قدر عمیق شد که امام چاره‌ای جز برکناری، و آیت الله منتظری چاره‌ای جز استعفا نداشت. یکی از موارد نظری اختلافها این بود که از نظر آیت الله منتظری حفظ ارزشها بر حفظ حکومت تقدم دارد و در صورت تعارض بین این دو باید ارزشها را پاس داشت و نباید به خاطر حفظ نظام ارزشها را زیر پا گذارد.^۱ اما از نظر حضرت امام حفظ نظام بر کلیه احکام اولیه و احکام ثانویه تقدم دارد و نظام در صورت تشخیص مصلحت می تواند احکام اولیه را هم تعطیل کند.^۲ این نکته حکایت از آن دارد که

۱. «برای ما باید ارزشها و اهداف اصولی انقلاب، ملاک و اصل باشد نه حکومت کردن به هر قیمت... حکومت وسیله است نه هدف؛ هدف حفظ ارزشهاست» (آیت الله منتظری، ویژه نامه وزارت ارشاد به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب، ص ۱۶-۱۷).

۲. «حکومت... بر جمیع احکام فرعی الهیه تقدم دارد... اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفضوه به نبی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یک پدیده بی معنی و محتوا باشد... آنچه گفته شده است که شایع است مزارعه و مضایقه و امثال آنها را با آن اختیارات از بین خواهد رفت، صریحاً عرض می کنم که فرضاً چنین باشد این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسائلی است که مزاحمت نمی کنند» (امام خمینی، صحیفه نور، جلد ۲۰، ص ۱۷۰).

نمی‌توان تمامی اختلافها را به مسائل عملی فروکاست. آن دو بزرگوار اختلاف نظری نیز داشته‌اند که به تفاوت مشرب در عمل منتهی می‌شد.

در اوائل دهه دوم انقلاب در صحنه هنر نیز شکاف پدیدار شد. محسن مخملباف به دلیل آثار سینمایی و عقایدش در این ایستگاه دفع شد. مخملباف کار خود را در حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی آغاز کرد.

پس از رحلت حضرت امام با توجه به تغییر قانون اساسی مهندس موسوی به‌طور طبیعی کنار رفت. در نظام سیاسی ایران برای نخست‌وزیر دوران امام و سالهای جنگ پستهای فراوانی وجود داشت. ولی شرایط به‌گونه‌ای بود که مهندس موسوی فهمید که دیگر برای او جایی وجود ندارد و لذا کل دهه دوم را در انزوا گذراند و سکوت و درویشی پیشه کرد.

جریان روشنفکری دینی به‌عنوان بخشی از نیروهای مذهبی و انقلابی که با احیا و بازسازی نظری در صدد سازگار کردن دین و مدرنیته بود به‌قرائتی از دین دست یافت که با قرائت رسمی و حاکم تعارض داشت و لذا با هویدا شدن اختلاف نظر، راه برای حذف و طرد این جریان خصوصاً دکتر سروش مهیا شد. دکتر سروش که در سالهای اولیه انقلاب بیشترین نقش را در مبارزه ایدئولوژیک بر علیه گروههای مارکسیستی بر عهده داشت، در سالهای بعد به دلیل روایت و قرائت‌اش از دین از عرصه قدرت حذف شد.

شکافهای نظری که در دهه اول به‌حذف بسیاری از انقلابیون انجامید، در پایان دهه دوم به‌درون حاکمیت رفت و حاکمیت ایران را به «حاکمیت دوگانه» تبدیل کرد. از این‌رو در پایان دهه دوم اتفاقات جالبتری به‌وقوع پیوست. صلاحیت موسوی خوئینی‌ها، دادستان منصوب امام، برای عضویت در مجلس خبرگان رد شد. عبدالله نوری در مراسم تشییع جنازه شهدا مضروب شد. نماز جمعه هاشمی رفسنجانی در تهران با شعارهای راست افراطی مختل شد.

در نماز جمعه اصفهان با چوب و سنگ و میله آیت‌الله طاهری را مضروب کردند و مانع برگزاری نماز جمعه شدند. اسدالله بیات توسط دادگاه ویژه روحانیت به جرم کلاهبرداری به زندان فرستاده شد و...

۳. تندروها به نمایندگی انقلاب می‌گویند تنبیه‌شدگان عقایدی دارند که بیان آنها موجب تضعیف انقلاب می‌شود و لذا گروههای فشار برای دفاع از انقلاب چاره‌ای

جز «تنبیه فیزیکی» و حذف آنان ندارند.^۱ در دوران انقلاب به مرور نیروهای ضعیف از انقلاب می‌برند و غیر انقلابی می‌شوند و در مقاطعی به‌عنوان ضد انقلاب عمل می‌کنند.^۲ لذا حذف پریدگان از انقلاب که در حاکمیت نفوذ کرده‌اند، بزرگترین وظیفه کنونی انقلابیون است.

اما اینان از یک نکته اساسی غفلت می‌کنند. جنبش جامعه مدنی ایران را نمی‌توان با خشونت و چند جنایت از بین برد. آرا و افکار جنبش جامعه مدنی در حاکمیت نمایندگان خاص خود را دارد. بخشی از حاکمیت که خاتمی سمبل آن است، از آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، جامعه مدنی، تکرش سیاسی و فرهنگی، تساهل و مدارا، گفت‌وگو و... دفاع می‌کند. بخش دیگری از حاکمیت با این افکار مخالف است، شهروندان را به درجه اول و درجه دوم تقسیم می‌کند. دموکراسی و آزادی و حقوق بشر را نتیجه ذهن بشر فارغ از وحی می‌داند. مردم را مهجور و صغیر می‌داند که باید آنها را به‌زور و قسر به‌راه راست هدایت کرد.

از این‌رو تنها راه خلاص شدن از شر جنبش جامعه مدنی «کودتا»یی است که طی آن خاتمی برکنار و نخبگان همفکرش در یک شب در میدان «تیاآن‌من» نابود شوند.

۱. به‌عنوان نمونه به‌توجیه زیر بنگرید که طی آن مواضع و عملکرد آیت‌الله طاهری اصفهانی ناهمخوان با معیارهای بدیهی و شناخته‌شده اسلامی و انقلابی قلمداد می‌شود: «برخی از مواضع و عملکردهای امام جمعه محترم اصفهان است که متأسفانه، با معیارهای بدیهی و شناخته‌شده اسلامی و انقلابی و مخصوصاً با خط روشن و خالی از ابهام حضرت امام (س) همخوانی نداشته و در برخی از موارد، با نگاه و دیدگاه امام راحل‌مان (س) مغایر و متضاد نیز هست و نمی‌توان این مواضع را به‌حساب سلیقه گروهی و جناحی ایشان نوشت، اگرچه امروزه برخی از گروه‌ها علی‌رغم تظاهر به‌پیروی از خط امام، در همین مواضع که آشکارا با خط آن بزرگوار در تضاد می‌باشد، حرکت می‌کنند». (کیهان، حسین شریعت‌مداری، ۱۳۷۷/۱۰/۲۹).

۲. به‌نمونه زیر بنگرید که ضمن آن از رویسپیر، نماد دوران وحشت و ترور، دفاع می‌شود و جنایات بی‌شمار او به‌نام دفاع از انقلاب توجیه می‌شود: «در همه انقلاب‌ها برخی از عناصر رادیکال و انقلابی که نظامی را ساقط می‌کنند، بعد از مدتی احساس می‌کنند که به‌اهداف خودشان رسیده‌اند. مثلاً بورژوازی بزرگ در انقلاب فرانسه پس از اینکه رژیم پادشاهی فرانسه را سرنگون کرد و به‌آزادی سرمایه‌داری رسید، دیگر انقلاب را تمام‌یافته تلقی و علیه عناصر رادیکال، که هنوز معتقد به‌تداوم انقلاب بودند فعالیت کرد تا آنجا که حتی رهبر انقلاب یعنی رویسپیر را که بیشتر از همه مدافع پابرهنگان و گرسنگان بود و به‌اصطلاح از دهقانان خرده‌بورژوازی حمایت می‌کرد، در میدان انقلاب به‌گیوتین سپردند و سر او را جدا کردند. چون دیگر این عناصر که تاکنون همراه انقلاب بودند وظیفه یا خواسته‌های خودشان را تمام‌شده احساس می‌کردند و دیگر ضرورتی نمی‌دیدند که به‌انقلاب یا انقلابی بودن ادامه بدهند». (روح‌الله حسینیان، ارزشها شماره ۸۶، ۲۳ شهریور ۱۳۷۷)

اما چرا کودتا تنها راه ممکن برای تمامت‌خواهان است. حاکمیت دوگانه را می‌توان از راه انتخابات و با رأی مردم یکپارچه کرد. اما در یک انتخابات آزاد مردم به انحصار طلبان خشونت طلب رأی نخواهند داد. لذا تمامت‌خواهان راهی جز کودتا در پیش ندارند.

اما خوشبختانه دوره کودتای موفق به سر آمده است. کودتا در جامعه تک‌صدایی و بسته امکان موفقیت داشت، اما در دنیای جدید کودتا به تکرار نمایش مضحک رفقای روسی در ۱۹ اوت ۱۹۹۱ منتهی خواهد شد که پیامدهایش بسیار فراتر از ذهن تاریک اندیشان است.

حکومت قانون، خاتمی و دشمنانش*

۱. رویارویی کنونی ایران ظاهری تند و خوف‌گونه دارد. گویی طرفین نزاع آماده خاک یا ناک اوت طرف مقابلند. ناک اوتی که به حذف همیشگی حریف منتهی شود. گویی با حذف و نابودی یکی از طرفین نزاع تمامی مشکلات ایران حل می‌شود. اما این راه پرهزینه نه تنها مشکل را حل نمی‌کند بلکه بر مشکلات می‌افزاید.

۲. «قفل» سیاست ایران را چگونه می‌توان گشود؟ حکومت قانون راه برونش از بحران سیاسی دائمی است. اما باید تصور درستی از حکومت قانون داشت.

اول: حکومت قانون به معنای دیکتاتوری اکثریت نیست. اکثریت حق ندارد با تصویب قانون حقوق اقلیت را نادیده بگیرد. اقلیت باید بتواند آزادانه نظرات خود را به گوش شهروندان برساند. و با نقد حکومت آن را در یک انتخابات آزاد برکنار و خود با رأی شهروندان جانشین آن شود.

دوم: قانون قواعد و چارچوبهای بیطرفانه بازی را روشن می‌کند. قواعد بازی نباید به نابرابری حقوقی و قضایی منتهی شوند. محروم کردن شهروندان از مشارکت سیاسی بر اساس اعتقادات، حکومت قانون نام ندارد. بند دال ماده ۲۶ قانون انتخابات شوراها یکی از مصادیق نابرابری حقوقی است. چرا فردی که بر اساس این بند به شهروند درجه دوم تنزل می‌یابد، «وظیفه» دارد به خدمت سربازی برود؟

سوم: قانون نباید نافی حق حاکمیت ملی باشد. قانونی که به شهروندان اجازه ندهد نمایندگان مطلوب خود را برای مناصب گوناگون برگزینند، قانون نام ندارد. بلکه حافظ منافع و ابزار سلطه یک طبقه یا صنف نام می‌گیرد. نظارت استصوابی چنین مقوله‌ای است.

چهارم: حکومت قانون به معنای دیکتاتوری اقلیت نیست در حکومت قانون،

شهروندان در یک انتخابات آزاد رقابت‌آمیز به‌افرادی رأی می‌دهند تا در مدت معینی سیاستهای خاصی را عملی سازند. اقلیت نیز به‌خواست شهروندان احترام می‌گذارد و اجازه می‌دهد تا اکثریت سیاستهایش را عملی سازد. اما در ایران متأسفانه برخلاف این روال عمل می‌شود.

گفته می‌شود اگر خاتمی فرد دیگری بجز یونسی را به‌عنوان وزیر اطلاعات برمی‌گزید شرایط استعفای دري نجف‌آبادی فراهم نمی‌شد و اکثریت مجلس به‌وزیر مطلوب خاتمی رأی اعتماد نمی‌داد. این نکته حکایت از آن دارد که یک جناح اقلیت بدون انعطاف بر مطالبات انحصارطلبانه خود پافشاری می‌کند و نمی‌گذارد تا اکثریت وعده‌هایش را عملی کند.

پنجم: حکومت قانون به‌معنای پنهان‌کاری نیست. حکومت قانون زمینه‌های «شفافیت حداکثری و پنهان‌کاری حداقلی» را فراهم می‌آورد. سیاستمداران در حکومت قانون در حضور مردم برای انتخاب بهترین سیاست و کارآمدترین افراد به‌گفت‌وگو می‌پردازند. چانه‌زنیهای پشت پرده معمولاً به‌تأمین منافع جناحها ختم می‌شود نه تأمین مصلحت عمومی و آمایش شهروندان که هدف حکومت قانون است.

۳. باید به‌خاتمی فرصت داد تا به‌طور شفاف و علنی او از سیاستها و برنامه‌اش دفاع کند و افراد وفادار به‌سیاستهایش را در مشاغل حساس بگذارد. و آلا شهروندان و جبهه دوم خرداد تکرار خواهند کرد که انحصارطلبان قانون‌ستیز با ایجاد موانع و تحمیل افراد غیر معتقد به‌سیاستهای وعده داده‌شده نمی‌گذارند خاتمی کار کند. این مسئله به‌نفع ایران، خاتمی و حتی رقبا و دشمنانش نخواهد بود. چرا که اولاً کاری از پیش نمی‌رود، ثانیاً امکان نقد خاتمی فراهم نمی‌شود.

پس من چگونه گویم درد را دواکن*

اگر یک جامعه سوسیالیستی انعطاف درونی آن چنان اندکی داشته باشد که آدمی مجبور شود برای نجات دادن آن به یک سازمان جاسوسی همه توان، فراگیر و توتالیتر تکیه کند، آنگاه کار خراب است... به چه کسی می توانند تکیه کنند؟ به بریا، ناقوس مرگ او نیز به صدا در خواهد آمد.

تروتسکی، کمونیسم یا استالینیسم، ۱۹۳۹

۱. شهروندان در دوم خرداد ۱۳۷۶ به خاتمی رأی دادند تا با ایجاد دگرگونی ساختاری راه ایران را به سوی آزادی، حقوق بشر، تنوع و تکثر، جامعه مدنی و توسعه همه جانبه هموار سازد. انتخاب کابینه یکدست دوم خرداد شرط لازم تحقق عملی به رأی مردم بود. در شرایطی که تمامت خواهان در اثر ضربه مهلک دوم خرداد در کوما به سر می بردند امکان انتخاب چنان کابینه ای فراهم بود. اما خاتمی در چانه زنیهای غیر علنی در غیاب شهروندان گرفتار شد و لذا برخی وزرای مهم کابینه را از دست داد: از جمله وزیر اطلاعات.

۲. در ۳۰ خرداد ۱۳۷۷ در یادداشتی زیر عنوان «ترمیم کابینه» و «مراجعه به آرای عمومی» در راه نو نوشتیم: باید کابینه ترمیم و آقای موسوی خویینی ها به عنوان وزیر اطلاعات، محسن امین زاده به عنوان وزیر امور خارجه و بهزاد نبوی به عنوان شهردار تهران برگزیده شوند.

این انتظار دوم خردادی جدی گرفته نشد تا این که قتلهای آذرماه به وقوع پیوست. مطبوعات با بسیج افکار عمومی جنایات را به یک مسئله ملی تبدیل کردند. وزارت اطلاعات زیر فشار خاتمی و افکار عمومی در ۱۵ دی ماه رسماً مسؤولیت قتلها را، توسط برخی از پرسنل محفل نشین، به عهده گرفت و در ۲۰ بهمن در اثر فشار فزاینده شهروندان و پیگیری خاتمی دری نجف آبادی مجبور به استعفا شد.

اینک روشن شده است که افراد غیر معتقد به آرمانهای دوم خرداد نه تنها خاتمی را یاری نمی‌کنند بلکه مانع تحقق عملی سیاستهای وعده داده‌شده خاتمی به شهروندانند.

۳. کمیته بررسی قتلها ابتدا مسئله بررسی جنایات را به قتلهای آذرمه محدود کرد و پرونده قتلهای مشکوک سالهای گذشته را در زباله‌دان تاریخ بایگانی کرد و در مرحله دوم بررسی قتلها را به چهار مورد محدود کرد و دو مورد دیگر را (مجید شریف، پیروز دوانی) به فراموشی سپرد. در مرحله سوم عاملان قتلها را به یک محفل کوچک تقلیل داد. در مرحله چهارم با تهدید ضمنی مطبوعات را از پیگیری این مسئله ملی بازداشت و در مرحله آخر تعیین سرنوشت این معضل ملی را تاکنون از شهروندان پنهان داشته.

این عملکرد از یک دولت پاسخگو دور از انتظار است. دولتی که عهد بسته مسائل را به طور شفاف با شهروندان در میان نهد و نگذارد حقوق آنان در معاملات پشت پرده فدای منافع گروهها و جناحهای صاحب قدرت شود.

۴. خاتمی روز ششم بهمن ضمن شرکت در سومین همایش سراسری روحانیون و مسؤولان سازمان عقیدتی-سیاسی نیروی انتظامی از فرمانده نیروی انتظامی تشکر و قدردانی کرد. روز پانزدهم بهمن در مراسم فیلمبرداری مجموعه تلویزیونی تاریخ انقلاب شرکت کرد و از علی لاریجانی به عنوان برادر دانشمند تشکر کرد. در ۱۱ بهمن احمد پورقانی معاون مطبوعاتی وزارت ارشاد استعفا کرد.

۵. اینک گفته می‌شود اگر خاتمی فرد دیگری به جز یونسی را به عنوان وزیر اطلاعات برمی‌گزید شرایط استعفای دری نجف‌آبادی فراهم نمی‌شد.

اصلاح طلبان جنبش جامعه مدنی ایران برای حمایت از خاتمی و تحقق آرمانها و انتظارات اکثریت مردم چاره‌ای به جز این ندارند که با نقد رویه‌ها، عملکردها و سیاستها بر فشار خود بیفزایند و نشان دهند که در پیگیری وعده‌های انتخاباتی جدی‌اند. خاتمی اینک بشدت محتاج پشتیبانی از طریق نقد همدلانه است.

جامعه مدنی و توسعه سیاسی با هر وزیر اطلاعاتی سازگار نیست. بنابراین وزیر اطلاعات خاتمی باید معتقد و وفادار به سیاستهای زیر باشد:

الف. حافظ امنیت ملی باشد. اما دایره و حوزه امنیت ملی را آن قدر گسترده و وسیع نداند که هر نقد و انتقادی را نافی امنیت ملی بداند و تنوع و تکثر در چارچوب قانون اساسی را برنتابد.

ب. از ورود به درگیریه‌ها و نزاعهای سیاسی- جناحی بپرهیزد و اهداف و وظایف وزارت اطلاعات را به منافع یک جناح تقلیل ندهد.

ج. در اقتصاد، با فعالیت اقتصادی یا به نام مبارزه با ثروتهای بادآورده و گرفتن حق الکشف دخالت نکند. اقتصاد یک امر پیچیده نیازمند امنیت است اما با مدیریت امنیتی نه تنها نمی‌توان اقتصاد را اصلاح کرد بلکه با فرار ثروت ملی اقتصاد کشور گرفتار بحران می‌شود.

د. فرهنگ در فضای آزاد، با گفت‌وگو، رایزنی جمعی و تضارب آرا رشد می‌کند و فکرهای نو شکفته می‌شود. دخالت نیروهای امنیتی در مسائل فرهنگی از یک طرف باعث رکود و سکون و از طرف دیگر باعث رشد و بسط اندیشه‌های نیروهای اپوزیسیون، به علت مظلوم‌نمایی، می‌شود. وظیفه وزارت اطلاعات مبارزه با تروریستهای اسلحه به دست است نه متفکران قلم به دست. با زندان و تهدید نمی‌توان به تقابل اندیشه رفت.

۶. محفل نشینان می‌گویند اگر دگراندیشان و دگرباشان را آزاد بگذاریم از میان آنان «واتسلاو هاول» هایی بیرون خواهد آمد که با رمان و فلسفه و ادبیات مردم را به سوی خود جذب می‌کنند و در نهایت قدرت را تصاحب خواهند کرد. شاید این تحلیل درست باشد اما راه مقابله با هاول‌ها وزارت اطلاعات نیست به تجربه هاول بنگریم و پیامدهای برخورد کمونیستهای سازمان امنیت با او را ارزیابی کرده و از آن درس بگیریم:

در اکتبر ۱۹۷۷ هاول به اتهام «براندازی» به چهارده ماه حبس تعلیقی محکوم شد. پس از آن سازمان امنیت چکسلواکی در روز ۲۹ ماه مه ۱۹۷۹ واتسلاو هاول را به اتهام «براندازی» بازداشت و روانه زندان کرد. هاول تا سال ۱۹۸۳ در زندان در شرایط بسیار سخت به سر برد.

اما در پایان سال ۱۹۸۹ و پس از انقلاب مخملی چکسلواکی از سوی دو جنبش «جامعه مدنی» و «طرفداران عدم خشونت» کاندیدای ریاست جمهوری شد. اینک ده سال است که رئیس جمهور آن کشور است.

۷. حکومت «میشاق» شهروندان و حکمرانان است. حکومت مشروع و پایدار به وعده‌های خود عمل می‌کند و آرمانهای جنبش دوم خرداد چون زمردی است که باید برای دستیابی بدان موانع را دفع کرد.

و این کمترین انتظاری است که از وزیر آینده اطلاعات می‌رود.
 بر شاه خوبرویان واجب وفا نباشد
 ای زردروی عاشق، تو صبر کن، وفا کن
 دردیست غیر مردن آنرا دوا نباشد
 پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن
 گراژدهاست بر ره عشق است چون زمرد
 از برق این زمرد هین دفع ازدها کن

ای کبک خوشخرام، کجای می روی بایست^{۴۸}

منظور از حمایت طبقه حاکم به عنوان شرط لازم «کسب قدرت» فاشیسم، آن است که دستگاه پلیس، تروهای فاشیستی را تحمل کند (مانند ایتالیا و برخی ایالت‌های آلمان)؛ دستگاه قضائیه، فعالیتها و نقشه‌های کودتاها را فاشیست‌ها را نادیده بگیرد (مانند ایتالیا و آلمان)؛ ارتش به تسلیح گروه‌های فاشیستی کمک نماید (مانند ایتالیا) و یا با کسب قدرت فاشیست‌ها خوشرویی و مدارا نشان دهد (مانند ایتالیا و آلمان)؛ مطبوعات بورژوازی در جلب تفاهم مردم برای فاشیست‌ها و فعالیت‌هایشان کوشش کند (مانند ایتالیا و آلمان)؛ کلیسا و دستگاه سلطنت مطلقه آماده همکاری با فاشیست‌ها باشد (مانند ایتالیا)؛ و از همه مهمتر، بانفوذترین گروه جامعه، یعنی سرمایه‌داران به این نتیجه برسند که دیکتاتوری بورژوازی دیگر قادر به حفظ منافعشان نیست و از این رو باید که یک نظام فاشیستی روی کار آید.

راینهارد کوئل

۱. دور جدیدی از حمله فیزیکی به ارباب مطبوعات توسط جنبش فاشیستی آغاز شده است:

الف. مراسم سخنرانی عباس عبدی، عضو شورای سردبیری روزنامه سلام و صبح امروز در تاریخ ۱۳۷۷/۱۱/۱۹ در شهر قم توسط عده‌ای از عناصر گروه فشار برهم خورد.
ب. مراسم سخنرانی محسن آرمین سردبیر هفته‌نامه عصر ما در تاریخ ۱۳۷۷/۱۱/۲۵ در شهر قم توسط عناصر گروه فشار به‌اخلال کشیده شد.

ج. روز پنج‌شنبه ۱۳۷۷/۱۱/۲۲ سید هادی خامنه‌ای مدیر مسئول روزنامه جهان اسلام در شهر قم توسط حدود یکصد تن از چماقداران با سنگ، چوب، میله، کفش، مهر نماز و سایر اشیاء مضروب و به بیمارستان منتقل شد. شعارهای مهاجمان قابل توجه است: مرگ

بر ضد ولایت فقیه؛ برادر ولایت، خجالت، خجالت؛ برادر رهبری، خجالت، خجالت؛ عبدی امریکایی اعدام باید گردد؛ مرگ بر منتظری؛ وزیر اطلاعات، قربانی انحصار.

۲. این وضعیت در شهری اتفاق افتاده است که دفاع از کیان اسلام را به عهده دارد و تمام شبهه‌آفرینان و مسئله‌داران را دعوت می‌کند تا با طرح سؤال، حجت قوی و برهان قاطع دریافت کنند. آیا دفاع از ولایت مطلقه فقیه و وزیر سابق اطلاعات به روشهای یادشده قابل قبول است؟ آیا به این وسیله ولایت فقیه تحکیم و دشمنان فرضی و خیالی آن تضعیف می‌شوند؟

۳. پس از چند سال تبلیغات مخرب و دروغین علیه روشنفکران تعدادی از دگراندیشان به قتل رسیدند. آن‌گاه مروجان «گفتمان خشونت» و ایدئولوگهای ضد روشنفکری و عقلانیت، اعلام کردند قتل دگراندیشان بدانها ربطی ندارد.

بیش از یک سال از تبلیغات مخرب علیه مطبوعات به عنوان ستون پنجم دشمن، ارتزاق‌کنندگان از کمک بیست میلیون دلاری امریکا، تضعیف‌کنندگان مبانی دین، نافیان امنیت ملی و... می‌گذرد. در پرتو چنان فضای سنگینی گروه عملیاتی جنبش فاشیستی بهارباب مطبوعات به‌طور فیزیکی حمله می‌کند. گانگسترهای جنبش فاشیستی توسط چه کسانی توجیه ایدئولوژیک، هدایت و حمایت می‌شوند که دست هیچ‌کس بدانها نمی‌رسد؟

۴. برای کاهش خشونت چند اقدام عاجل باید صورت پذیرد:

اول: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عنوان یک نیروی مردمی وظیفه دارد از مرزهای جمهوری اسلامی ایران دفاع نماید. این نیروی ملی تاکنون خدمات فراوانی انجام داده که از چشم هیچ آدم منصفی دور نیست. اما متأسفانه تعداد معدودی سعی دارند تا برخلاف حکم صریح حضرت امام (ره) این نیرو را وارد نزاعهای سیاسی کنند. سپاه مطابق فرمان حضرت امام حق ندارد وارد سیاست شود. از این رو تهدید مطبوعات توسط فرمانده محترم سپاه پاسداران در بیستمین سالگرد انقلاب برخلاف نظر امام است: «دشمنان در رسانه‌های خارجی و رسانه‌هایی که گرایش به خارج دارند می‌خواهند تفرقه ایجاد کنند و می‌خواهند بگویند در ایران جنگ قدرت و دعوای سیاسی است. اگر رهبر فرمان دهد، فتنه‌گران در برابر بسیج، قدرت تحمل ندارند».^۱

دوم: وزیر محترم اطلاعات به جای مبارزه با تروریستها و تأمین امنیت

شهروندان، در مطبوعات قانونی، به دنبال ستون پنجم دشمن می‌گردد. آیا همین یک نکته برای استعفا یا برکناری کفایت نمی‌کرد. «برخی در نشریات و روزنامه‌های خود نقش دوستانه با انقلاب، نظام و شهدا را ایفا نمی‌کنند و به جای آن سمپاشی می‌کنند و یا نمک روی زخمها می‌ریزند و تلاش می‌کنند شکاف در جامعه ایجاد کنند. اینها دوستان انقلاب نیستند بلکه نقش دشمنان و ستون پنجم را اجرا می‌کنند»^۱.

یک سال شعار درباره وجود ستون پنجم دشمن در مطبوعات کفایت می‌کند. مزدوران دشمن را در دادگاه محاکمه و مجازات کنید. با ادعاهای بلاذلیل فقط می‌توان وزارت اطلاعات را تضعیف کرد.

سوم: نیروی انتظامی وظیفه دارد در چارچوب قانون امنیت شهروندان را تأمین و با اوباش، اخلاص‌گران و خشونت‌ورزان مبارزه کند. تجربه نشان داده است که با وجود برخی از مسؤولان محترم در این نیرو نمی‌توان چنان وظایفی را عملی کرد. گروههای فشار در امنیت کامل به آشوب و اخلال ادامه می‌دهند و مضروب‌شدگان دستگیر می‌شوند. دیدگاه فرمانده محترم حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی درباره مطبوعات روشن است. ایشان فرار یک سرباز و کشته شدن بیش از ده تن از پرسنل نیروی انتظامی را به گردن مطبوعات می‌اندازند. عبدالله نوری با تشخیصی درست با وجود برخی از این مسؤولان محترم، مسؤولیت را نپذیرفت. اگر موسوی لاری نتواند و مجاز نباشد این مسؤولان را، حداقل به دلیل عدم موفقیت در تأمین نظم و امنیت اجتماعات، عوض کند، مؤول صوری است و بلاذلیل مؤولیتی را پذیرفته که در آن حوزه صاحب اختیار نیست و این برای دولت قانونگرا، پاسدار حقوق شهروندان و پاسخگو، بسیار گران و پرهزینه است.

۵. اگر نیروهای خط امام (عبدالله نوری، سید هادی خامنه‌ای، محسن آرمین، عباس عبدی و...) امنیت نداشته باشند و خشونت‌گرایان بتوانند بر آنها چنگ زنند و خواستار اعدام آنها شوند و یا با بمب‌گذاری در جهت نابودی کامل آنها اقدام نمایند، تکلیف بقیه شهروندان چیست که چنان سوابقی ندارند؟

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
ای کبک خوشخرام کجا می‌روی بایست غره مشو که گربه عابد نماز کرد

جانا روا نباشد خونریز را حمایت^۱

۱. به قتل رساندن پروانه فروهر تا حدودی قابل فهم است. اولاً پروانه فروهر فردی سیاسی بود. ثانیاً در شب واقعه در منزل حضور داشت و جنایتکاران را از نزدیک شناخت لذا «محفل نشینان» چاره‌ای جز به قتل رساندن او نداشتند.

اما چرا وی را به آن طرز فجیع به قتل رساندند؟ هدف جنایتکاران ایجاد رعب و وحشت بین دگراندیشان و دگریاشان بود که پیام را دریافت کنید و آلا به سرنوشت فروهر دچار می‌شوید و نه تنها خود، بلکه همسران با کارد تکه تکه خواهد شد.

۲. در ساعت ۲۲ پنج‌شنبه ۱۳۷۶/۱۰/۴ فاطمه قائم‌مقامی سرمهماندار شرکت هواپیمایی «هما» پس از حدود یک ساعت و نیم گفت‌وگو با یک جوان با شلیک یک گلوله توسط آن فرد به قتل می‌رسد. دکتر بیژن جعفرزاده، همسر فاطمه متخصص بیهوشی مدت دو سال در شهرستان مسجد سلیمان اقامت داشت و در همان زمان به تهران بازمی‌گردد. آن دو، سه فرزند داشتند.

انگیزه قتل در این مورد، به یک معنا، سیاسی نبوده است. فاطمه قائم‌مقامی، سابق فعالیت سیاسی نداشت. اما فاطمه «اطلاعات اضافی» داشت. او قاتل را می‌شناخت. (منزل فاطمه در سعادت‌آباد بود و او در شب واقعه در خیابان پاسداران مدت یک ساعت و نیم در ماشین پراید خود با قاتل به گفت‌وگو نشست) اما آشنایی با قاتل تنها انگیزه جنایت نبود. فاطمه شاهد وقایع تأسفباری بود که افشای آن برای قاتل و همدستانش بسیار گران تمام می‌شد. لذا چاره‌ای جز قتل او وجود نداشت.^۱

۳. آنچه غریب می‌نماید و مردم را به شگفتی وامی‌دارد تعارض شدید «نظر و عمل» و «ظاهر و پنهان» است. مردم می‌بینند:

^۱ صبح امروز، ۱۳۷۷/۱۲/۲.

۱. رجوع شود به روزنامه ایران، ۱۳۷۶/۱۰/۶، ۱۳۷۶/۱۰/۷، ۱۳۷۶/۱۰/۹، ۱۳۷۶/۱۰/۱۴ و ۱۳۷۶/۱۰/۱۴.

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند
 چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند
 مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
 توبه‌فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند
 گویا باور نمی‌دارند روز داوری
 کاین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند
 یارب این نودولتان را با خر خودشان نشان
 کاین همه ناز از غلام ترک و استر می‌کنند
 شهروندان می‌گویند:

در میخانه بستند خدایا میسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند
 و علت بریدگی و رمیدگی دیدن کفر نهان در زیر خرقه ظاهرپرستان و نرد عشق
 باختن گمنامان با «عجوزه عروس هزار داماد است»:

بیار باده پنهان که یک حکایت فاش بگویم و بکنم رخنه در مسلمانی
 به هیچ زاهد ظاهرپرست نگذشتم که زیر خرقه نه زنا داشت پنهانی
 ۴. جامعه انسانی از فساد و سفک دما خالی نخواهد بود^۱ و بشریت از کفرورزی
 گریزی ندارد.

در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است آتش که را بسوزد گر بولهب نباشد
 و خداوند آدمیان را به اوصاف هلوع و جزوع و عجول و ظلم و جهول و کفور و...
 توصیف کرده است. گناه در عالم هستی وجود دارد و آدمیان «غرق گناه» اند و:

جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زیبد دعوی بیگناهی
 اما «آه» بنده‌واری که از دل تنگ گنهکاری برآید می‌تواند تمامی گناهان را بشوید.

از دل تنگ گنهکار برآرم آهی کاتش اندر گنه آدم و حوا فکنم
 آدمیان «خرقه تردامن و مجاده شراب‌آلوده» امیدوارند، چرا که «مستحق کرامت
 گناهکارانند» و آدمی به مدد کرم خدا «گرچه غرق گناهست می‌رود به بهشت» و چون
 «لطف خدا بیشتر از جرم ماست»:

هست امیدم که علی‌رغم عدو روز جزا فیض عفوش نهد بار گنه بر دوشم

نگاه واقع‌بینانه به جامعه انسانی آدمیان را از سودای ایجاد بهشت بر روی زمین دور می‌کند و حاکمان را در برپایی حکومتی در قد و قامت آدمیان استوار.

۵. پروژه مقدس کردن تصمیم‌گیرها و قدسی کردن نهادهای اجتماعی نه تنها در مقام نظر تعارض‌زاست بلکه در مقام عمل مشکل‌آفرین است. یک نهاد عرفی با نام‌گذاری قدسی به‌ساحت قدس صعود نمی‌کند. هر نهادی کارکردی دارد. پنهان‌کاری همراه با قدرت نامحدود، لوازم و عواقب خاص خود را به‌دنبال دارد. هر طرح و برنامه انسانی پیامدهای ناخواسته‌ای به‌دنبال دارد که از تیررس ذهن آدمیان به‌دور است. اما نهادهای غیر آشکار و فاقد کنترل‌های لازم در تمام دنیا کارکردهای منفی و پنهان بسیاری آفریده‌اند.

نهادهای سازمانها با کارکردهای مثبت به‌ثبات و تعادل نظام مدد و خرد را تداوم می‌بخشند. سازمانها از «آدمیان متوسط» پر شده‌اند. آدمیانی که چون دیگران کاملاً انسانند نه اینکه «انسان کامل» باشند و همین آدمیان در چنبره واقعیات کاملاً انسانی عمل می‌کنند و اگر شرایط مهیا و امکانات فراهم باشد رذایل وجودی‌شان را بر ملا می‌کنند. نباید با این گمان باطل که کار را به‌آدمهای خوب و مطمئن سپرده‌ایم خود را خشنود و آسوده کرد. باید سازمانها را به‌گونه‌ای طراحی کرد که اگر فرد یا گروهی بخواهند با سوء استفاده از قدرت، حقوق و اخلاق را زیر پا گذارند، امکان چنین اقدامی را نداشته باشند. از جنایات گذشته درس بگیریم و مردم بی‌دفاع را در مقابل قدرت بی‌حساب و کتاب تنها نگذاریم. افسوس که بیش از این امکان سخن گفتن در این مقوله فراهم نیست. لذا:

در زلف چون کمندش ای دل میبچ کانجا

سررها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت

چشمت به‌غمزه ما را خون خورد و می‌پسندی

جاننا روا نباشد خونریز را حمایت

با تو ما چون رز به تابستان خوشیم*

من نیز چون هرکس دیگری غالباً به دلایل سقوط اتحاد شوروی می‌اندیشم. چگونه این قدرت غول‌آسا به این سرعت و به این وسعت درهم شکست؟ در این باره نظریه‌های عالمانه بسیاری وجود دارد. اما به گمانم، در همه آنها یک توضیح ابتدایی مستتر است: این نظام جلو تغییر را می‌گرفت، از احکام مرده تغذیه می‌کرد و از جا به جا شدن طبیعی رهبران جلوگیری می‌کرد. سرانجام، وقتی خواستند دست به اقدامی بزنند، کار از کار گذشته و نوشداروی پس از مرگ سهراب بود.

الکساندر دوبچک

نقد جناب آقای ابوالقاسم قاسم‌زاده را به دقت خواندم. ضمن تشکر از ایشان چند نکته را برای روشن تر شدن مواضع و ادامه گفت‌وگو توضیح می‌دهم.

۱. سال گذشته آقای ولایتی طی مصاحبه‌ای با سیمای جمهوری اسلامی، دوران آغاز شده از دوم خرداد را با عصر گورباچف مقایسه کرد. در سال جاری آقای ناطق نوری در مراسم ترسیم اسدالله لاجوردی، به مقایسه تطبیقی رویدادهای ایران با حوادث اتحاد جماهیر شوروی پرداخت و دلگیری خود را از فروپاشی اتحاد شوروی و کمونیسم و نیز نگرانی از تکرار آن حادثه را در ایران اعلام داشت. نگرانی محافظه‌کاران قابل فهم و تحلیل است. اما جنبش جامعه مدنی نیز نگران است که مبادا «نومانکلاتور»ی وطنی با تقلید از رفقای روسی در پی بازتولید «مجمع‌الجزایر گولاگ» باشند.

۲. کمونیسم از دو سو به نقد کشیده شد: نقد بیرونی توسط کارل پوپر، فون هایک و... و نقد درونی توسط تروتسکی، دوبچک، گورباچف و...

نقد درونی تروتسکی نه «نیش و کنایه» است و نه «شعر بدون قافیه و وزن».

انتخاب آن نقل قول هم «نشانه کج سلیقگی و تخیل نویسنده» نبود بلکه یادآور یک نکته هم بود. یکی از روشنفکران نامدار شوروی می‌گوید: «ما درس بزرگی به جهانیان دادیم. ما به‌بهایی بس گران نشان دادیم که از چه راهی نباید رفت». آن راه از نظر هایک «راه بردگی» بود.

آنان که با خاطره هفتاد سال حکومت کمونیستی نرد عشق می‌بازند، باید بدانند که انعطاف نداشتن یک جامعه ایدئولوژیک، به‌کاگب و روشهای بریا می‌انجامد. اما در نهایت، بریا هم قربانی جنایات خود می‌شود. بریا تمام «قوای» استالینسم را به «فعلیت» آورد. بریا مجری تحقق «کیش شخصیت» و «سوء ظن» دائمی استالین بود.

۳. انتخاب مفهوم «دگرگونی ساختاری» - اگر معنای جامعه‌شناختی آن درک شود - «ربط بی‌ربط» نیست. هرگونه دگرگونی در ساختار جامعه یا سازمان اجتماعی، دگرگونی اجتماعی نامیده می‌شود. این نوع دگرگونی‌ها عبارتند از: تغییر در تکنولوژی، باورداشتها، الگوهای رفتاری و ارزشها یا نظامهای ارزشی. ماکس ویر در اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری نشان داده است که مذهب پروتستان ارزشهایی را پرورش داده که به‌رشد سرمایه‌داری کمک کرده‌اند.

دگرگونی اجتماعی یا از طریق «اشاعه» در جامعه مطرح می‌شود و یا از راه «ابداع». اشاعه عبارت است از: گسترش یک فن یا فکر تازه از یک جامعه به‌جوامع دیگر. ابداع، آفرینش یک چیز نو است از طریق ترکیب عناصری که در فرهنگ داخلی یک جامعه وجود دارد.

طی چند دهه اخیر، مبانی «اندیشه تجدد» از طریق اشاعه وارد ایران زمین شد. سنت‌گرایان تجددستیز در ذیل پارادایم سنت گرد آمدند و قرائتی اقتدارگرایانه از دین را حاکم کردند. قرائت اقتدارگرایانه از دین، اینک در دو شکل مختلف در ایران فعال است:

۱. قرائت طالبانی و سلطنتی

۲. قرائت فاشیستی.

وظیفه روشنفکری نقد و ابداع تشویریک است. جریان روشنفکری دینی با سازگار کردن دین و مدرنیته، با ابداع تشویریک و از طریق هرمنوتیک و معرفت‌شناسی، راه ظهور «قرانت انسانی» از دین را گشود. قرائت انسانی از دین،

قرائتی است که انسان را محق می‌داند. پلورالیسم، دموکراسی، آزادی، حقوق بشر، مشارکت سیاسی، جامعه مدنی، مدارا، تساهل، عقلانیت انتقادی و... را با دین سازگار می‌داند.

به گمان من رأی شهروندان در دوم خرداد ۱۳۷۶ دو معنا داشت: اول، «نه» به قرائت اقتدارگرایانه از دین (قرائت طالبانی و فاشیستی)، دوم: «آری» به قرائت انسانی از دین. در واقع آن انتخاب، از دگرگونی اجتماعی حکایت داشت. شهروندان نیز با رأی خود، تغییر «ساخت سیاسی» را مطالبه کردند.

۴. عملی شدن آرمانهای دوم خرداد و زوال مشروعیت سنتی و شکل‌گیری مشروعیت عقلایی-قانونی، یک تحول ساختاری است. اقتدارگرایان از مشروعیت سنتی و کاریزماتیک (فرهمند) دفاع می‌کنند (راست سنتی از مشروعیت سنتی و راست افراطی از مشروعیت کاریزماتیک). جنبش جامعه مدنی ایران و جبهه دوم خرداد از مشروعیت قانونی-عقلایی دفاع می‌کنند.

دهه اول انقلاب، دوره مشروعیت سنتی، کاریزماتیک و تا حدودی قانونی بود. با رحلت رهبر کاریزماتیک (امام (ره)) نظام، دو راه بیشتر در پیش نداشت: بازگشت به مشروعیت سنتی و یا رفتن به سوی مشروعیت عقلایی-قانونی. مردم در دوم خرداد مشروعیت قانونی را تأیید کردند. قانون‌گرایی و حکومت قانون یکی از شعارهای اساسی خاتمی بود.

انتخابات مجلس خبرگان در سال جاری صحنه رویارویی مشروعیت سنتی و مشروعیت عقلایی-قانونی بود. انحصارطلبان چون به مشروعیت قانونی، اعتقاد و به رأی مردم، اعتماد ندارند در آن انتخابات با نظارت استصوابی، گروهی از کاندیداهای جبهه دوم خرداد را حذف کردند. اما با این عمل به دلیل عدم رعایت قواعد مشروعیت قانونی و عدم شرکت اکثریت مردم، مشروعیت قانونی را بشدت پرسش برانگیز کردند.

و یا دستگاه قضایی کشور بشدت نیازمند «تحول ساختاری» است. قانون دادگاه‌های عام و تشکیلات قوه قضائیه (دادگاه‌های عمومی و انقلاب) باید دگرگون شود. اینک وجود دادگاه ویژه روحانیت و عملکردش از نظر قانونی پرسش برانگیز است. اما شهروندان هنوز راهی نیافته‌اند تا داوری و حکم خود را در این باره اعلام کنند.

۵. دمکراسی، روش تغییر حکومت از راههای مصلحت‌آمیز است. در انتخابات، شهروندان فرصت می‌یابند تا فرمانروایان غیر کارآمد را ساقط و از میان رقبا، یک حزب یا گروه را برای مدت محدود معینی، انتخاب و حکومت را بدانها بسپارند تا در ظرف آن مدت، برنامه‌ها و وعده‌هایشان را عملی سازند. انتخابات، روز داوری و صدور حکم شهروندان است.

رئیس‌جمهوری اکثریت مردم باید بتواند افراد وفادار به برنامه‌اش را برای عضویت در کابینه انتخاب کند. نه این‌که سیزدهمین یا پانزدهمین فرد غیر مطلوب خود را به عنوان وزیر اطلاعات به مجلس پیشنهاد کند و آنچه پیش آمد پیش آید. آیا این درخواست دمکراتیک، «تمامت خواهی»، «انحصارطلبی»، «یکدست نمودن صحنه بازی»، «چاقوکی» و «تجویز نسخه فرصت‌طلبی به خاتمی» نام دارد؟ آیا ذکر این نکته که: اگر اقلیت انحصارطلب به خاتمی فرصت می‌داد وزیر اطلاعات وفادار به آرمانهای دوم خرداد را برگزیند و وزیر مذکور با تحول‌ساختاری در وزارت اطلاعات می‌توانست موانع تداوم قتل‌های مشکوک شود، «نگاه سطحی‌نگر و به اصطلاح سیاسی مکانیکی از جانب آقای گنجی» است؟ آیا درخواست توضیح در مورد قتل‌ها از دولت پاسخگو «جنجال تبلیغاتی»، «جایگزینی شعار به جای شعور»، «وجیه‌المله شدن برای ماندگار ماندن خود» و «تأمین خوراک تبلیغاتی علیه ایران و انقلاب اسلامی برای دشمن» نام دارد؟ آیا با افشای قتل‌ها، صدور اطلاعیه وزارت اطلاعات و استعفای دری نجف‌آبادی، «آب به آسیاب دشمن» ریخته شد یا با نادیده گرفتن قتل‌ها و عدم پیگیری آنها دشمن شاد می‌شد و یا عَلم کردن آن موجب تضعیف نظام می‌شد؟

۶. تعریف و تمجید خاتمی از مخالفان آرمانهای دوم خرداد، «نشانه فرصت‌طلبی» نیست؛ اما موجب دل‌سردی شهروندان و جبهه دوم خرداد می‌شود، آنان از خود می‌پرسند: این همه بزرگواری و متانت برای چیست؟ شاید برخی از مدیران صدا و سیما از تعریف خاتمی از رئیسشان خشنود شوند، اما مطمئن باشید آن تعریف، شهروندان را خشنود نخواهد کرد.

۷. پرداختن به قصه و اتسلا و هاول نتیجه «تخیل» اینجانب نبوده و نیست. وقتی در یک یادداشت، فردی کاملاً موثق، مطلع و بازیگر صحنه می‌نویسد که سلول‌های بیمار و سرطانی در وزارت اطلاعات از افسانه‌های از این قبیل تغذیه می‌شوند:

«مشتی نویسنده می‌توانند اساس نظام جمهوری اسلامی را برهم بزنند و هریک از آنها واتسلاو هاولی است که با نمایشنامه‌های خود می‌تواند شهروندان را سحر و جادو کند». «این‌که چند نفر مخالف‌خوان داخلی با اتکا به قدرتهای بیگانه قادرند ارکان نظام را برهم بزنند و اگر دفع شر آنها نشود هریک یلتمسینی است عنود و لجوج» و... آیا نباید به طراحان نابودی دگراندیشان گفت که راه مبارزه با واتسلاو هاولها و یلتمسینها، قتل و جنایت نیست؟

۸. خاتمی، نماد و پرچمدار قرائت انسانی از دین است. جنبش جامعه مدنی ایران و جبهه دوم خرداد هیچ‌گاه پرچمدار خود را تنها نخواهد گذارد و همچنان پشتیبان او خواهد بود. اما باید توجه داشت که خاتمی سقف انتظارات و مطالبات جبهه دوم خرداد را دنبال نمی‌کند بلکه کف آن را بیان می‌کند.

آیا قرار بود در دوران خاتمی با ابزار بنایی به بیت مرجع تقلید حمله شود و فقیه عالقدر به جای این‌که به فرمان امام (ره) «نظام و مردم از نظرات ایشان استفاده کنند» و «با درس و بحث خود، حوزه و نظام را گرمی بخشد»، در خانه زندانی شود؟ آیا قرار بود آیت‌الله احمد آذری قمی به خاطر انتقاداتش بیش از یک سال در خانه در اسارت باشد و غریبان و مظلومانه عالم خاکی را ترک کند و خاتمی هم در غم فراق او پیامی نفرستد؟ آیا قرار بود در دوران خاتمی نیز خشونت‌طلبان مصون از مجازات، شبانه «چراغ» به دست گرد شهر بگردند و با به‌صحنه آوردن دیوان و ددان، شهروندان را ملول و امام جمعه اصفهان و مدیر مسؤول خرداد و جهان اسلام را مضروب کنند؟

پرواضح است که خاتمی در ساختار سیاسی کنونی امکان برخورد با این وقایع را ندارد. اما می‌توان از خاتمی پرسید که چرا و به چه دلیل فردی را که بیش از یک سال است درباره پرونده شکایت رئیس‌جمهوری (گزارش آقایان مروی و شوشتری) تصمیم نمی‌گیرد و تکلیف آقای نقدی را روشن نمی‌کند برای وزارت اطلاعات می‌پذیرد؟ آیا نامبرده در وزارت اطلاعات، بهتر از دادگاه نظامی عمل خواهد کرد؟ وقتی ایشان به شکایت رئیس‌جمهور که توسط دو تن از اعضا قوه قضائیه تهیه شده رسیدگی نمی‌کند و آقای نقدی را به محاکمه نمی‌کشد و در این زمینه هیچ توضیحی به شهروندان نمی‌دهد، شهروندان آینده غیر دوم خردادی را از هم‌اکنون پیش‌بینی می‌کنند.

وزارت اطلاعات به‌وزیری در قد و قامت وزیر قبلی وزارت کشور محتاج است

که به هیچ کس باج نداد، بر سر آرمانهای مردم معامله نکرد و سرفرازانه عرصه قدرت را ترک گفت.

آیا وزیر ارشاد باید بتواند برخلاف برنامه و نظر خاتمی مطبوعات را تعطیل کند؟ و وقتی مدیر مسؤول روزنامه‌ای قبل از این که حرفی بزند با میله و سنگ مضروب می‌شود، ایشان پدرا نه به مطبوعات توصیه کنند: «از انتشار اخباری که می‌تواند بهانه به دست بدهند پرهیز کنید و نوع گفتار را رعایت کنید تا فضا بهتر شود».

آیا طرح چنین نکاتی حکایت از تمامت‌خواهی، فرصت‌طلبی و تضعیف خاتمی دارد؟ خاتمی برای ما نماد عبور از زمستان و ورود به بهار است و موضع جبهه دوم خرداد نسبت به خاتمی چنین است:

با تو ما چون رز به تابستان خوشیم حکم داری هین بکش تا می‌کشیم

جرم سیاسی چیست؟*

۱. جرم سیاسی را نمی‌توان منطقاً تعریف (جامع و مانع) کرد. لذا باید ابتدا حیطه سیاست را روشن کرد و سپس موارد جرایم سیاسی را در آن حوزه برشمرد. سیاست، علم تولید و تحدید و توزیع قدرت است. در نظامهای دیکتاتوری و توتالیتار قدرت متمرکز است. اما در نظامهای دموکراتیک قدرت بر اساس قانون تحدید و توزیع می‌شود. متسکیو برای توزیع قدرت نظام تفکیک قوا (مقتنه، قضائیه، مجریه) را پیشنهاد کرد. نظریه تفکیک قوا شرط لازم نظام دموکراتیک است، نه شرط کافی. شروط لازم بسیار دیگری باید آماده شود تا دموکراسی نهادینه شود از جمله احزاب، سندیکاها، رسانه‌های آزاد، انتخابات واقعاً آزاد بدون تقسیم شهروندان به درجه اول و درجه دوم، آزادی اندیشه و بیان و به رسمیت شناختن «حق نخواستن»، «حق نافرمانی» به منظور نقد مستمر حکومت و برنامه‌ها و اقداماتش، امکان پیشنهاد کردن الگوها و طرحهای بدیل برای حل مشکلات و معضلات، تفکیک حریم عمومی از حریم خصوصی و...

مبارزه سیاسی بر دو نوع است: مبارزه با رژیم (معطوف به براندازی رژیم نامطلوب و جایگزین کردن رژیمی جدید به جای رژیم پیشین) و مبارزه در رژیم (مبارزه در چارچوب قانون اساسی به منظور تغییر حکومت از طریق انتخابات).

در نظامهای دموکراتیک دو نوع مشروعیت از یکدیگر تفکیک می‌شود: «مشروعیت رهبری» از «مشروعیت نظام». اما در رژیمهای توتالیتار و دیکتاتوری بین مشروعیت حکمران و مشروعیت رژیم فرقی وجود ندارد. لذا هرگونه انتقادی از فرمانروایان به انتقاد از نظام تحویل می‌شود. و هرگونه اقدامی جهت تغییر حکمران، تغییر رژیم و توطئه تلقی می‌شود. ولی در رژیمهای دموکراتیک رهبران به‌طور

متناوب از طریق انتخابات تغییر می‌کنند، بدون اینکه نظام با مشکل جانشینی روبرو شود یا درخواست تغییر فرمانروا توطئه تلقی شود.

حدود جرم سیاسی در رژیمهای دموکراتیک و اقتدارگر متفاوت است. در رژیمهای دموکراتیک که آزادی عقیده و بیان، اجتماعات، ایجاد تشکل، حق اعتصاب، تغییر حکمرانان و... به رسمیت شناخته شده است، هیچ‌یک از این امور جرم محسوب نمی‌شود، اما تغییر رژیم به روشهای خشنونت‌آمیز (انقلاب، کودتا و...) جرم است. در رژیمهای اقتدارگر بسیاری از حقوق شهروندی جرم یا توطئه تلقی می‌شود.

با توجه به نکات ذکر شده اقدام جهت براندازی، فعالیت علیه امنیت ملی، راهپیمایی بدون مجوز، اعتصاب سیاسی، اهانت به حضرت امام و مقام رهبری و... جرم سیاسی است و مطابق اصل ۱۶۸ قانون اساسی می‌باید در محاکم دادگستری، به‌طور علنی و با حضور هیئت منصفه رسیدگی شود.

۲. بررسی جرایم سیاسی در دادگاه غیر علنی، بدون هیئت منصفه و بر اساس قانون دادگاههای عام (که در جرایم عمومی شاکی، بازپرس و قاضی یک نفر است) نقض قانون اساسی و ظلم به شهروندان است. در این خصوص شهید بهشتی در زمان تصویب اصل ۱۶۸ بر نکته مهمی انگشت نهاد: «در مورد جرم سیاسی و جرم مطبوعاتی علناً محاکمه بشود. این جلو بسیاری از مفاسد و مضیقه‌ها و دیکتاتوریا را می‌گیرد. بنابراین، این را اگر بخواهند دستش بزنند و بگویند هر وقت که خلاف نظم تشخیص دادند سری انجام بدهند واقعاً مثل این است که این اصل را اصلاً نداشته باشیم».

وقتی می‌توان کسانی را که نمی‌پسندیم در محاکمه غیر علنی و بدون حضور هیئت منصفه محکوم کرد، چرا خود را به زحمت ببندازیم و با برپایی دادگاه علنی و با حضور هیئت منصفه در دسر اثبات جرم و ارائه مدارک موثق را بر دوش خود ببندازیم.

قدرتمندان معمولاً حاضر نیستند قدرت خود را با کسی تقسیم کنند. شهروندان نباید مسؤولیت تعیین سرنوشت خود را به آدمیان متوسط جایز الخطا محول کنند. در سیاست باید اصل «شفافیت حداکثری و پنهان‌کاری حداقلی» را مبنای عمل حکومت و داوری درباره آن قرار داد. جامعه قدرتمند مستقل از دولت (جامعه مدنی) بزرگترین مانع تمامت‌خواهی انحصارطلبان است.

۳. رئیس جمهور بر اساس اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی مسئول اجرای قانون اساسی است. لذا آقای خاتمی باید به طور شفاف و علنی از قوه قضائیه در خصوص نقض قانون اساسی (به دلیل عدم ارائه تعریف جرم سیاسی و عدم اجرای اصل ۱۶۸) سؤال کند تا مردم بتوانند درباره دلایل قوه قضائیه داوری کنند. در صورتی که قوه قضائیه علاقه‌ای به اجرای اصل ۱۶۸ ندارد، هیئت دولت باید رأساً در خصوص تعریف جرم سیاسی و مراحل قانونی آن اقدام کند.

اما یک نکته از هم‌اکنون قابل پیش‌بینی است: اگر جرایم سیاسی بدون حضور هیئت منصفه و به طور غیر علنی مورد رسیدگی قرار می‌گرفت، مجلس فعلی حیطه نفوذ آن را بسیار گسترده در نظر می‌گرفت.

اما هم‌اکنون به دلیل اصل ۱۶۸ گستره آن را کاهش خواهد داد تا بتوان بسیاری از اتهامات را در دادگاه غیر علنی بررسی کرد. ریاست قوه قضائیه بارها بر این نکته تأکید کرده که در جمهوری اسلامی حتی یک زندانی سیاسی وجود ندارد. در نبود قانونی که جرایم سیاسی را از جرایم غیر سیاسی تفکیک کند، چنین ادعاهایی به ظاهر درست می‌نماید.

وای اگر از پس امروز بود فردایی*

۱. خداوند، «انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد» (اصل ۵۶ قانون اساسی) انسان از آن نظر که انسان است محق است و «مکلف» بودن فرع بر صاحب «حق» بودن است.

۲. شهروندان یک کشور از آن نظر که عضو آن کشورند، برابرند و اعتقادات و عقاید مختلف نمی تواند مبنای نابرابری حقوقی قرار گیرد. براساس چنین رویکردی، اصل نوزدهم قانون اساسی تنظیم شده است: «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود».

۳. نه تنها اعتقادات نباید به عنوان ملاک نابرابری حقوقی شهروندان و تقسیم آنان به شهروندان درجه اول و دوم قرار گیرد، بلکه «جنسیت» نیز نباید مبنای نابرابری شود. لذا در اصل بیستم قانون اساسی آمده است: «همه افراد ملت اعم از زن و مرد، یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند».

سنت گرایان با قرائت ماقبل مدرن دین به نابرابری زن و مرد در حوزه سیاست فتوا داده و زنان را به شهروندان درجه دوم تبدیل کرده اند. اما تواندیشان دینی با قرائت انسانی دین به برابری حقوقی زن و مرد می رسند.

۴. انتخابات در ایران از دو مشکل اساسی رنج می برد:

الف. مشکل قانونی: در قانون اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه به عنوان یکی از شرایط نامزدی و ورود به عرصه رقابت تعیین شده است. اعمال این شرط می تواند شهروندان را به دو گروه متمایز (درجه یک و درجه دو) تقسیم کرده و درجه دوها را

از عرصه سیاست حذف کند. البته چنین حذفی با حق تعیین سرنوشت انسانها تعارض پیدا می‌کند. به علاوه بسیاری از مراجع مشهور تقلید در سالیان اخیر نظریه ولایت فقیه را قبول نداشته‌اند. آیا این عدم اعتقاد (حتی اگر با التزام عملی توأم گردد) می‌تواند دلیلی برای محروم کردن آنها از مشارکت سیاسی گردد؟

ب. مشکل سلیقه‌ای: در عمل هیچ راهی برای کشف اعتقاد قلبی و نظری به ولایت فقیه وجود ندارد. لذا یک جناح با توسل به این اصل رقبای خود را از عرصه سیاست حذف می‌کند. ماشین حذف که به راه می‌افتد چنان گسترده عمل می‌کند تا به دیگران نشان دهد که گویی هیچ‌کس به ولایت فقیه اعتقاد ندارد. وقتی یاران نزدیک حضرت امام (ره) به دلیل عدم اعتقاد به ولایت فقیه رد صلاحیت می‌شوند، چه کسی می‌تواند ادعا کند که به ولایت فقیه اعتقاد دارد؟

به علاوه این سؤال مطرح است که چرا فردی که به بهانه عدم اعتقاد به ولایت فقیه رد صلاحیت می‌شود و «حق» انتخاب شدن ندارد، «وظیفه» دارد به خدمت سربازی برود و مالیات و عوارض بپردازد؟ چرا شهروندانی که نمایندگان مقبول و مطلوب‌شان به وسیله نظارت استصوابی حذف می‌شوند، وظیفه دارند در انتخابات شرکت کنند و به کسانی رأی دهند که بخشی از حاکمیت برگزیده است؟ آیا منطقی است که از یک طرف خواستار حضور مردم در صحنه باشیم اما از طرف دیگر امکانی برای شرکت آنان در ساختار سیاسی فراهم نیاوریم و مجالی برای طرح مطالبات و انتظارات‌شان مهیا نسازیم؟

۵. برای مشارکت در عرصه سیاست، التزام به قانون اساسی کفایت می‌کند. برای اثبات التزام یا عدم التزام تنها یک راه وجود دارد:

ارائه گواهی عدم سوء پیشینه

داشتن «سوء پیشینه» هم برای سلب مشارکت سیاسی کفایت نمی‌کند. بر اساس قانونی که در تاریخ ۱۳۷۷/۲/۲۷ در مجلس به تصویب رسید و شورای نگهبان هم آن را در تاریخ ۱۳۷۷/۳/۶ تأیید کرد، محکومان قطعی کیفری در جرایم عمدی، بسته به نوع جرم فقط یک سال یا دو سال یا پنج سال محرومیت اجتماعی داشته و پس از آن مطلق حقوق خود را بازمی‌یابند.

تبصره یک ماده ۶۲ مکرر که در آن تاریخ به قانون مجازات اسلامی اضافه شد، می‌گوید: «حقوق اجتماعی عبارت است از حقوقی که قانونگذار برای اتباع کشور

جمهوری اسلامی ایران و سایر افراد مقیم در قلمرو حاکمیت آن منظور نموده و سلب آن به موجب قانون یا حکم دادگاه صالح می باشد از قبیل:

- الف. حق انتخاب شدن در مجالس شورای اسلامی و خبرگان و عضویت در شورای نگهبان و انتخاب شدن به ریاست جمهوری.
- ب. عضویت در کلیه انجمنها و شوراها و جمعیهایی که اعضای آن به موجب قانون انتخاب می شوند.

۶. «هیچ کس نمی تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد». (اصل ۴۰ قانون اساسی). دین را می توان به گونه های مختلف فهمید. از تنوع و تکرر فهم متون دینی در دو مقام "توصیف" و "توصیه" می توان دفاع کرد. قبول دین، فهم دین و تبلیغ دین، حق شهروندان است. اما تحمیل یک قرائت از دین به تمامی شهروندان و حذف بخشی از جامعه از حوزه عمومی بنا بر آن قرائت، موجب «اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی است».

۷. به یک معنا دو روایت از دین وجود دارد. در روایت قشری و ابراری همه چیز روشن است و هیچ امر غیر قابل فهم و پیچیده ای وجود ندارد. اما در دیگری که «حافظ» مدافع آن است، خداوند عالم را برگره آفریده تا آدمیان همواره مشغول گره گشایی از اسرار عالم باشند:

گفتم گره نگشوده ام ز آن طره تا من بوده ام گفتا منش فرموده ام تا با تو طراری کند یا:

بروای زاهد خودبین که ز چشم من و تو راز این پرده نهانست و نهان خواهد بود
سادگی و روشنی نظری، به سختگیری در عمل منتهی می شود و بندگان خدا اسیر دست زاهدان ریاکار می شوند و متهم به فسق و فجور. لذا حافظ شجاعانه می گفت:
بیا که رونق این کارخانه کم نشود به زهد همچو تویی یا به فسق همچو منی
حافظ درد خویش را از طبیبان مدعی پنهان می داشت و باز شدن «گره از کار فرو بسته» را از زاهد خودبین انتظار نمی برد و به صراحت تمام می گفت که: «آتش زهد و ریا خرمین دین خواهد سوخت» و دین فروشان هیزم آتش جهنم اند.

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردایی

باستان‌شناسی دادگاه ویژه روحانیت*

میشل فوکو در کلمات و اشیا برای اولین بار روش «باستان‌شناسی دانش» را مطرح می‌کند. باستان‌شناسی علوم انسانی، بحث در شرایط امکان علوم انسانی است. بدین ترتیب فوکو سه دوره معرفتی (اپیستمه) در تاریخ مغرب‌زمین تشخیص می‌دهد. اگر با تبعیت از روش فوکو بخواهیم به باستان‌شناسی دادگاه ویژه روحانیت بپردازیم، باید بدین پرسش پاسخ‌گوییم که تأسیس آن دادگاه در چه شرایطی امکان‌پذیر شد؟

۱. دادگاه ویژه روحانیت در شرایط اضطراری جنگ و در سال ۱۳۶۶ با توجه «به اهمیت و لزوم حفظ شئون روحانیت و حوزه‌های علمیه» شکل گرفت. امام خمینی در حکم انتصاب دادستان دادرسی ویژه روحانیت دلیل تشکیل آن دادگاه را رسیدگی «به جرایم روحانی نمایان و دین به دنیا فروشان» ذکر می‌کنند.^۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی آزادی عقیده و بیان را به رسمیت می‌شناسد. لذا احضار روحانیون به دلیل اعتقادات خاص و تبلیغ آن، برخلاف اصول مسلم قانون اساسی و حکم حضرت امام است.

۲. پس از پایان جنگ جمعی از نمایندگان مجلس سوم در خصوص کیفیت کار و محدوده اختیارات مجمع تشخیص مصلحت نظام از حضرت امام سؤال نمودند. ایشان در تاریخ ۱۳۶۷/۹/۷ به پرسش نمایندگان مردم پاسخ می‌گویند: «مطلبی که نوشته‌اید، کاملاً درست است، انشاءالله تصمیم دارم در تمام زمینه‌ها وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم. آنچه در این سالها انجام گرفته است، در ارتباط با جنگ بوده است. مصلحت نظام و اسلام اقتضا می‌کرد تا گره‌های کور قانونی سریعاً به نفع مردم و اسلام بازگردد».^۲

۱. صحیفه نور، جلد ۲۰، ص ۹۶.

* صبح امروز، ۱۳۷۷/۱۲/۹.

۲. پیشین، جلد ۲۰، ص ۵۷.

شاید شرایط ویژه جنگ فراتر از قانون اساسی رفتن را توجیه می‌کرد اما با پایان جنگ امام به شهروندان وعده می‌دهند که از این‌پس «در تمام زمینه‌ها وضع به‌صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم».

۳. در تاریخ ۱۳۶۸/۲/۴ امام برای رفع «نقایص و اشکالات» قانون اساسی دستور تشکیل شورای بازنگری را صادر می‌فرمایند و با توجه به «کسب ده سال تجربه عینی و عملی از اداره کشور» و «مدتها فکر برای حل مشکل مذکور»، «محدوده مسائلی مورد بحث» شورای بازنگری را دقیقاً مشخص می‌نمایند. به‌عنوان نمونه در بند ۶ آن حکم آمده است: «مجمع تشخیص مصلحت برای حل معضلات نظام و مشورت رهبری به‌صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد» بدین ترتیب با قرار گرفتن مجمع تشخیص مصلحت در قانون اساسی اشکال نمایندگان مجلس مرتفع شد.

مسئله دادگاه ویژه روحانیت در حکم حضرت امام وجود ندارد و به‌دلیل آنکه قرار بر این گرفت که «در تمام زمینه‌ها وضع به‌صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم» دوره تاریخی دادگاه ویژه به‌پایان می‌رسد و تداوم‌اش دیگر وجهت قانونی ندارد.

۴. در مورد تداوم حیات و شکل دادگاه ویژه گاه به‌اختیارات خاص مقام رهبری استناد می‌شود. اما به‌نظر می‌رسد که در این زمینه به‌برخی نکات بی‌توجهی صورت می‌گیرد. اصل یکصد و دهم قانون اساسی، پس از بازنگری، وظایف و اختیارات رهبر را مشخص می‌کند. در بند ۶ این اصل آمده است: نصب و عزل و قبول استعفای عالی‌ترین مقام قوه قضائیه.

قانون اساسی فقط نصب رئیس قوه قضائیه را جزء وظایف و اختیارات رهبری قرار داده است. لذا در چارچوب قانون اساسی فعلی نصب دادستان و قضات آن دادگاه وجهت قانونی ندارد.

۵. برای موجه ساختن ایجاد دادگاه ویژه روحانیت برخی نیز به‌اختیارات فراقانونی مقام رهبری استناد می‌کنند. توضیح آنکه برخی بر این گمانند که اختیارات رهبر بر اساس نظریه ولایت مطلقه فقیه فراتر از قانون اساسی است و رهبر می‌تواند با فراتر رفتن از وظایف و اختیارات یازده‌گانه اصل یکصد و دهم، قانون اساسی را پشت سر نهد. این دیدگاه با قانون اساسی تعارض دارد.

اولاً بر اساس اصل یکصد و هفتم قانون اساسی: «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است». چگونه می‌شود که سایر افراد کشور مکلف باشند در چارچوب قانون اساسی و قوانین عرفی عمل کنند اما رهبر برابر با دیگر شهروندان مجاز باشد قانون اساسی را نادیده بگیرد.

ثانیاً اعمال ولایت فقط در چارچوب قانون اساسی و از طریق سه قوه به رسمیت شناخته شده است. بر اساس اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی «قوای حاکم در جمهوری اسلامی عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند».

اخیراً نیز مقام رهبری در ملاقات با اعضای مجلس خبرگان اعلام کردند که مقام ولایت فقیه نیز در چارچوب قانون عمل می‌کند و در واقع دیدگاه فوق را تأیید می‌کند.

۶. داستان چگونگی ورود نظریه ولایت مطلقه فقیه به قانون اساسی در فهم و تفسیر این اصل بسیار دخیل است. نظریه ولایت مطلقه فقیه تا جلسه ماقبل آخر شورای بازنگری (جلسه چهارم مورخ ۱۳۶۸/۴/۱۹) مطرح نگردید. در آن جلسه یک پیشنهاد ۵-۶ امضایی مطرح می‌شود که عبارت «ولایت مطلقه امر و همه مسؤولیتها» به اصل یکصد و هفتم قانون اساسی اضافه شود.

آقای عبدالله نوری اشکال می‌کنند که این مسئله با اصل یکصد و دهم قانون اساسی که وظایف و اختیارات رهبر را روشن کرده منافات دارد. اضافه کردن این بند به معنی تعطیلی قانون اساسی است. لذا ایشان می‌پرسد: «ما می‌خواهیم بفهمیم از این به بعد بالاخره قانون اساسی اجرا می‌شود یا ولایت مطلقه فقیه؟»^۱

آقای موسوی خوئینی‌ها هم با اضافه کردن این بند به قانون اساسی مخالفت می‌کند. زیرا: «اینکه این اصل در قانون اساسی بیاید در کنار سایر اصول، چه معنایی می‌دهد؟ معنایش این است که مردم این قانون اساسی که ما داریم و این نظام حکومتی که گفته‌ایم این ولی امر می‌تواند اینها را به هم بزند در حقیقت شما به یک اصل رأی می‌دهید و آن این است که در نظام اسلامی همه امور به دست ولی امر است و ولایت او هم مطلق است. هر چیزی را هر زمانی مصلحت دید می‌تواند تغییر بدهد

۱. صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، جلد سوم، ص ۱۶۳۱.

و آن کار را می‌تواند انجام بدهد... مردم و دنیا برداشتشان این خواهد شد که ما تمام امور را در اختیار یک فرد قرار داده‌ایم حکومت یک فرد است با اینکه قانون اساسی هم داریم اما آن فرد می‌تواند قانون اساسی را تغییر بدهد و هم هر چیز دیگری که بر اساس قانون اساسی تنظیم می‌شود... آیا مصلحت است که ما در قانون چنین تأویلی بیاوریم که این برداشتها بشود یا نشود؟ کل قضیه از اول هم بحثش این بوده من به این جهت و به این جهات موافق نیستم که در قانون اساسی تعبیر به این شکل بیاید.^۱ آقای عبدالله نوری برای حل مشکل و رفع این شبهه که گمان نشود ولی فقیه خارج از چارچوب قانون اساسی می‌تواند عمل کند، پیشنهاد می‌کند: «اگر در چارچوب است پس همین اصل پنجاه و هفتم را درست کنید. اگر مازاد بر این است، قانون اساسی می‌گوید رئیس جمهور می‌خواهیم. ممکن است ولایت مطلقه فقیه در یک موردی تشخیص بدهند که خیر رئیس جمهور اصلاً نمی‌خواهیم، مجلس می‌خواهیم، بگویند نخیر نمی‌خواهیم، اگر بخواهیم کنار هم بینیم بیاییم همانجا روی این کلمه زیر نظر ولایت امر را زیر نظر ولایت مطلقه فقیهش بکنیم، هم چارچوب قوای حاکم و هم قانون اساسی را قبول کرده‌ایم، هم کلمه ولایت مطلقه فقیه را آورده‌ایم و مشکلمان هم برطرف می‌شود».^۲

مقام رهبری ضمن تأیید دیدگاه آقای عبدالله نوری می‌گویند: ولی فقیه «با یک سیستمی مملکت را اداره می‌کند. آن سیستم چیست؟ این قانون اساسی است... من نظر آقای نوری را تأیید می‌کنم، اصل پنجاه و هفت مناسب است. هیچ اشکالی ندارد».^۳

آن‌گاه آقای هاشمی برای اضافه شدن آن بند به اصل یکصد و هفتم رأی‌گیری به عمل آوردند که رأی نیاورد. لذا پس از آن پیشنهاد آقای نوری به اتفاق آرا به تصویب رسید. از این رو توسل به اصل ولایت مطلقه فقیه نیز دادگاه ویژه روحانیت را قانونی و مشروع نمی‌کند.

۷. شورای بازنگری قانون اساسی در تاریخ ۱۳۶۸/۴/۶ اصل یکصد و چهلم را به شکل زیر اصلاح می‌کند: «رسیدگی به اتهام رئیس جمهور و معاونان او و وزیران

۲. پیشین، ص ۱۶۳۶.

۱. پیشین، ص ۱۶۳۳-۱۶۳۴.

۳. پیشین، ص ۱۶۳۸-۱۶۳۹.

در مورد جرایم عادی با اطلاع مجلس شورای اسلامی در دادگاههای عمومی دادگستری انجام می‌شود».

در زمان تصویب این اصل رئیس جمهور، وزرای اطلاعات و دادگستری و... روحانی بودند. پس از آن هم برخی از وزرا و معاونان رئیس جمهور به این لیست اضافه شد. تصویب اصل مذکور بدین معناست که از نظر قانونگذار دادگاه ویژه روحانیت، با توجه به نامه حضرت امام دوره‌اش تمام شده است و الا تصویب این اصل معنا نداشت. طبیعی است که حفظ شؤون رئیس جمهور روحانی، وزرای روحانی و معاونین روحانی رئیس جمهور بر حفظ حرمت یک روحانی عادی اولویت دارد. وقتی رئیس جمهور روحانی باید در دادگاه عمومی محاکمه شود، قطعاً دیگر روحانیون به طریق اولی باید در دادگاه عمومی محاکمه شوند.

۸. براساس اصل ۱۶۸ قانون اساسی: «رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیئت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد. نحوه انتخاب، شرایط، اختیارات هیئت منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون براساس موازین اسلامی معین می‌کند».

عملکرد دادگاه ویژه روحانیت قطعاً با اصل ۱۶۸ قانون اساسی تعارض دارد. اولاً رسیدگی به جرایم مطبوعاتی و سیاسی باید علنی باشد. دادگاه ویژه روحانیت در چند سال گذشته با نادیده گرفتن این اصل و نقض آن مدیران مسؤول مطبوعات و متهمین سیاسی روحانی را در دادگاه غیر علنی محاکمه کرده است.

ثانیاً نحوه انتخاب هیئت منصفه را قانون معین می‌کند. براساس قانون وزیر ارشاد هر دو سال یک بار (در مهرماه) با دعوت از رئیس کل دادگستری تهران و شورای شهر (یا شهردار) ۱۴ نفر از اқشار مختلف مردم را به عنوان هیئت منصفه مطبوعات انتخاب می‌کنند. در چند سال گذشته هیئت منصفه به همین روش انتخاب و محاکمات در چارچوب قانون صورت گرفت، اما دادگاه ویژه روحانیت برخلاف نص صریح قانون مدیران مسؤول مطبوعات را یا بدون هیئت منصفه و یا با هیئت منصفه‌ای که خود برخلاف قانون تعیین می‌نماید به محاکمه می‌کشد.

ثالثاً جرم مدیر مسؤول روحانی نشریه خانه (آقای زائری) مبنی بر اهانت به حضرت امام در دادگاه مطبوعات مورد رسیدگی قرار گرفت و نامبرده به شش ماه حبس تعلیقی محکوم شد. محاکمه نامبرده در دادگاه مطبوعات مطابق قانون است اما

اگر نامبرده در دادگاه ویژه روحانیت محاکمه می‌شد غیر قانونی بود. از این رو احضار آقایان موسوی خوئینی‌ها و عبدالله نوری به دادگاه ویژه برخلاف قانون اساسی است. و حضرات مذکور با اجابت دعوت دادگاه مذکور به نقض قانون اساسی مدد می‌رسانند.

۹. براساس اصل ۳۵ قانون اساسی «در همه دادگاهها طرفین حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند». از طرف دیگر طبق ماده واحده مصوب ۱۳۷۰/۷/۱۱ مجمع تشخیص مصلحت نظام «کلیه دادگاههایی که به موجب قانون تشکیل می‌شوند مکلف به پذیرش وکیل می‌باشند». دادگاه ویژه روحانیت برخلاف قانون از پذیرش وکیل خودداری می‌نماید و به تازگی خود تعدادی از روحانیون را به عنوان وکیل، مشخص می‌کند تا از میان آنان به انتخاب متهم وکیل انتخاب گردد.

۱۰. فلسفه وجودی دادگاه ویژه چیست؟ آیا «فلسفه تشکیل دادگاه ویژه روحانیت حفظ حرمت و قداست روحانیت می‌باشد؟»^۱ آیا دیگر اصناف نیز «حق» دارند برای حفظ حرمت و قداست صنف‌شان خواستار تشکیل یک دادگاه ویژه برای آن صنف بشوند؟ و آیا به این ترتیب نوعی نابرابری حقوقی بین اصناف ایجاد نمی‌شود؟ اختلاس یک روحانی ماهیاً با اختلاس یک غیر روحانی چه تفاوتی دارد؟

برخی بر آنند که دادگاه ویژه روحانیت نه تنها امتیاز خاصی برای روحانیون، خصوصاً در جرایم سیاسی و مطبوعاتی قائل نیست بلکه بسیاری از حقوق دیگر شهروندان را هم برای روحانیت در نظر نمی‌گیرد. اگر چنین رویکردی واقعیت داشته باشد، باز هم به نابرابری حقوقی می‌رسیم. متها نابرابری‌ای که متضمن نادیده گرفتن حقوق روحانیون دگراندیش است. شورای نگهبان با استناد به محکومیت مطبوعاتی آقای موسوی خوئینی‌ها در دادگاه ویژه روحانیت نامبرده را به وسیله نظارت استصوابی از کاندیداتوری مجلس خبرگان محروم کرد.

۱۱. براساس اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی: «پس از مقام رهبری رئیس جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسؤولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در امور که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود بر عهده دارد».

۱. پاسخ دادگاه ویژه روحانیت به صبح امروز، صبح امروز، ۱۳۷۷/۱۰/۷، ص ۳.

رئیس جمهور قسم یاد کرده است که در «ایفای مسؤولیتهایی که بر عهده گرفته» بکوشد و «از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است حمایت کند». لذا ایشان اولاً باید اصل وجودی دادگاه ویژه روحانیت را به دلیل تعارض با قانون اساسی به پرسش بگیرند.

ثانیاً از حقوق و آزادی شهروندان روحانی که در دادگاه ویژه روحانیت نادیده گرفته می شود دفاع کنند.

۱۲. احضار و بازداشت آقای کدیور به دادگاه ویژه روحانیت برخلاف حکم امام، قانون اساسی و قوانین عرفی است.

امام دادگاه ویژه روحانیت را برای مبارزه با روحانی نمایان و دین به دنیا فروشان تشکیل داد، نه مبارزه با اندیشمندانی چون کدیور که گناهی جز تحقیق و تبلیغ دین ندارند. «تواهل فضلی و دانش، همین گناهت بس».

مصاحبه های مطبوعاتی و مقالات ایشان نیز هیچ کس را مجاز نمی دارد که نامبرده را به دادگاه احضار کند. مطابق قانون مطبوعات در خصوص مطالبی که در مطبوعات منتشر می شود فقط مدیر مسؤول پاسخگوست.

فقط یک دادگاه ویژه*

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران فقط یک دادگاه ویژه را به رسمیت می‌شناسد. بر اساس اصل یکصد و هفتاد و دوم قانون اساسی «برای رسیدگی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی یا انتظامی، اعضای ارتش، ژاندارمری، شهربانی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، محاکم نظامی مطابق قانون تشکیل می‌گردد، ولی به جرایم عمومی آنان یا جرایمی که در مقام ضابط دادگستری مرتکب می‌شوند در محاکم عمومی رسیدگی می‌شود».

دادستانی و دادگاههای نظامی بخشی از قوه قضائیه کشور مشمول اصول مربوط به این قوه هستند. در خصوص این اصل چند نکته قابل تذکر است:

محاکم نظامی فقط جرایم نظامی و انتظامی را رسیدگی می‌کنند.

جرایم عمومی نظامیان در محاکم عمومی رسیدگی می‌شود.

محاکم نظامی بخشی از قوه قضائیه کشور است.

اما در خصوص دادگاه ویژه روحانیت باید توجه داشت که چنین دادگاهی در قانون اساسی وجود ندارد و لذا غیر قانونی است.

دادگاه ویژه روحانیت به تمامی جرایم روحانیون رسیدگی می‌کند و این برخلاف قانون اساسی است.

دادگاه ویژه روحانیت بخشی از محاکم دادگستری نیست.

این دادگاه روز شنبه ۸ اسفند آقای محسن کدیور را بازداشت نمود. به طور طبیعی شهروندان خواستار اعلام رسمی اتهامهای آقای کدیور هستند. اما اکنون سخن بر سر جرایم کدیور است.

لذا در اینجا جرایم اصلی کدیور را از نظر می‌گذرانیم:

۱. «قرآن زیر بخوانی در چارده روایت»: کدیور روایت دیگری از دین دارد که با روایت رسمی و حاکم از زوایای گوناگون تفاوت دارد. درست است که «هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم» اما او عامل به این حکم حافظ بود که «دام تزویر مکن چون دگران قرآن را» و لذا گاه سر در گریبان با خود زمزمه می‌کرد «شرم از خرقه آلوده خود می‌آید».

۲. «از شافعی نرسید امثال این مائل». اینکه همه مائل، پرسشهای فقهی نیستند و از این رو نباید پاسخ آنها را از فقها انتظار داشت، یکی از شاه کلیدهای تفکر کدیور است.

۳. «خلق را از دهن خویش مینداز به شک». شک مقدمه ایمان است و آنکه «چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزد» برای پاسداری از ایمان و زنده و شاداب نگاه داشتن آن دائماً پرسشهای تازه طرح می‌کند و با پرسشهای خود خفتگان افسون شده را به شک می‌اندازد.

۴. «جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد». نگاه رازآلود به دنیا و زندگی در عالم اسطوره و حیران کردن آدمیان در پای افسانه از مشخصات اندیشه‌های ماقبل مدرن است. مصلحان دیندار با چراغ عقل تاریکی کاخ ظلمت را روشن می‌کنند و نشان می‌دهند که در آن ساحت ممنوعه هیچ خبری نیست. مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

۵. «من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم». پروژه عقلانیت پروژه همه یا هیچ است. تیغ برنده عقل خود بنیاد نقدی نه تنها ساحت نظری ستهای ماقبل مدرن را شرحه شرحه می‌کند، بلکه نقاب از رخ عالمان بی عمل برمی‌کشد و شجاعانه فرمان می‌دهد «که وعظ بی عملان واجب است نشنیدن» و «که دست ز هدفروشان خطاست بوسیدن».

۶. «گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان». زندگی اجتماعی یک پیمان جمعی است. مدافعان پیمان آزادی، جمهوریت، عقلانیت، دین بدون اکراه، انسانیت، حقوق بشر و... به طور طبیعی از پیمان شکنان خردستیز فاصله می‌گیرند و با نقد قدرت متراکم و متمرکز بر عهد خود وفادار می‌مانند.

۷. «من اگر مهر نگاری بگزینم چه شود؟» آدمیان زمینی آغشته به صفات

انسانی اند، دوست داشتن و مهر ورزیدن عملی انسانی است. متها باید دید که متعلق عشق چیست؟

واعظ شهر چو مهر ملک و شحنه گزید من اگر مهر نگاری بگزینم چه شود؟
۸. «تو اهل فضلی و دانش، همین گناهیست بس». فقط مولوی بود که می گفت «ای برادر تو همه اندیشه ای» و نمی دانست که اندیشه، از نظر تاریک اندیشان، نه تنها ماهیت انسان را تشکیل نمی دهد بلکه داشتن اندیشه متفاوت می تواند به حبس، زندان و مرگ منتهی شود.

۹. «عاشق از قاضی نترسد، می بیار». کدیور در شهری می زید که عاشق کشی رسم آن است. اما «عاشقی شیوه زندان بلاکش باشد». کدیور در آذرماه می خواند «که شهیدان که اند این همه خونین کفن ان؟» و اینک با صدای بلند می گوید:
ز آنجا که رسم و عادت عاشق کشی توست

با دشمنان قدح کش و بنا ما عتاب مکن

ما را هم دستگیر کنید چون مثل کدیور فکر می‌کنیم*

محسن کدیور به دلیل دگراندیشی و تجاوز از روایت قشری و ایدئولوژیک از دین بازداشت شد. کدیور مخالف خشونت و خشونت‌گرایان است، مدافع آزادی عقیده و بیان است، از تنوع و تکثر حمایت می‌کند، حقوق شهروندان را به رسمیت می‌شناسد، انتقاد از مقام رهبری را مجاز می‌داند، دادگاه ویژه روحانیت را غیر قانونی می‌داند، آیت‌الله منتظری را یک شهروند صاحب حق می‌داند که باید آزادانه نظرش مطرح شود، همه شهروندان را شهروند درجه اول می‌داند، قدرت مطلقه را مفسده‌آور می‌داند، دین را وسیله تأمین قدرت و ثروت نمی‌داند، از استقلال نهاد دین از نهاد دولت دفاع می‌کند، دین دولتی را دین نمی‌داند، عقلانیت را پاس می‌دارد، جامعه مدنی و دموکراسی را با دین سازگار می‌داند، معتقد به اصلاحات ساختاری در وزارت اطلاعات است، مخالف سانسور کتاب و تعطیل کردن مطبوعات است، مخالف فشار امنیتی بر حوزه و مراجع است، دانشگاه را یک نهاد علمی مستقل از قدرت سیاسی می‌داند، شخصاً انسان وارسته‌ای است، با چماقداران فحاش که عمامه علما را از سرشان برمی‌دارند و با میله و سنگ به ائمه جمعه حمله می‌برند و با چوب و لنگه کفش به مسجد حمله می‌کنند هیچ نسبتی ندارد.

من و بسیاری از دیگر شهروندان این مرز و بوم چون کدیور فکر می‌کنیم. از این‌رو همچون کدیور مستحق حبس در زندانیم و از دیگر شهروندانی که با مواضع کدیور موافقت، تقاضا داریم تا طی تماس با روزنامه‌های خرداد و صبح امروز خواستار مشارکت در مجازات کدیور شوند و برای نشان دادن اعتقاد راسخ خود به برابری حقوقی شهروندان مجازاتی در کم و کیف مجازات کدیور را طلب کنند.

محاكمه كدیور، محاكمه جبهه دوم خرداد و نماد آن، خاتمی است. كدیور یکی از روشنفکران دینی این دیار است که با آرا و افکار خود زمینه‌های حماسه دوم خرداد را احیا کردند و از این نظر مستحق مجازات است.^۱

۱. به‌دنبال فراخوانی مذکور جمع کثیری از روشنفکران و شهروندان، پشتیبانی خود از آن دعوت اعلام کردند.

تجدید نظر طلبی*

آنهايي که از سوی دنيایی... که زمانی به آن تعلق داشته‌اند مرتد
قلمداد می‌شوند، معمولاً در تاریخ جایگاهی بهتر از غیر مرتدان
می‌یابند. در این معنا، «سقوط» من از «صعود» م پرشکوهرتر بود.
میلوان جیلاس

۱. «گفتمان ایدئولوژیک» معطوف به تغییر بنیادی جهان است. تغییر تاریخ، نجات
بشریت، تولید انسان طراز نوین، انقلاب و ایجاد بهشت بر روی زمین.

۲. «گفتمان ایدئولوژیک»، برخلاف علم، تن به تغییر نمی‌دهد. مستقل از تجربه
است. اگر قضیه‌ای توابع و مدلولات تجربه‌پذیر نداشته باشد علمی نیست. تقریب
به حقیقت و صدق هدف علم است. لذا هر نظریه علمی در صورت تصادم با تجربه
ابطال می‌شود. اما ایدئولوژیها در صورت تصادم با واقعیت خود را تغییر نمی‌دهند
بلکه سعی می‌کنند واقعیت را تغییر دهند. ایدئولوژی درست یا نادرست وجود
ندارد. ایدئولوژی، موفق یا ناموفق، منسجم یا نامنسجم است. ایدئولوژی آرایشی
است که نه به خاطر حقایقش بلکه به خاطر تأثیرش بر ایمان‌آوردگان و
ایمان‌نیاوردگان، منتخب و مقبول می‌افتد.

۳. تحقق اجتماعی «گفتمان ایدئولوژیک» از طریق رسیدن به قدرت (سلطه
ایدئولوژی) و به خدمت گرفتن دستگاه دولت برای غلبه بر واقعیت و انطباق آن با تصاویر
اتوپيایی و اسطوره‌ای است. ایدئولوژی چیزی خلق نمی‌کند، اجازه پیشرفت نمی‌دهد،
راه تصحیح خطا را مدود می‌کند، به عنوان ترمز عمل می‌کند، زندانی می‌کند و می‌کشد.
ایدئولوژی به قول ژان بشلر توجیه ضروری برای جنایت را همراه با جرأت لازم برای
انجام آن به جنایتکار می‌دهد. البته در نهایت واقعیت بر ایدئولوژی پیروز می‌شود.

۴. «گفتمان ایدئولوژیک» دارای ارکان متصلبی است که قابل تغییر نیست. هرگونه قرائت جدید یا تغییر تحول توسط پیروان یا تئوریسینها تجدید نظرطلبی نام می‌گیرد. «تجدید نظرطلبان توسط راست‌کیشان (ارتدوکسها)، «مرتد» خوانده می‌شوند. هیچ‌کس مجاز نیست شکاف «سیاه» و «سفید» ایدئولوژی را با رنگهای دیگر پر کند. از این‌رو مؤمنان صادق، نه مواجب‌بگیران، رفته‌رفته به‌تردید می‌افتند و با دیدن جهنمی که بهشت نام گرفته به‌سمت تجدید نظر یا انکار پیش خواهند رفت.

۵. نخستین بذره‌ای تردید چگونه در وجود تجدید نظرطلبان شکل می‌گیرد و چگونه رشد می‌کند و فرد را به یک «مرتد تمام‌عیار» تبدیل می‌کند؟ میلووان جیلاس این روند را به‌خوبی به‌تصویر کشیده است: «نخستین لحظات تردید چگونه در وجدان معتقدی راستین جوانه می‌زند؟... نخست به‌شکل ناخشنودی مبهمی از خودتان، به‌عنوان، مردی که صاحب قدرت است، ظاهر می‌شود. به‌تدریج شروع می‌کنید که به‌خودتان به‌صورت مردی نگاه کنید که با مردانی که زمانی از آنها به‌عنوان «بورژوا» و «فتودال» انتقاد می‌کردید تفاوت چندانی ندارد... بعد شکاف بین آرمانها و عملکردها عمیق می‌شود... این شکاف با مواجه شدن با حملات غیر عادلانه دولت شوروی عمیق و عمیق‌تر شد و چشمان مرا بر نقاط ضعف شوروی باز کرد... به‌این نتیجه می‌رسید که آنچه از بهتان و خطا به‌صورت امواجی سهمگین به‌ شما نسبت داده شده از پایه دروغ است. در این مرحله است که دیوار خود تحلیل کرده ایدئولوژی در ذهن شما ترک برمی‌دارد. برای اولین‌بار فضاهایی باز را تجربه می‌کنید، و موارد و نکاتی در تأیید مواضع انتقادی جدید خودتان درمی‌یابید... کشف می‌کنید که استالین در اشتباهاتی عمیق غوطه می‌خورد... و متوجه می‌شوید که نظام شوروی، نه‌فقط بد، که به‌عنوان مبنا و الگوی «جامعه نوین» به‌کلی نامناسب است... چنین کشمکش ذهنی و سیاسی سنگین درونی، و نیز بیرونی با دیگران، نمی‌تواند بدون آثار جانبی روانشناختی باشد... احساس می‌کنید که بر دریاها سرگردانید... و بعد بحرانی دیگر می‌آید: پس از مرگ استالین، رهبری جدید شوروی نیز ارزش آزادی، آزادی سخن گفتن و آزادی وجدان را منکر می‌شود. دیگر مفر چندانی ندارید: یا به‌خود و به‌بصیرت انتقادی نویای خویش صادق می‌مانید، یا ماسک طاعت و فرمانبرداری به‌صورت می‌زنید، صاحبان قدرت را فریب می‌دهید و به‌انتظار فرصت مناسب می‌نشینید. در انسان چیزی هست که او را در برابر بی‌آبرو

شدن و بدنامی مقاوم می‌کند. به سختی می‌توان توضیح داد که چیست. شاید ندای وجدان، شاید روح عدم اطاعت، شاید هم نیاز به مردود شمردن اعتقادات نادرست و توبه از اعمال ناصواب»^۱.

۶. چند صباحی است که مارکسیسم‌زدگان راست ستی و افراطی این دیار با تقلید از شیوه‌های منسوخ امپراتوری فروریخته استالینی، روشنفکران، هنرمندان و عالمان دین را به تجدید نظرطلبی متهم می‌کنند.^۲ بازرگان، مخملباف، سروش، مجتهد شبستری، منتظری، کدیور، عبدالله نوری و... از زمره افرادی‌اند که در کارنامه فکری و عملی خود چنان نشانی دریافت کرده‌اند. رفقای روسی دگراندیشان تجدید نظرطلب را به مجمع‌الجزایر گولاگ و تیمارستانهای روانی اعزام می‌کردند اما مقلدان ایرانی آنان نابودی دگراندیشان را ترجیح می‌دهند. لازمه منطقی تجدید نظرطلب خواندن افراد یادشده این است که آنان روند مشابه زیست-جهان جیلاس و دوبچک را تجربه کرده باشند. از این رو از منظری دیگر از نظر اخلاقی شاید مستحق تجلیل باشند تا تفسیق و تکفیر:

زاهدان گر دلبری زین‌سان کنند زاهدان را رخنه در ایمان کنند
مردم چشم به خون آغشته شد در کجا این ظلم بر انسان کنند

۱. جورج اربان، پایان امپراتوری، ترجمه هرمز همایون‌پور، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۳۵-۳۷.

۲. برای نمونه بنگرید به سرمقاله روزنامه رسالت تحت عنوان «نمادی از تجدید نظرطلبی» در تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۴ و یادداشت‌های سیاسی روزنامه، هفته‌نامه و ماهنامه‌های راست افراطی. آقای عسکراولادی دبیرکل جمعیت مؤتلفه اسلامی فرموده‌اند: «مردم نشان داده‌اند... تجدید نظرخواهان... را از صفوف منظم خود دور کرده و خواهند کرد» (رسالت، ۱۳۷۷/۱۲/۱۱). همچنین بنگرید به سؤال یکی از خوانندگان سلام در ستون الو سلام مورخ ۱۳۷۷/۱۱/۱۲: «مصادیق تجدید نظرطلبان کدام است؟» و پاسخ مبسوط سلام به آن پرمیش. و نیز بنگرید به سخنان فلاحيان وزیر اسبق اطلاعات در روزنامه رسالت (۱۳۷۷/۱۲/۹)، ص ۱۲) آقای فلاحيان بهتر است به پرسشهای شهروندان در خصوص قتل‌های مشکوک دوران وزارت‌شان پاسخ گویند و صادقانه بگویند محفل نشینان آن دوران چه کسانی بودند که در امنیت کامل دست به جنایت می‌زدند بدون این‌که هراسی از تعقیب و مجازات داشته باشند.

نامه به انجمن اسلامی دانشگاه مشهد^۵

برادران و خواهران گرامی انجمن اسلامی و دانشجویان دانشگاههای مشهد

قرار بود روز یکشنبه ۱۶ اسفند با یکدیگر درباره آزادی بیان، برابری حقوقی شهروندان، نفی رفتار پلیسی در عرصه فرهنگ، دفاع از حرمت عالمان اندیشمند، دادگاه ویژه روحانیت به گفت و گو بنشینیم و بر این نکات تأکید بورزیم که دادگاه ویژه روحانیت از نظر افکار عمومی غیر قانونی است، با رفتار پلیسی-امنیتی نمی توان معضلات فرهنگی را حل کرد، همه شهروندان (با هر عقیده و مذهبی) در برابر قانون برابرند و دارای حقوق یکسان باید باشند، تفتیش عقیده ممنوع است و...

شهروندان نه تنها حق دارند متفاوت بیندیشند و بفهمند بلکه حق دارند آزادانه عقایدشان را بیان و تبلیغ کنند و دیگر شهروندان را به سوی آرای خود جذب کنند. هر کس گمان می برد حقیقت را به چنگ آورده است. اما هیچ کس حق ندارد عقایدی را که خود حق می پندارد به زور به دیگران تحمیل کند. آدمیان عادت کرده اند که افسانه ها و اسطوره ها و ایدئولوژیها را حقیقت بیندارند. اما حقیقت تنها در پرتو گفت و گو و تبادل و تضارب آرا و در بستر تاریخ، نقاب از چهره برخواهد کشید.

شاید هر کس مجاز باشد قرائت خاص خویش از دین را عین حقیقت بیندارد، اما هیچ کس مجاز نیست قرائتی از دین را که حق می پندارد به دیگران تحمیل کند و از آن یک قرائت رسمی بسازد و خود را مفسر رسمی دین بیندارد. نهاد رسمی مفسر قانون اساسی وجود دارد. اما نهاد یا صنف یا قشر رسمی مفسر دین وجود ندارد.

اما شب پرستان نه تنها گوش شنوایی برای شنیدن این سخنان ندارند بلکه اجازه نمی دهند دیگران نیز در این باره به گفت و گو بنشینند.

آنان که بار دیگر در انتخابات شوراها با «نه» بزرگ مردم روبرو شدند، باید

چهاره‌ای می‌اندیشیدند تا خردمندان همچون حماسه شکوهند دوم خرداد ۱۳۷۶ یک بار دیگر به تحلیل نشستند و معنای رأی مردم را نکاوند. دستگیری کدیور و در صدر اخبار قرار گرفتن آن رویداد می‌توانست هدف آنان را تأمین کند.

بحران‌آفرینان در سال گذشته و جاری به روشهای گوناگون سعی کرده‌اند تا دولت خاتمی را بی‌اعتبار سازند. هر بار که خاتمی بار سفر می‌بندد تا با تمدن غربی به گفت‌وگو بنشیند، بحران‌سازان با دستگیری، بستن مطبوعات، حمله به تجمعهای قانونی و... توشه‌ای سنگین برای او فراهم می‌آورند تا به‌غریبان نشان دهند تصمیم‌گیر اصلی خاتمی نیست و آزادی و دموکراسی و حقوق بشر برای خشونت‌طلبان پیشیزی ارزش ندارد.

در هفته گذشته یک نهاد غیر قانونی طی نامه‌ای از وزیر ارشاد می‌خواهد به مطبوعات ابلاغ گردد از طرح آیت‌الله منتظری خودداری کنند و آلا تحت تعقیب قرار خواهند گرفت. از طرف دیگر شنیده می‌شود که روز یکشنبه گذشته گفته‌اند: روزنامه‌های جبهه دوم خرداد را تحمل نمی‌کنیم آنها را ببندید.

اخبار موثق دال بر این است که تاریک‌اندیشان با اجیر کردن شعبان بی‌مخها و دادن اضافه‌کاری و پاداش در صدد آنند که مراسم انجمنهای اسلامی مراسم کشور در حمایت از آقای کدیور را به یک میدان «نیان‌من» دیگر تبدیل کرده و بدین وسیله در نبود چندروزه خاتمی، جنبش جامعه مدنی ایران را سرکوب کنند.

در چند روز گذشته راست افراطی با سازماندهی نیروهایش را برای خونریزی آماده کرده است. لذا اینک در سرمقاله یکی از روزنامه‌هایش از «آماده‌باش کامل» سخن می‌گوید و در ماهنامه‌اش از تشکیل «جبهه مقاومت اسلامی» در مقابل «جامعه مدنی» خبر می‌دهد.

دوم خردادیان فریب توطئه تمامت‌خواهان را نخواهند خورد و زمین را برای بازی خونین آنها خالی خواهند کرد. چرا که تمام پیروزیهای جنبش جامعه مدنی ایران مرهون عقلانیت و نفی خشونت بوده است.

آیا اعلان رسمی قتل دگران‌دیشان توسط برخی از پرسنل وزارت اطلاعات و استعفای وزیر اطلاعات پیروزی محسوب نمی‌شود. آیا اعلان رسمی خبر محاکمه سردار نقدی و همکارانش به‌اتهام آزار و اذیت و نشر اکاذیب پیروزی محسوب نمی‌شود؟ آیا انتشار چندین روزنامه توسط جبهه دوم خرداد پیروزی محسوب

نمی‌شود؟ آیا برگزاری انتخابات شوراهای و موفقیت در آن پیروزی محسوب نمی‌شود؟ آیا دستگیری محسن کدیور و به تبع آن طرح صدها پرسش ناگفته ممنوع، پیروزی محسوب نمی‌شود؟ آیا «مدیریت بحران» خاتمی، پیروزی محسوب نمی‌شود؟ آیا عدم تحمل هیئت منصفه توسط دادگاه و اخراج دوم خردادیان از هیئت منصفه و بر ملا شدن نیات دادگاه پیروزی محسوب نمی‌شود؟

تمام پیروزیها محصول عقلایی عمل کردن جبهه دوم خرداد و خشونت‌طلبی تمامت‌خواهان است. لذا با به تعویق انداختن مراسم روز یکشنبه به درخواست پدر گرامی آقای محسن کدیور، امکان سرکوب را از خشونت‌طلبان سلب می‌کنیم و در میدان اندیشه از طریق مطبوعات نقشه‌های شوم آنها را بر ملا خواهیم کرد. به امید دیدار.

پارادوکس تضعیف نظام*

آقای محسن کدیور به دلیل ابراز عقیده و داشتن طرز تفکری خاص تحت پیگرد قرار نگرفته است بلکه به اتهام تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی ایران... و تشویش اذهان... تحت تعقیب قرار گرفته است. دادگاه ویژه روحانیت

۱. آزادی عقیده بدون آزادی بیان (گفتار و نوشتار) معنای محصلی ندارد. این که آدمی آزاد باشد در خلوت و منزول از کل بشریت و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، به گونه خاصی بیندیشد ولی مجاز نباشد آن را با دیگران در میان نهد چه سودی دارد؟ بازار آزاد عرضه و تقاضای فکر و اندیشه شرط لازم آزادی عقیده است. آدمیان باید بتوانند کالای فکری خود را با دیگران داد و ستد کنند. تبادل و تضارب اندیشه، نقاط ضعف و قوت عقاید را به آدمی نشان می‌دهد و انسان را از این باور ساده لوحانه که گمان برد به حقیقت دست یافته دور می‌کند.

۲. آدمیان باید بتوانند آزادانه عقایدشان را تبلیغ کرده و دیگران را به سوی آراء خود جذب کنند. انسانها نه تنها فکر می‌کنند حقیقت را صید کرده‌اند، بلکه گمان می‌برند بهترین راه حصول سعادت را هم کشف کرده‌اند. لذا باید شرايطی فراهم شود تا همه بتوانند الگوی سعادت و راه رسیدن بدان را بیان و تبلیغ کنند. در چنان فضایی احتمال حقه‌بازی، شیادی و کلاهبرداری بسیار کاهش می‌یابد. چرا که فقط یک مدل از سعادت با کوپن توزیع نمی‌گردد، بلکه مدل‌های رقیب در بازار آزاد به مصرف کنندگان عرضه می‌شود.

۳. هیچ راه فرا بشری برای اداره جوامع بشری وجود ندارد. دین را هم آدمیان می‌فهمند و روایتی در قد و قامت خود (سطح معرفت و سطح معیشت) از آن

برمی گیرند. فقها و مفسران و متکلمان و فیلسوفان و عارفان فهم خویش از دین را در قالب یک قرانت خاص ریخته اند. آنان که به حدود عقل و فهم بشری وقوف داشتند هیچ گاه ادعای کشف «حقیقت دین» را نداشتند. اما در عمل یکی به دنبال بازتولید بهشت بر روی عالم خاکی بود و می گفت:

آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست عالمی دیگر بیاید ساخت و ز نو آدمی ۴. بهترین نظام ممکن وجود خارجی ندارد: «این چنین شیری خدا هم نافرید». تنها خیال اندیشان و سودا پیشگان با اتوپیا سازی آدمیان را راهی دیار ناکجا آباد می کنند. نظامهای بشری برای کاهش درد و رنج و مشکلات و مصائب ساخته می شوند. آزمون تاریخی و «محک تجربه» روشن خواهد کرد که کدام یک از نظامها بهتر می تواند درد و رنج آدمی را کاهش دهد و کدام یک از نظامها به دلیل افزودن بر مشکلات «سیه روی» خواهد شد. نظامهای اجتماعی و سیاسی بر اثر آزمون و خطا و نقد و تغییر مستمر تکامل می یابند. از این رو ناقدان یک نظام دوستان آن نظام و پرستشگران و ستایشگران یک نظام دشمنان واقعی آن نظام اند.

۵. نظام جمهوری اسلامی ایران، از آن نظر که یک نظام حکومتی است، با دیگر نظامها تفاوت ماهوی ندارد. این نظام تنها از راه نقد، برجسته کردن نقاط ضعف و طرح الگوهای رقیب می تواند به حیات تکاملی خود ادامه دهد. ناقدان باید آزادانه بتوانند این نظام را نقد کنند و برای اصلاح آن مدلهای بدیل پیشنهاد کنند.

آخرین دین وجود دارد اما، آخرین قانون اساسی و آخرین نظام سیاسی وجود ندارد. نظام جمهوری اسلامی ایران پس از یک دهه قانون اساسی خود را بازنگری و اصلاح کرد. چه کسی می تواند مدعی شود که نظام و قانون اساسی ما به حد نهایی کمال خویش رسیده است؟ چه کسی می تواند مدعی شود که نظام و قانون اساسی ما اصلاح ناپذیر است؟ لازمه منطقی اصلاح ناپذیری انقلاب است. انقلاب تنها راه تغییر نظامهای اصلاح ناپذیر است. نظامهای اصلاح پذیر از طریق نقد و رایزنی جمعی خود را تغییر می دهند. «نقد نظام» لازمه اصلاح و نقد ناپذیری و بستن زبانها شرط لازم انقلاب است.

فرض کنید فردی با اصل چهل و چهارم قانون اساسی مخالف باشد و انحصارات گسترده دولتی را عامل رکود اقتصادی و بن بست نظام بداند. این فرد برای تغییر قانون اساسی چه راهی بجز مطرح کردن نظر و جذب نخبگان و

شهروندان به سوی خود در پیش دارد؟ باید دائماً علیه این فصل بنویسد و تبلیغ کند و نشان دهد که انحصار بازرگانی خارجی و کلیه صنایع بزرگ و مادر در دست دولت، آفات عظیمی به دنبال دارد. در واقع فرد یادشده برای اصلاح نظام چاره‌ای جز «تبلیغ علیه نظام» ندارد.

۶. «تبلیغ علیه نظام» بر دو نوع است: اول، توجیه ایدئولوژیک روشهای خشونت‌بار به منظور براندازی یک نظام. دوم، پرستش و ستایش یک نظام از طریق تملق‌گویی، نقدناپذیری، اسطوره‌سازی، خط قرمز دانستن قدرت مطلقه و... در واقع پارادوکس تضعیف نظام از همین جا ناشی می‌شود. آنان که با پرستش یک نظام راه زوال و انحطاط آن را فراهم می‌آورند، مدافعان نظام تلقی شده و بر صدر می‌نشینند و پاداش دریافت می‌کنند. اما آنان که با نقد نظام، چون طبیبان به جنگ و بیروسیها و میکروبیهای قدرت می‌روند و امراض را درمان و نظام را اصلاح می‌کنند، مبلغان علیه نظام تلقی شده و راهی زندان می‌شوند.

امروز دو گروه (در میان دینداران) به دنبال اصلاح نظام‌اند. نخست روشنفکران دینی از طریق سازگار کردن دین و مدرنیته. دوم، سنت‌گرایان از طریق فروکاستن جمهوری اسلامی به «حکومت اسلامی»، «جمهوری ناب»، «نظارت فقیه» و... آیا می‌توان روشنفکران دینی و سنت‌گرایان را به دلیل ارائه الگوهای بدیل و رقیب به نام «تبلیغ علیه نظام» دستگیر و راهی زندان کرد و خیال خوش داشت که آن راز نهان خواهد ماند: «نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها».

۷. محسن کدیور «طرز تفکر خاصی درباره حکومت دینی دارد و «عقیده» خود را محققانه و مستدل «ابراز» می‌کند. متها مشکل از اینجا ناشی می‌شود که دادگاه ویژه روحانیت ابراز عقیده درباره حکومت دینی و نظام جمهوری اسلامی را «تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی ایران» تلقی می‌کند و آنرا موجب تشویش اذهان می‌داند. محسن کدیور بنا بر اطلاعاتیه دادگاه ویژه روحانیت دقیقاً «به دلیل ابراز عقیده و داشتن طرز تفکری خاص تحت پیگرد قرار گرفته است».

یکی از وظایف احیای دینی تشویش اذهان خفتگان و افسون‌شدگان است. آنان با طرح پرسش و ایجاد شک، افسون‌شدگان را از خواب گران بیدار می‌کنند و با دفاع عقلانی از دین، پروژه خرافه‌زدایی و اسطوره‌زدایی را پیش می‌برند.

نگاهی به پروژه‌ رهایی جریان روشنفکری دینی*

فرمانروایی که برای خود ناشایست نمی‌داند که بگوید این را وظیفه خود می‌شمارد که در امور دینی هیچ فرمانی به مردم ندهد و آنان را در این زمینه از هر جهت آزاد بگذارد... خود به‌روشنگری رسیده است، و درخور آن است که از سوی هم‌روزگاران و آیندگان قدرشناس همچون نخستین کسی بزرگ داشته شود که نوع انسان را، دست‌کم تا جایی که به حکومت مربوط می‌شود، از کودکی رهایی‌ده و هر کسی را آزاد نهاده تا در تمامی امور وجدانی از خرد خویش سود جوید... من وجه بنیادی روشنگری یعنی ابد آمدن انسانها از کودکی خودکرده‌شان را بیش از همه در امور دینی دانستم، چرا که در زمینه هنرها و علوم، فرمانروایان ما هیچ نفعی ندارند که نقش قیم فرودستانشان را بازی کنند، و نیز از آن‌رو که این کودکی نه تنها زیانبارترین که خوارکننده‌ترین کودکیا نیز هست.

کانت، روشنگری چیست؟

۱. کانت در نقد عقل محض می‌نویسد: «من لازم دیده‌ام شناخت را کنار زنم تا برای ایمان جا باز کنم». رهیافت عقلانیت انتقادی با تأکید بر «عقل خودبنیاد» و خصوصیت نقدی آن از یک طرف محدودیتهای عقل بشری را به‌رخ می‌کشد و از طرف دیگر نشان می‌دهد که گریزی جز تکیه بر همین عقل وجود ندارد. لذا به‌آدمی فرمان می‌دهد «جسارت آن‌را داشته باش که فهم خود را به‌کارگیری!»

بیرون آمدن از دوران صغارت و رسیدن به‌روشنگری مستلزم سه فرایند است:

اول. نفی رابطه خدایگان و بندگی (نفی قیم).

دوم. نفی مرجعیت سنت.

سوم. استقلال یافتن نهادهای عقل بنیاد از نهادهای دین بنیاد. خروج از سیطره سنت، چندمنبعی شدن منابع معرفت، ورود میهمانان تازه و نشستن آنها در کنار دین و رقابت با دین، راهی جز عقلانی شدن دین باقی نمی‌گذارد. تاکنون عقلانی شدن دین را به معنای استفاده از عقل برای فهم و دفاع از دین گرفته‌اند. اما فهم، دفاع و تأیید بدون نقد و تحلیل معنا ندارد. نقد راه تصفیه، خرافه‌زدایی، تابوزدایی، اسطوره‌زدایی و... را هموار می‌سازد. پروژه عقلانیت روشی است معین که نتایج نامعینی به دنبال دارد. اما نباید گمان برد که الحاد میوه فلسفه نقادی است. کانت به عنوان مبدع عقلانیت انتقادی، معتقد است که فلسفه نقادی به خداشناسی مدد می‌رساند.^۱ پروژه عقلانی کردن دین، با نقد دین و رهایی از سیطره شریعت، راه را بر فعل «ایمان» می‌گشاید. رهایی از موانع بیرونی راهگشای گشوده شدن چشم به سوی عالم قدس است.

۲. دین از یک منظر به سه بخش تقسیم می‌شود:

اول. اعتقادات؛

دوم. اخلاق؛

سوم. احکام (فقه).

تأکید اصلی متکلمان مسلمان بر اعتقادات است. تأکید اصلی فقها بر دفاع از شریعت است. آنان مخالفان شریعت را مرتد، کافر، زندیق و... می‌خوانند.

در کلام جدید ایمان جایگاه ویژه‌ای یافته است. ایمان نزد متفکران مسلمان آن قدر موضوعیت نداشت که در آثار خود مستقلاً به آن بپردازند. برای آنان اعتقادات صحیح موضوعیت داشت و گویی مسلمانی و دینداری به اعتقادات تحویل می‌شد. همان گونه که از نظر فقها دینداری به عمل به احکام تحویل می‌شود.

احیاگران و نواندیشان دینی بر فعل ایمان و تجربه امر قدسی تکیه می‌کنند. آنان اوقات بسیاری را مصروف این پرسش اندیشه سوز کرده‌اند که موانع «ایمان آوردن»، «تجربه امر قدسی» و «حیات دینی و اخلاقی» چیست؟

۳. قدرت فسادآور است و قدرت مطلق فساد مطلق به دنبال دارد. قدرت نیازمند مشروعیت است. چه امری بهتر از قرائت ایدئولوژیک از دین می‌تواند قدرت مطلقه

۱. ایمانوئل کانت، تهدمات، ترجمه غلامعلی حداد عادل، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۲۴۱.

را توجیه و مشروع کند؟ قدرت مطلقه نه تنها از دین برای توجیه مشروعیت خود سود می برد بلکه دین را دولتی می کند و هدایت دینی مردم را به دست می گیرد. «دین دولتی» ابراز سلطه، تحکیم قدرت یک صنف، و تریاک توده هاست. با دین دولتی و قدرت مطلقه، حیات معنوی و اخلاقی از جامعه رخت برمی بندد. دولت دینی آفات ناخواسته بسیاری می آفریند که جا را بر ایمان دینی تنگ می کند. قدرت طلبی و دنیاطلبی فرمانروایان دولت دینی همچون سیلی است که بر آتش ایمان دینداران فرو می آید و آن را خاموش می سازد. مردم دعوت به ایمان فرمانروایان قدرت طلب را این گونه پاسخ می گویند:

باز ایمان، خود ایمان شماس	نه بدان میلم و نه مشتھاست
آن که صد میلش سوی ایمان بود	چون شما را دید آن فاتر شود
زانک نسامی بیند و معیش نی	چون بیابان را مغازه گفتی
عشق او ز آورد ایمان بفسرد	چون به ایمان شما او بنگرد

۴. احیاگران و روشنفکران دینی برای نجات ایمان و دفاع از دینداری چاره ای جز چالش با قدرت سیاسی ندارند. تحدید قدرت و به در آوردن دین از چنگال سیاست، راهی است که زمینه رویارویی محتاج و مشتاق را فراهم می آورد. آیا در نظر گرفتن همین نکات نبود که عبدالرحمن کواکی را واداشت تا در کتاب طبیعت استبداد فصلی را به استبداد و دین اختصاص دهد^۱ و آیت الله نائینی در کتاب تنبیه الامة و تنزیه الامة استبداد دینی و آفات آن را بکاود.^۲ پروژه روشنفکری دینی از این منظر کاملاً قابل فهم است. در اینجا برای تحکیم مدعای خود به آثار برخی از روشنفکران دینی پرداخته و این زاویه خاص را برجسته می کنیم تا نشان دهیم «ایمان آوردن» در هر ساخت سیاسی امکان پذیر نیست. ایمان ورزی به «جامعه باز» و دولت دمکراتیک نیازمند است. اسطوره زدایی سیاست و خرافه زدایی از دین شرط لازم اتصال بی تکلیف و بی قیاس زمین و آسمان است.

الف. شهید مطهری: «وابستگی دین به سیاست به مفهوم... مقام قدسی داشتن

۱. سید عبدالرحمن کواکی، طبیعت استبداد، ترجمه عبدالحسین میرزای قاجار، دفتر تبلیغات اسلامی.

۲. نائینی، تنبیه الامة و تنزیه الامة، با مقدمه و پاصفحه و توضیحات آیت الله طالقانی، شرکت سهامی انتشار.

حکام، اختصاص به جهان تسنن دارد. در شیعه هیچ‌گاه چنین مفهومی وجود نداشته است. تفسیر شیعه از "اولوالامر" هرگز به صورت بالا نبوده است.^۱ «هر مستبدی کوشش دارد برای تحکیم و تثبیت پایه‌های استبداد خود، به خودش جنبه قدسی بدهد و از مفاهیم دینی برای این منظور بهره جوید؛ تنها آگاهی و بالا بودن سطح شعور دینی و سیاسی مردم است که جلوی این سوء استفاده‌ها را می‌گیرد».^۲ «ولایت فقیه به این معنی نیست که فقیه خود در رأس دولت قرار بگیرد و عملاً حکومت کند... تصور مردم آن روز - دوره مشروطیت - و نیز مردم ما از ولایت فقیه این نبوده و نیست که فقها حکومت کنند و اداره مملکت را به دست گیرند».^۳

ب. عبدالکریم سروش: «ایمان راستین قائم به فردیت و حریت است و زوال آن دو، زوال ایمان و کمال آن دو، کمال ایمان است... قائمه جامعه دینی، ایمان رضامندانه است و ایمان نه تنها اگر ابردار نیست که یکدست‌شدنی هم نیست و به تنوع شخصیت آدمیان، ایمانها و هم تنوع و نوسان می‌پذیرد... آن شاهد بازاری هم (فقه) اگر در پناه این برپروی پرده‌نشین (ایمان) نخزد، متاعی بی‌بها بیش نخواهد بود و هر دستی که حریت را از ایمان‌ورزی و سیالیت را از فهم دینی، به غصب و غارت سلب کند، در معنا و مبنای جامعه دینی خلل افکنده است... با چنان شیوه‌هایی، حکومتی توتالیتر و ایدئولوژیک و پر وحشت می‌توان بنا کرد، اما جامعه امن دینی چطور؟ دین برای آن است که آنرا بفهمند و از سر رغبت بدان دل بپسارند، نه این‌که از آن بترسند و از سر کراهت بدان تن بپسارند... من می‌گویم به شکست مختارانه دلها چشم بدوزد. شما به یکدستی و اطاعت‌خواهی و آمریت و ولایت فقه و فقیه نظر می‌کنید. من می‌گویم به تو بر نویی و رنگارنگی فهمها و آزادگی و رندی و چالاکی ایمانها و اختیارها نظر کنید».^۴

ج. محمد مجتهد شبستری: در بخش پنجم کتاب ایمان و آزادی «از موضع یک متکلم» به دنبال پاسخ این پرسش است که: «در کدامین شرایط و واقعیات سیاسی و اجتماعی و در کدامین شکل از حکومت و بافت از قدرت و حدود و وظایف حکومت گوهر ایمان مؤمنان بهتر محفوظ می‌ماند و امکان شکوفایی خود را حفظ می‌کند».^۵

۱. مرتضی مطهری، نهضت‌های اسلامی دو صد سال اخیر، ص ۲۶.

۲. پیشین، ص ۴۲. ۳. مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸۳-۸۴.

۴. عبدالکریم سروش، مدارا و مدیریت، صراط، ص ۳۱۴-۳۲۱.

۵. محمد مجتهد شبستری، ایمان و آزادی، طرح نو، ص ۷۸.

پاسخ متکلمانۀ وی عبارت است از: «منطق ایمان ایجاب می‌کند که مؤمنان طالب ایجاد آن‌گونه واقعیات سیاسی و اجتماعی و آن‌گونه از بافت قدرت و وظایف حکومت باشند که در آن بهتر بتوانند آگاهانه و آزاد ایمان ورزند و بهتر بتوانند همه چیز را برای خدا خالص گردانند. چنین جامعه‌ای مسلماً یک جامعه زورمدار و توتالیتر نمی‌تواند باشد».^۱ «خط قرمزی در جامعه مؤمنان نباید برای ناقدان معین کرد و گفت تا فلان جا نقد کنید و از آنجا به بعد دیگر نقد ممنوع است. ناقدان باید میدان داشته باشند و بدون هیچ خط قرمزی نقد کنند».^۲

د. محسن کدیور: پرسش کدیور تا حدود زیادی مشغله ذهنی او را روشن می‌کند: «سؤال اصلی این است که انقلاب در زمینه معنویت دینی چه تأثیری داشته است. یعنی به عبارت دیگر مردم چه مقدار دیندارتر شده‌اند. اگر به عنوان یک شاخص بگوییم دیندارتر شدن مردم یعنی خدا ترس تر شدن آنها و این که مردم در عمل چقدر به شعائر دینی گرایش پیدا کرده‌اند، چه مقدار از جوانان ما امروز بانمازتر شده‌اند، در این باره من فکر نمی‌کنم کارنامه درخشانی داشته باشیم».^۳ چرا ایمان و دینداری پس از انقلاب نه تنها رشدی نداشته بلکه سیر نزولی را طی کرده است؟ پاسخ کدیور روشن است: «وقتی دین قدرت سیاسی را در دست می‌گیرد و سیاسی می‌شود، یک سری آفات را به همراه خواهد داشت».^۴

از نظر کدیور نوع خاصی از قدرت سیاسی باعث زوال دینداری می‌شود و آن قرائت سلطنتی از حاکمیت دینی است. او می‌گوید: «امروز در بین مستشرقین و دینداران ما که بسیاری از نهادهای قدرت را هم در دست دارند، قرائت دیگری از حکومت جمهوری اسلامی به مردم ارائه می‌شود که بازتولید همان نظام سلطنتی سابق است که تنها در اسم حکومت جمهوری اسلامی است».^۵ «در باره حذف صوری نظام سلطنتی هم اگرچه ما این نظام را در صورت حذف کردیم ولی آنچه باقی مانده و ما بشدت درگیر آن هستیم، بازتولید روابط سلطنتی سابق است... تنها تفاوتی که دارد این است که در رأس حکومت می‌باید یک فرد عادل و عدم وابسته به اجنبی و عالم دین باشد... اما همان مناسبات و هنجارها حاکم باشد، کانه نظام

۱. پیشین، ص ۷۹.

۲. پیشین، ص ۸۲.

۳. محسن کدیور، خرداد، ۱۳۷۷/۱/۲۶.

۴. پیشین.

۵. پیشین.

سلطنتی اسلامی! یعنی نظامی که در آن یک حاکم اختیارات مطلق و نامحدود داشته باشد... این که می‌خواهند مردم اطاعت مطلقه بکنند یکی از آن موارد است. اطاعت بی‌قید و شرط و خارج از ضوابط هرگز با تعالیم دینی سازگار نیست»^۱.

۵. هگل در درسهای فلسفه تاریخ بر تفاوت مهمی انگشت گذاشته و می‌گوید: «شرقیان تنها می‌دانستند که یک تن آزاد است، و سپس یونانیان و رومیان پی بردند که برخی از آدمیزادگان آزادند، و سرانجام ما می‌دانیم که همه انسانها آزادند و انسان به حکم طبیعت خود آزاد است»^۲.

آن یک تن که آزاد است خدایگان نام دارد و بقیه بندگان (رعایای) او هستند. و رابطه آنها رابطه خدایگان و بنده است. او سایه خدا بر زمین است و مشرکانه آدمیان را به پرستش خویش می‌خواند. در جوامعی چون جامعه ما که برخی از آدمیزادگان آزادند، چالش سنت‌گرایان و نوگرایان پیرامون آزادی شکل می‌گیرد. سنت‌گرایان در صدد بازتولید دورانی هستند که در آن فقط یک تن آزاد است. روشنفکران دینی و جنبش جامعه مدنی ایران در صدد بازتولید دورانی‌اند که در آن همه انسانها آزادند و شهروندان به درجه اول و درجه دوم تقسیم نمی‌شوند و رابطه خدایگان و بندگی از عرصه همگانی رخت بر بسته باشد. نفی «اجتماع» ماقبل مدرن و ایجاد «جامعه مدنی» به تفرد و آزادی منتهی می‌شود.

آیا این انتظار در راستای عمل به وصیت مولی علی علیه السلام نیست که به ابی‌بشر و پیروانش فرمود: «ولانکن عبد غیرک وقد جعلک الله حراً» بنده دیگری مباش حالی که خدایت آزاد آفریده.

و مگر رسولان الهی برای آزاد کردن آدمیان از سیطره خدایان زمینی و سپردن دست آدمیان در دستان نوازشگر خدا نیامده‌اند. این غایت آن قدر مولانا را خوش می‌آمد که برآید:

چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنان را ز انبیا آزادی است
ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید
۶. گفته شد که قدرت «دین دولتی» می‌سازد و آن را به دیگران تحمیل می‌کند.

۱. پیشین.

۲. گ. و. هگل، عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، دانشگاه صنعتی شریف، ص ۷۰.

سنت‌گرایان اصیل چنین فرایندی را برنمی‌تابند و به‌رویارویی دین دولتی برمی‌خیزند. سنت‌گرایان که در پارادایم سنت زیست می‌کنند خواستار «دولت دینی» اند.

اما روشنفکری دینی که از یک طرف «عقل خودبنیاد نقاد» را به رسمیت می‌شناسد و از طرف دیگر دیندار است، با نقد قرائت مستی از دین راه ظهور قرائت مدرن از دین را هموار می‌سازد. قرائت دین سازگار با مدرنیته، محصول جابجایی پارادایم^۱ است. پارادایم مدرنیته به جای پارادایم سنت می‌نشیند و عقل و دین و به تبع آنها نهادهای عقل بنیاد، از نهادهای دین بنیاد از یکدیگر تفکیک می‌شوند. لذا تفکیک نهاد دین از نهاد دولت یکی از لوازم پروژه روشنفکری دینی است.

آیا در این چارچوب دفاع کدیور از استقلال نهاد دین از نهاد دولت، و دیگر روشنفکران دینی، قابل فهم نمی‌گردد. روشنفکران دینی «چوبید بر سر ایمان خویش می‌لرزند» و در صدد آنند که بندگان خدا را از چنبره قدرت زمینی نجات دهند تا ساکنان خاک بر ماوراء افلاک دست یابند. بنیاد ادیان نه بر زور که بر کرشمه جادوست.

ما ملک عافیت نه به لشکر گرفته ایم
ما تخت سلطنت نه به بازو نهاده ایم
تا سحر چشم یار چه بازی کند که باز
بنیاد بر کرشمه جادو نهاده ایم

کلک خیال انگیز ایدئولوژی*

۱. مفهوم ایدئولوژی نخستین بار توسط «دستوت دو تراسی»^۱ در کتاب طرح عناصر ایدئولوژی در سال ۱۸۰۱ به کار رفت. ناپلئون، پس از پی بردن به این که همکاران دو تراسی در فرهنگستان علوم اخلاقی و سیاسی با بلندپروازیهای امپراطوری او مخالفانند، از روی نكوهش و اهانت بدانها لقب تحقیرآمیز «ایدئولوگ» داد. مارکس جوان، به تبعیت از ناپلئون، برای حمله و تحقیر فلسفه آلمانی زمان خویش سه جلد کتاب ایدئولوژی آلمانی را نوشت تا نشان دهد چگونه هم میهنانش آماده اند تا «کلاه‌ها را تبدیل به ایده‌ها کنند».

ایدئولوژی از نظر مارکس «آگاهی وارونه» یا «شعور کاذب» و «فریب دوران» است. ایدئولوژی عبارت است از «تصورات دروغین که آدمیزادگان درباره خویشتن دارند». طبقه حاکم با استثمار طبقه محکوم وضعیت فلاکت‌باری پدید می‌آورد و برای این که وضعیت استثماری را عادلانه جلوه دهد با خلق «ایدئولوژی» وضع را مطلوب نشان می‌دهد. از نظر آلتوسر: «ایدئولوژی مساوی است با عدم شناخت/جهالت».

۲. کمتر از دو بیست سال از عمر مفهوم ایدئولوژی می‌گذرد. این مفهوم متعلق به دوران مدرن و تاریخ جدید مغرب‌زمین است. فیلسوفان گذشته، به قول مارکس، فقط جهان را تفسیر می‌کردند اما ایدئولوگ‌ها آمده بودند تا جهان را براساس اندیشه‌های ناکجاآبادی تغییر دهند.

بشر گذشته کل عالم را طبیعی می‌انگاشت و به زندگی در آن قانع بود اما انسان مدرن وضع عالم را طبیعی نمی‌داند و با تصرف در طبیعت و اجتماع در صدد تغییر و تکامل نظم وضعی و قراردادی است. لذا انقلاب (دگرگونی بنیادی و ساختاری) هم مفهوم و پدیده‌ای مدرن است.

۳. بیش از پنجاه سال از ورود مفهوم مدرن ایدئولوژی به ادبیات دینی نمی‌گذرد. این مفهوم توسط روشنفکرانی چون بازرگان و شریعتی وارد فرهنگ دینی شد و در دهه پنجاه مرحوم مطهری آن را به کار گرفت. شریعتی نماد روایت ایدئولوژیک از دین است.

ایدئولوژی‌اندیشان مسلمان هرگز به این پرسش پاسخ نگفته‌اند که چگونه این مفهوم در طول چهارده قرن گذشته حتی یک بار توسط متفکران مسلمان به کار برده نشده است؟ و سنت‌گرایان غرب‌ستیز نیز بدین پرسش پاسخ نگفته‌اند که تجددستیزی با دفاع از ایدئولوژی، انقلاب، بنیادگرایی و هویت‌خواهی چگونه قابل جمع است؟

پرمش سنت چیست و هویت چیست برای آدمیان بیرون‌آمده از سنت و فاقد هویت، یا هویت ازدست‌داده، مطرح می‌شود. ضدیت با غرب و سرمایه‌داری زیر پرچم ارزشهای ماقبل مدرن نیز یک ایدئولوژی غربی است. فاشیسم ضدیت با تجدد (عقل خودبنیاد، آزادی، پلورالیسم، حقوق بشر، تساهل، مدارا، جامعه مدنی، دموکراسی، آزادی، سرمایه‌داری و...) زیر پرچم ارزشهای ماقبل تجدد است. فاشیسم، ژمانیسم و نوستالژی گذشته است.

اما خیال‌اندیشان به دلیل توجهی ندارند. آنان را علل به پیش می‌رانند. مگر نه این است که ایدئولوژی مجموعه آرای است که دلیل ندارد اما علت دارد.

هر درونی که خیال‌اندیش شد چون دلیل آری خیالش بیش شد

۴. ایدئولوژی دشمن‌ساز و دشمن‌کوب است. تداوم ایدئولوژی مشروط و منوط به وجود دشمن است. لذا ایدئولوژی دائماً دشمن خلق می‌کند. نیروها را به‌خودی و غیر خودی تقسیم می‌کند و غیر خودیها را چون دشمن از صحنه حیات نابود می‌کند. با حذف دشمن قبلی نیاز به دشمن جدید می‌افتد. پرمشگران خودی، تجدید نظرطلب نام گرفته و رفته‌رفته غیر خودی می‌شوند و مستحق سرکوب و انهدام. کلک خیال‌انگیز ایدئولوژی وقتی به‌دست صورنگران چین افتاد، فاجعه میدان «تیاآن‌من» خلق شد. سابقه پیشین آن شاهد بازاری چنان اذهان اسطوره‌زدگان را به حیرت انداخته که خواستار تداوم آن تا روز پسین شده‌اند. اما «نوبه ایدئولوژی‌فروشان گران‌جان بگذشت».

۵. ایدئولوژی، ایدئولوژی است. مدل ایرانی آن با مدل رومسی و چینی اش تفاوت

ماهوی ندارد. در این جایگاه مدلی ایرانی ایدئولوژی را به تصویر می‌کشیم تا به خواننده نشان دهیم سرکوب و خونریزی ذاتی ایدئولوژی است. ارکان این مدل به شرح زیر است:

اول. «نظام جمهوری اسلامی یک نظام ایدئولوژیک است. در نظامهای ایدئولوژیک میان قدرت سیاسی و ایدئولوژی رابطه مولدی موجود است. تازمانی که قدرت سیاسی به صورت بندی و فرمایشیهای ایدئولوژیک به صورت راستین پاینده باشد، از مشروعیت کافی برای مقابله و انهدام مخالفان خود برخوردار است. اما هرگاه تردید در مبانی فکری و سیاسی و ایدئولوژیک بروز کند و نظام نیز این تردید را بپذیرد و اعمال کند، شمارش معکوس برای تلاشی آن شروع می‌شود... شاید در یک تعبیر ایدئولوژیک بتوان گفت این دشمن نیست که با ما می‌جنگد بلکه این ما هستیم که با نابودی هر دشمن به سراغ لایه‌های و لایه‌های دیگر از دشمنان می‌رویم و در این مبارزه ما هر روز اسلامی‌تر، ناب‌تر، خالص‌تر و انقلابی‌تر می‌شویم. جنگ با دشمن، شکلی ناب از عبادت است لذا طبیعی است که جبهه انقلاب اسلامی با هر اقدام در مبارزه با دشمنان خود و نابودی آنها، یک سنگر به انقلاب و اسلام نزدیک‌تر می‌شود»^۱.

دوم. تحلیل جناح‌بندیها: «امروز بنا به یک سنت تاریخی "منافقین جدید"ی ظهور یافته‌اند که بعضاً از سازمان منافقین، در اعمال نفاق پیشی گرفته‌اند و تفاوت آنها با فرقه رجوی در این است که سوابق مبارزاتی و قدرت اقدامات عملی آنها را ندارند»^۲.

مدیر مسئول کیهان نیز فضای کشور را همانند آن فرد توأب تحلیل می‌کند: «بسیاری از شواهد و قرائن موجود، حکایت از آن می‌کنند که جماعتی از اهل نفاق و دشمنان دوست‌نما، در عرصه داخلی کشور حضور دارند. آنها، در حالی که چهره به‌دلسوزی برای مردم آراسته‌اند، رفتار و گفتاری همو با دشمنان دارند و در راهی که خواست دشمنان است، گام برمی‌دارند... این گروه، به‌ظاهر در جمع دوستان تلقی می‌شوند ولی در باطن، دل، در گرو دشمنان دارند و به‌راه آنان می‌روند»^۳. «امروز هم، مواضع و عملکرد برخی از افراد و گروه‌های خودی حکایت از آن دارد که به تدریج از هویت اسلامی و انقلابی خویش فاصله می‌گیرند و هر چه این فاصله

۲. پیشین.

۱. ماهنامه صبح، شماره ۹۰، ص ۳۷.

۳. حسین شریعتمداری، کیهان، ۱۳۷۷/۱۰/۱۳.

بیشتر می‌شود، به مواضع و خواست دشمنان تابلودار انقلاب و مردم نزدیک‌تر می‌شوند و محافل بیگانه با ذوق‌زدگی از آنان استقبال و حمایت می‌کنند. ناآن‌جا که به‌وضوح نشانه‌هایی از پیوند این دسته از خودبهای غافل و یا خدای نخواست، خودبهای دیروز! با دشمنان کینه‌توز مردم و انقلاب را می‌توان دید.^۱ «برخی از خودبها، به‌آسانی تحت تأثیر غریبه‌ها قرار گرفته‌اند و یا خدای نخواست، در بخشی از دیدگاههای خویش به‌سمت آنان میل کرده و استحال شده‌اند».^۲

مدیر مسئول کیهان هدف را روشن می‌کند: «بخش قابل توجهی از دشواریهای امروز را باید در پاسخ به این سؤال یافت که این جماعت را در کدام "بوته" می‌توان آزمود؟ و سپس عرصه را از حضور آنان زدود».^۳

جبهه دوم خرداد مرکب از خودبهایی است که در حال استحال، تجدید نظر و ناخودی شدن‌اند: «امروز استخوان‌بندی جبهه دوم خرداد در دست جریاناتی نظیر "جبهه مشارکت اسلامی" که مرکب از افراد معمولی و غیر جدی است، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت و سپس نیروها و مطبوعات خارج از نظام است که جایگاه محکمی در معادلات قدرت نداشته و بدون خاتمی هیچ‌گاه پایگاهی مستقل در میان مردم ندارند».^۴

همین تحلیل عیناً در ماهنامه انصار حزب‌الله می‌آید: «آنچه سیاست جدید غرب را به‌جد مخاطره‌آمیز می‌ساخت برخورداری آن از حمایت "طبقه جدید" و "لیبرالیسم نوظهور" درون طبقه نیروهای انقلاب و جبهه خودی بود. فرزندان انقلاب... این بار جبهه جدیدی را به‌روی خود گشوده یافتند که بخشی از سربازان دشمنان را نیروهای خودی تشکیل می‌داد و حتی بعضی از آنها از سوابق درخشان و قابل دفاعی برخوردار بودند».^۵

سوم. تعیین استراتژی: «در میان جناحهای خودی نظام ما، نیروهایی هستند... که نمی‌خواهند انقلاب اسلامی، منافقین جدید و لیبرالها و وابسته‌گرایان را سرکوب کند».^۶ «نیروهای انقلابی باید برای تضعیف جریانهای لیبرال و غربگرا هیچ فرصتی

۱. حسین شریعت‌مداری، کیهان، ۱۷/۱۰/۱۳۷۷.

۲. حسین شریعت‌مداری، پیشین، ۲۳/۱۰/۱۳۷۷.

۳. حسین شریعت‌مداری، پیشین، ۱۳/۱۰/۱۳۷۷.

۴. صبح، شماره ۸۹، ص ۲۳.

۵. ما چه می‌گوییم، بازگشت الحین، شماره ۵۶، اسفند ۱۳۷۷، ص ۲۷.

۶. ماهنامه صبح، شماره ۹۰، ص ۳۸.

را از دست ندهند. یکی از پیش‌نیازهای اصلی شروع عصر تحول اقتصادی انقلابی، پاکسازی کشور از وجود نیروهای مؤثر لیبرال و غربگرا است... لیبرالهای ایران و متافقین جدیدی که خود را در پناه و نقاب دفاع از "دوم خرداد" پنهان کرده‌اند، در حقیقت سربازان رزمنده و زاییده داخلی نظام سرمایه‌داری غرب هستند. لذا در نابودی آنها نباید درنگ کرد... باید تهاجم سیاسی و فرهنگی دشمنان مردم و نظام را بی‌وسوسه و ملاحظه در هم کوبید.^۱

چهارم. نیروی سرکوبگر: جبهه مقاومت انقلاب اسلامی، دوگرایش جبهه مقاومت انقلاب اسلامی «در یک حرکت با انگیزه‌ها و اهداف متفاوت، در مقابل موج ویروس لیبرالیسم معطوف به غرب مقاومت کردند و دستاوردهای خوبی در انهدام اتحاد شوم وابسته‌گرایان و سرکوبی دشمنان مردم و انقلاب و نظام کسب کردند».^۲

یکی از موفقیت‌های جبهه مقاومت اسلامی «ایجاد انشعاب در جبهه موسوم به دوم خرداد» و دیگری «بی‌اعتبارسازی مفاهیم و تعبیر لیبرالی (جامعه مدنی، قانون‌گرایی، پلورالیسم، تشنج‌زدایی، نفی خشونت و مفاهیم تمدن‌ها) است». «در این شرایط یکی از اهداف جنبش مقاومت اسلامی و انقلابی کشور باید مهدوف به تفکیک خاتمی از آن بستر لیبرالی آلوده قرار می‌گرفت... خاتمی کابینه‌ای را برگزید... که اصولاً نظر مثبتی به پدیده موسوم به "جبهه دوم خرداد" ندارند».^۳

استراتژی جدا نمودن خاتمی از جبهه دوم خرداد عیناً توسط انصار حزب‌الله دنبال می‌شود: «باید سرنوشت رئیس‌جمهور فاضل، متدین، اندیشمند و ارزشی را از جریانات و بختک‌های آلوده‌ای که قصد داشتند به نام "جبهه دوم خرداد" حرف خود را بزنند و لیبرالیسم تجدید حیات یافته را به صورت سیاست رسمی کشور به ثبت برسانند تفکیک کرد».^۴

پنجم. پاکسازی، مرکوب، درهم کوبیدن، انهدام، نابودی و... تعدادی از داروهای تلخی است که تواین ایدئولوژی زده در نسخه استالینی خویش برای بهبود درد درمان‌ناپذیر تمامت‌خواهان و حذف جبهه دوم خرداد می‌پیچند.

درباره استراتژی «آتش خشم» یا «لثارات می‌نویسد: هیچ ابایی نداریم از این‌که

۳. پیشین.

۲. پیشین، ص ۲۲.

۱. پیشین، ص ۳۹.

۴. یا «لثارات الحین»، شماره ۵۶.

صریحاً اعلام کنیم ما مدافع انقلاب اسلامی هستیم و همان گونه که ارتش متجاوز عراق و سربازان مورد حمایت امریکا و منافقین مرتجع و وحشی را با قدرت خشم سرکوب و منهدم کردیم، با قاطعیت و بدون هیچ ملاحظه‌ای هرگاه لازم باشد آتش خشم و قهر الهی را بر سر دشمنان ملت و اسلام و انقلاب و رهبری فرو می‌باریم. ما از مبارزه با لیبرالها شرمنده نیستیم و آنرا بخشی از افتخارات خود می‌دانیم.» «حزب الله، هم اهل اندیشه است و هم اهل مبارزه، اندیشه را به مردم و روشنفکرانی که مشکلشان اندیشه است باید عرضه کرد. کسی که به انتخاب نهایی نرسیده، کسی که شهرت طلب نیست، قدرت طلب و خودبزرگ بین نیست، کسی که بی سواد خود را در پشت کلمات و ادبیات اجق و جق پنهان نمی‌کند، اندیشه را به کسی عرضه می‌کنند که حق خواهی در او نمرده است. مگر در مواضع انقلاب و رهبری و مردم ابهامی وجود دارد که گفت و گو آنرا حل کند»^۱.

تنها پاسخ ما به آتش خشم راست افراطی پیام دلنواز حافظ است:

دل عالمی بسوزی چو عذار برفروزی

تو از این چه سود داری که نمی‌کنی مدارا
راست افراطی قرار است هر هفته طی یک همایش این نسخه ایدئولوژیک را به نوجوانان و جوانان جنگ‌نندیده تجویز کند تا در اواخر فروردین ماه ۱۳۷۸ محرم آغاز گردد. محرم ۱۳۷۸ زمان اجرای استراتژی سرکوب است. گمان باطل می‌برند که کل جنبش جامعه مدنی ایران به‌دو‌یست دگراندیش و چند روزنامه تحویل می‌شود و با بستن مطبوعات و نابودی دگراندیشان تجدید نظر طلب، پروژه عقلانیت و دین‌انسانی از عرصه ایران زمین رخت برخواهد بست.

۶. غرب‌ستیزان و تجددستیزان حق ندارند از ایدئولوژی و انقلاب و... دفاع کنند اما آنان که به دنبال سازگار کردن دین و مدرنیته‌اند می‌توانند فهمی ایدئولوژیک از دین داشته و آنرا تبلیغ کنند.

ایدئولوژیک شدن سنت یا ایدئولوژیک کردن دین نقض غرض است. چرا که اولاً به‌نظام نوتالیت‌تر ختم می‌شود. ثانیاً به‌دلیل خشونت‌طلبی، جنگ‌افروزی، آزادی‌ستیزی، قشریت تمام‌عیار و... راهگشای سکولاریسم و الحاد خواهد بود.

بیا این داورها را به پیش داور اندازیم*

۱. در اواخر دوره وزارت ارشاد آقای خاتمی راست افراطی شدت بر حملات خود بر وی و سیاستهایش افزود و با به راه انداختن فضایی تبلیغاتی، تحت پوشش اسلام خواهی، سیاستهای خاتمی را لیبرال مشانه و امستحاله طلبانه خواند. لذا خاتمی در فضایی که هاشمی رفسنجانی هم حاضر به دفاع از او نبود با استعفا عرصه سیاسی را ترک گفت.

۲. در دوره انتخابات ریاست جمهوری با توجه به تبلیغات مسموم راست افراطی و راست سستی، ستادهای خاتمی بر تدین، فضل، روحانی و سید بودن او تأکید می گذاردند. اما راست افراطی خاتمی را «عامل کودتای خرنده فرهنگی»، عامل تهاجم فرهنگی، زمینه ساز لیبرالیسم و سکولاریسم، بحران آفرین، غریزه، مخالف رهبری و... معرفی می کرد.

۳. در پایان سال ۱۳۷۷ راست افراطی از زبان آن برادر توابع درباره «عظمت و محبوبیت خاتمی» و «روحیه فروتنی و جذبه اخلاقی اش» می نویسد: «آقای خاتمی شخصیت و اخلاق و منشی جذاب دارد... دهها مورد از برخوردهای انقلابی همه حکایت از انفصال خاتمی از بسترهایی است که محافل لیبرالی سعی در الحاق به وی داشتند، است... وی عملاً ثابت کرده است که به مصالح انقلاب و نظام و مردم عمیقاً و قلباً وفادار است»^۱. و ماهنامه ای که در دوران انتخابات ریاست جمهوری، خاتمی را لیبرال می خواند می نویسد: «رئیس جمهوری انقلابی، متعهد و فرزانه، خود در مقابل این لیبرالیسم نوظهور موضع گرفته و جبهه مقاومت انقلابی را علیه آن با کنایه و تصریح مورد حمایت قرار داد و انقلاب توانست بخش وسیعی از دشمنان مردم را سرکوب کند»^۲. «مردم در خرداد ۱۳۷۶ به سید محمد

* خرداد، ۱۳۷۸/۱/۱۴. ۱. ماهنامه صبح، شماره ۵، ص ۲۳.

۲. ماهنامه یلکارات الحین، شماره ۵۶، ص ۲۷.

خاتمی به عنوان فرزند معنوی امام و یک روحانی و اندیشمند و انقلابی متدین رأی دادند.^۱

۴. یکی از اهداف راست افراطی از تعریف و تمجید از خاتمی جدا کردن وی از جنبش دوم خرداد است: «ما... کوشیدیم تا ریاست محترم جمهور را از آن مدعیان دروغین تفکیک کنیم و با تأییدات الهی به این مهم دست یافتیم».^۲ و آن برادر تواب می نویسد: «نیروهای لیبرال خارج و داخل نظام همواره سعی داشتند تا با سوء استفاده از محبوبیت و جذبه خاتمی، مشکلات خود را حل کنند و بسیار کوشیدند تا سخنان و مواضع ناصواب خود را از زبان او جاری سازند... باید کوشید تا حشو و زواید غیر خودی و نامأنوس و هرزی را که به ناصواب خود را بر اندام این سید بزرگوار آویزان کرده اند از ایشان سترده».^۳

۵. چرا راست افراطی استراتژی پذیرش خاتمی و تفکیک وی از جبهه دوم خرداد را پیش گرفته است؟ آیا خاتمی تغییر کرده و دیگر به وعده های خود وفادار نیست؟ یا این رویکرد دلیل دیگری دارد؟ خاتمی با توجه به ضرورتها و مقتضیات کنونی حداقل حقوق و مطالبات شهروندان را پی می گیرد، اما جنبش جامعه مدنی ایران با تنویر کرده کردن آرمانهای آزادی خواهانه و استقلال طلبانه، دائماً بر مطالبات و انتظارات شهروندان می افزاید و به فاصله عمیق واقعیات و انتظارات تأکید می کند.

گرایش روزافزون شهروندان به آرمانهای جنبش جامعه مدنی ایران (امنیت، نفی خشونت، حقوق بشر، گفت و گو، تنوع و تکرار، آزادی، دموکراسی، جامعه مدنی، عدالت، انسانیت، تساهل و مدارا، عقلانیت، رهایی ایمان از چنگال ارباب قدرت سیاسی و...) راست افراطی را چنان به وحشت انداخته که آنان بناگیز استراتژی پذیرش خاتمی، تفکیک او از جبهه دوم خرداد و نفی آرمانها و برنامه هایش را در استراتژی خود قرار داده اند.

۶. نفی آرمانهای خاتمی زیر عنوان «بی اعتبارسازی مفاهیم و تعبیر لیبرالی» صورت می پذیرد. «جبهه دوم خرداد، مفاهیم و تعبیر مطالعه نشده و خارج از دستور و خارج از حیز ضرورت نظیر جامعه مدنی، قانون گرایی، پلورالیسم، تشنج زدایی، نفی خشونت و مفاهیم تمدنها را مطرح ساخت. مفاهیمی که حکایت از مکنت

۱. پیشین.

۲. پیشین.

۳. ماهنامه صبح.

تئوریک داشت. این مفاهیم ابتدا برای توده‌های متوسطه و جوانان جذبه خاصی داشت. جبهه مقاومت انقلابی اغلب این مفاهیم را آن‌چنان در جهت هدم و بی‌اعتبارسازی خود آنها به کار گرفت که موجب شد صدای برخی از حامیان و طراحان اولیه بلند شود و به ناشیگری خود اعتراف کند.^۱

پذیرش خاتمی توسط راست افراطی، هرچند از روی اجبار، یک پیروزی بزرگ برای جنبش جامعه مدنی ایران محسوب می‌شود. سودای تفکیک خاتمی از جبهه دوم خرداد و رؤیای کودکانه بی‌اعتبار کردن آرمانهای دوم خرداد توسط استالینیستهای سابق و توانین لاحق در حد دروغ سیزده بدر ارزش دارد.

۷. جنبش جامعه مدنی و جریان روشنفکری دینی باید همچنان با کار عمیق نظری، توریزه کردن آرمانهای انسانی را دنبال کند. اما جبهه دوم خرداد می‌بایست از ابتدای سال ۱۳۷۸ دو برنامه مهم را در دستور کار خود قرار دهد.

اول. در اسفند ۱۳۷۸ انتخابات مجلس ششم برگزار می‌شود. نمایندگان کنونی به‌خوبی می‌دانند که اسفند سال آینده روز دآوری شهروندان درباره عملکرد آنان است. جبهه دوم خرداد باید حذف نظارت استصوابی را در دستور کار مجلس قرار دهد و از نمایندگان بخواهد که به‌طور علنی و شفاف نظر خود را در این باره بیان کنند. شهروندان به‌نمایندگانی که با نظارت استصوابی مانع تحقق حق تعیین سرنوشت و حاکمیت ملی باشند رأی نخواهند داد.

دوم. دستگاه قضایی با سیاستها و عملکردش نزد افکار عمومی بسیار پرسش‌برانگیز شده است. این دستگاه به‌افکار عمومی توجهی ندارد و خود را موظف به پاسخگویی به شهروندان نمی‌داند. پس از بیست سال شهروندان باید بتوانند نظر خود را از راههای قانونی درباره این قوه بیان دارند. یک بار هم باید به شهروندان فرصت داد تا درباره داوران، دآوری کنند. مطابق اصل پنجاه و نهم قانون اساسی «در مسائل بیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به‌آرای مردم صورت گیرد. درخواست مراجعه به‌آرای عمومی باید به‌تصویب دوسوم مجموع نمایندگان مجلس برسد».

جبهه دوم خرداد باید همه پرسی عمومی درباره دستگاه قضایی را در دستور کار مجلس قرار دهد تا در آن همه پرسی شهروندان به پرستهای زیر پاسخ گویند:

الف. آیا از عملکرد دستگاه قضایی راضی هستید؟

ب. آیا عملکرد دستگاه قضایی را سیاسی- جناحی می دانید؟

ج. آیا با قانون دادگاههای عام موافقید؟

د. آیا با ادامه کار دادگاه انقلاب و دادگاه ویژه روحانیت موافقید؟

تحقق این دو برنامه بر مشروعیت جبهه دوم خرداد و نظام جمهوری اسلامی خواهد افزود.

انتظار ما این نیست که این دو قوه در اختیار جبهه دوم خرداد قرار گیرد. تقاضا این است که با رفع موانع، شهروندان بتوانند نمایندگان واقعی خود را به مجلس بفرستند و قوه قضائیه مطابق قانون اساسی «پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت» و گسترش دهنده «آزادیهای مشروع» باشد. هیچ یک از این قوا مجاز نیست برخلاف مصالح ملی و در جهت معکوس انتظارات شهروندان حرکت کند.

اسم رمز: دفاع از دین*

۱. طی یک ماه گذشته و در تعطیلات نوروزی فعالیت تشکیلاتی گسترده‌ای از سوی اقتدارگرایان علیه مطبوعات در حوزه علمی قم صورت گرفت تا مراجع و علما را متقاعد سازند مطبوعات برخلاف مبانی شریعت گام برمی‌دارند و با چاپ چند عکس ارزشها را از بین برده‌اند.

اقتدارگرایان می‌خواهند به‌آقایان تفهیم کنند تنها راه اصلاح مطبوعات قتل مطبوعات (تعطیل کردن آنها) است. متنها ابتدا باید گروهی در قم علیه مطبوعات بشورد تا گروهی در تهران برای آرام کردن آن گروه در قم به‌سلاخی مطبوعات اقدام کند.

۲. اقتدارگرایان برای تحکیم قدرت تاکنون اقدامات فراوانی صورت داده‌اند: یک مرجع تقلید را به‌خاطر عقایدش بیش از یک سال است که در منزلش حبس کرده‌اند.

عمامه یک روحانی را در مراسم تشییع جنازه شهدا از سرش به‌زیر کشیدند، در نماز جمعه اصفهان با میله و سنگ به‌امام جمعه اصفهان حمله بردند، در یکی از مساجد قم با مهر و سنگ و کفش به‌یکی از روحانیون حمله و وی را مضروب و راهی بیمارستان کردند، محسن کدیور را به‌دلیل نظرات اجتهادی‌اش بازداشت و راهی زندان کردند و...

البته اقتدارگرایان مدعی‌اند که این اقدامات به‌دلیل دفاع از شریعت صورت گرفته است.

۳. آیا اقتدارگرایان در ملاقات با علمای قم درباره فیلم مستهجن عصر عاشورا (کارگردانان، تهیه‌کنندگان و بازیگران و سفارش‌دهندگان و توزیع‌کنندگان و...) (

توضیح دادند و می‌توانند نشان دهند که آن فیلم برای دفاع از شریعت ساخته شد یا برای تحکیم قدرت از طریق نابودی خاتمی؟

۴. قتل خانم فاطمه قائم‌مقامی توسط محفل‌نشینان برآستی یک فاجعه ملی است.^۱ چه خوب بود اقتدارگرایان دلائل و علل و انگیزه‌های قتل آن خانم مهماندار را به مراجع معظم تقلید توضیح می‌دادند تا قم بتواند عادلانه قضاوت کند که اسلام‌خواهی و شریعت‌طلبی اقتدارگرایان پوششی است بر قدرت‌طلبی، حجابی است بر دنیایی‌گرایی عربیان.

این حق مراجع تقلید و کلیه شهروندان و دینداران این مرز و بوم است که از جزئیات این پرونده مطلع شوند و بدانند که در ایران زمین به نام دفاع از احکام شریعت چه فجایعی صورت می‌گیرد؟

۵. آیا با چاپ چند عکس در چند نشریه ارزشها از بین می‌رود؟ اولاً این عکسها در نشریاتی چاپ شده است که اقتدارگرایان نسبت بدانها حساسیتی ندارند. حساسیت اقتدارگرایان متوجه نشریات وابسته به جبهه دوم خرداد است که عاری از چنین تصاویری است.

ثانیاً چرا سیمای جمهوری اسلامی با پخش تصاویر متحرک زنان بی‌حجاب حساسیتی برنمی‌انگیزد؟

چرا صدا و سیما با تولید ژنریک آوازهای خوانندگان لوس آنجلس نشین قشربون را به یاد بازتولید دوران قبل از انقلاب نمی‌اندازد؟

۶. نباید دین را به ظواهر شرعی و فشر دین تحویل کرد. قشربون با تأکید بر پوسته دین و بدون توجه به مغز و گوهر عدالت‌خواهانه و ظلم‌ستیزانه دین، ریاکاری و زهدفروشی فاقد ایمان را گسترش می‌دهند. آیا توسل به انواع تواین جهت تعیین استراتژی استالینستی ترور دگران‌دیشان و سرکوب قاطع و یکباره کل هستی جبهه دوم خرداد برای دفاع از دین پیامبر رحمت صورت گرفته است؟ آیا بسیج نیرو برای نابودی ناقدان قدرت نامحدود در ماه محرم به دلیل دفاع از دین احرار است یا جهت بسط ایده‌های شیطانی صورت می‌گیرد؟

۱. آقای دکتر بیژن جعفرزاده همسر فاطمه قائم‌مقامی در مصاحبه با روزنامه زن مورخ ۱۳۷۷/۱۲/۲۲ (ص ۱۰) می‌گوید به کمپته پیگیری قتلها احضار و مجرای قتل همسرش به‌وی اطلاع داده شده است اما از وی خواسته‌اند که برای ممانعت از فرار قاتلان موضوع را با مطبوعات در میان نگذارد.

نباید دین خدا دستمایه قدرت‌طلبی دنیاپرستان قرار گیرد. دین آمده است تا چشمان زمینیان را به‌روی آسمان بگشاید نه اینکه آدمیان را در پای قدرتهای زمینی قربانی کند، دفاع از دین فقط اسم رمز پروژه سرکوب است و هیچ حظی از حقیقت ندارد.

فربب سركوب^۱

۱. اقتدارگرایان پس از تجربه نتایج گفت‌وگوی عقلایی و مراجعه به آرای شهروندان، اینک از سر درمآندگی برای تعیین استراتژی به عناصر و آمانده‌تر از خود «پناه» می‌برند.

آن برادر خوش سابقه طی سه مقاله با توجه ایدئولوژیک به کارگیری خشونت عریان جهت نابودی جبهه دوم خرداد، آن را در سرلوحه استراتژی اقتدارگرایان قرار داد. آن رویکرد عیناً در روزنامه و ماهنامه دیگر راست افراطی تکرار شد.^۲ و گروههایی با چاپ مجموع آن مقالات در یک جزوه آن را به عنوان استراتژی خود برگزیدند.^۳

در سومین مقاله ضمن ارائه تصویری نادرست از جبهه دوم خرداد استراتژی نابودی «همه هستی نیروهای» جبهه دوم خرداد پیشنهاد می‌گردد. آن افکار بیمارگونه را با هم مرور می‌کنیم:

اول. وضعیت جبهه دوم خرداد: «تحولات دو سال اخیر موجباتی فراهم ساخته که از سویی برخی از نیروهای لیبرال و هوادار غرب که همه آنها دشمنی خود را نسبت به نظام و انقلاب قبول داشتند و هم انقلاب اسلامی آنان را به منزله دشمن شناخته بود، اینک زیر چتر ایمنی پدیده موسوم به «جبهه دوم خرداد» درآمده و با اتخاذ موضعی که آنان را از دفاع قانونی بهره‌مند سازد، همان تحلیلهای غرب‌پسند را در اشکال نوین ارائه کنند.

* صبح امروز، ۱۳۷۸/۱/۱۵.

۱. آن سه مقاله به قرار ذیلند: جبهه دوم خرداد؛ یک گام به پیش، دو گام به پس، ماهنامه صبح، شماره ۸۹، بهمن ۱۳۷۷. تداوم انقلاب اسلامی در استراتژی و تاکتیک، ماهنامه صبح، شماره ۹۰، اسفند ۱۳۷۷. خشونت و بحران‌سازی در مدیریت استراتژیک، ماهنامه پیشین، شماره ۹۱، فروردین ۱۳۷۸.
۲. رجوع شود به یادداشت کلک خیال‌انگیز ایدئولوژی، اکبر گنجی، روزنامه خرداد، ۱۳۷۷/۱۲/۲۶.
۳. جزوه مذکور به نام پیش به سوی جبهه مقاومت اسلامی در مکانهای مختلف از جمله بهشت زهرا توزیع شد. در جزوه مذکور نظرات یادشده، به عنوان «استراتژی حزب‌الله» ارائه شده است.

مضافاً گروهی از نیروهای خودی را که رابطهٔ ایجاب و قبول با انقلاب و نظام را گذرانده و بعضاً حتی دارای مواضع چپ، انقلابی و "خط امام" بودند، از عرصهٔ انقلاب اسلامی و مواضع مردمی کنار رفته و همانند لیبرالها و دشمنان انقلاب، موضع می‌گیرند... در عقبهٔ آن صف اجنبهٔ دوم خرداد کسانی قرار دارند که کنتراتیچی امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع بین‌المللی هستند، کسانی که دلشان نه در سودای امام خمینی، اسلام و استقلال و آزادی کشور بلکه در تب و تاب بازگشت امریکا است.^۱

دوم. استراتژی نابودی جبههٔ دوم خرداد: «این یک "راز تاریخی" است که باید کلیهٔ رزمندگان مدافع نظامهای انقلابی حاکم همواره آن را نصب‌العین خود قرار دهند و بی‌اعتنا به استدلالهای توتولوژیک و بی‌بهره از واقعیت در سرکوبی نیروهای لیبرال درنگ و تأمل نکنند... نیروهای مسلمان، انقلابی و حزب‌اللهی نباید فریب شعارهای لیبرالها در نفی خشونت را بخورند. لیبرالها در تحلیل نهایی دشمنان انقلاب اسلامی، اسلام، مردم و ایران پایدار هستند... نیروهای متدین و انقلابی و فداکاران انقلاب اسلامی با نیروهای دشمن انقلاب، نظام، اسلام، مردم و رهبری در حال جنگ هستند و در اجابت حدیث شریف نبوی "الحرب خدعه" لازم است تا زمینه‌های بحرانی جبههٔ رقیب را اولاً شناسایی و ثانیاً فعال کنند. برای مجموعه‌هایی انقلابی، اعمان موردی خشونت یک ضرورت است... خشونت باید همهٔ هستی و نیروهای مؤثر دشمن را از کارایی خارج کند. خشونت محدود به ضد خود تبدیل می‌شود. چرا که قربانیان بعدی، به سرعت متحد شده و با مظلوم‌نمایی جبهه‌ای علیه نیروهای انقلابی تشکیل می‌دهند. خشونت باید سریع باشد چرا که اصولاً شیوهٔ یک مدیریت مستمر نیست. خشونت کند، عناصر مؤثر و زیرک‌تر دشمن را استار و ایمنی می‌بخشد.»^۲

۲. برخی از گروههای فشار با قبول این استراتژی در ماههای اخیر در جلسات مختلف توجیهی تنها بودن مقام رهبری و توطئه بر علیه ایشان را تبلیغ می‌کنند. و نمی‌دانند که کشف چنین توطئه‌هایی وظیفهٔ وزارت اطلاعات است و اگر

۱. ع. پناه، خشونت و بحران‌سازی در مدیریت استراتژیک، ماهنامهٔ صبح، شمارهٔ ۹۱، فروردین ۱۳۷۸، ص ۳۶-۳۹.

۲. پیشین.

کسی اطلاعی در این زمینه دارد، باید آن را با وزارتخانه مذکور در میان بگذارد، نه اینکه با تشکیل جلسات سراسری هفتگی با نشر اکاذیب موجب تشویش اذهان شود. ۳. در پرتو چنین فضایی افرادی خود را برای محرم آماده می کنند و می گویند «عاشورایی دیگر» در پیش است. اما پرسش این است که در کربلای عاشورای جدید قرار است احرار به دست کدام اشقیاء به شهادت برسند؟ و مگر حسین بن علی فرمود اگر دین ندارید در دنیایان آزاد باشید؟

گمان نمی کنم عقلای جناح راست فریب استراتژی سرکوب راست افراطی و توابین را خورده و گرفتار استراتژی بی «پناه» ان شوند. جناح راست با بازسازی فکری و عملی و جوان گرایی می تواند پایگاه اجتماعی خویش را تقویت کرده و آرای شهروندان را جذب کند. گفت و گوی عقلای ریزنی جمعی، پذیرش رأی شهروندان، به رسمیت شناختن همه گروه ها، عدم استفاده ابزاری از دین، به رسمیت شناختن استقلال مراجع تقلید و حوزه های علمیه، نفی خشونت و... موجب تداوم و استحکام نظام جمهوری اسلامی ایران می گردد. نظام جمهوری اسلامی با قرائت رحمانی از دین مستحکم خواهد شد.

این نظام هیچ پیوندی با کج اندیشانی که با قرائت شیطانی از دین به بسط خشونت می اندیشند ندارد و نباید داشته باشد.

پیام‌آور آزادی و حق نخواستن*

از قبل از مردن معاویه و همچنین بعد از مردن او در دوره یزید چه در وقتی که امام در مدینه بود و چه در مکه و چه در بین راه و چه در کربلا آنها از امام فقط یک امتیاز می‌خواستند و اگر آن یک امتیاز را امام به آنها می‌داد نه تنها کاری به کارش نداشتند، انعامها هم می‌کردند و امام هم همه آن تحمل رنجها را کرد و تن به شهادت خود و کائنات داد که همان یک امتیاز را ندهد.

آن یک امتیاز فروختن رأی و عقیده بود. در آن زمان مستدوق و انتخاباتی نبود، بیعت بود. بیعت آن روز، رأی دادن امروز بود. پس امام اگر یک رأی غیر وجدانی و غیر مشروع می‌داد شهید نمی‌شد. شهید شد که رأی و عقیده خودش را فروخته باشد.

مرتضی مطهری، حساسه حسینی

۱. امام حسن (ع) در سال ۴۹ هجری با زهری که با توطئه معاویه بدو خوراندند، به شهادت رسید. معاویه در ماه رجب سال شصتم هجری در دمشق درگذشت. امام حسین (ع) در طول ۲۰ سالی که از شهادت حضرت علی (ع) در سال چهلیم هجری آغاز و با مرگ معاویه در سال ۶۰ هجری پایان یافت، با آن که حکومت را حق معاویه نمی‌دانست، عملی برخلاف صلح امام حسن (ع) انجام نداد.

یزید پس از رسیدن به دمشق و بیعت گرفتن از مردم، نامه‌ای به ولید بن عتبّه والی مدینه نوشت که: «حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالله زبیر را رها مکن تا از آنان به خلافت من بیعت بگیری». ولید امام حسین را احضار کرد اما امام از بیعت سر باز زد و آن را به حضور مردم موکول کرد و سرانجام بیعت نکرد. از مدینه رهسپار مکه شد.

۲. عدم بیعت با دعوت مردم کوفه از امام مقارن شد. امام از مکه راهی کوفه شد. اما وقتی در بین راه از شهید شدن مسلم و هانی و قتل یکی دو پیکی که به کوفه فرستاده بود آگاه شد اصحاب خود را جمع کرد و به آنها گفت: «خبر جانگدازی به من رسیده است. مسلم و هانی کشته شده اند، شیعیان ما را رها کرده اند. حالا خود می دانید هر که نمی خواهد تا پایان با ما باشد بهتر است راه خود را بگیرد و برود». امام حق در پیمودن یا عدم همراهی راه حق مردم را آزاد می گذارد چرا که دینداری و حق طلبی همراه با اکراه فاقد ارزش است.

۳. وقتی حر، مسیر امام را مسدود کرد، امام خطاب بدو گفت: «این مردم مرا به سرزمین خود خوانده اند تا با یاری آنان بدعتهایی را که در دین خدا پدید آمده است بزدایم. این هم نامه های آنهاست. حالا اگر پشیمان اند برمی گردم». حر گفت: «من از جمله نامه نگاران نیستم و از این نامه ها هم خبری ندارم. امیر من، مرا مأمور کرده است، هر جا تو را دیدم سر راه تو را بگیرم و تو را نزد او ببرم».

یکی از یاران امام بدو گفت: «بهتر است این مانع را از پیش پا برداریم وگرنه با مانعهای سخت تر روبرو می شویم». امام پاسخ گفت: «وظیفه من در حال حاضر جنگ نیست».

۴. امام پس از برخورد با حر در چند نقطه دیگر از رفتن به کوفه اعلام انصراف می کند و به گفته مرحوم مطهری اعلام انصراف امام، «انصراف از رفتن به کوفه و از داوطلبی تشکیل حکومت کوفه بود» نه انصراف از امتناع بیعت و نه انصراف از امر به معروف و نهی از منکر.

آزادی یعنی آزادی دگراندیشان و دگرباشان. آزادی یعنی به رسمیت شناختن «حق نخواستن»، «حق نه گفتن»، حق متنوع و متکثر اندیشیدن. حکومتی که به دنبال تبعیت محض همگان باشد و عدم تبعیت هیچ فردی را نپذیرد، حکومت حق و عدل نیست. پذیرش حق نخواستن و حق نه گفتن مقتضای عدالت است. حسین بن علی حاضر به بیعت با یزید نبود ولی به دنبال جنگ هم نبود. اما دشمن فقط دو راه در پیش او گذارد: قبول بیعت یا پذیرش جنگ. امام در آخرین لحظات قبل از درگیری، برای جلوگیری از جنگ، به سپاهی که او را در دوراهی تبعیت محض یا شهادت قرار داده اند می فرماید: «مردم شتاب مکنید! سخن مرا بشنوید! من خیر شما را می خواهم! من می خواهم به شما بگویم برای چه به سرزمین شما آمده ام! اگر سخن مرا شنیدید و

انصاف دادید و دیدید من درست می‌گویم، این جنگ که هر لحظه ممکن است درگیرد، از میان برخواید خاست. اگر به‌سخن من گوش ندهید اگر به‌راه انصاف نروید زبان آن دامنگیر شما خواهد شد. مردم می‌دانید من کیستم؟ می‌دانید پدر من کیست؟ آیا کشتن من بر شما رواست؟ و آیا رواست حرمت مرا درهم بشکنید؟ مگر من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ مگر پدر من وصی پیغمبر و پسر عموی او و نخستین مسلمان نیست؟ آیا این حدیث را شنیده‌اید که پیغمبر درباره من و برادرم گفت این دو فرزند من دو سید جوانان اهل بهشت‌اند؟... مردم به‌چه مجوز شرعی می‌خواهید خون مرا بریزید؟»

۵. حکومت‌هایی که داعیه دینداری دارند و خود را حکومت دینی می‌نامند با این خطر مواجه‌اند که رفتار و عملکرد فرمانروایان را دینی می‌انگارند و لذا خطاهایشان در چشم عوام خطای دین تجلی می‌کند. از این‌روی جداً کردن حساب حاکمان از حساب دین ضرورت تام دارد. مرحوم مطهری می‌گوید: «این امام حسین (ع) بود که اولین بار... حساب اسلام را از حساب متصدیان امر جدا کرد... دیگر نقش خلفا به‌عنوان حامیان اسلام باطل شد، اسلام در طرف مخالف قرار گرفت»^۱. حکومت مدعی دین در صدد آن بود که به‌زور از امام بیعت بگیرد. اما «حسین (ع) حاضر بود کشته بشود و بیعت نکند، زیرا خطر بیعت خطری بود که متوجه اسلام بود نه متوجه شخص او، بلکه متوجه اساس اسلام یعنی حکومت اسلامی بود نه یک مسئله جزئی و فرعی قابل تقیه»^۲.

۶. در حکومت پذیرش مردم و انتظارات و مطالبات آنها اصل است. هیچ‌کس حق ندارد به‌صرف این‌که خود را حق می‌پندارد خود را به‌زور و قسر بر مردم تحمیل کند. از این‌روی وقتی امام حسین خبر پیمان‌شکنی کوفیان را شنید عزم بر بازگشت کرد. عمر سعد پس از مذاکرات خود با امام حسین به این‌زیاد نوشت:

«از حسین پرسیدم چرا به اینجا آمده‌ای؟ گفت مردم این شهر از من دعوت کردند نزد آنان بیایم. حالا که شما نمی‌خواهید برمی‌گردم» پر زیاد گفت: «حالا که چنگال ما به او بند شده است می‌خواهد خود را خلاص کند ولی چنین چیزی ممکن نیست».

۱. مرتضی مطهری، حمله حبشی، جلد سوم، ص ۹۷.

۲. پیشین، ص ۱۰۲.

امام در آن واقعه هیچ‌گاه بر حق الهی حکومت تکیه نکرد. تکیه اصلی ایشان بر دعوت مردم بود. لذا مرحوم مطهری بر آن مبنا می‌گویند: «اگر امام حق را مردم از روی جهالت و عدم تشخیص نمی‌خواهند، او به‌زور نباید و نمی‌تواند خود را به مردم به‌امر خدا تحمیل کند. لزوم بیعت هم برای این است».^۱

۷. از محرم و کربلا و عاشورا درسهای بسیاری باید گرفت.

علاوه بر درس عشق و ایثار، درسهای اجتماعی و سیاسی نیز از آنها به‌دست می‌آید. از جمله درسهایی که باید گرفت رمز بقای حکومتهاست. امام حسین (ع) نشان داد که هیچ حکومتی نمی‌تواند بدون داشتن پایه‌ها و ریشه‌های مردمی حتی با بهره‌گیری از خشونت عریان و خونریزی بی‌رحمانه به‌بقای خود ادامه دهد.

به‌علاوه امام حسین (ع) نشان داد که دفاع از ارزشها و حقوق حقه مردم نیازمند به‌استقامت و شجاعتی در برابر حق است. دنیاطلبانی که از دین برای تحکیم قدرت صرفاً استفاده ابزاری می‌کنند در فرآیند دفاع دیندارانه از حقوق مردم جایی ندارند. مگر نه این است که حسین بن علی در روز عاشورا خطاب به‌سپاهیان یزید فرمود: «مردم بنده دنیاوند، دین را تا آنجا می‌خواهند که کار دنیا را با آن سر و صورتی دهند و چون روز امتحان پیش آید دینداران اندک خواهند بود».

خون به خون شستن محال آمد محال (۱)*

دعوت نباید توأم با خشونت باشد و به عبارت دیگر دعوت و تبلیغ نمی تواند توأم با اکراه و اجبار باشد... اصل رفق، نرمی، ملایمت و پرهیز از خشونت و اکراه و اجبار راجع به خود ایمان جزو اصول دعوت اسلامی است. قرآن خلاصه منطقی این است که در امر دین اجباری نیست، برای اینکه حقیقت روشن؛ راه هدایت و رشد روشن، راه غی و ضلالت هم روشن، هر کس می خواهد این راه را انتخاب بکند و هر کس می خواهد آن راه را... طبیعت ایمان، اجبار و اکراه و خشونت را به هیچ شکل نمی پذیرد.

مرتضی مطهری، سیری در سیره نبوی

۱. بارش باران وحی بر طبیعت جان آدمیان یکسان اثر نمی کند. در مواضعی گریه را به خنده و مرده را به زنده تبدیل می کند. دولت عشق دین، دولت قلب آدمیان را پاینده می کند. باغ سبز دین بی متهاست و جز غم و شادی در او بس میوه هاست. اما تمام طبیعت مستعد کشت بذره های ایمان و رویش جوانه های قدسی نیست. آن بذر اخوت در جانهای سنگ و ش اثر نمی کند. دشمنان روز و شب پرستان با خورشید نمی توانند رابطه برقرار کنند. دین می آید تا میان آدمیان بذر اخوت و رحمت بپاشد. اما مخالفان دعوت دین جدید در مقابل آن می ایستند و لذا درگیری و جنگ گریزناپذیر می شود.

۲. جنگ بدر، احد، خندق، خیبر، موته و... تعدادی از جنگهای مؤمنان به دین اسلام و منکران آن است. در این جنگها تعداد زیادی کشته شدند. با فتح مکه پیروزی دین اسلام کامل شد و کل شبه جزیره عربستان به دین جدید گروید. روز فتح مکه سعد بن عباد رئیس تیره خزرج، گفت: «امروز روز کشتار است!» امروز روز درهم شکسته شدن حرمت است. پیامبر علی (ع) را فرستاد و بدو گفت پرچم را از سعد

بگیر که امروز روز رحمت است. پیامبر به مردم قریش که مدت ۲۰ سال وی را مورد سخت‌ترین آزارها قرار داده بودند گفت: همه شما را آزاد کردم، بروید شما آزادشدگانید.

۳. آیا جنگ معاویه با حضرت علی (ع) ادامه جنگ ابوسفیان با پیامبر نبود؛ و معاویه انتقام پدرش را از علی (ع) باز پس نمی‌گرفت؟ ابوسفیان هنگامی مسلمان شد که دیگر راه گریزی برای خود نمی‌دید و اولین درخواستش پس از مسلمانی گرفتن یک امتیاز بود. ابوسفیان و معاویه در مسلمانی و دینداری به دنبال غنیمت (ثروت) و حکومت (قدرت) بودند.

۴. فاجعه کربلا در روز عاشورا در یک صحنه خونین روی داد و خاندان پیامبر به طرزی فجیع به شهادت رسیدند. هنگام درآمدن کاروان اسیران کربلا به کاخ یزید، وی در حالی که با عصا به دندانهای سر بریده حسین بن علی (ع) می‌زد می‌گفت: کاش بزرگان من که در بدر حاضر شدند و گزند تیرهای خزر ج را دیدند امروز در چنین مجلسی حاضر بودند و شادمانی می‌کردند و می‌گفتند یزید دستت شل مباد! به‌آل علی پاداش روز بدر را دادیم و کین خود را از آنان گرفتیم.

حضرت زینب در بخشی از پاسخ خود به یزید می‌گوید:

«پسر آزادشده این عدالت است که زنان و دختران و کنیزکان تو پس پرده به عزت بنشینند و تو دختران پیغمبر را اسیر کنی، پرده حرمت آنان را بدری، صدای آنان را در گلو خفه کنی و مردان بیگانه، آنان را پشت شتر از این شهر به آن شهر بگردانند؟... می‌گویی کاش پدرانم که در جنگ بدر کشته شدند اینجا بودند و هنگام گفتن این جمله با چوب به دندان پسر پیغمبر می‌زنی؟... تو با ریختن خون فرزندان پیغمبر و خانواده عبدالمطلب که ستارگان زمین بودند دشمنی دو خاندان را تجدید کردی...»

۵. یزید در سال ۶۴ هجری درگذشت. با مرگ او کوفه به کانون آتش انتقام تبدیل شد. مختار پسر ابی عبیده ثقفی دژخیمان را بسیار سخت و خشن مجازات کرد. یکی را چون گوسفند سر بریدند، یکی را شکم پاره کردند. دیگری را که تیری به فرزندش از فرزندان حسین افکنده و آن جوان دست را سپر ساخته و تیر دست و پیشانی او را شکافته بود همان کیفر دادند. دیگری را در دیگ روغن جوشان افکندند. دست و پای آن یکی را به زمین دوختند و اسبان را از روی او گذراندند. چنانکه نوشته‌اند تنها در یک جا ۲۴۸ تن را که در قتل حسین و یاران او شریک بودند طعم این گونه کیفرها

چشانند و شمر، عبیدالله زیاد، عمر ابن سعد، حفص پسر جوان او، خولی، سنان و دهها تن از سران لشکر کوفه چنین کیفرها دیدند.

۶. مختار به دست مصعب ابن زبیر و مصعب به امر عبدالملک ابن مروان به قتل رسید و با هر یک از این فرماندهان گروهی و بلکه گروههایی کشته گردیدند. سر حسین ابن علی (ع) نزد عبیدالله آوردند، سر عبیدالله را نزد مختار، سر مختار را نزد مصعب و سر مصعب پیش روی عبدالملک نهاده شد، همه این حوادث در کمتر از ده سال رخ داد. در مدت چهارده سال پس از فاجعه کربلا، کوفه همیشه در حال درگیری و خونریزی بود.

۷. خشونت فرزند خشونت است و درخت خشونت میوه ای جز خشونت به بار نمی آورد. هیچ کس حق ندارد به صرف اینکه خود را حق و دیگران را باطل بداند. دست به خشونت بزند و در صدد نابودی مخالفان خود از طریق حذف فیزیکی برآید. شیعیان به حضرت علی (ع) اعتراض می کردند حکومت حق شماست که توسط خلفا غصب شده است. چرا با قیام، حق خود را نمی ستانید؟ حضرت امیر در پاسخ به معترضان می فرمودند والله لاسلمن ماسلمت امور المسلمین ولم یکن فیها جور الاعلی خاصه التماساً لاجر ذالك وفضله: (به خدا سوگند، گردن می نهم، چند که مرزهای مسلمانان ایمن بود و کسی را جز من ستمی نرسد. من خود این ستم را پذیرفتارم، و اجر چنین گذشت و فضلش را چشم می دارم).^۱

در ماجرای اعتراض مردم به عثمان، حضرت امیر بسیار کوشید تا مشکل از طریق گفت و گو حل و فصل گردد. لذا به عثمان گفت: و انی انشدك الله ان لا تكون امام هذه الامة امام یفتح علیها القتل والقتال الی يوم القیامه، و یلبس امورها علیها، و یبث الفتن علیها، فلا یصرون الحق من الباطل. یموجون فیها موجاً، و یمرجون فیها مرجاً. (من تو را به خدا سوگند می دهم تا پیشوای کشته شده این امت مباشی، چه گفته می شد که: «در این امت پیشوایی کشته گردد، و با کشته شدن او، در کشت و کشتار تا روز رستاخیز باز شود، و کارهای امت بدو مشته ماند؛ و فتنه میان آنان بپراکند. چنانکه حق را از باطل نشناسند، و در آن فتنه با یکدیگر بستیزند و درهم آمیزند».)^۲

و در ماجرای خوارج با اینکه فرمود غیر از من احدی قادر نبود چشم این فتنه را

۲. پیشین، خطبه ۱۶۷، ص ۱۶۸.

۱. نهج البلاغه دکتر شهیدی، خطبه ۷۴، ص ۵۶.

بکند اما فرمان داد که پس از من خوارج را نکشید: «لا تقتلوا الخوارج فلیس من طلب الحق فأخطاه کمن طلب الباطل فأدرکه» (پس از من خوارج را مکشید. چه آن که به طلب حق درآید و راه خطا پیماید همانند آن نیست که باطل را طلبد و بیابد).^۱

تاریخ دین آینه‌ای است که هر کس حکایت خود را در آن می‌بیند. خشونت‌ورزان فقط شمشیرها و سرهای بریده را می‌بینند. اما عارفان درس عبودیت، حدیث عاشقی و مستوری، رابطه‌ی اشتیاق و احتیاج و... را از آن فرامی‌گیرند.

۱. پیشین، خطبه ۶۱، ص ۴۸.

خون به خون شستن محال آمد محال (۲)*

قرآن و مکتب حسینی ریسانهایی هستند که قدرت دارند بشر را از چاه نگوینختی به اوج سعادت بالا برند؛ یکی حبل من الله و دومی حبل من الناس است ولی اگر کسی از این دو حبل الهی سوء استفاده نمود، جرم از ریمان نیست. علت این است که او در سر سودای سر بالا نداشته است و البته چنین مردمی به وسیله قرآن و مکتب حسینی به قعر دوزخ برده می‌شوند.

مرتضی مطهری، عدل الهی

۱. برخی از متکلمان ولایت را گوهر نبوت دانسته و ولایت را به معنای حجت بودن شخصیت نبی در نظر گرفته و خاتمیت را به معنای پایان یافتن حجت بودن شخصیت دانسته‌اند. از این رو با ختم نبوت دیگر شخصیت هیچ کس حجت رفتار و مدعایش نیست و هیچ نظر و عملی بدون دلیل و حجت پذیرفته نیست. پیامبر به دلیل چنان «حق ویژه» ای برای بطل توحید اقدام به جهاد ابتدایی می‌کند اما در نبود معصوم جهاد ابتدایی تعطیل می‌گردد.

۲. احساس خدایی و اقدام خدایی عملی شرک‌آمیز است. همه آدمیان بندگان خداوند متعال‌اند. هوس خدایی کردن نه تنها عملی شرک‌آمیز است، بلکه به استبداد و نفی دینداری می‌انجامد.

دینداران و مؤمنان واقعی نه تنها ادعای خدایی ندارند بلکه هوس نبوت نیز به خاطرشان خطور نمی‌کند. دلیل و حجت بودن شخصیت، حق ویژه پیامبر است و ادعای دلیل و حجت بودن شخصیت، هوس پیامبری کردن است.

۳. هر دینی دو دوره دارد:

الف. دوران تأسیس

ب. دوران تثبیت و استقرار

دینداران باید به تفاوت‌های این دو دوره و احکام‌شان توجه کنند.

۴. دولت یک پدیده مدرن است که حکومت قانون یکی از اوصاف اصلی آن است. دولت عبارت از ساخت یا گروه‌بندی سیاسی است که حق (انحصار) استفاده مشروع از فشارهای فیزیکی را در اختیار دارد.

۵. خشونت یعنی شکستن عمدی کلیه قوانین جامعه. خشونت یعنی مبادرت به عملی بدون بحث و گفتار و بدون اندیشیدن به نتایج.

جمله یادداشت اول مبنی بر اینکه «هیچ‌کس حق ندارد به‌صرف اینکه خود را حق و دیگران را باطل بدانند، دست به خشونت بزند و در صدد نابودی مخالفان خود از طریق حذف فیزیکی برآید»، همچنان دارای اعتبار و کلیت است. استناد به رفتار نبی برای توجیه اعمال خشونت علیه دگراوندیشان و دگرباشان، نه تنها از هوس پیامبری کردن، که از بدفهمی تاریخ دین حکایت دارد.

اگر نگاه عارفانه و عمیق‌تر متأخذ از روایات به اقدامات به‌ظاهر خشونت‌آمیز پیامبر داشته باشیم خواهیم دید که قهر پیامبر بر کفار نیز عین لطف بوده است. پیامبر و معصومان به دلیل آنکه غیب امور را می‌دیدند گاه با اعمال خشونت افرادی را از فرورفتن بیشتر در قعر سیاهی و آتش نجات می‌داده‌اند. این نکته را در مورد سایر آگاهان به سر عالم نیز می‌توان گفت.

داستان عبد صالح در برخورد با حضرت موسی (ع) را از همین زاویه می‌توان دید. برخی از کارهای عبد صالح به‌ظاهر اعمال خشونت بود، اما به دلیل آنکه او به غیب عالم آگاه بود قهر او عین لطف بود.

اما آیا هیچ بشری می‌تواند تصویری پیامبرانه از فرد داشته باشد؟ کسی که به ختم نبوت اعتقاد دارد آیا هیچ‌گاه خود را در مسند پیامبران می‌نشانند؟ آنچه پیامبران و معصومان کردند و می‌کنند تنها مخصوص به خود آنهاست و لا غیر. مثلاً اقدام به ترور آقای رازینی توسط کسانی صورت گرفت که خود را به جای پیامبران و عالمان به غیب عالم قرار دادند و این ترور را کمک به ظهور امام زمان (عج) دانستند و این تصور عالم به غیب بودن از عدم درک ادب بندگی خداوند حکایت می‌کند. پیامبر در دوران تأسیس رویاروی کافران و مشرکان قرار گرفت اما امروز در جامعه ما مؤمنان

به اسلام با قرآنتهای مختلف از دین، رویاروی یکدیگر قرار گرفته‌اند. هیچ‌کس حق ندارد افراد را به دلیل اینکه روایت دیگری از دین دارند با خشونت نابود کند.

۶. عضو یک دولت-شهر مدرن شهروند نام دارد. شهروند از آن‌رو که شهروند است دارای حقوق شهروندی است. اگر شهروندی جرمی مرتکب شود می‌بایست توسط دولت در چارچوب قانون مجازات شود. هیچ دولت مدنی به تروریست‌ها گل اهدا نمی‌کند. تروریست‌ها توسط دولت مجازات خواهند شد.

۷. آیا «منافع جدید» خواندن جبهه دوم خرداد توسط راست افراطی برای توجیه حذف خشونت‌بار آن جبهه را می‌توان با استناد به تاریخ اسلام توجیه کرد؟ این رویکرد از دین‌ناشناسی و ابزاری کردن دین حکایت دارد. بر عالمان دردمند است که با این انحراف فکری به چالش بپردازند و بر حکومت است از شکل‌گیری «محفل»‌نشینان جدید جلوگیری کنند.

از ترور آقای رازینی توسط محفل‌نشینان گروه مهدویت باید عبرت آموخت. آنان رازینی را به عنوان مانع ظهور حضرت امام زمان (عج) ترور کردند. استفاده ابزاری از دین برای تحکیم قدرت و بدفهمی تاریخ دین و غایت دین، پیامدهای ناخواسته بی‌شماری به دنبال دارد.

خون به خون نشستن محال آمد محال (۳)*

کینه‌های بدریه و خیبریه و حنیتیه

امثال ابوسفیان در حدود بیست سال با پیغمبر (ص) جنگیده بودند و شدت هم مخالفت کرده بودند. احقاد بدریه و حدیبیه و احدیه در اینها بود، کشته‌ها داده بودند، در راه مبارزه با اسلام همه چیزشان را در واقع از دست داده بودند. شک ندارد که وقتی موج اسلام مکه را فراگرفت و اینها تظاهر به اسلام کردند، اسلام اینها یک اسلام واقعی نبود و لهذا عمار یاسر در مورد اینها فرمود: «ما أسلموا و لكن استسلموا» یعنی «در واقع اسلام نیاوردند، تظاهر به اسلام کردند».

مرتضی مطهری، آشنایی با قرآن، جلد ۷

۱. تعلیل، نیازمند تئوری است و بدون تئوری نمی‌توان رویدادها و حوادث را به یکدیگر «ربط» داد. از نظر فیلسوفان علم مشاهده خالص وجود ندارد. مشاهده تئوری پیچ است. آب و خاک و خورشید ما و گذشتگان یکی نیست. برای اینکه هم نگاه ما و هم آب و خاک و خورشید در نگاه ما تفاوت کرده‌اند. تئوریهای جدید به مشاهدات و رویدادها معناهای تازه می‌دهند و لذا جهان ما با جهان گذشتگان تفاوت دارد. در عین حال مشاهدات و حوادث هر تئوری و هر معنایی را بر نمی‌تابند و هر جامه‌ای به قامتشان راست نمی‌آید. بعضی پرازنده‌تر (معادل تأیید) و برخی نابرازنده‌اند (ابطال).^۱

* صبح امروز، ۱۳۷۸/۲/۲۳.

۱. اخیراً در یکی از روزنامه‌ها سلسله مقالاتی درباره «جامعه‌شناسی قیام حسین و مردم کوفه» منتشر شد که در آن نویسنده به حرکت امام حسین به عنوان یک «جنبش اجتماعی» می‌نگریست. نویسنده با توجه به نظریه‌های جامعه‌شناسانه در باب جنبشهای اجتماعی در حرکت امام حسین «ایدئولوژی» و «سازمان» را جست‌وجو می‌کند و یا بر اساس نظریه چارلز تیلی درباره انقلاب به تحلیل حادثه می‌پردازد. غافل از اینکه ایدئولوژی، انقلاب و جنبشهای اجتماعی سه پدیده مدرن‌اند که در دیای گذشته وجود نداشته‌اند. عدم توجه به تفاوت ماهوی دوزان مدرن و ماقبل مدرن و گسست معرفتی آن دو دوره، به تحلیلهای نابرازنده (ابطال) می‌انجامد.

اما از این نکته نمی‌توان غافل بود که هیچ‌کس با ذهن خالی به سراغ تاریخ نمی‌رود. معرفت تاریخی دو رکن دارد:

الف. رکن درونی (اسناد و روایت تاریخی)^۱

ب. رکن بیرونی (تئوریهای روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، فلسفی، علم اقتصاد و...) تئوریهای مورخ یک حادثه را مهم یا غیر مهم، گزیدنی یا ناگزیدنی می‌کند. در

۱. سندهای باقی‌مانده درباره تاریخ اسلام متعارض و متناقض‌اند. دلیل آن هم این مسئله ساده است که آن حوادث پس از گذشت حداقل یکی دو قرن بعد مکتوب شده و گرد آنها را هاله‌ای از ابهام فراگرفته است. به عنوان نمونه به چند مورد مناقشه‌برانگیز اشاره می‌کنیم:

در ماجرای یهود بنی قریظه به نوشته ابن اسحاق و طبری حضرت علی (ع) به دستور پیامبر در یک روز یا نیمی از روز ششصد تا نهصد تن از یهودیها را گردن زدند. دکتر سید جعفر شهیدی به طور جد در صحت این داستان تردید کرده و آنرا ساخته دستان‌گویی از تیره خزرج دانسته‌اند. (تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۸۷-۹۰)

در صلح‌نامه امام حسن (ع) با معاویه نیز همین مشکلات وجود دارد. مرحوم مطهری متنی را به عنوان صلح‌نامه مورد استناد قرار داده‌اند که بند چهارم آن چنین است: «بیت‌المال کوفه که موجودی آن پنج میلیون درهم است، مستثنی است و تسلیم حکومت» شامل آن نمی‌شود و معاویه باید هر سال دو میلیون درهم برای حسن بفرستد... و بنی‌هاشم را از بخششها و هدیه‌ها بر بنی‌امیه امتیاز دهد و یک میلیون درهم در میان بازماندگان شهدایی که در کنار امیرالمؤمنین در جنگهای جمل و صفین کشته شده‌اند، تقسیم کند و اینها همه باید از محل خراج «دار ابجره» تأدیه شود». (مرتضی مطهری، سیری در سیره ائمه اطهار، ص ۹۹)

دکتر شهیدی ضمن رد آن متن می‌نویسد: «اگر حسن (ع) این چنین آسان بر سر مال با معاویه آشتی می‌کرد؛ پیروان وی یا او را زنده نمی‌گذاشتند یا چنان زبان خود را بر او دراز می‌کردند که دیگر نمی‌توانست در شهرهای مسلمان نشین آشکارا راه برود. آن‌گاه کوفه کجا و خراج‌دار ابجره فارس کجا؟ مگر حسن (ع) نمی‌توانست این مبلغ را از خزانة شام بخواهد؟ مگر معاویه در این باره مضایقتی داشت؟» (تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۶۱)

مرحوم مطهری در حماسه حسینی یکی از موارد تحریفات عاشورا را این می‌داند که شمار سپاه عمر سعد را تا یک میلیون و ششصد هزار نفر ذکر کرده‌اند که امام حسین بتهنایی سیصد هزار نفر آنها را کشت. (مجموعه آثار ۱۷، ص ۸۸) در مقتل الحسین ابی مخنف که اولین مقتل واقعه عاشورا است کل کشته‌شدگان سپاه عمر سعد را هشتاد و هشت تن ذکر می‌کند «از یاران عمر بن سعد هشتاد و هشت مرد به جز مجروحین، کشته شدند که عمر بن سعد بر ایشان نماز خواند و آنها را به خاک سپرد». (مقتل الحسین ابی مخنف، ترجمه و تصحیح حجت‌الله جودکی، انتشارات تبیان، ص ۱۱۹)

در مقتل ابی مخنف ذکری از ماجرای دوطفلان مسلم نمی‌رود. این حادثه چند قرن بعد توسط مورخین ساخته می‌شود و محدث قمی در آن تردید جدی روا می‌دارد. «کشته شدن این دو نوجوان با این کیفیت و با این تفصیل در نزد من بعید است» (رجوع شود به مقاله تحریفات عاشورا و داستان دوطفلان مسلم، علی جودکی، در کتاب بر شطی از حماسه و حضور ویژه مبلغین، معاونت آموزش و پژوهش سازمان تبلیغات اسلامی).

پرتو تئوریه‌ها پاره‌ای از حوادث «دیده می‌شود» و پاره‌ای از حوادث «دیده نمی‌شود». تئوریه‌ها میدان کاوش را روشن می‌کنند و به ما می‌گویند تا به دنبال چه بگردیم. شریعتی و مطهری و شهیدی و صالحی نجف‌آبادی و... هر یک با «تئوری» خاصی به سراغ تحلیل تاریخ اسلام رفته‌اند و لذا «تاریخ اسلام» متفاوت آفریده‌اند و بر حوادث متفاوتی انگشت تأکید نهاده‌اند.

تئوری و پیش‌فرض دکتر شریعتی در تحلیل تاریخ اسلام و حرکت امام حسین، تحلیل طبقاتی است: «چنانکه در فلسفه تاریخ درس اسلام‌شناسی گفته‌ام و در نظریه قایل و هابیل، عامل اولیه و علت‌العلل همه انحرافات بشری در تاریخ را پدید آمدن نظام مالکیت فردی یا نظام قابیلی (عصر کشاورزی) می‌دانم و نظام طبقاتی را زیربنا می‌شمارم».^۱ «علت‌العلل کجیهای تاریخ را پیروزی نظام قابیلی می‌دانم و جز این دو نظام به عنوان «زیربنا» ملاک دیگری را نمی‌فهمم».^۲

دکتر سید جعفر شهیدی تاریخ اسلام را بر اساس جامعه‌شناسی قابیلی تحلیل کرده و به نزاع قحطانی و عدنانی تحویل می‌نماید. مهاجران از عدنانیان و انصار از قحطانیان بودند. «این دو گروه که نخست نام قحطانی و عدنانی داشتند، در طول تاریخ درگیری، نامهای دیگر بر خود گرفتند. چون: یمانی و قیسی، مضرّی و یمانی، قیسی و کلبی، ازدی و تمیمی و صحنه مبارزه آنان از خراسان بزرگ گرفته تا خوزستان از سیستان تا غرب ایران، از عراق تا شام و حجاز و مصر، سراسر آفریقا، جزیره‌های سیل و رودس و تا جنوب اسپانیا بود. در این سرزمینهای پهناور هر جا جنگی درگرفته پای عربهای جنوبی و شمالی را در آن می‌توان یافت».^۳ «عمر... اگر حکومت یک شهر را به دست عدنانیان می‌سپرد، حکومت شهر دیگر به قحطانیان سپرده می‌شد، اما هنوز ربع قرن از ماجرای سقیفه نگذشته بود که نه تنها قریش و عدنانیان کارهای بزرگ را عهده‌دار شدند، سیل درآمد عمومی هم به خانه آنان سرازیر گردید».^۴ «از اواخر خلافت عثمان بود که از نو صف عدنانی و قحطانی مشخص گردید. قحطانیان آنچنان که پیغمبر را از شهر عدنانیان به شهر خود بردند، پسر عموی وی را از مدینه به کوفه خواندند، یا بهتر بگوییم آن روز که علی (ع) در پی

۱. دکتر شریعتی، حسین و ارث آدم، مجموعه آثار، جلد ۱۹، ص ۹۸.

۲. پیشین.

۳. زندگانی فاطمه زهرا، ص ۱۸۲.

۴. پیشین، ص ۱۷۶.

جدایی طلبان، از حجاز به عراق رفت بدو وعده یاری دادند و در کنار او ایستادند. در مقابل مضریان یا عدنانیان در بصره گرد آمدند و با علی و سپاهیان او درافتادند.

در پنج سال آخر خلافت عثمان و بیست سال حکومت معاویه و دوران یزید و فرزند او، مضریان تا آنجا که توانستند بر یمانیان سخت گرفتند، یمانیان نیز چون دیدند دوران حکومت اسلامی به سر آمده و از نویت به برتری فروشی نژادی رسیده است، پیرامون دسته‌ای را گرفتند که مردم را به حکم قرآن و عدالت می‌خواندند.^۱

مرحوم مطهری نیز مجموعه پیش‌فرضهائی داشت که با آنها به تحلیل تاریخ دین می‌پرداخت. اولاً از نظر ایشان: «تعلیمات لیبرالیستی در متن تعلیم اسلامی وجود دارد».^۲ ثانیاً دمکراسی یکی از ارکان اسلام است. مخالفان حضرت علی (ع) «در همه جا در اظهار عقیده آزاد بودند و حضرت خودش و اصحابش با عقیده آزاد با آنان روبرو می‌شدند و صحبت می‌کردند. طرفین استدلال می‌کردند، استدلال یکدیگر را جواب می‌گفتند. شاید این مقدار آزادی در دنیا بی‌سابقه باشد که حکومتی با مخالفین خود تا این درجه با دمکراسی رفتار کرده باشد. می‌آمدند در مسجد و در سخنرانی و خطابه حضرت علی پارازیت می‌کردند».^۳

ثالثاً «سیطره روح تهازل» بر مسلمین یکی از دلایل پیشرفت اسلام بوده است.^۴ در این زمینه مطهری تا آنجا پیش می‌رود که مدارای با دشمنان حافظی را نیز کم می‌بیند و در تحلیل واقعه کربلا با ذکر این بیت حافظ:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت، با دشمنان مدارا می‌نویسد: «ولی فرمان اسلام از این بالاتر است، اگر به اسلام نزدیکتر می‌شد چنین می‌گفت: با دوستان مروت، با دشمنان هم مروت و مردانگی. اینکه اباعبدالله در وقتی که دشمنش تشنه است به او آب می‌دهد. معنایش مروت است».^۵

وابعاً در دعوت به دین و دینداری پرهیز از خشونت یکی از اصول است.^۶ «متناسب با همین مطلب، مسئله دیگری در تبلیغ مطرح است و آن مسئله رفق و

۱. پیشین، ص ۱۷۹. ۲. مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، انتشارات، ص ۴۴.

۳. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، جلد ۱۶، ص ۳۱۱.

۴. مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۳۹۵.

۵. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، جلد ۱۷، ص ۳۸۷.

۶. مرتضی مطهری، پیشین، جلد ۱۶.

لینت و نرمش یعنی پرهیز از خشونت است. کسی که می‌خواهد پیامی را، آن هم پیام خدا را به مردم برساند تا در آنها ایمان و علاقه ایجاد بشود، باید لین القول باشد، نرمش سخن داشته باشد.^۱

۲. به رویدادها و حوادث تاریخی از دو منظر می‌توان نگاه کرد: اول داوری اخلاقی-ارزشی (حق و باطل، حسن و قبح) دوم، داوری غیر ارزشی (تعلیل و تبیین). در یک حادثه تاریخی ممکن است یک طرف حق و طرف دیگر باطل باشد. اما حق و باطل بودن نافی پیامدهای واقعی خواسته و ناخواسته یک رویداد نیست. به تعبیر اصولیین اعمال آدمی یک رشته آثار وضعی دارد که از نیت و اراده آدمی مستقل است و مقتضای طبیعی و منطقی آن است. بی سبب نبود که پیامبر اسلام فرمود که «طلاق مغبوض‌ترین حلال است». چون گرچه طلاق دادن امری جایز است و جزو حقوق شرعی و فقهی مرد شمرده شده است اما آثار وضعی آن علی‌الغلب، چندان تلخ و ویرانگر است که شارع در عین تجویز خود طلاق، از آن آثار نگران است.^۲ خشونت و قتل هم در همان موارد اقلی و

۱. پیشین، جلد ۱۷، ص ۳۵۵.

۲. نگاهی به ازدواجهای پیامبر و ائمه تا حدودی فضای بحث را روشن می‌کند. پیامبر حق داشت ۹ همسر اختیار کند و چنین کرد:

آنک عالم بنده گفتش بدی کلیمنی یا حمیرا می‌زدی

اما آثار وضعی این عمل حق را نمی‌توان نادیده گرفت. یکی از پیامدهای این عمل این است که ابوبکر پدرزن پیامبر می‌شود و عثمان داماد او.

حضرت امیرالمؤمنین نیز زنان متعددی اختیار کرد. از این راه محمد حنفیه پا به عرصه وجود می‌نهد و برادر امام حسن و امام حسین می‌شود. در ماجرای حرکت امام حسین از مدینه به مکه و از آنجا به کربلا با امام همراه نگردید و امام را نصیحت کرد: «در مکه بمان، اگر در آنجا امنیت یافتی که خوب و آلا به بیابانها و قله کوهها برو و از شهری به شهر دیگر وارد شو تا ببینی که سرانجام کنار چگونه می‌شود و آن هنگام تصمیم بگیر. زیرا نظر درست و دوراندیشانه ایجاب می‌کند که از پیش برای استقبال از کار ما آماده شوی و اگر به‌حوادث پشت کنی کار ما بر تو مشکل‌تر خواهد شد. حسین (ع) گفت: «ای برادر، دلسوزانه نصیحت کردی امیدواریم که نظرت درست و شایسته باشد.» (مقتل ابومخنف، ص ۵) بعدها مختار در قیام خود، محمد حنفیه را به‌عنوان امام مهدی مطرح می‌کند. محمد حنفیه در سال هشتاد و یکم هجرت درگذشت اما آنان که مهدی بودن او را پذیرفتند گفتند او نمرده است و در کوه رضوی به‌سر می‌برد. مختار در قیام خود ابتدا به‌امام سجاد نامه نوشت تا با ایشان به‌عنوان رهبر بیعت کند اما امام سجاد دعوت وی را رد کرد ولی محمد حنفیه دعوت وی را پذیرفت و بدین ترتیب فرقه کیسانیه پدید آمد. امام حسن و امام حسین نیز با زنانی ازدواج کرده‌اند. عبدالله محض محصول ازدواج حسن مثنی، فرزند امام حسن، با فاطمه بنت، دختر امام حسین، است. یعنی عبدالله محض از طرف پدر نوه امام حسن و از طرف مادر نوه امام حسین است. در زمان امام صادق، عبدالله محض رئیس اولاد امام حسن بود و امام صادق رئیس اولاد امام حسین. یک روز تنی چند از

استثنایی هم حکم تلخ طلاق را دارند که در عین حق بودن، آثار وضعی و منطقی شان، ناگوار و گاه جبران ناپذیر است.

در دعای ندبه پس از تأکید بر نصب علی (ع) توسط پیامبر و ارائه دلایل مختلف بر حق آن حضرت، علت عدم پذیرش قریش تعلیل می شود و یقاتل علی التأویل و لا تأخذ فی الله لومه لائم قد و ترفیه صنادید العرب و قتل ابطالهم و ناوش ذو بالهم فادع قلوبهم احقاداً بدریه و خبیریه و حنینیه و غیرهن فاضبت علی عداوته و اکبت علی منابذته حتی قتل الناکثین والقاسطین والمارقین و لما قضی نحبه و قتله اشقی الاخرین یتبع اشقی الاولین.

«علی بسر تأویل می جنگید و ملامت هیچ ملامت گری او را از راه حق باز نمی داشت. با بزرگان عرب، در راه خدا در پیچید. پهلوانان شان را کشت و

→ بنی هاشم در ابواء گرد آمدند تا با کسی بیعت کنند. عبدالله محض پسرش محمد را به عنوان مهدی امت معرفی و حاضران با وی بیعت کردند. وقتی امام جعفر صادق بدان مجلس وارد شد و از او طلب بیعت کردند، پاسخ گفت: چنین مکنید که هنوز وقت این کار (ظهور مهدی) نیست و به عبدالله گفت: اگر می پنداری پسر ت مهدی است، او مهدی نیست و اکنون هنگام ظهور مهدی نیست. و اگر برای خدا و امر به معروف و نهی از منکر قیام می کنی، به خدا تو را که شیخ ما هستی نمی گذاریم تا با پسر ت بیعت کنیم. عبدالله خشمگین شد و گفت: «به خدا سوگند خدا تو را از غیب آگاه نساخته و آنچه می گویی از روی حسدی است که به پیرم داری». سرانجام محمد نفس زکیه به دست ابوجعفر منصور از آل عباس (عموی پیامبر) به شهادت رسید. ده سال بعد ابوسلمه خلال در اوایل اوج گرفتن ابوالعباس نامدای به امام صادق و عبدالله محض نوشت تاریخبری را در دست گیرند. امام صادق نامه را بر چراغ گرفت تا سوخت و گفت: این پاسخ نامه تو است. اما عبدالله محض پذیرفت متنها به دلیل سالخورگی گفت: «با پیرم بیعت کنید». عباسیان که به نام زنده کردن سنت رسول خدا کار را به دست گرفتند بیش از امویان بر هاشمیان و بر مردم ستم کردند. به طوری که یکی از شعرا گفته:

قلیت جور بنی مروان عادلنا ولیت عدل بنی العباس فی النار

آیا نزاع پیروان پیامبر گرامی اسلام یکی از پیامدهای دعوت رسول خدا نبود؟ هدف پیامبر وحدت و برادری و خداپرستی بود. اما نزاع دینداران با یکدیگر یکی از پیامدهای ناخواسته یک دین جدید است. مگر در میان آل هاشم بر سر اینکه مهدی امت کیست اختلاف نیفتاد؟ اقدام به خشونت نیز عواقب ناخواسته ای به دنبال دارد. علی که برای حق شمشیر می زد و مولوی از زبان او گفت:

گفت من تیغ از پی حق می زنم بسنده حقم نه مأمور شدم

شمیر حقم نیستم شمیر هوا فعل من بر دین من باشد گواه

وقتی پس از جنگ جمل برای دیدن عایشه به خانه عبدالله پسر خلف رفت. زنان را دید که بر دو پسر عبدالله که در جنگ کشته شدند می گریستند. زن عبدالله پیش روی او آمد و گفت: «ای علی! ای کشنده دوستان و برهم زننده جمعیت مردمان، خدا فرزندان را یتیم کند، چنانکه فرزندان عبدالله را یتیم کردی.» حال تکلیف کسانی که برای قدرت طلبی و تمامت خواهی با خشونت مخالفان خود را سرکوب می کنند روشن است.

گرگانشان را درید و بدین سبب، در دلهاشان کینه‌های بدری و خیرری و حینی و غیره را به‌جا نهاد در نتیجه آنان هم بر عداوت او همدستان شده و به‌طرد او همت گماشتند...»

پیامبر در بدر و خیبر و حنین و... بحق بر کفار و مشرکان و معاندان شمشیر زد و در واقع گفتار و کردار و رفتار نبی «دلیل» و «حجت» است. اما آیا جنگهای جبهه حق علیه باطل پیامدهای ناخوaste یا آثار وضعیه به‌دنبال ندارد؟ کینه‌ها و عقده‌های به‌جامانده از بدر و خیبر و حنین در کجا سر باز خواهند کرد؟ پیامبر گرامی اسلام با توجه به همین نکات آینده اهل بیت خود را پیش‌بینی فرمود: «اهل بیت من، بعد از مرگ من، از دست امت کشتارها و در بدریها خواهند دید».^۱

مرحوم مطهری تا بدانجا پیش رفته‌اند که دشمنان ائمه (ع) را افرادی مؤمن و معتقد خوانده‌اند. آنان می‌دانستند و قبول داشتند که حق با ائمه و اهل بیت پیامبر است و در عین اعتقاد به اسلام و برحق دانستن اهل بیت پیامبر با آنها جنگیدند و آنان را به‌شهادت رساندند: «این خاک بر سرها واقعاً در عمق دلشان اعتقاد هم داشتند. باور نکنید که این اشخاص اعتقاد نداشتند. اینها اگر بی‌اعتقاد بودند، اینقدر شقی نبودند، که با اعتقاد بودند و اینقدر شقی بودند. مثل قتل امام حسین که وقتی امام پرسید اهل کوفه چطورند؟ فرزدق و چند نفر دیگر گفتند: قلوبهم معك و سیوفهم علیك دلشان با توست، در دلشان به‌تو ایمان دارند، در عین حال علیه دل خودشان می‌جنگند، علیه اعتقاد و ایمان خودشان قیام کرده‌اند و شمشیرهای اینها بر روی تو کشیده است. وای به حال بشر که مطامع دنیوی، جاه‌طلبی، او را وادار کند که علیه اعتقاد خودش بجنگد. اینها اگر واقعاً به‌اسلام اعتقاد نمی‌داشتند، به‌پیغمبر اعتقاد نمی‌داشتند، به‌موسی‌بن جعفر اعتقاد نمی‌داشتند و یک اعتقاد دیگری می‌داشتند، این قدر مورد ملامت نبودند و این قدر در نزد خدا شقی و معذب نبودند، که اعتقاد داشتند و برخلاف اعتقادشان عمل می‌کردند».^۲

محمی‌الدین عربی به‌نکته نغزی اشاره می‌کند:

«بدان که رعایت شفقت بر بندگان خدا سزاوارتر است از غیرت در راه خدا.

۱. النصایح الکافی، ص ۱۱۱. منابع المود، ص ۱۱۱. به‌نقل از شعبه مجموع مذاکرات علامه طباطبایی با هانری کرین، ص ۲۸۶.

۲. مرتضی مطهری، سیری در سیره ائمه اطهار، انتشارات صدرا، ص ۱۷۶-۱۷۷.

داوود می‌خواست که بیت المقدس را بازدارد. آن را چندبار ساخت و هر بار ویران شد. به خداوند شکایت کرد. خداوند به او وحی نمود که خانه من به دست کسی که خونریزی کرده برپا نمی‌شود. داوود در جواب گفت مگر خونریزی ما در راه تو نبوده؟ خداوند فرمود بلی، ولی مگر آنان بندگان من نبودند؟... غرض از این حکایت این است که باید عالم انسانی را پاس داشت و برپاداشتنش بهتر از ویران کردن آن است. نمی‌بینی که خداوند بر دشمنان دین، جزیه و صلح را مقرر داشته تا باقی بمانند و به پیامبر فرموده «اگر آنان مایل به صلح باشند، تو هم به صلح میل کن».^۱

۳. آری «شفقت بر بتدگان خدا سزاوارتر است از غیرت در راه خدا». اما مگر دین هدفی جز این دارد و مگر پیامبر برای هدفی جز این آمده است؟ پیامبر می‌آید تا دست آدمیان را در دستان نوازشگر خداوند قرار دهد. نه تنها رحمت خداوند بر غضبش تقدم دارد (یا من سبقت رحمة غضبه) که پیامبرش رحمت برای عالمیان است. آدمیان را خلق کرد تا او را عبادت کنند و رسولش را برای مکارم اخلاق فرستاد. رسول خدا مذکر (بیدارکننده) است نه مصیطر (غاشیه / ۲۱، ۲۲). با جدال احسن و حکمت و موعظه مردم را به سوی حق دعوت می‌کند (نحل / ۱۲۶) نه از موضع زور و اجبار (لا اکراه فی الدین)^۲ و خدایش بدو فرمان می‌دهد و قل الحق من ربکم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليکفر (کهف / ۲۹) بگو: این سخن حق از جانب پروردگار شماست. هر که بخواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود.

گوهر دعوتش صریح و شفاف بود: قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شیئاً و لا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله (آل عمران / ۶۴) بگو: ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمه‌ای که پذیرفته ما و شماست

۱. محی الدین عربی، فصوص الحکم، فص هجدهم، فص حکمت نفسیه در کلمه یونسیه. تصحیح ابوالعلاء عقیقی، ص ۱۶۷.

۲. در شأن نزول این آیه گفته‌اند وقتی یهودیان بنی‌نضیر در هم‌پیمانی با مسلمین خیانت ورزیدند، پیامبر آنها را به اذاعات در شام تبعید کرد. اعراب بدوی یهودیها را از خود برتر می‌دانستند. لذا زنان نازای اهل مدینه نذر می‌کردند اگر بچه‌دار شوند، او را نزد یهودیها بفرستند تا در میان آنان بزرگ شود و مذهب آنان را برگزیند. پس از دستور اخراج یهودیها مشکلی که پیش آمد این بود که مسلمین به پیامبر گفتند ما نمی‌گذاریم آنها فرزندان ما را با خود ببرند و بر مذهب آنان باقی بمانند. پیامبر اکرم فرمود اجباری در کار نیست. آنان که می‌خواهند اسلام اختیار کنند آزادند و اگر نمی‌خواهند آزادند با آنان بروند. دین امر اجباری نیست. این آیه در این زمان نازل شده است. (رجوع کنید به مرقفی مطهری، سیری در سیره نبوی، انتشارات صدرا، ص ۲۵۴-۲۵۵).

پیروی کنیم: آنکه جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او ننازیم و بعضی از ما بعضی دیگر را سوای خدا به‌اربابی برنگیرد.

پیامبر نفی‌کننده رابطه خدایگان و بنده میان آدمیان است و گشاینده چشم زمینیان به آسمان، نفی رابطه خدایگان و بنده و آزادی‌بخشی پیامبران چنان آتشی در پیشه روح و جان مولوی انداخت که شعله‌هایش فریاد برآوردند:

چون به‌آزادی نبوت هادی است مؤمنان را ز انبیا آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید

۴. دین آمده است تا میان آدمیان دوستی و برادری برقرار نماید. اما همین دین وقتی به‌دست آدمیان می‌افتد و خود را مؤمن به آن اعلام می‌دارند؛ بر سر آن به نزاع برمی‌خیزند و فرقه و مذاهب ایجاد می‌کنند.

آنکه «بی‌فروغش روز روشن هم شب است» از دنیا رفت. هنوز جنازه مبارک آن حضرت بر زمین بود که نزاع بر سر تعیین جانشین (خلیفه) درگرفت. جنوینها گفتند: «ما پیغمبر را خواندیم. او را پناه دادیم و میان ما زندگی کرد و درگذشت، پس حکومت حق ماست».

شمالیان گفتند: «ما خویشان پیغمبریم او قریش است و ما از قریش پس حق به‌او می‌رسد».^۱

در حالی که علی(ع)، فاطمه، عباس، زبیر، امام حسن و حسین(ع) و حضرت زینب و ام‌کلثوم در خانه عایشه بر رحلت پیامبر اشک می‌ریزند و علی(ع) به یاری اسماء بنت عمیس مشغول شست و شوی پیغمبر است، بانگی به گوش می‌رسد:

الله اکبر

علی به عباس: عمو، معنی این تکبیر چیست؟

معنی آن این است که آنچه نباید بشود شد. دیری نمی‌گذرد که بیرون حجره عایشه همه و فریادی به گوش می‌رسد فریاد هر لحظه رساتر می‌شود.

بیرون بیایید! بیرون بیایید! وگرنه همه‌تان را آتش می‌زنیم!

دختر پیغمبر به در حجره می‌رود. در آنجا با عمر روپرو می‌شود که آتشی در دست دارد.

۱. سید جعفر شهیدی. علی از زبان علی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۲۳.

— عمر! چه شده؟ چه خبر است؟

علی، عباس و بنی هاشم باید به مسجد بیایند و با خلیفه پیغمبر بیعت کنند!

— کدام خلیفه؟ امام مسلمانان هم اکنون درون خانه عایشه بالای جسد پیغمبر نشسته‌اند.

— از این لحظه امام مسلمانان ابوبکر است و مردم در سقیفه بنی ساعده با او بیعت کردند. بنی هاشم هم باید با او بیعت کنند.

و اگر نیایند؟

— خانه را با هر که در او هست آتش خواهیم زد مگر آنکه شما هم آنچه مسلمانان پذیرفته‌اند بپذیرید.

— عمر می‌خواهی خانه ما را آتش بزنی؟

— آری!^۱

چند ماهی از این واقعه نگذشت که فاطمه نالان در بستر آرמיד. دختر پیغمبر چون به بستر افتاد زنان انصار به دیدار او رفتند. حضرت زهرا در آن دیدار خطبه‌ای بلیغ ایراد فرمود که در بخشی از آن آمده است:

«وای بر آنان چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار یابد؟ و خلافت بر پایه‌های نبوت استوار ماند؟»

آنجا که فرود آمد نگاه جبریل امین است و بر عهده علی که عالم به امور دنیا و دین است: به یقین کاری که کردند خیرانی مبین است. به خدا علی را نپسندیدند، چون سوزش تیغ او را چشیدند و پایداری او را دیدند. دیدند که چگونه بر آنان می‌تازد و با دشمنان خدا نمی‌سازد.^۲

از حضرت علی چگونه بیعت گرفته شد؟ از پاسخی که حضرت امیر به نامه معاویه داده است می‌توان دریافت که چگونه از ایشان بیعت گرفته‌اند: «گفتی مرا چون شتری بینی مهار کرده می‌رانند تا بیعت کنم، به خدا که خواستی نکوهش کنی ستودی، و رسوا سازی و خود را رسوا نمودی. مسلمان را چه نقصان که مظلوم باشد، و در دین خود بی‌گمان یقینش استوار و از دودلی به کنار. این حجت که آوردم

۱. عقدالفرید، ج ۵، ص ۱۲. انساب الاشراف، ص ۵۸۶. به نقل از زندگانی فاطمه زهرا. دکتر سید جعفر شهیدی. دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۱۰۸.
۲. زندگانی فاطمه زهرا، ص ۱۵۱.

برای جز تو خواندم. لیکن از آن، آنچه به خاطر رسید بر زبان راندم». (نهج البلاغه، نامه ۲۸)

و حضرت امیر فرمود: «قریش هر کینه و عداوتی که با پیغمبر (ص) داشتند درباره من اظهار نموده، و درباره اولاد من نیز اعمال خواهند کرد، مرا با قریش چه کار بود، من با آنها به امر خدا و رسول جنگیدم».^۱

«روزی که عثمان به دست شورشیان کشته شد ولید بن عقبه، برادر وی، در سوگ او به بنی هاشم چنین گفت:

بنی هاشم! از جان ما چه می خواهید؟ شمشیر عثمان و دیگر مرده ریگ او نزد شماست!

بنی هاشم! جنگ افزار خواهرزاده خود را برگردانید! آنها را غارت مکنید که به شما روا نیست!

بنی هاشم! چگونه ممکن است ما با هم نرمخو باشیم حالی که زره و اسبهای عثمان نزد علی است!

اگر کسی در سراسر زندگی آبی را که نوشیده فراموش می کند من عثمان و کشته شدن او را فراموش می کنم».^۲

به نوشته یعقوبی در روز بیعت با حضرت علی (ع) همگان جز سه تن از قریش بیعت کردند. مروان پسر حکم، سعید پسر عاص، ولید پسر عقبه. ولید که سخنگوی آنان بود گفت:

«تو خون ما را به گردن داری، روز بدر پدر من و پدر سعید را کشتی و چون عثمان مروان را در دستگاه خود درآورد، بر او خرده گرفت و مروان را دشنام دادی. اکنون به شرطی با تو بیعت می کنم که بر ما ببخشی و آنچه داریم بر ما واگذاری و کشتگان عثمان را کیفر دهی».^۳

معاویه که در ظاهر به خونخواهی عثمان به جنگ حضرت علی (ع) آمد در پایان مذاکرات با گروه قراء گفت: «چرا علی بن ابیطالب زمامداری را به خود اختصاص داده و با ما و کسانی که در اینجا با ما هستند مشورت نکرده است؟

۱. ینابیع الموده، ص ۱۱۱. به نقل از شیعه مجموعه مذاکرات علامه طباطبایی با هائری کرین،

ص ۲۸۶. ۲. سید جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۱۳۸.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۴.

حضرت امیر پاسخ داد: مردم پیرو مهاجرین و انصارند و آنان برای همه مسلمانان شهرها درباره اولیای امر و پیشوایان دینشان شاهدند. مهاجرین و انصار با کمال رضایت با من بیعت کرده‌اند من نمی‌گذارم امثال معاویه به این امت حکومت کند و بر دوش آنان سوار شود و اجتماعشان را متفرق بسازد.

معاویه: چرا آن عده از مهاجرین و انصار که اینجا هستند، با علی بیعت نکرده‌اند و با او در مشورت شرکت ننموده‌اند؟

امیرالمؤمنین (ع): «مشورت و بیعت با بدریون است، نه عموم صحابه و در روی زمین یک بدری وجود ندارد مگر اینکه با من بیعت کرده است و با من است و یا اینکه مطلع گشته و رضایت داده است. شما را معاویه درباره جان و دینتان فریب ندهد».^۱

سید محسن امین در کتاب سیره معصومان آورده است: «قریش و بسیاری از مهاجران قریش در جنگهایی که علی برای گسترش اسلام شرکت کرده بود ضرب دست آن حضرت را چشیده و بسیاری از آنان به اجبار و به ناخواه اسلام را پذیرفته بودند. رشک و حادتها هم از نفوس انسانی به در نمی‌رود. بنابراین آنان نمی‌توانستند ببینند که مقام نبوت و خلافت در میان اهل و عشیره شدیدتر از دیگران است، مضافاً آنکه دیو ریاست‌طلبی نیز در نفوس هر بشری خفته است. قریش تمامی سعی خود را به کار گرفته بود تا با مکر در کار نبوت محمد تباهی و خرابی به بار آورد اما تلاش و کوشش آنان سودی نبخشید و پیامبر بر ایشان پیروز شد و مکه را فتح کرد و پس از آنکه بت پرستان با هول و هراس از آن شهر گریختند آن حضرت چون صاحب مکه بدان شهر قدم نهاد پس با این حساب قریش چگونه می‌گذاشتند بنی‌هاشم بر منصب خلافت دست یابند؟ ثانیاً در رأس بنی‌هاشم علی بن ابیطالب قرار داشت. او کشته سران و دلاوران قریش بود و بر آنها غلبه کرده و مؤسس حکومت و یاور پسرعمویش به شمار می‌آمد. بنابراین شگفت‌آور نبود که قریش به انتخاب ابوبکر و عمر تمایل پیدا کنند و از علی چشم فروبندند».^۲

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۶-۱۸. به نقل از ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمدتقی جعفری، جلد دهم، ص ۱۷۲.

۲. سید محسن امین، سیره معصومان، امام علی (ع)، جلد اول، ترجمه علی حاجی کرمانی، انتشارات سروش، ص ۴۰۷.

امام حسین و یارانش را در روز عاشورا به شهادت رساندند و فرماندهانشان شعار می دادند: یا خیل الله ارکبی و بالجنة ابشری و برای کشتن فرزند پیامبر به خدا تقرب می جستند: و کل یتقرب الی الله بدمه. سر امام حسین را از بدنش جدا کردند و نزد یزید فرستادند، یزید در حضور کاروان اسیران در حالی که با عصا به دندانهای امام حسین می زد، می گفت: «کاش بزرگان من که در بدر حاضر شدند و گزند تیرهای قبیلۀ خزرج را دیدند امروز در چنین مجلس حاضر بودند و شادمانی می کردند و می گفتند یزید دستت مثل مباد! به آل علی پاداش روز بدر را دادیم و کین خود را از آنان گرفتیم».

حضرت زینب در بخشی از خطبه تاریخی که در آن مجلس ایراد فرمود خطاب به یزید گفت: «با چوبدستی به دندان جگرگوشه پیغمبر می زنی؟! و جای کشتگان را به بدر، خالی می کنی؟ که کاش بودند و مرا می ستودند! آنچه را کردی خرد می شماری؟ و خود را بی گناه می پنداری?... این دست جنایت است که به خون ما می آیند، و گوشت ماست که زیر دندان می خایند... اگر ما را به غنیمت غرامت خود می گیرید. در آن روز جز کرده زشت چیزی نداری»^۱.

در منتهی الامال شیخ عباس قمی (مبحث شهادت امام حسین (ع)) شعرهای دیگری از یزید نقل شده است. هنگامی که سرهای شهدای کربلا وارد شام شد، یزید گفت:

لما بدت تلك الرؤوس و أشرقت تلك الشمسوس علی ربي جيرون
صاح الغراب فقلت صبح او لا تصح فلقد قضيت من النبی دیونی
«هنگامی که آن سرها آشکار شدند و آن خورشیدها بر بلندیهای جیرون تابیدند، کلاغی بانگی شوم زد. من گفتم بانگ بزنی یا زنی، من طلب خود را از پیامبر وصول کردم».

مهیار دیلمی شاعر شیعی می گوید:

فیوم السقیفه یابن النبی طرق یومك فی کربلا

«ای پسر پیامبر این حادثه سقیفه بود که واقعه کربلا را هموار کرد».

حضور امیر در تحلیل وقایع پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام می فرمایند:

۱. بلاغات النساء، به نقل از زندگانی فاطمه زهرا، ص ۲۵۶-۲۵۹.

ذمتی بما اقول رهینه... ألا و ان بلیتکم قد عادت کهیتهایا یوم بعث الله نبیکم صلی الله علیه و آله (خطبه ۱۶) «مسئولیت آنچه می گویم با من است... آگاه باشید که آفتی که هنگام بعثت رسول خدا با شما بود اینک دوباره به همان شکل نخستین بازگشته است...»

در خطبه ۲۶ و ۸۹ نهج البلاغه آفات اعراب قبل از بعثت را برمی شمارند که یکی از آنها «خون ریزی»، برادرکشی و جنگ دائمی است: «و تسفکون دماءکم».

۵. در سه یادداشت گذشته^۱ پیش فرضهایی در تحلیل ما وجود داشت که تأکید مجدد و صریح بر آنها می تواند تا حدودی ادامه بحث و نقد را میسر نماید: اول. چگونگی استفاده از دین. دین اخروی به خدا منتهی می شود، اما دین دنیوی به گمراهی می انجامد.

هر که کارد قصد گندم باشدش کاه خود اندر تبع می آیدش
قصد کعبه کن چو وقت حج بود چونک رفتی مکه هم دیده شود
قصد در معراج دید دوست بود در تبع عرش و ملائک هم نمود
دین برای خداپرستی و آخرت گرایی آمده است.^۲ دین برای تحکیم برادری و صلح و مکارم اخلاق آمده است. اما در زیر سایبان درخت دین دو نوع افراد زندگی

۱. یادداشت های پیشین به قرار زیرند:

پیام آور آزادی و حق نخواستن، صبح امروز، ۱۳۷۸/۱/۱۹

خون به خون شستن محال آمد؛ محال (۱)، پیشین، ۱۳۷۸/۱/۲۳

خون به خون شستن محال آمد؛ محال (۲)، پیشین، ۱۳۷۸/۲/۸

۲. از نظر مرحوم مطهری اصلی رسالت انبیاء در دو چیز خلاصه می شود: خدا و معاد. ایشان می فرمایند: «در رسالت پیامبران دو چیز، اصل اصلی همه چیز دیگر است. یکی مسئله توحید و اقسام توحید است و از آن جمله توحید در عبادت (غیر خدا را پرستش نکردن) و دوم مسئله معاد یعنی بازگشت همه مردم به سوی خداوند و به یک اعتبار بازگشت همه مردم به سوی اعمال و رفتار و کردار خودشان است.

اگر بخواهیم از دید دیگری به این مطلب نظر کنیم، این طور باید بگوییم که همه رسالت انبیاء در دو چیز خلاصه می شود که یکی مربوط به خداست و دیگری مربوط به انسان است و هر دو هم به یک اصل برمی گردد. آنچه که مربوط به خداست، یگانگی حق است از هر جهت، که انسان باید این یگانگی را درک کند و براساس این یگانگی حق عمل کند.

آنچه مربوط به انسان است، این است که انسان یک موجود فانی نیست، موجودی باقی است و سعادت و شقاوت جاویدان او را اعمال و رفتار او در این دنیا باعث می شود، هرگونه در این دنیا عمل کند، در آنجا نتیجه اش را خواهد گرفت.» (مرتضی مطهری، آشنایی با قرآن، جلد ۷، انتشارات صدرا، ص ۱۴)

می کنند. یک گروه سودای سربالا دارند. نگاهشان معطوف به معشوق است و جز خدا چیزی نمی بینند. همچنانکه حسین بن علی در دعای عرفه فرمود: عمیت عین لا تراك عليها رقیباً و خسرت صفقه عبد لم تجعل له من حبك نصیباً (کور باد آن چشمی که تو را دیده بان خود نبیند و سودای زندگی کسی که بهره ای از محبت و عشق تو نبرده، زیانمند باد). اما گروه دیگری با ریسمان قرآن به درون چاه می روند و گمراه می شوند و غایت دین را از آسمان به زمین برمی گردانند و بندگان خدا را به پرستش و بندگی خدایگان زمینی فرامی خوانند.

از خدا می خواه تا زین نکتها در نلغزد و رسی در متها
زانک از قرآن بسی گمراه شدند ز آن رسن قومی درون چه شدند
مر رسن را نیست جرمی ای عنود چون ترا سودای سربالا نبود
و با ابراز کردن دین برای تحکیم قدرت و بسط خشونت و سرکوب راه
دین گریزی و حق ستیزی را بازی می کنند.

او عصاتان داد تا پیش آمدید و ان عصا از خشم هم بر وی زدیت
چون عصا شد آلت جنگ و نفیر آن عصا را خرد بشکن ای ضریر
دوم. شخصیت نبی حجت و دلیل افکار و رفتار اوست. با ختم نبوت هر کس
برای افکار و رفتار خود باید دلیل و حجت ارائه دهد. هیچ قول و فعلی بدون دلیل از
هیچ کس پذیرفته نیست.

سوم. دوران تأسیس و دوران استقرار. در دوران تأسیس مکتب، سخن و نظر
پیامبر قانون مدینه بود. اما بر جوامع جدید قانون حکم می راند. لذا هیچ شهروندی را
نمی توان به صرف اینکه یک فرد او را مرتد یا ناصبی خوانده به قتل رساند. مجازات
فقط و فقط پس از محاکمه در دادگاه صالح و با حضور هیئت منصفه قابل اعمال
است.

چهارم. در سیره و منش پیامبر رحمت، خشونت به طور حداقلی و استثنایی
صورت می گرفت. دعوت او همراه با برهان بود و بندگان خدا را که به همه سختان
گوش فرامی دهند و سپس بهترین آنها را انتخاب می کنند بشارت هدایت و
خردمندی می داد. همان گونه که در بادداشت «خون به خون شستن محال آمد محال»
یک، آمد: «تاریخ دین آینده ای است که هر کس حکایت خود را در آن می بیند.
خشونت و رزان فقط شمشیرها و سرهای بریده را می بینند. اما عارفان درس

عبودیت، حدیث عاشقی و مستوری، رابطه اشتیاق و احتیاج و... را از آن فرامی گیرند.

پنجم، پیامدهای ناخواسته عمل. هر عملی پیامدهایی به دنبال دارد. فعل حق نیز آثار وضعی دارد که مستقل از انگیزه و نیت فاعلان آن است. «خشونت حداقلی و استثنایی» پیامبر که از موضع حق و با انگیزه بسط رحمت صورت می گرفت نیز آثار وضعی و منطقی خاص خود را داشت. اما اینک در جوامع جدید دگراندیشان در مقابل روایت رسمی از دین، روایتهای دیگری از دین را بسط داده اند. لذا «هیچ کس حق ندارد به صرف اینکه خود را حق و دیگران را باطل بداند، دست به خشونت بزند و در صدد نابودی مخالفان خود از طریق حذف فیزیکی برآید». چرا که «خشونت فرزند خشونت است و درخت خشونت میوه ای جز خشونت به بار نمی آورد».

ششم، تحویل دین و دینداری به روایت فقهی از دین و تقلیل اسلام به «اسلام فقهاتی»، پیامدهای ناخواسته بی شماری به دنبال دارد. امروز بیش از هر زمان دیگری به روایت اخلاقی-عرفانی از دین نیازمندیم. گفت و گوی بین الادیان و دعوت دیگران به دینداری بدون چنین قرائتی از دین شاید محال باشد.

از این روست که حضرت امام وقتی گورباچف را دعوت به اسلام می کند، می نویسد: «دیگر شما را خسته نمی کنم و از کتب عرفا و به خصوص محی الدین بن عربی نام نمی برم که اگر خواستید از مباحث این بزرگمرد مطلع گردید، تنی چند از خبرنگاران تیزهوش خود را که در این گونه مسائل قویاً دست دارند، راهی قم گردانید تا پس از چند سالی با توکل به خدا از عمق لطیف باریکتر ز موی منازل معرفت آگاه گردند که بدون این سفر آگاهی از آن امکان ندارد».^۱

هفتم، این نوشتار مطلقاً به دنبال درانداختن آتش نزاعهای فرقه ای نیست. تشیع و تسنن دو پاسخ به دعوت پیامبر گرامی اسلام اند. آن دو پاسخ اینک در کنار یکدیگر به حیات خود ادامه می دهند و حق دگراندیشی و دگرباشی را نسبت به همدیگر به رسمیت می شناسند.

خون به خون شستن محال آمد محال (۴)*

گویشم شنید قصه ایمان و مست شد

یکی از مبانی و پیش فرضهای یادداشتهای پیشین، «خسونت حداقلی و استثنایی» در دین اسلام و عملکرد و رفتار پیامبر است. در مقابل، پیش فرض دیگری وجود دارد که معتقد به وجود «خسونت حداکثری» در اسلام و تاریخ دین است. این دو پیش فرض پس از دست بازیدن به استحکام نظری، می بایست در بوته شواهد تاریخی-اجتماعی آزمون و ابطال یا تأیید شوند.

به گمان ما نه تنها رحمت خدا بر غضب اش سبقت دارد بلکه رحمت پیامبرش نیز بر غضب و خشم اش سبقت و سبطه دارد. پیامبر بالذات بر قلبها حکم می راند و حکومت اش بر اجسام بالعرض بود. حکومت بر قلبها با خسونت و خشم و غضب امکان ناپذیر است. بر قلبها فقط و فقط با رحمت و رأفت می توان حکم راند. پیامبران از طریق صید قلبها به صید اجسام آدمیان نائل می شدند.

حجت و دلیل بودن شخصیت نبی و قانون بودن سخن اش نباید موجب توهم رابطه خدایگان و بندگی گردد. پیامبر آمده بود تا چنین رابطه ای را برچیند نه اینکه آن را تثبیت یا تأیید کند. پیام آور محبت بود و در گردش امور دنیا با مردم به مشورت می پرداخت و مردم در امور دنیا و حکومت، اگر حکمی از طرف خدا وجود نداشت نظر خود را با پیامبر در میان می گذاردند. در برخی از موارد نسبت به تصمیم پیامبر اعتراض می کردند و پیامبر دلیل تصمیم خود را با آنان در میان می گذارد. در برخی از موارد حساس نظر مخالف خود را با پیامبر در میان می گذاردند و لذا تصمیم پیامبر را تغییر می دادند و در مواردی پیمان پیامبر با کفار را به هم می زدند و تصمیم خود را بر کرسی می نشاندند.

در اینجا به چند مورد اشاره می‌کنیم.

۱. برای جنگ احد پیامبر در مسجد شورای جنگ تشکیل داد. پیغمبر پرسید چه باید کرد، گروهی که عموماً از سالمندان کارآزموده بودند گفتند باید حالت دفاعی به خود بگیریم و جنگ را به داخل حومه شهر بکشیم. ولی دسته دیگر - جوانان - که گرمی بیشتر داشتند می‌خواستند بیرون شهر بروند و به دشمن حمله برند. سرانجام رأی دسته دوم که اکثریت داشتند غالب شد. پیغمبر سلاح پوشید و برای بیرون شدن از یرب آماده شد. اما جوانان پشیمان شدند که چرا پیغمبر را به قبول نظر خود مجبور ساختند و گفتند ما از رأی خود برگشتیم. پیغمبر (ص) گفت: «برای پیغمبر سزاوار نیست وقتی لباس جنگ می‌پوشد آن را از تن درآورد، مگر آن‌گاه که جنگ کند»^۱.

۲. در جنگ خندق ابوسفیان سپاهی بین هفت تا ده هزار تن برای جنگ با پیامبر آماده کرد «چون مدت حصار دراز گشت و نزدیک بود که کافران غلبه کردند و حصار مدینه بستند، سید، علیه‌السلام، کسی فرستاد به پنهان قریش، به پیش اهل غطفان، و سردار ایشان دو تن بودند، یکی را عیینه بن حصن بود و یکی دیگر حارث بن عوف، و استمالت ایشان بکرد و از ایشان صلح بطلبید، به قرار آنکه ثلثی از ثمار مدینه ایشان را باشد و ایشان برخیزند و باز پس روند و او داند و قریش، و مهتران غطفان بدان راضی شدند و سید، علیه‌السلام، بفرمود تا صلح‌نامه بنوشته، و چون صلح‌نامه نوشته بودند، پیش از آنکه گواهان بر آن نویسند، سید، علیه‌السلام، کس فرستاد و سعد بن معاذ و سعد بن عباد را هر دو بخواند و با ایشان مشورت کرد. سعد بن معاذ گفت: یا رسول‌الله، این صلح از بهر ما می‌کنی یا حق تعالی تو را فرموده است؟

گفت: نه که از بهر شما می‌کنم، از برای آنکه می‌بینم مردم به رنج آمدند و جمله عرب به خصمی شما درآمدند و چند مدت است تا مدینه را حصار می‌دهند و حوالی مدینه فرو گرفته‌اند و مسلمانان به تنگ آورده‌اند، و من این از بهر آن کردم که با لشکر غطفان بدین موجب صلح بروم تا ایشان بازگردند. و چون ایشان رفته باشد، لشکر باقی را شوکتی نباشد، و ایشان را نیز نباید شدن. سعد بن معاذ گفت: یا رسول‌الله، ما

۱. رفیع‌الدین اسحق بن محمد همدانی، سیوت رسول‌الله، با تصحیحات دکتر اصغر مهدوی، جلد دوم، انتشارات خوارزمی، ص ۶۴۸-۶۵۰.

در آن وقت که کافر بودیم هرگز رشوه به یک دانه خرما به هیچ آفریده‌ای نمی دادیم و ذل و خواری از کس به خود نمی گرفتیم، اکنون که حق تعالی ما را اسلام ارزانی داشت و ما را به تو عزیز کرد، از بهر چه ذل و خواری بر خود گیریم و مال خود به رشوت به کافران دهیم، بدان خدایی که تو را براستی به خلق فرستاد، که از خرمای مدینه دانه‌ای به ایشان ندهیم و با ایشان می‌زنیم و می‌خوریم تا حق تعالی خود چه تقدیر کرده است. سید، علیه‌السلام، گفت: شما دانید، بعد از آن سعد بن معاذ آن صلح‌نامه برگرفت و بدرید.^۱

۳. در سال ششم هجری پس از ممانعت قریش از زیارت کعبه و مراسم حج توسط پیامبر و یارانش قرار شد پیمان صلحی میان قریش و مسلمانان منعقد گردد. متن پیمان صلح حدیبیه را پیامبر اکرم املا و حضرت علی (ع) می‌نوشت. پیامبر فرمود بنویس بسم الله الرحمن الرحيم. سهیل بن عمر و نماینده قریش اعتراض کرد و گفت این شعار شما است و ما با آن آشنایی نداریم. بنویسید بسمک اللهم. رسول اکرم موافقت کردند و به علی (ع) فرمود این‌طور بنویس. بعد فرمود بنویس این قرارداد است که میان محمد رسول الله و میان قریش منعقد می‌گردد. نماینده قریش اعتراض کرد و گفت ما تو را رسول الله نمی‌دانیم، فقط پیروان تو، تو را رسول الله می‌دانند، ما اگر تو را رسول الله می‌دانستیم با تو نمی‌جنگیدیم و مانع ورود تو به مکه نمی‌شدیم، اسم خود و اسم پدرت را بنویس. رسول اکرم فرمود شما چه مرا رسول الله بدانید و چه ندانید من رسول الله‌ام. پس به علی (ع) فرمان داد که بنویس: این پیمانی است که میان محمد بن عبدالله و مردم قریش منعقد می‌شود. حضرت علی (ع) از اینکه با دست خود «محمد رسول الله» را محو کند معذرت خواست. پیغمبر خود آن را محو کرد و سپس علی (ع) نوشت «محمد بن عبدالله».

بعضی یاران پیامبر این پیمان‌نامه را شکست تلقی کردند و اعتراض خود را بیان داشتند. قبل از اینکه صلح‌نامه نوشته شود عمر نزد پیامبر آمد و گفت: «یا رسول الله، تو نه رسول خدایی؟ گفت: بلی. گفت: ما نه مسلمانیم؟ گفت: بلی. گفت: ایشان نه کافرانند؟ گفت: بلی، آنکه عمر گفت: یا رسول الله، چون چنین است، ما چرا ذل و هوان بر خود گیریم و به مراد ایشان صلح کنیم؟ پیغمبر، علیه‌السلام، گفت: یا عمر، برو

و اندیشه مکن، که من رسول خدایم و آنچه کنم به امر وی کنم و وی مرا ضایع نگرداند»^۱.
 ۴. پس از جنگ حنین پیامبر غنیمتها را بین اصحاب تقسیم کرد و به برخی از سران قریش برای جذب به اسلام سهمی اختصاص داد. در تقسیم غنیمتها به برخی بیشتر و برخی کمتر اختصاص یافت. مردی از تمیم به پیامبر گفت: «یا محمد دیدم امروز چه کردی. گفت: چه کردم؟

گفت: عدل کار فرمودی که بعضی را بسیار بدادی و بعضی را هیچ ندادی. سید، علیه السلام، از سخن وی خشم گرفت. گفت: وای بر تو مرد، اگر عدل پیش من نباشد پیش کی خواهد بودن؟ عمر، رضی الله بر پای خاست و گفت: یا رسول الله، دستوری ده تا این مرد را بکشم»^۲. پیامبر فرمود: نه، او را رها کن که بزودی پیروانی خواهد یافت که به خاطر ژرف نگری در دین از دین بیرون خواهد رفت.

چون پیامبر گرامی اسلام در این جنگ غنیمتها را به مهاجران داد و انصار محروم ماندند، زهزمه‌ای میان انصار پدید گشت. سعد بن عباد نزد پیغمبر رفت و گفت: یا رسول الله انصار از این کار تو خشنود نیستند. غنیمتی را که به دست آمد به مردم خود و قبیله‌های عرب دادی و انصار از آن چیزی نبردند. پیغمبر فرمود: تو چه می‌گویی؟ گفت: من هم یکی از قوم خود هستم. پیغمبر گفت: مردم را در سقیفه حاضر کن. چون انصار فراهم شدند، پیغمبر گفت: «این چه رنجیدن است که شما رنجیده‌اید، نه چون من بر شما آمدم همه گمراه بودید و به واسطه من حق تعالی شما را هدایت داد و مسلمانی روزی کرد، آخر نه شما درویش بودید و به واسطه من

۱. پیشین، ص ۸۱۵. همین واقعه عیناً بعدها برای امام‌المعتزین تکرار می‌شود: «هنگام نوشتن آشتی‌نامه جنگ صفین، نویسنده نوشت: این آشتی‌نامه‌ای است که امیر مؤمنان علی و معاویه بر آن متفق‌اند». عمرو عاص نویسنده را گفت: «نام او و پدرش را بنویس. او امیر شعاست امیر ما نیست». چون نویسنده خواست لقب امیر مؤمنان را محو کند، احتف پسر قیس گفت: «یا علی، امیر مؤمنان را محو مکن چه بیم آن دارم اگر این لقب را محو کنند به تو بازنگردد». چندی در این باره گفت‌وگو کردند سرانجام اشعث پسر قیس گفت: «آن لقب را محو کن». علی گفت: «لا اله الا الله و الله اکبر، روزی که آشتی‌نامه حبیبیه را می‌نوشتیم از من خواستند کلمه رسول الله را در نامه نیاورم و گفتند: اگر ما او را رسول خدا می‌دانستیم با او جنگ نمی‌کردیم. و امروز با فرزندان آنان همانند آن ما چرا داریم». عمرو و گفت: «سبحان الله ما را به کافران تشبیه می‌کنی ما مسلمانی». علی فرمود: «پسر نابغه چه وقت یاور کافران و دشمن مسلمانان بوده ی؟» عمرو پاسخ داد: «به خدا که از این پس با تو در یک مجلس نخواهم نشست». و علی فرمود: «من امیدوارم که خدا بر تو و یارانت پیروز شود».

(یکار عین، ص ۷۵۱، طبری، ج ۶، ص ۳۳۳۶).
 ۲. پیشین، ص ۹۴۰.

توانگر شدید. آخر نه خود به خود دشمن بودید و نمی توانستید با یکدیگر نشستن و به واسطه من الفت در میان شما افتاد و آن عداوت از میان شما برخاست؟

بعد از آن انصار گفتند: بلی یا رسول الله، که فضل و منت خدای است، و آن تو که رسول خدایی بر ما بسیار است در همه حال. بعد از آن سید، علیه السلام، گفت: این خود نیکوست که گفتید، لیکن جواب سخن من باز دهید. انصار گفتند: یا رسول الله جواب سخن تو چه باز دهیم. گفت: ای قوم انصار، جواب تو اینست گفتن مرا که چون بر ما آمدی، تو را بهر است نمی داشتند و ما تو را بهر است داشتیم، و عاجز دشمن خود بودی و ما تو را نصرت دادیم، و درویش بودی و ما با تو مواسات کردیم. و تو را از شهر و بوم خود رانده بودند و ما تو را پیش خود جای باز دادیم، و چون این همه بگفته بود، دیگر ایشان را گفت: ای قوم انصار، شاید که شما بدین قدر حطام دنیا که ما به دیگران دادیم و به شما ندادیم خشم گیرید؟ ندانید که ما از بهر آن به ایشان دادیم که تألف و استمالت ایشان کنیم، تا بدان سبب رغبت کنند و به اسلام در آیند، و شما از [ا] حاجت به تألف و استمالت نیست و نبوده است که صدق اسلام شما موجود است و قوت ایمان شما ظاهر است و محقق است، که تألف موافق حال ایشان بود که ضعیف دلان بودند در اسلام، اما شما که در قرآن موصوفید به این صفت که: و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون. چه جای آن باشد که شما را حاجت بود به تألف و استمالت. و دیگر ای انصار، شما راضی نباشید که دیگران با گاو و اشتر و گوسفند بازخانها روند و شما با رسول خدای بازخانهای خود روید؟

و بدان خدایی که جان محمد درید و ی است، که اگر نه هجرت بودی و فضیلت آن، که من نیز یکی از شما بودم، و دیگر به خدای سوگند یاد می کنم که اگر مردم همه به جانبی شوند و انصار تنها به یک جانب شوند، من بدان جانب شوم که انصار رفته باشند. و بعد از این سخنها ایشان را دعای خیر گفت و افزود: بار خدایا، تو رحمت کن بر انصار [و بر فرزندان انصار]، [و بر فرزند فرزندان انصار] پس چون سید، علیه السلام، این سخن بگفت، ایشان به گریه درآمدند و چندانی بگریستن که محاسن ایشان به آب دیده های ایشان تر شد و همه به یک باز آواز برداشتند و گفتند: یا رسول الله، راضی شدیم که عالم دیگران را باشد و تو ما را باشی. این بگفتند و خدمت کردند و برخاستند و همه شاد و خرم بازخانهای خود شدند.^۱

اصحاب پیامبر که در فضای بارش باران وحی زندگی و تنفس می‌کردند، در مقابل پیامبر تسلیم بودند و می‌گفتند: «لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی» در عین حال به خود «حق» می‌دادند که در موضعی که حکمی از طرف خدا وجود نداشت و مسئله صرفاً به نظر پیامبر بازمی‌گشت، نظر خود را با پیامبر در میان بگذارند و پیامبر گرامی اسلام نیز رأی آنان را می‌پذیرفت.

اما اینک، هیچ‌کس را مقام و مرتبت پیامبر نیست. و هیچ‌کس مجاز نیست خود را برتر از رسول خدا بداند. بر پیامبر وحی می‌شد و «قصد از معراج دید دوست بود» اما اکنون واضح است که در «موضوع» های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... اختلاف نظر وجود دارد و هیچ‌کس نماینده آسمان بر زمین نیست که حکم «محل نواع» را روشن کند. حکومت جدید، حکومت متوسطان بر متوسطان است و متوسطان راهی جز گردن نهادن به حکم اکثریت ندارند و حکمرانان باید «فکر خود و رأی خود» را بر رأی مردم مسلط نسازند، چرا که «کفر است درین مذهب خودبینی و خودرأیی».

مردم حق دارند با نظر رهبران و مسؤولان، که حکم خدا نیست، مخالفت کنند. همان‌گونه که با نظر پیامبر خدا می‌کردند و آنها نیز می‌بایست نظر مردم را بپذیرند، همان‌گونه که پیامبر خدا نظر مردم را می‌پذیرفت. خداوند در این باره که چه شخص خاصی مسؤول چه منصبی شود، حکمی نداده است. لذا مردم در تمامی مناصب می‌توانند نظر و اعتراض خود را با رهبران در میان بگذارند. حکم سیاست خارجی نیز بر همین منوال است. خداوند در خصوص ارتباط با هیچ کشور خاصی حکمی صادر نکرده است.

در همین چارچوب، امام خمینی انتقاد علنی از رهبر و «استیضاح» زمامدار مسلمین را «حق» مردم و پاسخگویی به ملت در موارد مذکور را وظیفه رهبر می‌دانست.

«هر فردی از افراد ملت حق دارد که مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و او باید جواب قانع‌کننده دهد در غیر این صورت اگر برخلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است».^۱ از نظر امام راحل نظارت مستمر بر عملکرد رهبر وظیفه همگان است:

«همه ما مسؤولیم نه مسؤول برای کار خودمان، مسؤول کارهای دیگران هم

۱. امام خمینی، صحیفه نور، جلد ۴، ص ۱۹۰.

هستیم، مسؤولیت من هم گردن شماست، مسؤولیت شما هم گردن من است، اگر من بایم را کج گذاشتم، شما مسؤولید اگر نگویید چرا پایت را کج گذاشتی، باید هجوم کنید، نمی‌کنید که چرا؟»^۱

حضرت امام در زمانی که بر سر حدود و اختیارات ولایت فقیه نزاع می‌رفت، نوشت: «نباید ماها گمان کنیم که هر چه می‌گوییم و می‌کنیم کسی را حق اشکال نیست. اشکال بلکه تخطئه یک هدیه الهی است برای رشد انسانها...»^۲

از پیامبر خدا باید آموخت که حتی در زمان مرگ «حق» مردم را فراموش نمی‌کرد. پیامبر قبل از رحلت در حالی که سخت بیمار بود برای آخرین بار به مسجد رفت و با مردم سخن گفت: «ای مردم، من خدایی را که جز او خدایی نیست در برابر شما می‌ستایم. در میان شما هر که حقی بر من دارد اینک من، اگر بر پشت کسی تازیانه‌ای زده‌ام، این پشت من، بیاید و به جای آن تازیانه بزند؛ اگر کسی را دشنام داده‌ام، بیاید دشنام دهد. زنه‌ار که شحنگی در سرشت من نیست.

زنهار که محبوب‌ترین شما، در دل من کسی است که حقش را اگر دارد یا از من بازستاید و یا مرا حلال کند تا خدا را که دیدار می‌کنم روحم از همه سرخوش‌تر باشد. چنین می‌بینم که این یک درخواست، مرا کافی نیست و باید چندین بار، در میان شما برخیزم و آن را تکرار کنم».

پیامبر این درخواست را چندین بار تکرار کرد. آن‌گاه مردی برخاست و چشم در چشم پیغمبر دوخت و در حالی که از هیجان بشدت می‌لرزید گفت: «ای رسول خدا، یک بار در فلان جنگ، بر شکم من تازیانه‌ای زدی».

پیغمبر، با چهره‌ای آرام، پیرهنش را که از عرق خیس شده بود، بالا زد، به گونه‌ای که شکمش پدیدار شد، از مرد خواست که «بیا قصاص کن» مرد به راه افتاد، پیش می‌آمد و مردم از وحشت سرها را تا روی زانوهایشان خم کرده بودند. لحظه‌های دردناکی گذشت. ناگاه فریاد ضجه‌های رقت‌باری فضای حیرت‌زده مسجد را به لرزه درآورد. مردم سر برداشتند: مرد خود را دیوانه‌وار بر سینه و شکم برهنه پیغمبر افکند و بجای قصاص را بی تابانه می‌بوسید. اگر پیامبر چنین منشی نداشت و پیامبر رحمت نبود آیا دین او باقی می‌ماند؟

۲. امام خمینی، پیشین، جلد ۲۰، ص ۱۷۰.

۱. امام خمینی، پیشین، جلد ۸، ص ۲۷.

آنچنان کرد و از آن افزون که گفت او بخفت و بخت و اقبالش نخفت
و از این جهت بود که نامش تا ابد باقی ماند.

از درمها نام شاهان برکنند نام احمد تا ابد برمی زنند
پیروان واقعی پیامبر می بایست روش و منش آن بزرگوار را برگزینند.
ملولان همه رفتند در خانه بنزدید بر آن عقل منولانه همه جمع بخندید
به معراج برآید چو از آل رسولید رخ ماه ببوسید چو بر بام بلندید
آیا کتاب و سنت چنان پیامبری را دستمایه «خشونت ورزی»، «جنگ طلبی»،
«مرید پروری»، «تاریک اندیشی» و... کردن رواست؟ آنان برای هدایت خلق
دستمزدی از خلق خدا دریافت نمی کردند. پیامبران طیبیان بی اجر و مزدند:

طیبیان الهیم و ز کس مزد نخواهیم که ما پاک روانیم نه طماع و پلیدیم
ما طیبیانیم شاگردان حق بحر قلزم دید ما را فانقلق
آن طیبیان طبیعت دیگرند که به دل از راه نبضی بنگرند
آن طیبیان را بود بولی دلیل وین دلیل ما بود وحی جلیل
دستمزدی می نخواهیم از کسی دستمزد ما رسد از حق بسی
و مولوی نشان می دهد قوم چگونه با پیامبران در مقابل دعوی آنها به محاجه
می پرداختند.

قوم گفتند ای گروه مدعی کسو گسواه علم طب و نافی می
چون شما بسته همین خواب و خورید همچو ما باشید در ده می چرید
چون شما در دام این آب و گلید کی شما صیاد سیمرغ دلید
ما نخواهیم این چنین لاف و دروغ کردن اندر گوش و افتادن به دروغ
انبیا از سر رحمت و محبت پاسخ می گفتند:

دلبر و مطلوب با ما حاضرست در نثار رحمتش جان شاکرست
در دل ما لاله زار و گلشنیت پیری و پژمردگی را راه نیست
دائماً تر و جوانیم و لطیف تازه و شیرین و خندان و ظریف
راههای صعب پایان برده ایم ره بر اهل خویش آسان کرده ایم

اعتراض مجدد قوم به انبیا حکایت از رسالت عظیم آنان دارد:

جان ما فارغ بد از اندیشه ها در غم افکندید ما را و عنا
طوطی نقل شکر بودیم ما مرغ مرگ اندیش گشتیم از شما

گوهر دبانّت خداپرستی و مرگان‌دیشی است و پیامبران با خداایگان زمینی و فرعون‌ها مبارزه می‌کردند تا چشمان آدمیان به سوی آسمان باز شود. فضای سینه آدمیان را از دوست پر و قلب‌شان را از شراب ایمان سیراب و نگاهشان را در چشم خدا حیران می‌کردند.

امروز بیش از هر زمان دیگری به پیام پیامبر رحمت و مکارم اخلاق و «نام احمد که نام جمله انبیاست» نیازمندیم. پس می‌گوییم:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست	بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
ای آفتاب حسن برون آ، دمی ز ابر	کان چهره مشعشع تابانم آرزوست
والله که شهر بی تو مرا حبس می‌شود	آوارگی و کوه و بیابانم آرزوست
جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او	آن نور موسی عمرانم آرزوست
پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها ازوست	آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست
گوشم شنید قصه ایمان و مست شد	کو قسم چشم؟ صورت ایمانم آرزوست

خون به خون شستن محال آمد محال (۵)

تیغ حلمت جان ما را چاک کرد

نظریه «حداقلی و استثنایی بودن خشونت» در دین و تاریخ دین، به شواهد تاریخی تمسک جست تا از بوتهٔ آزمون تاریخی سربلند نماید و نشان داد که مؤمنان در جایی که حکمی از طرف خدا وجود نداشت به خود «حق» می دادند تا در حکم رسول خدا چون و چرا کنند و آن را نپذیرند. پیامبر گرامی اسلام نیز بر این رویه مهر تأیید می نهاد. فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه و شاورهم فی الامر حدیثی از رسول خدا (ص) نقل می کند که فرمود: انتم اعرف بامور دنیاکم و انا اعرف بامور دینکم یعنی شما در امور دنیای خود آگاه‌ترید و من در امور دین شما آگاه‌ترم.

باید به دقت به کلام پیامبر نگریست و در آن تأمل کرد. مردم آگاه به امور دنیا حق دارند دنیای خود را به گونه‌ای که خود می‌پسندند آباد کنند. هیچ‌کس آگاه‌تر از خود مردم به مردم در تعیین سعادت دنیوی‌شان، نیست. لذا حق اعتراض، انتقاد و استیضاح زمامدار مسلمین را دین به رسمیت شناخته است. امام خمینی به عنوان تئوریسین نظریهٔ ولایت فقیه نیز این حق را، بر اساس سنت پیامبر و ائمه به رسمیت می‌شناخت و می‌گفت:

«هر فردی از افراد ملت حق دارد مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و او باید جواب قانع‌کننده دهد و در غیر این صورت اگر برخلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است.»^۱ به رسمیت شناختن این «حق» کار مشکلی نیست اما به رسمیت نشناختن آن دلیل ندارد ولی علت دارد.

در اینجا در دو بخش به رابطهٔ مردم با حضرت امام علی (ع) و حضرت امام حسن (ع) می‌پردازیم.

بخش اول: حضرت علی (ع)

در جنگ احزاب علی (ع) با عمرو بن عبدود که دلیری نامدار بود به نبرد پرداخت و وی را به خاک انداخت اما برای دقایقی او را رها کرد و سپس از پای درآورد. وقتی نزد رسول خدا بازگشت، پیغمبر (ص) پرسید:

«چرا هنگامی که با او روبرو شدی، او را نکشتی؟» امام پاسخ داد: «مادرم را دشنام داد و بر چهره‌ام آب دهان انداخت. ترسیدم اگر او را بکشم برای خشم خودم باشد. او را وا گذاشتم تا خشمم فرونشست، سپس او را کُشتم».^۱
این حادثه چنان در جان شوریده و سوخته مولوی تأثیر گذارد که به بهانه آن مشتاقانه گفت:

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای	شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای
تبغ حلمت جان ما را چاک کرد	آب علمت خاک ما را پاک کرد
بازگو دامن که این اسرار هوست	زانکه بی شمشیر کشتن کار اوست
چشم تو ادراک غیب آموخته	چشمهای حاضران بردوخته

سپس از زبان امام‌المتقین درباره «خشم» و «رحمت» سخن می‌گوید:

خشم بر شاهان شه و ما را غلام	خشم را هم بسته‌ام زیر لگام
تبغ حلمم گردن خشمم زده است	خشم حق بر من چو رحمت آمده است
چون که خرم خشم کی بندد مرا	نیست اینجا جز صفات حق درآ
اندر آکازاد کردت فضل حق	زانکه رحمت داشت بر خشمش سبق

اما مگر فقط همین یک حادثه در زندگی امام اتفاق افتاده؟ سراسر زندگی امیرالمؤمنین آکنده از رحمت و رأفت بود. این سخن که: «رحمت من بر غضب هم سابقست» در واقع نماد گفتار و رفتار امام در سراسر حکومتش بود. و از همین روست که شوریدگان آن حضرت قرن‌هاست که فریاد می‌زنند.

در دل که لعلها دلال توست باغها از خنده مالا مال توست

به سیره علی (ع) بنگریم و آنرا الگوی خود قرار دهیم.

۱. در جنگ صفین حضرت علی (ع) طی نامه‌ای به فرماندهان سپاه می‌نویسد: «هلاء (بدانید) حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی، رازی را از شما پنهان

۱. محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، مطبعة علمیه قم، جلد دوم، ص ۱۱۵.

ندارم و جز در حکم شرعی، کاری بی مشورت شما نگذارم و پرداخت حقوقی را که شایسته شماست به عهده تأخیر نیفکنم و چیزی از آن نگاهم، و (دیگر) این که شما در حق، نزد من یکسان باشید»^۱.

در این نامه حضرت امیر چهار رکن از ارکان حکومت خویش را بیان می‌دارد: اول، شفافیت حداکثری و پنهان‌کاری حداقلی. پنهان‌کاری فقط در اسرار نظامی. دوم، اداره جامعه بر اساس مشورت با مردم. فقط احکام خدا از مشورت استثنا می‌باشد.

سوم، ایفای کامل حقوق مردم و ضایع و تعطیل نکردن هیچ‌یک از آنها.

چهارم، حکومت مبتنی بر برابری حقوقی مردم.

۲. حضرت امیر می‌خواست فردی را برای دعوت معاویه به بیعت به سوی او رهسپار کند.

جریر بن عبدالله بجلی گفت مرا اعزام کنید. اما بدون اینکه حضرت علی (ع) از یاران مشورتی خواسته باشد، مالک اشتر با اعزام جریر مخالفت کرد: «چون علی آهنگ اعزام فرستاده‌ای نزد معاویه کرد جریر گفت: مرا نزد معاویه بفرست چه او سخن مرا می‌پذیرد و هنوز با من دوستی دارد، نزدش می‌روم و از او می‌خواهم که به اطاعت تو گردن نهد و بحق به تو پیوندد، به‌این شرط که تا وقتی سر به فرمان خدا دارد و از قرآن پیروی می‌کند فرمانداری از فرمانداران و کارگزاری از کارگزاران تو باشد. من مردم شام را نیز به قبول ولایت و اطاعت از تو می‌خوانم، چه بیشتر آنان از قوم من و اهل سرزمین منند و امیدوارم که سر از سخن من نتابند. اشتر به علی گفت: او را نفرست و به حال خود گذارش و سخنش را باور مکن که به خدا سوگند تردید ندارم که او به دل با آنان است و نیش با آنان یکسان. علی به وی فرمود: مهلتش ده تا ببینم از دست او چه نتیجه‌ای عاید ما می‌شود»^۲.

۳. قیس بن سعد بن عباده، از صحابی بزرگ پیامبر، از طرف حضرت امیر (ع) به استانداری مصر منصوب شد و مردم مصر، جز اهل یک قریه که از قتل عثمان ناراضی بودند، با او بیعت کردند. آنان گفتند: ما نه با تو می‌جنگیم و نه بیعت می‌کنیم تا تحقیق کنیم و تصمیم بگیریم. قیس قبول کرد و با آنان پیمان عدم تعرض بست. آن‌گاه به امام نوشت:

۱. نصرین مزاحم منقری، پیکار صفین، به تصحیح و شرح عبدالسلام محمد هارون، مترجم پرویز تابکی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۵۰. ۲. پیکار صفین، ص ۴۷.

«اما بعد، ای امیرالمؤمنین که خدایت گرامی دارد و عزت دهد، به تو گزارش می‌دهم که اینجا مردانی هستند که از بیعت کردن کناره گرفتند و از من خواستند دست از ایشان بدارم و آنان را به حال خود بگذارم تا کار مردم روبراه شود و ایشان بنگرند و ما هم بنگریم. من چنین مصلحت دیدم که از ایشان دست بدارم و در جنگ با ایشان شتاب نکنم و در این میان نسبت به آنان الفت و مهربانی می‌کنم شاید خداوند دل‌های آنان را به راه آورد و از گمراهی آنان را پراکنده سازد. والسلام».

معاویه که از درآمدن قیس بر مصر ناراحت بود با تأکید بر مسالمت قیس با اهالی آن قریه، شایع نمود که وی با ما و بر ضد علی (ع) است. مأموران مخفی امام این شایعه را به آن حضرت گزارش دادند. امام پس از مشورت درباره مردم آن قریه به قیس نوشت: «اما بعد، به سوی قومی که نوشته‌ای برو، اگر در بیعتی که مسلمانان درآمده‌اند درآمدند چه بهتر وگرنه با آنان نبرد کن. والسلام». قیس در جواب امام نوشت: «اما بعد، ای امیرالمؤمنین فرمان می‌دهی با قومی که از تو دست داشته و به‌فته‌ای دست نیازیده‌اند جنگ کنم و حال آنکه آنان در صدد جنگ نیستند پیشنهاد مرا بپذیر و از ایشان دست بدار که رأی و مصلحت در رها کردن ایشان است. والسلام».^۱

محمد بن یوسف کندی در کتابی که به نام الولاء و کتاب القضاء نوشته و در شرح حال والیان و قاضیان مصر است می‌نویسد: «قیس مردی خردمند و دلیر بود و کار مصر را به خوبی می‌گذارند. معاویه و عمر و پسر عاص می‌خواستند او را از آنجا برانند. پس بر آن شدند که او را نزد علی متهم سازند. بدین‌رو معاویه به شامیان می‌گفت مبادا قیس را دشنام دهید که او از دوستان ماست، نامه‌ها و اندرزهای او به من می‌رسد، می‌خواهم درباره او نامه‌ای به دوستانم که در عراق اند بنویسم، این خبرها را عراقیان به محمد بن ابی بکر رساندند و او به علی گفت و موجب عزل قیس گردید».^۲

دکتر سید جعفر شهیدی در این باره می‌نویسد: «وی می‌دانست عثمانیانی را که در مصر اقامت کرده‌اند نباید نادیده گرفت. اما بعضی کسان که در کوفه می‌زیستند و گرد علی (ع) را گرفته بودند در تحلیل حادثه چنان بصیرتی نداشتند. همینها بودند که خواست خود را پیش بردند، و قیس از حکومت مصر عزل شد».^۳

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ترجمه و تحشیه دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، جلد سوم، ص ۱۹۹.
۲. ص ۲۰-۲۱.

۳. سید جعفر شهیدی، علی از زبان علی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۷۴.

قیس بن سعد به عنوان صحابی پیامبر و شیعه امام وظیفه خود می‌دانست که نظر مخالف خود را با امام در میان بگذارد و تعارضی بین دینداری و پیروی با ابرار نظر مخالف نمی‌دید. آنان که در فضای نزول قرآن تنفس می‌کردند و می‌زیستند تصور دیگری از رابطه حاکم و مردم و ولایت داشتند.

۴. هنگامی که حضرت علی (ع) عازم جنگ صفین بود دو گروه از پیروان آن حضرت که از اصحاب عبدالله بن مسعود کاتب قرآن بودند با اینکه علی (ع) را امام حق می‌دانستند درباره اینکه آیا باید با معاویه جنگید یا نه؟ تردید داشتند، یکی از این دو گروه که چهره سرشناس عبیده سلمانی و یاران او نیز در بین آنان بودند نزد امام آمدند و گفتند: «ما با تو رهسپار می‌شویم ولی در لشکرگاه شما فرود نمی‌آیم و خود اردویی جداگانه می‌زنیم تا در کار شما و شامیان بنگریم هرگاه دیدیم یکی از دو طرف به کاری که بر او حلال نیست دست یازید یا گردنکشی و ظلمی از او سرزد، ما بر ضد او وارد پیکار می‌شویم. علی گفت: آفرین، خوش آمدید، این معنی به کار بردن بصیرت در دین، و کار بستن دانش درست است و هر کس به چنین پیشنهادی راضی نشود بی‌گمان خائن و ستمگر باشد»^۱. (مرحباً و اهلاً هذا هو الفقه فی الدین و العلم بالسنه من لم یرضی بهذا فهو خائن جبار).

آن‌گاه گروه دیگری از اصحاب عبدالله بن مسعود که چهارصد نفر بودند نزد امام آمدند در حالی که زاهد معروف ربیع بن خثیم (خواجه ربیع) در بین آنان بود و به امام گفتند: «ای امیر مؤمنان، ما با وجود شناخت فضل و برتری تو، در این پیکار (داخلی) شک داریم و نه ما و نه تو و نه دیگر مسلمانان هیچ‌کدام از وجود افرادی که با دشمنان برون‌مرزی پیکار کنند بی‌نیاز نیستیم، پس ما را در برخی مرزها بگمار که آنجا باشیم و در دفاع از مردم آن مناطق بجنگیم، پس علی او را به حدود ری فرستاد و نخستین پرچمی که در کوفه بسته شد پرچم (مأموریت مرزداری) ربیع بن خثیم بود»^۲.

۵. علی باهلایان را که خوش نداشتند با او رهسپار صفین شوند بخواند و گفت: «ای گروه باهله من خدا را گواه می‌گیرم که شما مرا دشمن می‌دارید و من نیز شما را دوست ندارم، پس سهم خود را بگیرید (که عطایان را به لقایتان بخشیدم) و به دیلم روید»^۳. همان‌گونه که گذشت شیعیان حضرت امیر «وظیفه» و «حق» خود می‌دانستند که

۱. پیکار صفین، ص ۱۶۲.

۲. پیشین.

۳. پیشین.

در حوزه مصلحت عمومی و امور حکومت نظر مشورتی و مخالف خود را با آن حضرت در میان بگذارند.

اگر در جنگی تردید داشتند موضع بی طرفانه و ناقدانه نسبت به دوست و دشمن اتخاذ می کردند و امام آن موضع را عین تفقه در دین و علم به سنت می خواند و عدم موافقت با چنان موضعی را عین خیانت و ستمگری می دانست. اگر به امام می گفتند ما در جنگ تردید داریم لذا به میدان جنگ نمی آییم و در عوض از دیگر مرزهای دارالاسلام حفاظت می کنیم، امام می پذیرفت و پرچم برای آنان می بست.

بخش دوم: حضرت امام حسن (ع)

صلح امام حسن (ع) با معاویه پس از شش ماه حکومت یکی از مسائل پرشش برانگیز تاریخ اسلام و شیعه است. آنچه در اینجا برای ما حائز اهمیت است نوع برخورد شیعیان آن حضرت با ایشان پس از صلح با معاویه است.

۱. قیس بن سعد بن عبادہ هنگامی که از صلح امام با معاویه آگاه شد، یاران خویش را گفت: «اکنون چون حسن (ع) چنین کاری کرد، شما نیز از دو کار یکی کنید. یا جنگ کنید بی پیشوایی یا بیعت کنید بر ضلالت.

یاران او گفتند: اگر چه بیعت بر ضلالت خواهد بود اما خونهای ما به ضمن آن ریخته نشود [و] جان و مال ما محفوظ و معصوم بماند دوست تر داریم.

پس، قیس بن سعد به جانب عراق بازگشت با جماعتی از یاران به کوفه آمد. معاویه در آن وقت به کوفه رسید و در قصر امارت فرود آمد و کس فرستاد امیرالمؤمنین حسن (ع) را بخواند تا با او بیعت کند. آن حضرت جواب داد: من بدان شرط و قرار با تو صلح کرده ام که مردمان جمله از تو در امان باشند.

معاویه گفت: مردمان جمله از من ایمنند مگر قیس بن سعد بن عبادہ که او را نزد من امان نیست.

حسن (ع) جواب داد: پس، عهدنامه ای که با تو کرده ام، قبول نیست. اگر می خواهی که این مصالحه با تو مستحکم باشد، قیس را بلکه جمله عالمیان را از خویش ایمن گردان و امان ده. چون این سخن از حسن بن علی (ع) به سمع معاویه رسید قیس را نیز امان داد و بر آن جمله که امیرالمؤمنین حسن (ع) التماس کرده بود، قرار افتاد. پس، امیرالمؤمنین حسن (ع) به نزد معاویه آمد و با او ملاقات کرد.

معاویه گفت: حسین (ع) را نیز بخوانید تا بر این جمله که قرار رفته امضا نماید.

حسین (ع) ابا نمود و به مجلس او حاضر نشد. امیرالمؤمنین حسن (ع) گفت: ای معاویه، دست از حسین (ع) بدار و او را بدین کار اکراه مکن که او هرگز با تو بیعت نکند تا شیعه او را جمله بکشند. آن وقت در سر این کار جمله لشکر شام در سر آن شود میسر نگردد.

معاویه چون این سخن را از حسن بن علی (ع) بشنید، خاموش شد و ترک خواندن حسین (ع) بگفت. پس، کس فرستاد قیس بن سعد را بخواند. قیس ابا نمود. امیرالمؤمنین حسن (ع) قیس را بخواند و نصیحت کرد و گفت: مصلحت در این است، برو و با معاویه بیعت کن.

قیس گفت: ای پسر رسول خدا، تو را در گردن من حق بیعت است. و من ربقه بیعت تو را از گردن خویش باز نتوانم کرد مگر تو آن ربقه را از گردن من جدا کنی. امیرالمؤمنین حسن (ع) گفت: تو را از بیعت خویش بخل کردم و روا می‌دارم که با معاویه بیعت کنی.

چون امیرالمؤمنین او را اجازت داد، قیس نزد معاویه آمد و با او بیعت کرد. معاویه او را گفت: من نمی‌خواستم که این کار مرا مسلم گردد و تو زنده باشی.

قیس گفت: من هم نمی‌خواستم که تو خلافت کنی و من زنده باشم. جماعتی که حاضر بودند ایشان را تسکین دادند و غضب هر دو جانب زایل گشت.^۱

۲. مسیب بن نجبه الفزاری یکی دیگر از یاران آن حضرت است که با صلح مخالف بود. نزد امام آمد و گفت:

«چندان که تأمل می‌کنم به هیچ نوع مرا این مشکل حل نمی‌شود و تعجب من از تو به آخر نمی‌رسد که چرا با معاویه صلح کردی و چهل هزار مرد شمشیرزن در خدمت تو. این چه کار بود که کردی و نفس خویش و فرزندان و اهل بیت و شیعه را از او عهدی نستی؟ صلح نامه‌ای نوشته‌ای که میان تو و میان اوست و دیگر مردمان چنانکه می‌باید از آن خبر ندارند و بدین سبب است که معاویه بر منبر می‌رود و می‌گوید عهدی که کرده‌ام اختیار به دست من است خواهم بدان وفا کنم خواهم نکنم.

۱. ابن اثم کوفی، الفتوح، مترجم محمد بن احمد مستوفی هروی، مصحح: غلامرضا طباطبایی مجد، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۷۶۶-۷۷۷.

در حضور تو چنین سخن می‌گوید. والله که این سخن با تو می‌گفت و با هیچ‌کس دیگر نمی‌گفت، سهوی بزرگ تو را افتاد، عاقبت آن کار خیر باد.

امیرالمؤمنین حسن (ع) گفت: راست می‌گویی ای مسیب به این کار که کردم سهوی عظیم است اکنون ندارک این را چه تدبیر؟

مسیب گفت: تدبیر آن است که از این بیعت و مصالحه که کرده‌ای، بازگردی و به سر کار خویش شوی و او را بگویی که تو عهد بشکستی و در حضور من گفتی خواهم به عهد وفا کنم خواهم نه.

امیرالمؤمنین حسن (ع) گفت: من دل از این کار برگرفته‌ام. عذر از من نیکو نباشد و خاتمت مرضی ندارد. اگر من خواهان حرمت و جاه بودم، معاویه را آن محل نبود که در برابر من بایستادی، چه من در کل احوال و سایر اعمال صبورتر و ثابت‌قدم‌تر باشم تا به جنگ چه رسد ولیکن من بدین مصالحت که کرده‌ام، صلاح کار مسلمانان.

خواستم، شما نیز به قضای باری تعالی راضی شوید و این کار به او بگذارید و طریق مناقشت و منازعت مسپرید تا مصلحان برآسایند و از مفسدان باز رهند.

۳. حجر بن عدی، از بزرگان اصحاب رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین که بعدها به دستور معاویه به دلیل اعتراض به اهانت به حضرت علی (ع) به شهادت رسید، یکی دیگر از معترضان به صلح بود. وی با شدت علاقه‌ای که نسبت به امام حسن (ع) داشت، در حضور معاویه خطاب به امام می‌گوید: "اما والله لوددت انك مت في ذلك اليوم و متنا معك و لم نر هذا" به خدا سوگند داشتم که در این روز همگی مرده بودیم و چنین روزی را نمی‌دیدیم، که ما برخلاف آنچه می‌خواستیم با اکراه باز برگردیم و آنها خوشحال با آنچه دوست داشتند باز گردند...^۱

ابن اعثم کوفی گفت و گوی جعفر بن عده با امام حسن را بدین نحو آورده است که مردی از اهالی بصره به نام عبیده بن عمرو الکندی که زخمی ناخوش بر روی داشت نزد امام حسن آمد. امام از او پرسید: «این زخم چیست که بر روی تو است؟» گفت: این زخم در جنگی که با معاویه کردیم در موافقت قیس بن سعد مرا رسیده است. حجر بن عدی الکندی گفت: کاشکی تو آن روز از این زخم بمردی و ما همه هلاک

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵ و ۱۶، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۵.

شدیمی و این روز را ندیدیمی. امروز کار به مراد دل خصم شد و ما دلتنگ و غمناک بماندیم. مرگ ما را از این زندگانی بهتر و خوشتر.

چون این سخنان بگفت، امیرالمؤمنین حسن (ع) را ناخوش آمد و افسرده خاطر به وثاق خود مراجعت فرمود و کس فرستاده حجرین عدی را بخواند. چون حاضر آمد، او را مراعات کرده تلافی نمود و گفت: «من شفقت تو دانسته‌ام و اعتقاد تو معلوم دارم. آن سخن که در مجلس معاویه گفתי، جای آن نبود. می‌خواستم که در آن مجلس تو را دل‌داری دهم اما جماعتی بیگانه حاضر بودند. دل فارغ دار و ناخوشدلی به خویش راه مده من از این کار که کردم جانب شما را منظور داشتم تا شما آسوده باشید و خون مسلمانان ریخته نگردد. من از این دنیای غدار طمع جاه و زیادت‌ی مال ندارم لهذا عهده بزرگ خلافت از دوش برگرفتم و بر دوش او نهادم تا به عبادت خالق بپردازم. شما را رضای من باید داشت و امثال این سخنان نمی‌باید گفت».^۱

۴. سفیان بن اللیل التیمی پس از ماجرای صلح نزد امام حسن (ع) که در جلوی خانه‌اش نشسته بود آمده و در حالی که جمعی اطراف او بودند، به آن حضرت رو کرده گفت: «السلام علیک یا مذل المؤمنین. سلام بر تو ای خوارکننده مؤمنان. این چه بود که کردی؟ دل‌های ما بشکستی و مسلمانان را در خواری و مذلت انداختی. جنگ می‌بایست کرد تا ما و همه بمردیمی و این خواری ندیدیمی.

امیرالمؤمنین حسن (ع) گفت:

ای خواجه سخن من شنو. رسول خدا (ص) از دین بیرون نشد تا حال ملک بنی‌امیه مکشوف نگشت و بدید که بنی‌امیه بر منبر او می‌شدند و سخن می‌گفتند. آن حالت بر دل او سخت آمد و به غایت ناخوشدل شد و خدای تبارک و تعالی از جهت تطبیب دل و استرواح خاطر او این آیه فرستاد: انا انزلناه فی لیلۃ القدر و ما ادریک ما لیلۃ القدر خیر من الف شهر یعنی، ای محمد ما تو را شب قدر دادیم و شب قدر بهتر از هزار ماه از مملکت بنی‌امیه باشد».^۲

۵. عدی بن حاتم یکی از ارادتمندان اهل بیت پس از صلح خدمت امام رسید و گفت: «ای فرزند رسول خدا برآستی من دوست داشتم پیش از آنچه دیدم، مرده بودم، ما را از عدالت به بی‌عدالتی وارد کردی! و حق را که در آن بودیم رها کردیم و در آن

باطلی که از آن گریزان بودیم وارد شدیم. و ما را به خواری انداختی! و آن پستی را که به ما نرسیده بود پذیرفتیم.

امام در پاسخ فرمود: ای عدی من دیدم خواسته بیشتر مردم صلح است، و جنگ را خوش ندارند، و من دوست نداشتم چیزی را که خوش ندارند، بر آنها تحمیل کند! و مصلحت در آن دیدم که این جنگها را برای روز دیگری ببندازم، که خدا را روزهای دیگری نیز هست.^۱

۶. پس از پیمان آشتی مردی سر راه را بر امام حسن گرفت و گفت:

تو با این کار روی مسلمانان را سیاه کردی.

و او چنین پاسخ داد: ما از خاندانی هستیم که چون با واقعیت روبرو شویم (حق را دانستیم) آنرا رها نمی‌کنیم. من از جدم رسیدن این روز را شنیدم. جدم پیغمبر (ص) گفته است: در خواب دیدم بنی‌امیه بر منبر من بالا می‌رفتند.^۲

۷. ابن عیثم کوفی می‌نویسد: چون امام حسن (ع) خطبه خواند و گفت: «خویش را از شما بازخواهم رهانید و با معاویه صلح خواهم نمود تا رنج و غصه شما را دیگر نباید کشید و رویهای شما نباید دید.

حسین بن علی (ع) گفت: ای برادر، این سخن مگوی و چنین مکن و ما را دشمن کام مگردان».^۳

و پس از صلح و اعتراض یاران، امام حسین به امام حسن گفت:

«این کار از تدارک بگذشت. اگر همه عالم جمع آیند و خواهند که این کار را به اصلاح آرند، نتوانند من این کار را که تو کردی، عظیم کاره بودم و لیکن نخواستم که تو را خلاف کنم و از جهت رضای تو خاموش ایستادم تا مردمان نگویند که برادران بعد از وفات پدر مخالف شدند و الا به خاطر من از این کار رنجی عظیم آمده است».^۴

نتیجه

اثمه که، بنا بر اعتقاد شیعیان، جزو متوسطان نبودند و بر متوسطان چهارده قرن پیش حکم می‌راندند، حق نه گفتن و نخواستن را به رسمیت می‌شناختند و در مقابل انتقاد

۱. حیات الامام الحسن، ج ۲/۳۷۴.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ص ۶۸. ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۷. به نقل از تاریخ تعلیلی اسلام، دکتر شهیدی، ص ۱۶۳. ۳. الفتوح، ص ۷۶۳. ۴. پیشین، ص ۷۷۱.

و پرسش پاسخگو بودند و «دلیل» و «حجت» و «برهان» آوردن پیشه آنان بود. اما در جهان جدید، متوسطان بر متوسطان حکومت می‌کنند و شخصیت هیچ متوسطی حجت و دلیل گفتار و رفتارش نیست. نباید خشونت را جایگزین کمبود دلیل و برهان کرد. «آتش خشونت خرمن دین خواهد سوخت» و بذرهای خشونت میوه‌های دوزخی به‌بار خواهد نشاند و درخت خشونت سایه‌بانی آتشین بر سر آدمیان خواهد گسترد.

راست: تداوم عقلانی، فروپاشی ظلمانی*

راست افراطی و برخی از عناصر جناح راست در صدد القا این ایده به کل جناح راست‌اند که مردم در انتخابات مجلس ششم به جناح راست رأی نخواهند داد و آنان را تا حد یک اقلیت انگشت‌شمار تنزل خواهند داد. بیرون آمدن از چنین وضعیتی و ماندن در عرصه حاکمیت تنها از راه مرکوب‌گسترده و قاطع و سریع جبهه دوم خرداد امکان‌پذیر است. «پروژه محرم» در چنین چارچوبی طراحی شده است تا با بستن مطبوعات و حذف فیزیکی «دویست سیصد نفر از هوچی‌گران لیبرال»^۱ که چون «حشرات خطرناک و نیشداری به‌عبارت آن عزیزان (آقایان کروبی، عبدالله نوری، امام جمهرانی، آشتیانی، موسوی لاری) آویزان‌اند که موجبات رنجش و ناباوری و تکدر حزب‌اللهی‌ها و جبهه‌رفته‌ها را فراهم ساخته‌اند»^۲ جنبش جامعه مدنی ایران را نابود سازند.

خسرو طلبان برای اجرای این پروژه خدعه‌های فراوانی تدارک دیده‌اند. توجیه قم یکی از آن خدعه‌هاست. «نیروهای انقلابی حزب‌الله باید سیاست روشنگری را در مراوده با این عزیزان و مراجع قم همانند حضرات آیات صائمی و موسوی اردبیلی در پیش گیرند»^۳.

در جلسات خصوصی و تشکیلاتی با دروغهای شاخدار به‌ترور شخصیت چهره‌های شاخص جبهه دوم خرداد می‌پردازند تا ترور فیزیکی آنان امکان‌پذیر گردد. برخی از آن دروغها که اینک رسماً در مطبوعات طرح می‌شود به‌قرار زیرند: «امثال آقای حجاریان که مدیر جنگهای روانی است آقای خاتمی را به‌قدرت رسانده‌اند و اگر می‌دانستند حاصل این جنگ روانی پیروزی است حتماً به‌جای آقای خاتمی فرد دیگری را به‌قدرت می‌رسانند که مطلوب‌تر باشد»^۴.

* پیشین.

۱. ماهنامه صبح، شماره ۹۱.

۲. صبح امروز، ۱۳۷۸/۱/۲۱.

۳. صبح امروز، ۱۳۷۸/۱/۱۹.

۴. صبح امروز، ۱۳۷۸/۱/۱۹.

«جریانی به سرپرستی آقای حجاریان نشسته‌اند طرح می‌دهند و به‌روزنامه‌ها می‌کشانند... آقایان حجاریان، گنجی و علوی تبار از همه مسائل مطلع‌اند».^۱

«تیمی که در روزنامه صبح امروز جمع شده‌اند سالها در مرکز مطالعات استراتژیک تحقیق کرده‌اند تا این بحثها را داشته باشند».^۲

«درست از آن روزی که آن فرد به بن‌بست رسیده با جاسوس امریکا در خارج از کشور ملاقات کرد جارت‌های این عده به ساحت انقلاب و مردم بیشتر شده است. چنانچه اقدام پیشگیرانه‌ای به عمل نیاید معلوم نیست روزنامه‌هایی از این دست چه افشاح دیگری به بار خواهند آورد».^۳

«حقیقتاً تلاشی برای تحقق یک کودتای مطبوعاتی علیه ارزشهای انقلاب اسلامی توسط بعضی مطبوعات در حال انجام است».^۴

«بچه‌های حزب‌اللهی با درس گرفتن از عبرت‌های عاشورا نخواهند گذاشت حادثه عاشورا برای حسین زمان و یاورانش که سردار نقدی یکی از آنها می‌باشد تکرار شود».^۵

در جلالت خصوصی ندا سر می‌دهند:

«گنه ماست اگر علی تنه‌است»

یا:

با علی دربدر بودن شرط نیست

ای برادر نهروان در پیش است

یا گفته می‌شود:

ما منتظریم تا محرم گردد

هنگامه امتحان میسر گردد

ما می‌دانیم و تیغ و حلقوم شما

یک موز سر علی اگر کم گردد

پرسی که باید بجد بدان پاسخ گفت این است که آیا تنها راه خروج از بن‌بست عدم مقبولیت و مشروعیت مردمی توسل به خشونت برای حذف فیزیکی جبهه دوم

۱. پیشین.

۲. پیشین.

۳. کیهان، ۱۳۷۸/۱/۱۸.

۴. حمیدرضا ترقی، پیشین، ۱۳۷۸/۱/۱۸.

۵. پیشین، ۱۳۷۸/۱/۱۷.

خرداد است؟ آیا جناح راست هیچ راه برونشویی بجز رفتن به کج‌راهه ظلمت خیز و عقل‌ستیز و فروپاشانه راست افراطی در پیش ندارد؟

۱. جناح چپ در انتخابات مجلس چهارم شکست خورد. درست است که جناح راست با ابزار نظارت استصوابی و هجوم تبلیغاتی گسترده زمینه حذف جناح چپ را فراهم کرد. اما شکست جناح چپ را نمی‌توان به اقدامات جناح راست فروکاست. پیشینه نظری و عملکرد چپ تأثیر مهمی در داوری شهروندان داشت. مجمع روحانیون مبارز که قبلاً در حذف دیگران سکوت یا همراهی کرده بود، برای اولین بار حذف از عرصه عمومی و دوری از قدرت را تجربه کرد.

چپ شجاعانه شکست را پذیرفت و در طی یک دهه به بازسازی خود پرداخت و دریافت که با افکار چپ سنتی نمی‌توان در عرصه عمومی حضوری فعال داشت. انتخاب خاتمی، یکی از اعضای جریان روشنفکری دینی، به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری، با شعارهای قانون‌گرایی، توسعه همه‌جانبه، آزادی بیان، مشارکت سیاسی، جامعه مدنی، تنوع و تکثر، حقوق بشر و... از تحول عمیق چپ حکایت می‌کرد.

۲. عقلای جناح راست باید شجاعانه شکست‌های متوالی دو سال اخیر را بپذیرند و به جای گام نهادن در بیراهه راست افراطی، علل و دلایل وضعیت ایجادشده را بازکاری کنند. برخی از ملاحظات که می‌تواند به عنوان راه برونشو مورد توجه قرار گیرد از این قرار است:

الف. چپ پس از گذشت بیست سال هنوز نتوانسته است تکلیف خود را با اقتصاد روشن کند. چپ فاقد الگوی اقتصادی سازگار با دموکراسی، آزادی، جامعه مدنی و وفادار به عدالت اجتماعی که از جانب تمامی جریانها مورد پذیرش قرار گرفته باشد، است. پرسش چگونگی جمع آزادی و عدالت آیزیا برلین و نظریه سراب عدالت اجتماعی فون هایک هنوز از طرف چپ پاسخ قابل قبولی دریافت نکرده است.

راست سنتی می‌تواند با چشم‌پوشی از اقتصاد ماقبل مدرن و توسل به اقتصاددانان دانشگاهی، به طور علنی و شفاف از اقتصاد بازار مدرن دفاع کند.

ب. شهروندان به کسانی که با خشونت و با ابزار نظارت استصوابی مانع اعمال حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت می‌شوند، رأی نخواهند داد. عقلای جناح

راست با نفی خشونت و اقدام جهت تغییر قانون نظارت استصوابی می‌توانند پایگاه اجتماعی راست را بازسازی کنند.

عقلای راست نباید با قرائت غیر دمکراتیک نظریه ولایت فقیه که توسط راست افراطی ترویج می‌شود همراهی کنند و یا اینکه در مقابل شعار «ذوب در ولایت»، «اگر ولی فقیه بگوید ماست سیاه است ما می‌گوییم ماست سیاه است» و استفاده از «اعتقاد قلبی به ولایت مطلقه فقیه» جهت حذف نیروهای سیاسی سکوت پیشه کند. نظریه ولایت فقیه آن‌گونه که در قانون اساسی ملحوظ و در آخرین نامه حضرت امام آمده است باید در دستور کار راست قرار بگیرد. نظریه کشف نه تنها با قانون اساسی تعارض دارد بلکه از نظر شهروندان و عقلا قابل قبول نیست که فردی با اختیارات مطلق بتواند از قانون اساسی فراتر برود و نماینده آسمان در زمین تلقی شود.

ج. تجربه نشان داده است که با سرهنگی در امور فرهنگی و با خشونت‌ورزی در امور اجتماعی نمی‌توان به حل معضلات فرهنگی اجتماعی نایل شد. راست باید تکلیف خود را در این زمینه روشن کند.

د. نکات یادشده به زمینه‌های فکری ارتباط داشت. بازسازی عملی جناح راست نیازمند جوان‌گرایی و تعیین حدود با سه گروه است:

یک. جمعیت مؤتلفه: تجربه سه سال اخیر نشان می‌دهد که این گروه فاقد پایگاه اجتماعی است و یکی از علل اصلی ناکامیهای راست به شمار می‌رود.

دو. گروههای فشار

سه. دانش‌آموختگان مدرسه حقانی که دادگاه ویژه روحانیت، دادگاه انقلاب، مجتمع ویژه قضایی، دادگستری استان تهران و بخشی از وزارت اطلاعات را در اختیار دارند.

۳. در پرتو چنان تحولاتی است که راست می‌تواند به عنوان یک رقیب جدی در عرصه سیاسی ایران باقی بماند و در مجلس ششم جایگاه شایسته‌ای کسب کند. بازی سیاست همچون هر بازی دیگری قواعد مخصوص به خود دارد. رعایت قواعد بازی شرط لازم شرکت در بازی و تداوم بازی است. برنده و بازنده از قبل مشخص نیست. پس از پایان مسابقات برنده اصلی مشخص می‌شود. مهم صل بازی است که باید تداوم یابد. هیچ‌کس حق ندارد با نادیده گرفتن قواعد بازی و زیر پا گذاشتن آنها به طور پیشینی قهرمان شود و برای همیشه قهرمان باقی بماند. هیچ

باشگاهی حق ندارد باشگاههای رقیب‌اش را با کلک (نظارت استصوابی) از دور مسابقات حذف کند. چنان باشگاهی در رقابتهای کنونی جایگاهی ندارد.

راست باید آگاهانه دست به انتخاب بزند. یا با همراهی با استراتژی سرکوب فرآیند فروپاشی را تشدید می‌کند یا با قبول قواعد بازی وارد بازار سیاست خواهد شد.

بازار سیاست همچون هر بازار واقعی دیگر تابع عرضه و تقاضا است. کالای خوب مشتری خواهد داشت و کالای تقلبی را فقط تا مدت کوتاهی می‌توان به بازار عرضه کرد. بالا بردن کیفیت تولید شرط لازم ماندگاری در بازار است.

تاجینی، کار، خون آشامی است*

پروژه محرم نه تنها به طور قاطع انکار نشد، بلکه شواهد جدید دال بر آن است که راست افراطی به تنوریزه کردن آن ادامه می دهد. مدیر مسؤول روزنامه راست افراطی اخیراً در سمینارهای توجیهی برخی از نهادهای نظامی و انتظامی و هیئت رزمندگان با طرح نظریه خشونت طلبانه «نفاق جدید» زمینه فکری سرکوب را آماده می کند. از طرف دیگر مدیر مسؤول کیهان می نویسد:

«امروزه تمامی شواهد و قرائن موجود و اسناد و مدارک غیر قابل انکار، حکایت از آن دارند که عوامل ضد انقلاب وابسته به قدرتهای بیگانه، مدیریت پشت صحنه برخی از مطبوعات را بر عهده دارند و از این مطبوعات به عنوان "بست" استفاده می کنند. این طیف از عوامل وابسته به قدرتهای خارجی به جای آنکه، اهداف خود را - مانند سالهای قبل - از طریق اطلاعیه ها و شبنامه های گروهکی دنبال کنند، این اهداف را از طریق برخی مطبوعات داخلی پی می گیرند، به طوری که امروزه مطبوعات مورد اشاره همان نقش سفارتخانه های روس و انگلیس در دوران قاجار را بر عهده دارند و به "بست" دشمنان مردم تبدیل شده اند. با این تفاوت که امروزه، امریکا، از پشت صحنه مدیریت اصلی این صحنه را بر عهده دارد... اگر مراجع قضایی و دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی، برای برخورد با این عوامل پشت صحنه اقدام جدی و مناسبی انجام ندهند، بیم آن می رود که فعالیت این طیف وابسته به قدرتهای خارجی، آسیبهای بیشتری را در پی داشته باشد»^۱

در پرتو چنین تحلیلی که مطبوعات را به سفارتخانه های روس و انگلیس تشبیه می کند و مدیریت مطبوعات را در دست امریکا می داند؛ احتمال می رود که گروههای فشار زیر پوشش هیتهای عزاداری به دفاتر نشریات حمله و آنها را زیر

۱. حسین شریعتمداری، کیهان، ۱۳۷۸/۱/۲۱.

* صبح امروز، ۱۳۷۸/۱/۲۲.

عنوان لانه جاسوسی سوم تسخیر کنند تا بعداً به‌راست افراطی تحویل داده شود. لو رفتن پروژه محرم (بستن مطبوعات و حذف فیزیکی چهره‌های شاخص جنبش جامعه مدنی ایران) بدانجا منتهی نشد که راست افراطی آن‌را کاملاً سوخته تلقی کند. آنان پروژه را به‌گونه دیگری توجیه می‌کنند، می‌گویند قرار است جبهه دوم خرداد با «خودزنی» راست افراطی را بدنام کند. یعنی جبهه دوم خرداد چهره‌های شاخص خود را ترور می‌کند و آن‌را به‌گردن راست افراطی می‌اندازد. به‌مطلب زیر دقت کنید:

«اینکه گروه‌ها و نشریات خاصی عنوان کرده‌اند که قرار است در ماه محرم خشونتی به‌وجود بیاید، احتمال زیادی وجود دارد که اینها خودشان می‌خواهند تشنج‌آفرینی کنند و همان‌طور که تاکنون عمل کرده‌اند، آن‌را به‌گردن گروه‌های رقیب بیندازند. اینها خشن‌ترین افراد هستند و ماه محرم را هم انتخاب کرده‌اند تا به‌این جوسازی تبلیغاتی که در یک سال اخیر علیه اسلام به‌راه انداخته و دین و مذهب را مترادف خشونت گرفته‌اند جامه عمل ببوشانند»^۱.

متأسفانه همین رویکرد در خطبه‌های نماز جمعه آیت‌الله یزدی تکرار شده است. منتها ایشان می‌فرمایند دشمن نادانی را وادار به‌این کار خواهد کرد و بعد آن‌را به‌گردن دیگران خواهد انداخت.

«یکباره بی‌حساب و کتاب می‌گویند قرار است در محرم خشونت انجام شود. چه کسی چنین چیزی را گفته است. این چه حرفی است که گفته می‌شود. سالهاست مردم در ایام محرم و صفر عزاداری می‌کنند و با فلسفه شهادت آشنا می‌شوند. آن بساطهای نعمتی-حیدری که دشمن به‌وجود می‌آورد، برچیده شد و در بازار تهران ده‌ها هیئت عزاداری به‌عزاداری می‌پردازند.

دشمن دنبال این است که با ایجاد چنین ذهنیهایی، محیط را نامساعد کند، اوضاع را برهم بزند و نادانی را هم وادار به‌کاری کند و یا اینکه اگر کاری کند، بگوید آنها کردند. ولی امروز مردم بیدارند و دوست و دشمن را می‌شناسند»^۲.

تئوریسینهای جبهه دوم خرداد را دیوانگان تشکیل نمی‌دهند که پروژه تعطیلی مطبوعات جبهه دوم خرداد و ترور فیزیکی چهره‌های شاخص خود را عملی کنند تا

۱. پیشین، ۱۳۷۸/۱/۲۱. ۲. رسالت، ۱۳۷۸/۱/۲۱.

فقط آن را به گردن راست افراطی بیندازند. آیا بدنام کردن راست افراطی، که خود ذاتاً بدنام است، به چنین هزینه سنگینی نیازمند است؟
 پروژه محرم مخلوق جنینی و خون آشامی است نه انحراف مطبوعات یا نفاق جدید.

اهداف آشکار و پنهان ترور*

پیروزی جنبش جامعه مدنی ایران در دوم خرداد ۱۳۷۶ بر خشونت طلبان تمامت خواه بس گران آمد. مردم سالاری نتایج نامعینی به دنبال دارد. هیچ گروهی نمی تواند مطمئن باشد که مردم به آنها و سیاستهایشان رأی خواهند داد. لذا آمدن خاتمی برای تمامت خواهان داخلی «آغاز بحران» و برای گروهک رجوی «فتنه خاتمی» تلقی شد. جنایت و خشونت تمامت خواهان و ترورهای گروهک رجوی، معطوف به نابودی جنبش جامعه مدنی ایران و سرنگونی خاتمی است. یک پروژه توسط دو گروه دنبال می شود و یک گروه بانفوذ در وزارت اطلاعات و تشکیل «محفل» دست به جنایت می زند و دیگری با نفوذ به مرزهای ایران، دست به ترور می زند. یک روح شیطانی در جسم دو گروه حلول کرده و یک پروژه ضد مردمی را پی می گیرد. با توجه به احتمالات زیر شاید بهتر بتوان به فهم اقدام تروریستی گروهک رجوی نائل آمد و به راه برونشویی دست یافت.

۱. چند صباحی است که رجوی با فراخوان کلیه نیروهای اروپانشین سازمان، آنان را به بغداد دعوت می کند. اما هیچ یک از آنان به دعوت رجوی لبیک نمی گویند و حاضر نمی شوند اروپای پیشرفته را با بغداد از مدار خارج شده عوض کنند. عملیات تروریستی سازمان در ایران و فشار ایران بر اروپا مبنی بر برخورد با تروریستها، به نتیجه دلخواه رجوی می انجامد. با اخراج نیروهای سازمان از اروپا، عراق تنها مأمن امنی است که برای آنان باقی می ماند.

۲. سازمان از اختلافات درونی و خطر انشعاب رنج می برد. یکی از اهداف اقدامات تروریستی تحکیم انجام سازمان و جلوگیری از انشعاب جدید است.

۳. با اقدامات تروریستی سازمان، جناح تمامت خواه بهانه های لازم جهت

سرکوب جنبش جامعه مدنی را به دست می آورد. اگر چنین رویدادی اتفاق بیفتد، رجوی به هدف خود دست یافته است. او می خواهد اثبات کند که رژیم ایران دیکتاتوری است. منتها امروز هیچ کس در دنیا چنین تبلیغات دروغینی را نمی پذیرد. لذا رجوی با ترور امکان کودتا و سرکوب را مهیا می سازد تا در مرحله بعد، از آن به نفع سازمان استفاده تبلیغاتی کند.

۴. گروهک رجوی در طول جنگ ملی-میهنی نقش مزدور و جاسوس رژیم صدام را بازی می کرد. سازمان اینک هیچ استقلالی از خود ندارد و فقط به عنوان مزدور عراق ایفای نقش می کند. هرگونه توافق امنیتی میان ایران و عراق به پایان عملیات تروریستی سازمان و نابودی آن منتهی خواهد شد.

مشکل تأمل برانگیز این است که هر وقت چند ترقه در بغداد منفجر می شود، به دنبال آن تروری در تهران توسط گروهک رجوی صورت می گیرد. روابط صلح آمیز ایران و عراق به ضرر برخی از کشورها و برخی از گروهها در داخل ایران و عراق است. لذا به طرق مختلف سعی می شود تا روابط طرفین همیشه تیره بماند. متأسفانه اینک در ایران «محفل» نشینانی وجود دارند که به تیره کردن روابط ایران و عراق دامن می زنند. نیروهای امنیتی می بایست ترورهای گروهک رجوی را تا عقبه آن که به عملکرد محفل نشینان بازمی گردد، دنبال کنند و دولت می بایست عزم راسخ خود را در برقراری روابط صلح آمیز با عراق به همگان دیکته کند.

۵. تیمهای «آتش به اختیار» گروهک رجوی با در دست داشتن چند سوژه وارد ایران زمین می شوند تا فضا را خونین کنند. به طور طبیعی آنان در زمان ترور ساده ترین هدف را برمیگزینند. ترور شهید صیاد شیرازی در روز شنبه بدون اینکه محافظی همراه ایشان باشد، از نوع عملیات تروریستی بدون هزینه است.

۶. در سالهای گذشته وزارت اطلاعات به خوبی با عملیات تروریستی مقابله می کرد، اما متأسفانه از زمانی که نهادهای نظامی-امنیتی-انتظامی به جای توجه به وظایف اصلی و قانونی به نزاعهای سیاسی درون نظام می پردازند و مطبوعات و جبهه دوم خرداد را سوژه تلقی می کنند، ماشین ترور گروهک رجوی به راه افتاده است.

وجود یک وزارت اطلاعات مقتدر که حافظ منافع ملی باشد و نیروی انتظامی که نظم و امنیت را در شهرها برقرار و با خشونت طلبی برخورد نماید و سپاهی که از

مرزهای ملی محافظت کند و اجازه ندهد دشمنان و مزدوران به داخل آن نفوذ کنند، ضروری است. جبهه دوم خرداد مطمئناً از اقتدار ملی و قانونی نهادهای نظامی-امنیتی و انتظامی حمایت می‌کند. اما با تقلیل وظایف آنها به وظایف جناحی و دخالت در نزاعهای سیاسی گروههای داخلی مخالف است.

ایران به همه ایرانیان تعلق دارد و ایرانیان با گفت‌وگو مسائلشان را حل خواهند کرد، نه با ترور و حکومت وحشت. هر کس دست به اسلحه برد و یا با خشونت مخالفان خود را از صحنه خارج سازد، ایرانی نیست.

«فرح دیبا» و سیاست دوگانه*

حجت‌الاسلام رهبریور: انتشار نامه فرح دیبا یک حرکت ضد انقلابی محض است و تبلیغ به سود رژیم منحوس (سلطنتی) تلقی می‌شود. چه رسد به اینکه این کار در یک روزنامه صورت گرفته باشد. (کیهان، ۱۳۷۸/۱/۱۵)

آیت‌الله یزدی: شما پیام کسی را (فرح) چاپ کردید که دهها فساد و خرابکاری و جنایت در کشور انجام داد و به همراه شاه، فرار کرد. او از دید همه محکوم است و شما پیام وی را منتشر کردید، آن هم در نشریه‌ای که متعلق به زنان است... این کار بر ضد انقلاب است و رسیدگی به آن وظیفه دادگاه انقلاب می‌باشد. باید این دادگاه به آن رسیدگی کند. (رسالت، ۱۳۷۸/۱/۲۱)

انتشار پیام همسر شاه معدوم توسط روزنامه زن، توقیف آن روزنامه توسط دادگاه انقلاب و جنجال راست سستی و افراطی را به دنبال داشت مبنی بر اینکه با چاپ آن پیام، حرکتی ضد انقلابی صورت گرفته که با توقیف روزنامه زن، اخراج فائزه هاشمی از مجلس و انجام مباحثه توسط وی و برخی از خانواده‌های شهدا شاید آبی بر آتش احساسات ریخته شود. البته آنان که شعار «آمده‌ایم مباحثه، مباحثه، کجاست آنکه با فرح کند همی معامله، معامله» را ساخته‌اند احتمالاً با مرگ فائزه هاشمی پس از مراسم مباحثه آرام خواهند گرفت.

۱. دادگاه انقلاب برخلاف اصل ۱۶۸ قانون اساسی در موضوعی دخالت کرد که خارج از صلاحیت اوست و برخلاف ماده ۲۷ و ۲۸ قانون مطبوعات که لغو پروانه را فقط در دو مورد مجاز دانسته و برخلاف تبصره ۳ ماده ۳۳ که توقیف موقت نشریه را

فقط در یک مورد، آن هم حداکثر به مدت ده روز، مجاز دانسته است، روزنامه زن را توقیف کرد.

۲. مدعای دفاع از انقلاب راست افراطی و راست سنتی با مشاهده آخرین شماره ماهنامه یالثارات الحین که از طرف انصار حزب الله منتشر می شود، رنگ می باز و آدمی تردید می کند که آیا دستگاه قضایی با سیاستی دوگانه خود را تا تأمین منافع یک جناح تقلیل داده است.

ماهنامه یالثارات، شماره ۵۶، ۲۰ اسفند ۱۳۷۷، صفحه ۱۳ با تیترو: «شاه به جامعه باز اعتقاد داشت» به انتشار نظرات تبلیغی فرح درباره همسرش مبادرت کرده و از زبان فرح می نویسد: «شاه به امکان ایجاد جامعه باز و دموکراسی اعتقاد داشت و امیدوار بود که با گذشت زمان، بتوان گشایشهای بیشتری را ایجاد کرد».

یالثارات ضمن اشاره به اینکه فرح دیبا، «از طریق پست الکترونیکی با ایزانها در تماس است» از دلتنگی فرح خبر می دهد و از اینکه او گاهی اوقات به اداره ای در ایران به طور ناشناس تلفن می زند.

۳. از نظر عنصر مادی جرم اقدام روزنامه زن با ماهنامه یالثارات تفاوتی ندارد. اما از نظر عنصر معنوی جرم اقدام آن دو تفاوت دارد. یالثارات سخنگوی انصار حزب الله است که با نیت و قصد خیر و رضای خدا دست به اقدام می زند، ولی فائزه هاشمی یکی از چهره های شاخص کارگزاران سازندگی است که قصدی جز «کسب ثروت» از راه غیرقانونی، «تصاحب قدرت» از راه سیاسی کاری و «نابودی انقلاب» ندارد. شاید هم «فرح انصار» و «فرح راست سنتی» با «فرح کارگزاران» تفاوت داشته باشد و توهم ناشی از اشتراک لفظ باشد: اشتراک لفظ دائم رهن است.

۴. مردم ایران زمین به دلیل اینکه رژیم شاه را به روشهای مسالمت آمیز اصلاح ناپذیر می دانستند، با انقلاب آن رژیم را به موزه تاریخ سپردند تا آیندگان صرفاً در کتابهای تاریخی کالبدشکافی آن را مطالعه کنند. اما اینک گروهی سست ایمان چنان تبلیغ می کنند که گویی اپوزیسیونی نیرومند از سلطنت طلبان آماده اند تا نظام جمهوری اسلامی برآمده از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ را ساقط کرده و جایگزین آن شوند. رژیم سلطنتی به دوران ماقبل مدرن تعلق داشت. مردم ایران اینک در پناه اسلام با گامهای بلند به سوی دموکراسی، آزادی، حقوق بشر، تکثر، جامعه مدنی و مردم سالاری خیز برداشته اند. جبهه دوم خرداد بزرگترین مخالف نظام سلطنتی است

و اینک یکی از چهره‌های شاخص آن به دلیل نقد «قرائت سلطنتی از حکومت دینی» در زندان به سر می‌برد و امروز باید در دادگاه محاکمه شود.

۵. قرار است کرباسچی به جرم تخفیف به مدیران شهرداری راهی زندان شود. در این مورد هم با سیاست دوگانه دستگاه قضایی روبرویم. کرباسچی در خیابان ولیعصر برای ساختن صدها بوتیک به یک نفر چند میلیارد تومان تخفیف داده است و در میدان ولیعصر برای ساختمان دیگری نیز به همین ترتیب، اما این موارد و موارد دیگر نه تنها در محاکمه کرباسچی مطرح نشد، بلکه کرباسچی به خاطر آن تخفیفهای میلیاردی محکوم و مجازات نمی‌شود. دو نوع فرح، دو نوع تخفیف و دو نوع مجازات!

سیاست دوگانه یکی را بر صدر می‌نشانند و دیگری را بر ذیل، فقط انگیزه عمل مهم است که آن را هم «ما» تشخیص می‌دهیم. تخفیف اگر به همفکران «ما» داده شود، به قصد قربت است، اما اگر به رقبای «ما» تعلق گیرد، به قصد ضربه زدن به نظام است.

پروژه ناتمام قتل‌های سیاسی*

الف. مدعیات کیهان علیه مطبوعات به‌قرار زیر است:

۱. مدیر مسؤول روزنامه راست افراطی در چند ماه گذشته در صدد القای این نکته بوده که «نفاق جدید»ی در بین نیروهای خودی به‌وجود آمده است که باید شناسایی «و سپس عرصه را از حضور آنان زدود». وی با سخنرانیهای مکرر در ارگانهای مختلف در صدد توجیه آن نظر است.

۲. مدیر مسؤول کیهان در سرمقاله مورخ ۱۳۷۸/۱/۲۱ می‌نویسد: «امروزه تمامی شواهد و قرائن موجود و اسناد و مدارک غیر قابل انکار، حکایت از آن دارند که عوامل ضد انقلاب وابسته به‌قدرتهای بیگانه، مدیریت پشت صحنه برخی از مطبوعات را بر عهده دارند و از این مطبوعات به‌عنوان "بست" استفاده می‌کنند... امروزه، امریکا، از پشت صحنه مدیریت اصلی این صحنه را بر عهده دارد».

۳. پس از آن مدیر مسؤول کیهان در هیئت رزمندگان شهر نجف‌آباد اعلام کرد: «گروهی متشکل از عوامل بدسابقه داخلی و ضد انقلابیون فراری، مدیریت پشت صحنه برخی از مطبوعات جدیدالتأسیس را بر عهده دارند».

۴. کیهان در تاریخ ۱۳۷۸/۱/۲۵ در پاسخ یکی از خوانندگانش که خواستار آن شده که نام عوامل بیگانه‌ای را که مدیریت پشت صحنه برخی روزنامه‌ها را بر عهده دارند، فاش کند، وعده می‌دهد: «اگرچه تاکنون در این‌باره مطالب مستند فراوانی داشته‌ایم، ولی انشاءالله در آینده‌ای نزدیک نام و نشان این عوامل وابسته به‌کانونهای بیگانه و سوابق آنها را با جزئیات بیشتری درج خواهیم کرد».

۵. کیهان ۱۳۷۸/۱/۲۶ می‌نویسد: «اطلاعات دقیقی وجود دارد که پشت صحنه برخی از این روزنامه‌ها عناصر وابسته به‌بیگانگان هستند که این افراد هیچ علقه‌ای

نسبت به امام، انقلاب، مردم و اعتقادات و باورهای ارزشی مردم ندارند. انشاءالله در آینده پشت صحنه این دسته از مطبوعات و ماهیت برخی از عناصر نفوذی و خط‌دهنده را افشا خواهیم کرد.

۶. کیهان ۱۳۷۸/۱/۲۹ در مطلبی با عنوان «عوامل مشکوک مخفی می‌شوند!» می‌نویسد: «برخی از روزنامه‌های جدیدالتأسیس برای جلوگیری از افشای عوامل مشکوک پشت پرده‌ای که هدایت جمعی از روزنامه‌نگاران را در دست دارند، به تکاپو افتادند. یکی از روزنامه‌های صبح... از زبان دیگران برای عناصر مشکوک و مسئله‌دار، حیثیت بترشد و آنها را از گزند! افشاگری برهاند... همین واکنشهای اخیر برخی روزنامه‌ها نشان می‌دهد که برای رهایی از افشاگرها باید چاره‌ای اندیشید!» ب. کیهان ابتدا از وجود «اسناد و مدارک غیر قابل انکار» هدایت مطبوعات توسط «عوامل ضد انقلاب وابسته به قدرتهای بیگانه» سخن گفت و از اینکه امریکا مدیریت مطبوعات جدیدالتأسیس را در دست دارد. اما اینک از «عوامل مشکوک پشت پرده‌ای که هدایت جمعی از روزنامه‌نگاران را در دست دارند» سخن می‌گوید. در واقع آن ادعای بزرگ به این ادعای مشکوک، تقلیل یافت.

اگر چنان «اسناد و مدارک غیر قابل انکاری» وجود دارد، چرا انتشار آنها به «آینده نزدیک» موکول می‌شود؟ مگر وظیفه دینی و ملی تمام شهروندان یک کشور ایجاب نمی‌کند که «عوامل وابسته به قدرتهای بیگانه» را سریعاً به‌مسئولین امنیتی و قضایی معرفی کنند؟ آیا این عمل بر انتشار روزنامه و ایراد سخنرانی اولویت ندارد؟ نکند بین کیهان‌نشینان و وزارت اطلاعات و قوه قضائیه کیلومترها فاصله افتاده است و اینان امکان ارسال مدارک و اسناد به مرکز را ندارند؟ شاید کیهان‌نشینان به وزارت اطلاعات و قوه قضائیه اطمینان ندارند و نمی‌توانند اسناد خود را در اختیار آنان بگذارند.

مگر کیهان نمی‌گوید: «بهترین راهکار جلوگیری از تداوم شیطنیت، افشای عوامل شیطنیت و معرفی سرنخه‌است». باید وزارت اطلاعات و قوه قضائیه مواخذه شوند که نمی‌توانند به وظیفه خود عمل کنند و روزنامه کیهان مدال بگیرد که با تشکیل شبه‌وزارت اطلاعات در مؤسسه کیهان موفق به کشف «عوامل وابسته به بیگانه» شده است.

ج. تیر جدید کیهان، «عوامل مشکوک مخفی می‌شوند»، بسیار نگران‌کننده است.

نگرانی از این بابت که شاید با مخفی شدن عوامل مشکوک، رسالت اطلاعاتی-امنیتی کیهان فراموش شود و «اسناد و مدارک غیر قابل انکار» به‌بایگانی سپرده شود. نگرانی از این بابت که مخفی شدن «عوامل وابسته به‌بیگانگان» برای «امنیت ملی» ایران بسیار خطرناک است و مدیران امنیتی کیهان شاید با عدم افشای آنان در چنین خیانتی مشارکت کنند.

د. پرسش نگران‌کننده‌تر این است که آیا مبارزه ضد امپریالیستی با مطبوعات از نوع مبارزه ضد امپریالیستی حمله به‌اتوبوس توریست‌های آمریکایی نیست که هدایت آن‌را موساد به‌عهده داشت؟ آیا باید منتظر ماند تا سردار رضایی دیگری در یک مصاحبه مطبوعاتی پرده از عوامل موساد بردارد که یک بار دیگر راست افراطی را فریب داده است؟

ه. ادعای کیهان، در صورت عدم اثبات، وصادق نشر اکاذیب به‌قصد اضرار به‌غیر است. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی رسماً از مدیر مسؤول کیهان درخواست ارائه شواهد و مدارک کرده است. متأسفانه سکوت وزارت اطلاعات پرسش‌برانگیز است. وزیر محترم اطلاعات می‌بایست در اسرع وقت با دریافت «مدارک و اسناد غیر قابل انکار» کیهان نسبت به‌دستگیری «عوامل ضد انقلاب وابسته به‌قدرت‌های بیگانه» که هدایت مطبوعات را در دست دارند اقدام کند و قوه قضائیه با محاکمه علنی آنها پرده از خیانت بردارد.

و. نخبگان و دینداران مدعای کیهان را به‌گونه دیگری تحلیل می‌کنند. از نظر آنان اتهام کیهان، ادامه پروژه ناتمام قتل‌های سیاسی است وقتی با کوشش و جسارت آقای خاتمی و جبهه دوم خرداد پروژه نابودی جنبش جامعه مدنی ایران ناکام و ناتمام باقی ماند، آن پروژه می‌بایست توسط گروهی در شکل و شمایل جدید پیگیری شود.

آیا وابسته خواندن مطبوعات دوم خرداد پوشش مناسب قتل مطبوعات نیست؟

دین ستیزی و دین گریزی*

نامه به ناطق نوری

جناب آقای ناطق نوری

ریاست محترم مجلس شورای اسلامی

خطابه جنابعالی در جمع روحانیون و ائمه جمعه استان مازندران در تاریخ ۱۳۷۸/۱/۲۶ باعث تعجب گردید. شما در آن خطابه با ذکر نام چند نشریه آنها را «دین ستیز» خوانده و گفته اید: «دین ستیزی مجلات و روزنامه‌ها را ببینید، بحث از رهبر، انقلاب و امام فراتر رفته است، بحث رسول الله و اسلام است».^۱

آیا اتهام بلادلیل دین ستیزی، نشر اکاذیب به قصد اضرار به غیر نام ندارد؟ آیا ایراد چنین اتهامی توسط ریاست مجلس موجب تضعیف نظام نمی شود؟ آیا بیان چنین نظری توسط فردی که در کسوت روحانیت است موجب وهن روحانیت نیست؟ در خصوص اتهام جنابعالی چند نکته را معروض می دارم. اما برای اینکه مبنای مشترکی برای گفت و گو فراهم آید با استناد به نظرات مرحوم مطهری، که به فرموده امام خمینی (ره) تمام آثارش بلااستثنا خوب است و مقبول تمام معتقدان به اسلام و نظام و انقلاب است، زمینه داوری و ادامه بحث فراهم می شود.

۱. در آسیب شناسی جوامع دینی باید یک نکته اساسی مورد توجه قرار گیرد. عدم تناسب روش و وسائل با هدف یکی از آفات است که در جوامع دینی مشاهده می گردد. برخی از مؤمنان گمان می کنند که برای حصول یک هدف مقدس می توان از هر روش و وسیله ای استفاده کرد. آیا می توان برای بطل و گسترش دین دروغ گفت و تهمت زد؟ مرحوم مطهری در این باره می فرماید: «یکی از راههایی که از آن راه بر دین ضربه وارد شده است از جنبه های مختلف، رعایت نکردن این اصل است

که ما همان‌طور که هدفمان باید مقدس باشد، وسائلی هم که برای این هدف مقدس استخدام می‌کنیم باید مقدس باشد. مثلاً ما نباید دروغ بگوییم، نباید غیبت بکنیم، نباید تهمت بزنیم. نه فقط برای خودمان نباید دروغ بگوییم، به نفع دین هم نباید دروغ بگوییم، یعنی به نفع دین هم نباید بی‌دینی بکنیم، چون دروغ گفتن بی‌دینی است، به نفع دین دروغ گفتن، به نفع دین بی‌دینی کردن است. به نفع دین بی‌دینی کردن است. به نفع دین غیبت کردن، به نفع دین بی‌دینی کردن است. دین اجازه نمی‌دهد ولو به نفع خودش ما بی‌دینی بکنیم.^۱

۲. چند صبا‌چی است که راست ستی و راست افراطی در یک اقدام مشترک با تبلیغات گسترده در صدد القاء اتهام دین‌ستیزی به‌جبهه دوم خرداد و مطبوعات وابسته به‌آئند. جالب است که نمایندگان جناح همفکران با خط گرفتن از شما در استیضاح وزیر ارشاد یکی از مواردی که به‌عنوان علت استیضاح بر آن تأکید کرده‌اند دین‌ستیزی برخی از مطبوعات است. این اتهام فاقد دلیل ناشی از علت خاصی است که مرحوم مطهری بخوبی آن‌را شکافته‌اند: «همیشه بی‌سوادها و نادانها و جاهلها وقتی که در مقابل دانشمندا، باقدرتها، باهنرها قرار می‌گیرند و می‌بینند جامعه برای اینها احترام قائل است، آثار علمیش را می‌بینند، ابزار دیگری که ندارند، اگر بگویند بی‌سواد است، آثار علمیش را می‌بینند، اگر بگویند بی‌هنر است هنرش را دارند می‌بینند، اگر بگویند بی‌عقل است عقلش را دارند می‌بینند، چه بگویند؟ آخرش می‌گویند این دین ندارد، این کافر است، این مسلمان نیست».^۲

این رویکرد در تاریخ اسلام سابقه دارد. در نزاع اشاعره و معتزله، اشاعره خود را پاینده به سنت پیامبر و معتزله را «روشنفکران ضد سنت» می‌خواندند. شهید مطهری در این باره در مقدمه کتاب عدل الهی می‌نویسد: «اختلاف دید و نگرش معتزله و اشاعره هیچ‌گونه ربطی به میزان پابندی آنها به دین اسلام ندارد. معتزله عملاً از اشاعره نسبت به اسلام دلسوزتر و پایبندتر و فداکارتر بودند. معمولاً نهضت‌های روشنفکری، هرچند از یک خلوص کامل برخوردار باشد، در مقابل مظاهران به‌تعبد و تسلیم، ولو اینکه از هر نوع صفا و خلوص نیت بی‌بهره باشند، مورد چنین اتهاماتی در میان عوام واقع می‌شود».^۳

۱. مرتضی مطهری، سیری در سیره نبوی، انتشارات صدرا، ص ۱۳۹-۱۴۰.

۲. مرتضی مطهری، سیری در سیره ائمه اطهار، انتشارات صدرا، ص ۴۴.

۳. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، جلد ۱، انتشارات صدرا، ص ۴۵.

۳. استفاده ابزاری از دین برای توجیه قدرت مطلقه، تصاحب قدرت، حذف مخالفان و دگراندیشان، دینی نشان دادن سیاست و عملکرد یک جناح و... موجب دوری مردم از دین و «استبداد دینی» می شود. مرحوم مطهری در خصوص استفاده ابزاری از دین توسط سیاستمداران می فرماید: «خطرناکترین موقعها آن وقتی است که این دو قدرت یعنی ماده و معنی دست به دست یکدیگر داده و بخواهد بر سر ملتی فرود آید. البته دیانت به خودی خود همواره دفاع از مظلوم است ولی امان از وقتی که در اثر جهالت مردم و خیانت اولیاء امور یعنی جهالت منتسکین و خیانت متهتکین، دین ابزار سیاست واقع شود. امان از وقتی که دین ابزار سیاست واقع شود»^۱.

آیا مطرح کردن دین ستیز بودن مطبوعات در ماه محرم به منظور بهره گیری از احساسات پاک مذهبی مردم برای قتل مطبوعات (تعطیل کردن آنها) صورت نمی گیرد؟ آیا بیج مداحان و روضه خوانها علیه مطبوعات در ماجرای تاسوعا و عاشورا استفاده ابزاری از دین برای سرکوب متدینان به نفع سیاست یک جناح نام ندارد؟

۴. استفاده ابزاری از خانواده شهدا علیه مطبوعات توسط جناح راست سستی و راست افراطی از بقایای «فکر اموی» است. در ماجرای اعتراض امت مسلمان به عثمان، حضرت امیر (ع) ناچار امکان و از روی خیرخواهی به عثمان کمک کرد. اما معاویه نه تنها هیچ کمکی به عثمان نکرد بلکه از دور در انتظار قتل عثمان به سر می برد. متها وقتی عثمان به قتل رسید پیراهن عثمان را بر چوب کرد، آیه وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوَلِيِّهِ سُلْطٰنًا را شعار خود کرد، اشکها از مردم گرفت، علی (ع) را مسؤول قتل عثمان معرفی کرد و با تدارک سپاه، جنگ با امیرالمؤمنین به راه انداخت. این است که مرحوم مطهری می فرماید حکومت اموی از بین رفت اما «فکر اموی» که پیراهن خلیفه مقتول را به چوب می کشد و قرآن بر سرنیزه می کشد در میان مسلمین باقی ماند: «فکر اموی در زیر پرده و لفافه با فکر اسلامی مبارزه می کرد. عنصر فکر اموی داخل عناصر فکر اسلامی شد. ای بسا که در فکر همانایی که هر صبح و شام بنی امیه را لعنت می کنند، عنصری از فکر اموی موجود باشد و خودشان خیال کنند فکر اسلامی است و قطعاً این طور است. امویها رفتند ولی مع الأسف

۱. مرتضی مطهری، حمله حسینی، جلد ۳، انتشارات صدرا، ص ۲۴.

عناصر فکر اموی و رژی‌م اموی باقی ماند و با تغییر، جزء اصول زندگی ما شده. امروز هم اصول معاویه‌ای عامل دیانت را استخدام کرده علیه دیانت و نمی‌شود یک کلمه علیه اصول اموی سخن گفت. به اندازه گریه‌ای که در پای پیراهن عثمان ریختند باز می‌ریزند.^۱

۵. «دین‌ستیز» خواندن مطبوعات نه تنها اتهام بلا دلیل است بلکه از عدم دقت علمی و دین‌ناشناسی حکایت دارد. در واقع ایران‌زمین درگیر نزاع دین‌ستیزان و مدافعان دین نمی‌باشد. چالش کنونی میان چند قرائت مختلف از دین است. برای ادامه بحث بهتر است ابتدا قضاوت مرحوم مطهری درباره قرائت رسمی از دین را به شما یادآوری نمایم. ایشان می‌فرمایند: «فکر دینی ما باید اصلاح شود. تفکر ما درباره دین غلط است، غلط. به جرأت می‌گویم از چهارتا مسئله فروع، آن هم در عبادات، چندتایی هم از معاملات، از اینها که بگذریم دیگر فکر درستی ما درباره دین نداریم، نه در این منبرها و در این خطابه‌ها می‌گوییم و نه در این کتابها و روزنامه‌ها و مقاله‌ها می‌نویسیم، و نه فکر می‌کنیم. ما قبل از اینکه بخواهیم درباره دیگران فکر کنیم که آنها مسلمان شوند باید درباره خود فکر کنیم. چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است... ما مسلمانهایی هستیم که فکرمان درباره اسلام غلط است... دین تریاک اجتماع است، اما کدام دین؟ آن معجونی که ما امروز ساخته‌ایم».^۲

آیا مرحوم مطهری را به دلیل تقابل با قرائت رسمی از دین که ایشان آنرا غلط می‌دانست؛ می‌توان «دین‌ستیز» خواند؟ آیا مطمئن هستید که روایت شما از دین با روایت مرحوم مطهری تعارض ندارد؟ در سال امام خمینی با پذیرش آرای مطهری می‌توان با امام تجدید عهد کرد. برای تقریر محل نزاع به چند مسئله حساس اشاره می‌کنم.

الف. ولایت فقیه: یکی از مواردی که جناب‌عالی از آن مکرراً به عنوان توطئه علیه دین و ارزشها یاد می‌کنید برداشتهای متفاوت از نظریه ولایت فقیه است. مطمئناً خود را اسلام‌شناس هم‌سطح با مطهری تلقی نمی‌کنید و بخوبی واقفید که هیچ‌یک

۱. مرتضی مطهری، پیشین، جلد سوم، انتشارات صدرا، ص ۲۶.

۲. مرتضی مطهری، ده گفتار، انتشارات صدرا، ص ۱۴۷-۱۵۰.

از مسؤولین کنونی جمهوری اسلامی در دین‌شناسی به پای مطهری نمی‌رسند. اینک به روایت مطهری از نظریه ولایت فقیه بنگرید و به صراحت بگویید که آیا آن تلقی را دین‌ستیزانه می‌دانید یا نه؟

«ولایت فقیه به این معنی نیست که فقیه خود در رأس دولت قرار بگیرد و عملاً حکومت کند... تصور مردم آن روز - دوره مشروطیت - و نیز مردم ما از ولایت فقیه این نبود و نیست که فقها حکومت کنند و اداره مملکت را به دست گیرند... ولایت فقیه، یک ولایت ایدئولوژیکی است و اساساً فقیه را خود مردم انتخاب می‌کنند و این امر عین دموکراسی است».^۱ «روحانیت نه به طور مجموعه و دستگاه روحانیت باید وابسته به دولت بشود و نه افرادی از روحانیین بایند پستهای دولتی را به جای دیگران اشغال کنند، بلکه روحانیت باید همان پست خودش را که ارشاد و هدایت و نظارت و مبارزه با انحرافات حکومتها و دولتهاست، حفظ بکند».^۲

در خصوص حاکم اسلامی می‌فرمایند: «حکمران بالضروره یعنی کسی که مطاوعت مشروع دارد نه کسی که به زور خود را تحمیل کرده است، و آن کس که مطاوعت مشروع دارد به دو گونه ممکن است: یکی به نحو ولایت، و دیگر به نحو وکالت».^۳ و در خصوص انتخاب حاکم (ولی یا وکیل) می‌فرمایند: «انتخاب‌گراها یا سایر فقها هستند (نوعی حکومت اریستوکراسی) و یا انتخاب آنها نظیر انتخاب مرجع تقلید با عامه است (نوعی دموکراسی)».^۴

می‌دانم که تحویل نظریه ولایت فقیه به وکالت فقیه و انتخاب مستقیم توسط مردم و محدود کردن اختیاراتش به صرف نظارت ایدئولوژیک، برای شما قابل قبول نیست. اما نمی‌توانید آن را دین‌ستیزانه یا توطئه بخوانید چرا که مطهری آن نظریه را چنین روایت می‌کرد و با تبلیغ چنان درکی از سیمای جمهوری اسلامی مردم را به سوی آن دعوت می‌کرد. به یاد دارید که پس از طرح نظریه وکالت فقیه توسط فیلسوف و فقیه معاصر، آقای دکتر مهدی حائری یزدی، شما و جناحتان چه جنجالی پیا کردید. اما اکنون به نیکی بنگرید که مرحوم مطهری قبل از جناب دکتر حائری وکالت فقیه را مطرح کرده‌اند. جالبتر اینکه آقای مصباح یزدی که مدعی‌اند ده سال در

۱. مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، انتشارات صدرا، ص ۸۵.

۲. مرتضی مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، انتشارات صدرا، ص ۲۶.

۳. پیشین، ص ۱۵۰. ۴. پیشین، ص ۱۵۴.

موضوع ولایت فقیه تبع کرده‌اند در خصوص انتخابی بودن ولایت فقیه می‌فرمایند: «فقط آقای منتظری این نظریه را مطرح کرده است و به غیر از او کسی را نمی‌شناسم که قائل به آن باشد و اگر اینها کسی را می‌شناسند چرا با اسم معرفی نمی‌کنند».^۱ نمی‌دانم چگونه آقای مصباح یزدی در تبع ده‌ساله‌اش مرحوم مطهری و آقای دکتر مهدی حائری یزدی را نادیده گرفته‌اند. آقای منتظری و مطهری و حائری یزدی سه تن از شاگردان ممتاز مرحوم امام خمینی‌اند. امام، فقه آقای منتظری را از همه آقایان قوی‌تر دانسته‌اند و در حالی که همه آقایان را حجت‌الاسلام می‌خواندند تنها آقای منتظری را آیت‌الله نامیدند. مرحوم مطهری را امام «فیلسوف و فقیه عالی مقام» خواندند که «همه آثارش بی‌استثنا خوب است».

مطهری و منتظری و حائری یزدی را فراموش کنید. حضرت علی(ع) را نمی‌توان فراموش کرد. حتماً کلام مولی علی(ع) را به یاد دارید که به عنوان امیر مسلمین با امت خود سخن گفت و رابطه خود را با مردم تعیین کرد تا بعدها حکام نتوانند به نام دین به گونه دیگری بر مردم حکومت کنند. امیرالمؤمنین فرمود: فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تَكَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ، وَلَا تَحْفَظُوا مِنِّي بِمَا يُحْفَظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ. وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُضَانَعَةِ وَلَا تَطْلُبُونِي اسْتِغْلَالًا فِي حَقِّ قَبِيلِي وَلَا التَّمَامَسَ إِعْظَامَ لِنَفْسِي. فَإِنَّهُ مَنْ اسْتَعْلَى الْحَقَّ أَوْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرِضَ عَلَيْهِ. كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تُكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ، فَإِنِّي لَشَيْ فِي نَفْسِي بِغَوْقٍ أَنْ أُخْطِئَ، وَلَا أَمَرٌ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يُكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَهْلُكَ بِهِ مِنِّي. پس با من چنانکه با سرکشان گویند سخن مگویید و چونان که با نیزخویان کنند از من کناره مجوید، و با ظاهرازیایی آمیزش مدارید و شنیدن حق را به من سنگین مپندارید، و نخواهم مرا بزرگ انگارید، چه آن کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نمودن عدالت بر وی دشوار بود، کار بحق و عدالت کردن بر او دشوارتر است. پس، از گفتن حق، یا رای زدن در عدالت باز مایستید، که من نه برتر از آنم که خطا کنم، و نه در کار خویش از خطا ایمنم، مگر که خدا مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن توانا تر است».^۲ آیا تأمل در همین نکات مطهری را بدانجا نرساند که به صراحت بنویسد: «مقام قدسی داشتن حکام، اختصاص به جهان تسنن دارد، در شیعه هیچ‌گاه چنین مفهومی

وجود نداشته است. تفسیر شیعه از "اولوالامر" هرگز به صورت بالا نبوده است.^۱ حاکم اسلامی (وکیل ناظر غیر قدسی منتخب مردم) نیز اختیارات مطلق ندارد و نمی تواند با استناد به دین حکومت مطلقه برقرار نماید: «از نظر فلسفه اجتماعی اسلامی، نه تنها نتیجه اعتقاد به خدا پذیرش حکومت مطلقه افراد نیست و حاکم در مقابل مردم مسؤولیت دارد، بلکه از نظر این فلسفه، تنها اعتقاد به خداست که حاکم را در مقابل اجتماع مسؤول می سازد و افراد را ذی حق می کند و استیفای حقوق را یک وظیفه لازم شرعی معرفی می کند».^۲

ب. لیبرالیسم: مورد بعدی مسئله لیبرالیسم است. جنابعالی دائماً خطر لیبرالیسم و تفسیر لیبرالیستی اسلام را گوشزد کرده اید. در این خصوص نیز روایت مرحوم مطهری از دین با روایت شا و جناحان تعارض و تباین دارد. مرحوم مطهری می فرماید: «تعلیمات لیبرالیستی در متن تعالیم اسلامی وجود دارد».^۳ «من مکرر در نوشته های خودم نوشته ام: من هرگز از پیدایش افراد شکاک در اجتماع که علیه اسلام سخنرانی کنند و مقاله بنویسند، متأثر که نمی شوم هیچ، از یک نظر خوشحال هم می شوم. چون می دانم پیدایش اینها سبب می شود که چهره اسلام بیشتر نمایان بشود. وجود افراد شکاک و افرادی که علیه دین سخنرانی می کنند، وقتی خطرناک است که حامیان دین آن قدر مرده و بی روح باشند که در مقام جواب برنایند یعنی عکس العمل نشان ندهند. اما اگر همین مقدار حیات و زندگی در ملت اسلام وجود داشته باشد که در مقابل ضربت دشمن عکس العمل نشان بدهد، مطمئن باشید که در نهایت امر به نفع اسلام است».^۴ «اگر در صدر اسلام در جواب کسی که می آمد و می گفت من خدا را قبول ندارم، می گفتند بزنید و بکشید، امروز دیگر اسلامی وجود نداشت. اسلام به این دلیل باقی مانده که با شجاعت و با صراحت با افکار مختلف مواجه شده است... در آینده هم اسلام، فقط و فقط با مواجهه صریح و شجاعانه با عقاید و افکار مختلف است که می تواند به حیات خود ادامه دهد. من به جوانان و طرفداران اسلام هشدار می دهم که خیال نکنند راه حفظ معتقدات اسلامی، جلوگیری از ابراز عقیده دیگران است. از اسلام فقط با یک نیرو می شود پاسداری

۱. مرتضی مطهری، نهضت های اسلامی در صدامه اخیر، انتشارات صدرا، ص ۲۶.

۲. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، جلد ۱، ص ۵۵۴.

۳. پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۴۴.

۴. پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۳۴.

کرد و آن علم است و آزادی دادن به افکار مخالف و مواجهه صریح و روشن با آنها».^۱ «وظیفه حتمی همگی ما این است که به آزادیها به معنای واقعی کلمه احترام بگذاریم. زیرا اگر بنا بشود حکومت جمهوری اسلامی، زمینه اختناق را به وجود بیاورد، قطعاً شکست خواهد خورد... هر کس می‌باید فکر و بیان و قلمش آزاد باشد و تنها در چنین صورتی است که انقلاب اسلامی ما، راه صحیح پیروزی را ادامه خواهد داد. اتفاقاً تجربه‌های گذشته نشان داده است که هر وقت جامعه از یک نوع آزادی فکری - ولو از روی سوء نیت - برخوردار بوده است این امر به ضرر اسلام تمام نشده، بلکه در نهایت به سود اسلام بوده است. اگر در جامعه ما، محیط آزاد برخورد آرا و عقاید به وجود بیاید به طوری که صاحبان افکار مختلف بتوانند حرفهایشان را مطرح کنند و ما هم در مقابل، آرا و نظریات خودمان را مطرح کنیم، تنها در چنین زمینه سالمی خواهد بود که اسلام هر چه بیشتر رشد می‌کند».^۲

لیبرالیستی دانستن تعالیم اسلامی، فرصت دادن به شکاکان جهت نقد دین، نفی خشونت در مورد مخالفان دین، تأیید آزادی بیان، در نظر گرفتن آزادی به عنوان یکی از اهداف انبیا، و مقدس دانستن آزادی پاره‌ای از ارکان روایت مطهری از دین است: «از نظر اسلام، مفاهیم دینی همیشه مساوی آزادی بوده است، درست برعکس آنچه در غرب جریان داشته، یعنی این که مفاهیم دینی مساوی با اختناق اجتماعی بوده است».^۳ «یکی از مقاصد انبیا به طور کلی و به طور قطع این است که آزادی اجتماعی را تأمین کنند و با انواع بندگیها و بردگیهای اجتماعی و سلب آزادیهایی که در اجتماع هست مبارزه کنند. دنیای امروز هم آزادی اجتماعی را یکی از مقدسات خود می‌شمارد. اگر مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر را خوانده باشید این را می‌فهمید. در آنجا می‌گوید عله‌العلل تمام جنگها، خونریزیها و بدبختیها که در دنیا وجود دارد این است که افراد بشر به آزادی دیگران احترام نمی‌گذارند. آیا منطق انبیا تا اینجا با منطق امروز موافق است؟ آیا آزادی مقدس است؟ بله مقدس است و بیار هم مقدس است».^۴

ج. تساهل و مدارا: یکی دیگر از مواردی، که به تبع لیبرالیسم، بدان شدت تاخته‌اید مسئله تساهل و مداراست. در این خصوص نیز تفاوت قرائت مطهری با

۱. پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۱۸-۱۹.

۲. پیشین، ص ۶۲-۶۳.

۳. مجموعه آثار، جلد ۱، ص ۵۵۵.

۴. مرتضی مطهری، گفتارهای معنوی، انتشارات صدرا، ص ۱۸.

شما و همفکرانتان مشهود است. مرحوم مطهری سیطره روح تساهل بر مسلمین را یکی از علل پیشرفت مسلمین می‌دانند. «یکی از علل سرعت پیشرفت مسلمین در علوم این بوده است که در اخذ علوم و فنون و صنایع و هنرها تعصب نمی‌ورزیدند و علوم را در هر نقطه و در دست هر کس می‌یافتند از آن بهره‌گیری می‌کردند و به اصطلاح امروز روح «تساهل» بر آنها حکمفرما بوده است».^۱

یکی از موارد عدم تساهل تقسیم علوم به دینی و غیر دینی است. سودای ایجاد علوم اجتماعی اسلامی بیش از بیست سال است که شورای عالی انقلاب فرهنگی و برخی از حوزویان را به خود مشغول کرده است. اما مرحوم مطهری به صراحت می‌گویند: «اساساً این تقسیم درستی نیست که ما علوم را به دو دسته تقسیم کنیم: علوم دینی و علوم غیر دینی، تا این توهم برای بعضی پیش بیاید که علوم می‌که اصطلاحاً علوم غیر دینی نامیده می‌شوند از اسلام بیگانه باشد».^۲

مقوله تساهل باب عریضی دارد که یکی از مصادیق آن، فراگیری علوم بشری است. مرحوم مطهری از زاویه دیگری نیز بدین موضوع نگریسته‌اند: «پیغمبر فرمود: بُعِثْتُ عَلَى الشَّرِيعَةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ. خدا مرا مبعوث کرده است بر شریعت و دین با گذشت، و در موارد خودش سهل و آسان. دینی است عملی. دین غیر عملی نیست. اتفاقاً از نظر آنهایی که از بیرون دارند نگاه می‌کنند، یکی از چیزهایی که به موجب آن اسلام همه را جذب می‌کند همین سهولت و سماحت این دین است. پیغمبر فرمود یک نفر مبلغ باید مبلغ سماحت و سهولت این دین باشد، کاری بکند که مردم به امر دین تشویق و ترغیب بشوند».^۳

آقای ناطق، حال بنگرید به فرمایشات آقای احمد خاتمی در نماز جمعه تهران که در تعارض کامل با قرائت مرحوم مطهری می‌فرمایند: «آقایان باید واقعیتها را ببینند و مهم نیست که وزیر باشد یا نباشد، مهم این است که سفره تساهل و تمام در این کشور برچیده شود».^۴

۶. در واقع اکنون در جامعه ما سه قرائت مختلف از دین رویاروی یکدیگر قرار گرفته‌اند: قرائت طالبانی و سلطنتی از دین، قرائت فاشیستی از دین، قرائت انسانی و

۱. خدمات مقابل ایران و اسلام، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۳۹۵.

۲. ده گفتار، ص ۱۷۳.

۳. سیری در سیره نبوی، ص ۲۱۹.

۴. خرداد، ۱۳۷۸/۲/۴.

عقلانی و رحمانی از دین. جبهه دوم خرداد و مطبوعات وابسته بدان مدافع قرائت انسانی و عقلانی و رحمانی از دین است و خاتمی پرچمدار چنان روایتی از دین است. آیا تئوریزه کردن قرائت انسانی از دین و نقد قرائت طالبانی و فاشیستی، دین‌ستیزی نام می‌گیرد؟ از تاریخ دین باید عبرت گرفت و درس آموخت. به یاد داشته باشیم که یکی از عبرت‌های عاشورا این است که یزید، امام حین را به نام دین و خارجی به شهادت رساند: «یزید هم که امام حین را کشت گفت: قُتِلَ الْحُسَيْنُ بِسَيْفٍ جَدِّهِ، یعنی حسین با شمشیر جدش پیامبر کشته شد! این یک معنای درستی دارد. یعنی از نیروی پیامبر استفاده کردند و او را کشتند، چون برای تحریک مردم می‌گفتند: يَا خَيْلَ اللَّهِ اَرْكَبِي وَبِالْحَنَّةِ اُبْثِرِي. ای سواران الهی سوار شوید و بهشت بر شما بشارت باد. امام باقر(ع) فرمودند سی هزار نفر جمع شده بودند که جد ما حضرت حسین(ع) را بکشند و كُلُّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِدَمِهِ و هر یک با کشتن او به خدا تقرب می‌جستند، چون می‌گفتند یزید خلیفه پیامبر است و حسین بن علی بر او خروج کرده است، باید با او جنگید»^۱. و امام حین که استفاده‌ای از دین توسط یزیدیان برای به شهادت رساندن آل پیامبر را می‌دید چه می‌توانست بگوید جز اینکه: «وَيَلْکُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تُخَافُونَ أَلْمَعَادَ فَكُونُوا أَعْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ».

تحولات به وجود آمده پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ ما را بر آن می‌داشت تا به شما به گونه دیگری بنگریم. در جنبش جامعه مدنی ایران شایع بود که جناب‌عالی تنها فردی در جناح راست هستید که پیام دوم خرداد و رأی مردم را فهمیده‌اید. و لذا ما به شما دل بسته بودیم که بازسازی جناح راست را در دستور کار خود قرار دهید.

ایران زمین به یک جناح راست قوی، منسجم و پایبند به منافع ملی و مصلحت ملی نیازمند است. جناح راست می‌تواند سیاستها و برنامه‌هایش درباره سیاست خارجی و داخلی، اقتصاد، فرهنگ، اجتماع و... را به طور شفاف و علنی با مردم در میان بگذارد و نشان دهد که واقعاً به فکر توسعه ایران و مساعدت ایرانیان است. سیاستها و برنامه جناح راست، و دیگر جناحها، باید به بازار سیاست عرضه شود تا شهروندان از حق انتخاب خود برای تعیین سرنوشت بهره جویند. توسعه ایران فقط و

۱. مرتضی مطهری، حق و باطل، انتشارات صدرا، ص ۵۲-۵۳.

فقط از طریق بازار رقابتی کامل سیاست به دست می آید. هیچ کس حق ندارد قواعد عرصه رقابت سیاسی را زیر پا بگذارد و با استفاده از رانت و سوبسید و درست کردن بازار سیاه، بازار را به طور غیر طبیعی در اختیار بگیرد و رقبا را از صحنه حذف کند. «دین ستیز» خواندن رقبا نه تنها از نظر اخلاقی و دینی محکوم است، بلکه از آن نظر که قواعد بازی سیاسی را نادیده می گیرد نیز محکوم است. جناح راست با دین ستیز خواندن رقبا و حذف آنها از عرصه سیاسی با توسل به نظارت استصوابی بیش از پیش خود را رویاروی شهروندان و ایرانیان قرار خواهد داد. عدم اقبال شهروندان به جناح راست محصول عدم پابندی راست به عقلانیت و قواعد اخلاقی است.

راست یک بار حذف آقای خاتمی از عرصه سیاسی را تجربه کرد و دید که شهروندان با چه شکوهی دوباره وی را به عرصه سیاسی بازگرداندند. راست آیت الله منتظری را از عرصه عمومی حذف و ایشک یک سال و نیم است که ایشان را در منزل حبس کرده اما بشدت نگران اقبال عمومی مردم به ایشان است.^۱ راست، عبدالله نوری را از وزارت کشور به زیر کشید و پس از آن توسط راست افراطی در مراسم تشییع جنازه شهدا عمامه وی را به زمین کوفت اما مردم تهران او را به عنوان رئیس شورای شهر تهران برگزیدند. راست کدیور را به دلیل نظرات اجتهادی اش و نقد قرائت سلطنتی از حکومت دینی دو ماه است که در زندان حبس کرده و او را به یک سال و نیم زندان محکوم کرده است. ولی کدیور با توجه به عملکرد راست اگر در مجلس ششم کاندیدا بشود به عنوان نماینده اول مردم به مجلس راه خواهد یافت.

جناب آقای ناطق نوری، سیاست، همچون علم، با درس گرفتن از خطا و اشتباه پیشرفت می کند. اما دریغ که شما از هیچ یک از اشتباهات گذشته درس نگرفته و نه تنها در صدد تصحیح آنها بر نیامده اید بلکه با تکرار خطا به جنگ یک متکلم و دین شناس بزرگ روحانی رفته و گفته اید که آقای مجتهد شبستری در اوایل انقلاب بنی صدری بود. تنها جرم آقای شبستری ارائه نظرات دین شناسانه به دور از غوغای

۱. شهید مطهری در سال ۱۳۵۶ در سلسله مباحث مسئله شناخت برای آیت الله منتظری دعا می کنند که از زندان آزاد شود. آن دعا اکنون نیز به اعتبار خود باقی است: «داستانی دارم از هم مباحثه بسیار بسیار گرامی و عزیزم آیت الله منتظری - خداوند متعال او را نجات بدهد (آمین حضار) که حدود دوازده سال با ایشان هم مباحثه بودم». (مجموعه آثار، جلد ۱۳، ص ۴۲۰)

سیاسی است. وقتی آیت‌الله منتظری به‌دلیل یک سخنرانی یک سال و نیم در منزل حبس و محسن کدیور برای ایراد یک سخنرانی و چند مصاحبه به یک سال و نیم زندان محکوم می‌شود و دکتر مهدی حائری یزدی به‌دلیل نوشتن کتاب حکمت و حکومت طرد می‌شود، حتماً باید آقای شبستری به‌دلیل دفاع عقلانی از دین و تأکید بر «فعل ایمان» به‌اعدام محکوم شود.

آقای ناطق از تجربه خطای ارباب کلیسا درس بگیرید. مرحوم مطهری بر دو خطای عمده کلیسا انگشت نهاده‌اند: «یکی اینکه کلیسا پاره‌ای معتقدات علمی بشری موروث از فلاسفه پیشین و علمای کلام مسیحی را در ردیف اصول مذهبی قرار داد و مخالفت با آنها را موجب ارتداد دانست؛ دیگر اینکه حاضر نبود صرفاً به‌ظهور ارتداد اکتفا کند و هر کس که ثابت و محقق شد مرتد است، او را از جامعه می‌حیث طرد کند، بلکه با نوعی رژیم پلیسی خشن در جستجوی عقاید و مافی‌الضمیر افراد بود و با لطائف‌الحیل کوشش می‌کرد کوچکترین نشانه‌ای از مخالفت با عقاید مذهبی در فردی یا جمعی پیدا کند و با خشونت و وصف‌ناشدنی آن فرد یا جمع را مورد آزار قرار دهد»^۱.

آقای ناطق، حبس مراجع تقلید و مجتهدان و مضروب کردن روحانیون مستقل ظاهراً برای دفاع از دین صورت می‌گیرد. اما صدای دردمندان مطهری را بشنوبد که می‌گفت: «هر وقت و هر زمان که پیشوایان مذهبی مردم — که مردم آنها را نماینده واقعی مذهب تصور می‌کنند — پوست پلنگ می‌پوشند و دندان ببر نشان می‌دهند و متوسل به تکفیر و تفسیق می‌شوند، مخصوصاً هنگامی که اغراض خصوصی به‌این صورت درمی‌آید، بزرگترین ضربت بر پیکر دین و مذهب به‌سود مادبگیری وارد می‌شود»^۲. «وقتی که علم دشمن دین معرفی شود و علما و دانشمندان به‌نام دین در آتش افکنده شوند و یا سرهاشان زیر گیوتین برود مسلماً و قطعاً مردم به‌دین بدبین خواهند شد»^۳.

۷. امیدوارم که با این نامه باب گفت‌وگوی مستقیم با جنابعالی را باز کرده باشم. پاسخ شما به نکات مطرح شده می‌تواند آغازگر راهی نوین برای رویارویی افکار و

۲. پیشین، ص ۴۹۱.

۱. پیشین، جلد اول، انتشارات صدرا، ص ۴۸۷.

۳. مرتضی مطهری، پیشین، جلد ۳، ص ۴۰۵.

اندیشه‌ها باشد. بیش از بیست سال است که با شما از طریق قدرت و سیاست آشناییم و سخنان شما را شنیده‌ایم. اما اینک سخن بر سر گفت‌وگوی دوطرفه بر سر مهمترین چالشهای فکری نسل کنونی است. من در اینجا منتظرم تا چهره جنابعالی را به عنوان یک عالم دینی ببینم و با نظرات شما آشنا شوم. دین‌ستیزان به ایران زمین تعلق ندارند اما اینک متأسفانه مبلغانی بر برخی از ارکان نظام تکیه زده‌اند که با نظر و عمل خود موجب دین‌گریزی نسل جوان‌اند.

اکبر گنجی

مدیر مسؤول هفته نامه راه نو

۱۳۷۸/۲/۴

طناب اعتماد*

چرا آقای کرباسچی به زندان رفت؟

مشکل کرباسچی آن است که با طناب هاشمی رفسنجانی به درون چاه رفت. در دبداری که اخیراً در قم با برخی از مراجع تقلید داشتیم، یکی از آن بزرگان می فرمود وقتی هاشمی یکی از آقایان را برای عضویت در کابینه اش به تهران دعوت کرد بدو گفتم با طناب هاشمی به درون چاه مرو که عاقبت خوشی به دنبال ندارد. اتفاقاً پیش‌بینی آن مرجع محترم درست از آب درآمد و پس از آن که فشارهای جناح راست افزایش یافت هاشمی پشت آن وزیر را خالی کرد و او کابینه را ترک کرد.

کرباسچی با دعوت هاشمی و با اختیارات ویژه شهردار تهران شد. اما وقتی محاکمه شد و به زندان رفت هاشمی از او حمایت لازم را به عمل نیاورد.

چه واکنشی از سوی رئیس مجمع تشخیص مصلحت پیش‌بینی می‌شد و لازم به نظر می‌رسید؟

پس از بازداشت شهرداران مناطق مختلف تهران، کرباسچی طی مصاحبه‌ای مسئولیت کلیه اقدامات شهرداران تهران را به عهده گرفت. این رویکرد نه تنها از نظر قانونی صواب است بلکه از نظر اخلاقی نیز ضروری بود. چرا که وقتی در چارچوب سیاستهای دیکته شده به افرادی اختیار عمل داده می‌شود، در صورت بروز مشکل طراحان سیاست و اختیاردهندگان باید مسئولیت عوارض را بپذیرند.

آقای هاشمی رفسنجانی، کرباسچی را به تهران آورد و به او در چارچوب سیاستهای دوران سازندگی اختیارات ویژه اعطا کرد. لذا پس از بروز مشکل آقای هاشمی می‌بایست به طور شفاف و علنی مسئولیت کلیه اقدامات کرباسچی را به عهده بگیرد. حال از کلیه اقدامات می‌گذریم. آیا هاشمی رفسنجانی نمی‌توانست

مسئولیت ۲۰ درصد تخفیف در پنج قطعه زمین را به عهده بگیرد. کرباسچی یک روز قبل از این که به زندان برود طی نامه‌ای به هاشمی نوشت من این کار را با مجوز شما انجام داده‌ام ولی هاشمی در پاسخ گفت همه باید در چارچوب قانون حرکت کنند.

پرونده مزبور چه پیامدهایی به دنبال دارد؟

آقای هاشمی رفسنجانی که از شخصیت‌های کلیدی و مؤثر انقلاب و نظام جمهوری اسلامی در دو دهه گذشته بوده است، اینک به نظر من به شخصیت غیر قابل اعتمادی تبدیل شده است. راست و چپ ستی و مدرن، مصلحت‌گرا و افراطی و... هر یک از منظره‌ای و از موضعی ویژه، هاشمی را غیر قابل اعتماد می‌یابند.

فرآیند عبور از «پنداشت موجود» و بازسازی شخصیت به صورتی دلپذیر، نیازمند درآمدن از لاک محافظه‌کاری و نگاه ایزاری به افراد و گروه‌ها و اتخاذ موضع شفاف و علنی و اصولی به مسائل حساس کنونی است. و الا در دهه سوم انقلاب شاید هاشمی نقشی را که در دو دهه اول انقلاب داشت، نداشته باشد.

اما درباره کرباسچی باید بگویم من بازندان رفتن او کاملاً موافق بودم و هستم. اولاً زندان رفتن به دلایل سیاسی و اعتقادی افتخار محسوب می‌شود. ثانیاً در زندان ماندن سیاسیون فشار افکار عمومی بر جناح تمامت‌خواه را افزایش می‌دهد.

ثالثاً به کارگزاران می‌فهماند که جناح راست حد وسط ندارد. همه یا هیچ است. ائتلاف از نظر راست یعنی پذیرش همه‌جانبه و تبعیت محض، کوچک‌ترین اختلاف نظر یا استقلال رأی از طرف جناح راست با حذف و طرد پاسخ داده می‌شود.

اما جناح راست، سال ۱۳۷۸ سال سرنوشت است. جناح راست با حبس مرجع تقلید در منزل، به زندان افکندن اندیشمند حوزه و دانشگاه (محسن کدیور)، حبس کرباسچی، نظارت استصوابی، استفاده ایزاری از دین و محرم و عاشورا، نفی مردم در مشروعیت بخشی به نظام و تقلیل آنها تا سطح صغاری که نیازمند قیم است و... مردم را ضرورتاً به موضع یک تصمیم‌گیری کلی درباره این جناح سوق می‌دهد. سال ۱۳۷۸ سال داوری شهروندان درباره سیاستها و عملکرد جبهه دوم خرداد و جبهه انحصار است.

«گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد»*

ناطق نوری: کسانی که امروز دم از آزادی می‌زنند برای جلوگیری از سخنرانی من درب مسجد دانشگاه تهران را بستند و در شب بیست و سوم رمضان اجازه ندادند حضرت آیت‌الله یزدی در مهدیه تهران سخنرانی کنند. اینها چگونه امروز دم از آزادی می‌زنند؟! ... عده‌ای آزادی را نمی‌خواهند آنها می‌خواهند آزاد باشند که توطئه کنند... امروز عده‌ای در قالب زیبایی آزادی درصدد توطئه‌گری هستند و خشونت‌گرایان دیروز رقبای خود را به خشونت‌طلبی متهم می‌کنند. نباید به توطئه‌گران میدان داده شود... دشمنان انقلاب اسلامی می‌خواهند... تا نسل جوان ما اهل تسامح و تساهل و بی‌بند و باری شوند و جریاناتی هم در داخل کشور در این راستا حرکت می‌کنند.

رسالت، ۱۳۷۸/۲/۲۲

در خصوص آراء جناب ناطق نوری چند نکته قابل تأمل وجود دارد. این نکات را با هم مرور می‌کنیم.

۱. این اقدام که عده‌ای برخلاف اصل آزادی و حقوق شهروندی از سخنرانی جنابعالی و آیت‌الله یزدی ممانعت به عمل آوردند، از نظر اخلاقی و قانونی محکوم است و بنده از طرف آنان و کلیه افرادی که آگاهانه در مقابل آن اقدام سکوت پیشه کردند عذرخواهی می‌کنم و امیدوارم شما و آیت‌الله یزدی از سر کرامت و جوانمردی آنان را ببخشید. اما پرسش این است که شهروندان ایران‌زمین تا چه زمان باید به‌خاطر آن عمل مجازات شوند و از نعمت آزادی محروم گردند؟ آیا به‌علت اینکه در گذشته افرادی مانع سخنرانی جنابعالی شدند اینک می‌توان و یا مجاز هستیم مانع

سخنرانی دیگران شویم و افراد را به خاطر ایراد یک سخنرانی در منزل یا زندان حبس کنیم؟

۲. آیا این مدعا که «کسانی که امروز دم از آزادی می‌زنند» مانع سخنرانی جنابعالی و آیت‌الله یزدی شدند، منطقی و عقلایی است؟ امروز کلیه شهروندان ایران زمین «دم از آزادی» می‌زنند در حالی که در گذشته عده‌ای که شمار آنها از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد مانع سخنرانی شما شدند و به فرض محال که نسل انقلاب مانع ایراد سخنرانی شما شد، اما تکلیف سی میلیون نفر که پس از انقلاب به دنیا آمده‌اند و خواهان آزادی‌اند چیست؟

۳. جناب آقای ناطق نوری چه تمهیداتی باید اندیشید که آن حادثه ناگوار تکرار نشود و در آینده افرادی مانع ایراد سخنرانی جنابعالی و آیت‌الله یزدی نگردند؟ آیا هیچ تمهیدی جز گسترش آزادی، به رسمیت شناختن حقوق اقلیت، ایجاد نهادهای مدنی، تقلیل قدرت دولت و افزایش قدرت جامعه مدنی، مشارکت سیاسی شهروندان، قانون‌گرایی و... به نظر جنابعالی می‌رسد؟

۴. آیا برآستی آزادیخواهان ایران زمین آزادی را برای توطئه‌گری و بی‌بند و باری می‌خواهند؟ کدام دلایل و شواهد شما را به این نتیجه می‌رساند؟ آیا این گونه نگرش به جامعه حکایت از آن ندارد که جنابعالی از پشت عینک خاصی که برخی از پیش فرضها آنرا به رنگ ویژه‌ای درآورده است به مردم می‌نگرید؟

پیش چشم‌داشتی شیشه‌کبود زان سبب عالم کبودت می‌نمود
و آیا آن پیش‌فرضها (تئوری توطئه و تحویل آزادی به آزادی‌جنسی) جنابعالی را به سمت کشف آنها در عالم اجتماع سوق نمی‌دهد؟

طالب هر چیز ای یار رشید جز همان چیزی که می‌جوید ندید
۵. این سخن که جریانهایی در صدد آنند که نسل جوان اهل تاسمخ و تاهل گردد، صد درصد درست است. متنها باید پرسید که اشکال این رویکرد چیست؟ اگر جناحی به دنبال بسط خشونت یا حذف رقیب به روشهای غیر قانونی یا سوء استفاده از قانون باشد اشکال ندارد. اما بسط عقلانیت، انسانیت، آزادی، تساهل و تسامح و مدارا، عدالت و دیگر فضایل اخلاقی نه تنها مستوجب ذم و مجازات نیست بلکه مستوجب مدح و استقبال است.

من به عنوان یک شهروند ایرانی منتظر شنیدن این بیت حافظ از حضرت تعالی بودم:

حافظ از خصم خطا گفت نگیریم بر او

و بر به حق گفت جدل با سخن حق نکنیم

اما متأسفانه چندی است که از «ساکت‌ترین مرد سال ۱۳۷۷» سخنان

نامهربانانه‌ای به گوش می‌رسد. آزادیخواهان و مطبوعات از جوانمردان انصاف را انتظار دارند. آیا صدای ما به گوش شما می‌رسد و آیا پاسخ شما همان است که حافظ گفت:

گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد گفتا مگوی با کس تا وقت آن درآید

آدمیان متوسط*

در جشنواره مطبوعات، نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران و گردهماییهای دانشجویان با یک سؤال مکرر روبرو بوده‌ام: چه تضمینی وجود دارد که اگر چپ و جبهه دوم خرداد در انتخابات مجلس ششم پیروز شوند نوعی سیاست انحصار قدرت و حذف رقبا را در پیش بگیرند؟

پاسخ واحد من بدین پرسش این بود که هیچ تضمینی وجود ندارد. صاحبان قدرت همیشه در خطر سوء استفاده از آنند. در زیر دلایل و زمینه‌های این سوء استفاده و راههای تجربه‌شده بشری برای مقابله با آن را برمی‌شماریم.

اول. قدرت و مزایا و منافع مترتب بر آن بسیار شیرین و دلچسب است لذا هیچ فرد و گروهی حاضر نیست قدرت به دست‌آورده را با دیگران تقسیم کند.

دوم. قدرت فسادآور است و قدرت مطلق فساد مطلق به دنبال دارد. لذا برای گریز از آفات قدرت باید تا حد امکان قدرت را توزیع کرد و مانع تراکم و تمرکز آن گردید.

سوم. این دیدگاه که به دنبال کشف آدمیان خوب و کامل و عادل است تا قدرت را به دست آن برگزیده‌ها بسپارد، سراپا نادرست و از بنیان سست است. انسان کامل در میان ما غیر معصومین وجود ندارد. ما همه کاملاً انسان و بهره‌ور از فضایل و رذایل اخلاقی هستیم.

اینک جوامع بشری را «آدمیان متوسط» پر کرده‌اند. و همه حکومتها از صدر تا ذیل متشکل از آدمیان متوسط است. حکومتهای کنونی حکومت متوسطان بر متوسطانند. لذا به هیچ‌کس نباید اختیارات نامحدود تفویض کرد. قدرت مطلق امکان عدالت را از آدمی سلب می‌کند. اجتماع قدرت مطلق و عدالت‌ورزی تناقض‌آمیز است و برای عدالت‌ورزی چاره‌ای جز توزیع قدرت وجود ندارد.

چهارم. این «قطره محال اندیش» وقتی به این گمان باطل می افتد که نقاب از رخ معشوق حقیقت برکشیده و حکایت مغشوش خویش را عین صواب می انگارد و می خواهد از طریق حکومت و قدرت همگان را به «مدینه فاضله» خویش راهبری کند، جهنمی به وجود می آورد که خود و دیگران را در آتش آن خواهد سوزاند. تنها راه درمان این مرض داروی شفاعت کثرت گرایی معرفتی و اجتماعی است و قبول این نکته که راههای وصول به حقیقت و سعادت متعدد است و تصور واحدی از حقیقت و سعادت وجود ندارد و بهشت را نمی توان بر روی زمین بنیان نهاد و تنها راه کشف حقیقت، گفت و گوی جمعی دائمی است و اگر گفت و گوها به نتیجه نرسید و پس از ارائه دلایل اجماع حاصل نشد، راهی جز تحمل و مدارا وجود نخواهد داشت و آنکه رأی اکثریت را به دست آورد می تواند موقتاً در چارچوب قانون حکومت کند.

پنجم. باید نظام حکومتی را به گونه ای سازمان داد که هیچ فرد یا گروهی نتواند دیکتاتوری برقرار نماید. نظام دموکراتیک که امکان تغییر مسالمت آمیز حکومت را فراهم می آورد و حق حیات و آزادی بیان و فعالیت سیاسی اقلیت را به رسمیت می شناسد، تنها حکومتی است که می تواند ما را از شر دیکتاتوری مصون بدارد. هدف حکومت دموکراتیک برقراری بهشت بر روی زمین نیست. دموکراسی حکومتی است که کمترین شر را به دنبال دارد. آفات و رذایل حکومت های غیر دموکراتیک بسیار بیشتر و لذا غیر قابل تحمل تر است.

ششم. تفکیک حوزه عمومی از حوزه خصوصی و عدم دخالت دولت در حوزه خصوصی، اولین گام به سوی ایجاد جامعه مدنی است. دولت نباید در زندگی خصوصی شهروندان دخالت کند و روایت خود از دین و سعادت را به دیگر شهروندان تحمیل کند. پذیرش این نکته که آدمیان زمینی با گوشت و استخوان و خون (نه انسان انتزاعی) را نباید در پای ایدئولوژی های ناکجا آبادی قربانی کرد و ارزش فرد از ایدئولوژی بالاتر است، گام دیگری در راه ایجاد یک نظام انسانی است. هفتم. در سیاست هر کس زیاد وعده بدهد قطعاً شیاد است. نمی توان با زور مانع فعالیت شیادان شد. اما می توان به شهروندان آموخت که ایدئولوژی های خیال پرداز یا آدمیان را به آشوبتس برده اند و یا روانه مجمع الجزایر گولاگ و تیمارستان های روانی کرده اند.

پذیرفتن برابری حقوقی کلیه شهروندان مستقل از جنسیت و مذهب و مکتب، و تغییر کلیه قوانین معارض با این اصل، گام اساسی جنبش جامعه مدنی ایران به سوی ایرانی آباد برای همه ایرانیان است. لذا هر کس که تمام ایرانیان را عاقل و بالغ و برابر می‌داند باید تمام کوشش خود را در این مرحله معطوف به حذف نظارت استصوابی کند.

هشتم. روشنفکران در شرایط حساس کنونی وظیفه خطیری بر دوش دارند. گوهر روشنفکری نقد است: نقد تابوها، اسطوره‌ها، خطوط قرمز، حریم ممنوعه، سیاستها، عملکردها. یکی از خطرانی که آینده جنبش آزادیخواهی ایران را به طور جدی تهدید می‌کند اسطوره‌سازی و قهرمان‌پروری است. دفاع از آزادی اندیشه و بیان و حقوق شهروندان قابل تقدیر است. اما اسطوره‌سازی از آدمیان جایز الخطا و نقدناپذیر کردن آنان عملی نارواست که همیشه مردم را در انتظار سراب یک «ابر مرد نجات‌دهنده» باقی نگاه می‌دارد. مهدی موعود که ادیان الهی ظهور آن را وعده داده‌اند ارتباطی با اسطوره‌های زمینی حقیر ایدئولوژیهای ناکجاآبادی ندارد.

نهم. حوزه سیاست (قدرت) مثل حوزه اقتصاد (ثروت) است. تجربه بشری نشان داده است که بازار رقابتی کامل باعث رشد و توسعه اقتصادی می‌شود. رشد و توسعه سیاسی نیز در گرو وجود بازار رقابتی کامل سیاسی است. حذف هر یک از رقبا یا پرداخت یارانه به گروهها و احزاب خودی و رانت‌جویی، بازار سیاست را غیر رقابتی و بحران‌خیز و ظلمت‌آمیز خواهد کرد.

اگر نکات یادشده محقق شود دیگر هیچ شهروندی نگران دیکتاتوری چپ یا راست یا هر کس دیگری نخواهد شد.

توطئه فرهنگی و طرح براندازی*

ناطق نوری: توطئه دشمن برای استحاله فرهنگی انقلاب و سست کردن باورهای دینی و اعتقادات محکم مردم ایران حتمی است... این روزها نوشته‌ها و تحلیل‌های رسانه‌های خارجی و برخی مطبوعات داخلی پر از تعبیری است که وقتی انسان آنها را کنار هم می‌گذارد یقین پیدا می‌کند که توطئه دشمن در این زمینه حتمی است... برخلاف عده‌ای که معتقدند توطئه فرهنگی یک توهم است. ما اعتقاد داریم به‌طور جدی توطئه در کار است و دشمن مأیوس شده در جبهه‌های سیاسی و اقتصادی در صدد است باورها و اعتقادات دینی و فرهنگی مردم جامعه را از آنها بگیرد.

رسالت، ۱۳۷۸/۲/۲۸

رویکرد جناب آقای ناطق نوری به فرهنگ از چند منظر قابل نقد و بحث است:

۱. تعریف: تصور ما از مفاهیم و تعریفی که از آنها داریم اگر فاقد برخی ویژگی‌های منطقی باشد، به جای نزدیک‌تر کردن ما به مقصود ما را از آن دور می‌کند. برای روشن‌تر شدن با مثالی آغاز می‌کنیم. فیلسوفان و متکلمان برای اثبات خدا چندین برهان ارائه کرده‌اند. برهان حرکت، حدوث و قدم، وجوب و امکان، برهان صدیقین، برهان نظم.

برهان نظم، یا اتقان صنع، یکی از براهینی است که بر اساس اثبات نظم، به اثبات وجود ناظم آگاه می‌پردازد.

یکی از مشکلات برهان نظم وجود پاره‌ای بی‌نظمیها در جهان خارج و توجیه آن است. پاره‌ای از متکلمان برای فرار از زیر بار این مشکل، «نظم» را به گونه‌ای تعریف

می‌کنند که «بی‌نظمیها» نیز «نظم» محسوب شود. منتقدان بدرستی ایراد گرفته‌اند که نمی‌توان نظم را به‌گونه‌ای تعریف کرد که فرقی بین نظم و بی‌نظمی باقی نماند. تعریف باید جامع افراد و مانع اغیار باشد. بی‌نظمیها اغیارند که نباید وارد در حریم نظم شوند. وقتی از وجود «توطئه»، «براندازی» و «خرابکاری» سخن می‌رود نباید به‌گونه‌ای سخن گفت که فرقی بین توطئه و عدم توطئه، براندازی و عدم براندازی، خرابکاری و عدم خرابکاری باقی نماند. آیا افراد و گروههایی که در چارچوب قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی فعالیت قانونی می‌کنند با کسانی که از راه جنگ مسلحانه درصدد براندازی نظام جمهوری اسلامی اند زیر یک چتر قرار می‌گیرند؟ آیا آنان که در درصدد براندازی نظام جمهوری اسلامی و جایگزینی نظام سلطنتی‌اند و آنان که در چارچوب قانون به فعالیت مطبوعاتی و فرهنگی می‌پردازند از یک قماش‌اند و یک حکم دارند؟ پس فرق انقلاب و اصلاح چیست؟

اصلاح‌طلبان جنبش جامعه مدنی به قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران التزام عملی دارند و در چارچوب قانون از اصلاحات دفاع می‌کنند. اما انقلابیون کسانی‌اند که با نامشروع خواندن نظام و قانون اساسی آن به دنبال تغییر نظام و جایگزینی یک رژیم جدید با قانون اساسی تازه‌اند.

اگر انتشار نشریه و کتاب، با مجوز دولت، توطئه براندازی تلقی گردد، پس باید ارباب مطبوعات و ناشران و نویسندگان را به جرم توطئه و براندازی دستگیر و روانه زندان کرد. آیا این‌گونه تحلیل کردن به معنای به دنبال «نخود سیاه» فرستادن نیروهای امنیتی و قضایی نیست؟

۲. مغالطه انگیزه و انگیزه: در این مغالطه از حسن و قبح انگیزه، حسن و قبح و صدق و کذب انگیزه استنتاج می‌شود. در گام اول خاستگاه و انگیزه یک فکر یا عمل یا فعالیت را نشان می‌دهند. در گام دوم انگیزه را منفور و حقیر و پست می‌شمارند. و در گام نهایی انگیزه (فکر، عمل، فعالیت) مشمول حکم انگیزه قرار می‌گیرد و منفور و حقیر و پست شمرده می‌شود. این سه گام را در رویکرد زیر ملاحظه کنید:

گام اول. انگیزه واقعی انتشار مطبوعات و کتاب از سوی جبهه دوم خرداد فعالیت فرهنگی-علمی-انتقادی و... نیست بلکه غرض «استحاله فرهنگی و سست کردن باورهای دینی و اعتقادات محکم مردم ایران» است.

گام دوم. آن انگیزه ناشی از توطئه دشمن است.
گام نهایی. فعالیت مطبوعاتی-انتشاراتی جنبش جامعه مدنی ایران عین توطئه است.

۳. انگیزه‌شناسی: انگیزه‌شناسان از قدرت خارق‌العاده فوق بشری بهره می‌برند. آنان به راحتی به درون ذهن و اعماق وجودی دیگران رخنه می‌کنند و اسرار نهان را آشکار می‌کنند. متتها اغراض و اهدافی برای کنشگران اجتماعی برمی‌شمارند که با اهداف فاعل مختار آگاه تعارض دارد و هیچ راه بشری برای اثبات آن اهداف و اغراض دشمن‌کیشانه وجود ندارد.

۴. تحویل جامعه‌شناسی به روان‌شناسی: نمی‌توان قانونهای علم جامعه‌شناسی (رفتار جمعی) را از قانونهای علم روان‌شناسی (رفتار فردی) امتتاج کرد.^۱
دورکیم می‌گوید: «آنچه به نظر ما کاملاً بدیهی است این است که حیات اجتماعی را نمی‌توان به مدد عوامل صرفاً روانی یعنی حالات شعور فردی تبیین کرد».^۲
«به عبارت دیگر، در هیچ مورد جامعه‌شناسی نمی‌تواند فقط و فقط فلان قضیه خود را از روان‌شناسی اقتباس کند و آن را دست‌نخورده در مورد وقایع اجتماعی به کار برد اما اندیشه جمعی کلاً، هم از نظر صورت و هم از جهت ماده باید در درون خود و برای خود و با احساس اینکه جنبه خاصی دارد مطالعه شود».^۳ «پس تبیین پدیده‌های اجتماعی به وسیله پدیده روانی تبیینی است که در نادرستی آن تردیدی نیست».^۴
«وقتی وقایع اجتماعی را صرفاً به شیوه روان‌شناسی تبیین می‌کنند مسلماً از جنبه خاص وقایع یعنی جنبه اجتماعی آن غافل می‌مانند».^۵

تحلیل مسائل اجتماعی براساس «توطئه» نیازمند بازگرداندن تحلیل به مقاصد و نیت خبیث فاعلان مبهم و موهوم است و این رویکرد یعنی تحویل جامعه‌شناسی به روان‌شناسی.

جامعه‌شناسی به بررسی عواقب و پیامدهای ناخواسته افعال مختارانۀ فاعلان

۱. تحویل یعنی تصویری را به تصور دیگری بازگرداندن، به طوری که مفاهیم متأخر دقیقاً جای مفاهیم مقدم را بگیرد. در تحویل رابطه علت و معلولی برقرار نیست. بلکه مفاهیم دوم دقیقاً به جای مفاهیم اول می‌نشینند بدون اینکه ذره‌ای از معنای آن کاسته گردد.

۲. امیل دورکیم، قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه علی محمد کاردان، دانشگاه تهران، ص ۱۲.

۳. پیشین، ص ۱۵. ۴. پیشین، ص ۱۳۱. ۵. پیشین، ص ۱۳۳.

اجتماعی می‌پردازد. فرهنگ محصول ناخواسته و طراحی‌نشده برخورد گرایشها و خواسته‌ها و کرده‌های توده‌های مردمی در طول تاریخ است. بررسی توطئه فرهنگی به‌منزله امری مراد و مقصود، از بن‌بست روشی سر درخواهد آورد.

۵. تئوری توطئه: اینکه افراد یا گروههایی در داخل یا خارج از کشور در صدد توطئه علیه نظام جمهوری اسلامی‌اند، قابل انکار نیست و نمی‌توان آنرا توهّم خواند. اما اگر رویدادهای سالهای اخیر، خصوصاً جریان شکوهمند دوم خرداد و پیامدهای خواسته یا ناخواسته متعاقب آنرا، با تئوری توطئه تبیین کنیم نه تنها گرفتار «توهّم» شده‌ایم بلکه از منظر روش‌شناختی و معرفت‌شناختی به‌بیراهه رفته‌ایم. توطئه و توطئه‌گر وجود دارد اما نمی‌توان رفتارهای جمعی و حوادث تاریخی را با تئوری توطئه تبیین کرد.

۶. تغییر فرهنگ: فرهنگ یک جامعه یا ملت چیزی است که در طول تاریخ شکل می‌گیرد و ساخته می‌شود. هیچ حکومت توتالیتری تاکنون نتوانسته است فرهنگ و اعتقادات و باورهای یک ملت را تغییر دهد، چه رسد به اینکه چند فرد یا گروه توطئه‌گر. همان‌گونه که رژیم شاه نتوانست در طول نیم قرن فرهنگ اسلامی ایران‌زمین را تغییر دهد، مطمئن باشید هیچ توطئه‌گری توان آنرا ندارد که فرهنگ ملی-دینی ایرانیان را تغییر دهد. فرهنگ با توطئه یا انقلاب دگرگون نمی‌شود. «انقلاب سیاسی» مفهومی است واجد معنا اما «انقلاب فرهنگی» مفهومی «متناقض‌نما» است.

۷. بسیج فرهنگی: آقای ناطق می‌فرمایند: «نیروهای بسیج باید بتوانند با شناخت ترفندهای دشمن از حریم اندیشه‌های دینی و اعتقادی جامعه دفاع کنند و به‌میدان مناظره، مباحثه و جدال با اندیشه‌های منحرف بروند».

نفس دعوت بسیج به مناظره، مباحثه و جدال با اندیشه، مبارک است. اما پرسش این است که پاسخ به پرسشها و شبهات دینی و اعتقادی وظیفه حوزه علمیه است یا وظیفه بسیج است؟

اگر به‌سؤالها و پرسشها و شبهه‌ها به‌عنوان لازمه انسانیت انسان توجه شود، به‌طور طبیعی حوزه‌های دینی باید پاسخگوی آن باشند و با مدعیان به‌مناظره بپردازند. اما اگر آنها را محصول توطئه بدانیم، پرواضح است که بسیج باید بدانها پاسخ گوید و حوزه تماشاگر صحنه باشد.

وقتی همین دعوت از طرف یکی از حوزویان تکرار می‌شود، آدمی به‌شگفتی می‌افتد: «امروز فرهنگ اسلام مورد حمله دشمنان قرار گرفته است و مهمترین وظیفه بسیج دفاع از مرزهای عقیدتی و ایمانی جامعه است. همان‌گونه که بسیج در دوران دفاع مقدس نیروهای مسلح را در دفاع از مرزهای جغرافیایی یاری داد امروز هم باید بسیج روحانیت را در دفاع از مرزهای عقیدتی جامعه باری کند».^۱

مگر روحانیت ناتوان از دفاع از مرزهای عقیدتی است که افرادی به‌نمایندگی از حوزه، بسیج را به یاری می‌طلبند؟ از «مرزهای عقیدتی»، تنها و تنها با عقلانیت، انسانیت، عدالت و حریت می‌توان دفاع کرد و روحانیت شیعه در طول تاریخ در همین راستا گام برداشته است. پرسشهای کلامی، فلسفی، اخلاقی، منطقی، ایدئولوژیک و عقیدتی را توطئه‌گران و براندازان طراحان نکرده‌اند، پرسشها و شبهه‌ها محصول عقلانیت است. عقل یکی از زیباترین مخلوقات خداوند است که با تئوری توطئه و طرح براندازی نمی‌توان به‌جنگ آن رفت.

۳۰ میلیون نفر و ۶ نفر*

آیت‌الله خزعلی: قانون اساسی می‌گوید قوای ثلاثه زیر نظر ولایت فقیه است. شما وقتی ولایت فقیه را قبول نداشته باشید ۲۰ میلیون که هیچ ۳۰ میلیون هم رأی بیاورید، تا این رأی، به تأیید مقام ولایت نرسد، معتبر نیست.

خرداد، ۱۳۷۸/۳/۵

جناب آقای خزعلی در دهه اول انقلاب، زمانی که بحث بند جیم و دال بسیار گرم بود، در نماز جمعه فرمودند سی میلیون نفر به آن دو بند آری گفتند و ما شش نفر در مقابل آنها ایستادیم و «نه» گفتیم. آن اظهار نظر و سخنان اخیر حکایت از آن دارد که دیدگاه ایشان درباره رأی مردم تغییر نکرده است. مبانی نظری این دیدگاه کدام است؟

۱. یتیم بودن مردم و قیم بودن فقها

آیت‌الله جنتی عضو دیگر شورای نگهبان در تاریخ ۱۳۷۷/۱۱/۸ در گردهمایی انجمن جمعه طی سخنانی اعلام کرد: «ملت که به عنوان ایتم محسوب می‌شوند و عالمان در حکم قیم و والیان امر هستند، کار رسیدگی به تمام امور مردم را دارا هستند»^۱ چند روز بعد آیت‌الله جنتی در توضیح سخنان خود طی نامه‌ای به مطبوعات می‌نویسد: «بعد از آنها [آل محمد (ص)] امت، حالت یتیمی را دارند که سایه پدر از سرش کوتاه شده و سفارش کرده‌اند که علما به جای امامان از آنها کفایت کنند و هدایت امت را به عهده گیرند، مانند قیمی که بعد از پدر متکفل اداره امور ایتم است»^۲.

۱. پیشین، ۱۳۷۷/۱۱/۱۳.

* صبح امروز، ۱۳۷۸/۳/۶.

۲. پیشین، ۱۳۷۷/۱۱/۲۰.

امام خمینی در تعارضی کامل با دیدگاه شورای نگهبان اعلام داشتند که: «ملت نیاز به قیم ندارد» و «میزان، رأی ملت است».

۲. مشروعیت الهی ولی فقیه

براساس نظریه کشف، مشروعیت حکومت ولی فقیه ناشی از حکم خداوند است. رأی مردم نه تنها در مشروعیت حاکم و نهادها و ارگانهای حکومت تأثیری ندارد بلکه تمامی نهادها و ارگانها و مردم مشروعیت اعمال و رفتار خود را از ولی فقیه اخذ می کنند.

ولی فقیه مکشوف خیرگان اگر رأی مردم را تأیید کرد آن رأی معتبر است و الا رأی مردم اعتباری ندارد.

دیدگاه امام خمینی در تعارض کامل با این دیدگاه قرار دارد. در دیدگاه امام مشروعیت ولی فقیه و نافذ بودن حکم وی ناشی از رأی مردم است. هیچ کس ولی فقیه را کشف نمی کند، بلکه بر اثر رأی مردم، او، «ولی فقیه منتخب مردم» می شود: «اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، قهری او مورد قبول مردم است. در این صورت او، ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است».^۱

۳. قداست و خطاناپذیری

بر اساس آن دیدگاه، ولی فقیه و فقهای شورای نگهبان، مقدس، خطاناپذیر و عادل اند. مرحوم مطهری در این باره می فرماید:

«مقام فقهی داشتن حکام، اختصاص به جهان تسنن دارد، در شیعه هیچ گاه چنین مفهومی وجود نداشته است. تغییر شیعه از "اولوالامر" هرگز به صورت بالا نبوده است».^۲ هیچ کس، فوق انتقاد نیست مرحوم مطهری می فرماید: «مراجع فوق انتقاد به مفهوم صحیح کلمه نیستند و معتقد بوده و هستیم که هر مقام غیر معصومی که در

۱. امام خمینی، صحیفه نور، جلد ۲۰، ص ۱۲۹.

۲. مرتضی مطهری، نهضت‌های اسلامی دو صد سال اخیر، انتشارات صدرا، ص ۲۶.

وضع غیر قابل انتقاد قرار بگیرد، هم برای خودش خطر است و هم برای اسلام. مانند عوام فکر نمی‌کنم هر که در هر طبقه مراجع قرار گرفت مورد عنایت خاص امام زمان (عج) است و مصون از خطا و فسق است.^۱

امام (ره) حق انتقاد را به طور عام به رسمیت می‌شناخت و آنرا هدیه الهی می‌دانست. امام (ره) می‌فرمایند: «نباید ماها گمان کنیم که هر چه می‌گوییم و می‌کنیم کسی را حق اشکال نیست. اشکال بلکه تخطئه، یک هدیه الهی است برای رشد انسانها».^۲

۴. وفای به عهد

آیا بر حکومت اسلامی واجب است که به وعده‌های خود و پیمانی که با مردم بسته است، وفا کند؟ ظاهراً پاسخ نظریه کشف به این پرسش منفی است. در دوزان انتخابات مجلس خبرگان، آیت‌الله جنتی اعلام کرد که قانون نظارت استصوابی را ما تصویب نکردیم بلکه مجلس آن را تصویب کرده است، اگر مجلس آن را لغو کند ما هم آن را می‌پذیریم.

مقام رهبری نیز در سال گذشته فرمودند: «اگر فکر می‌کنید که نظارت استصوابی چیز غلطی است، خیلی خوب، شما بروید تلاش کنید و اگر بتوانید از مجاری صحیح نظارت استصوابی را بردارید. البته الان قانونی است... راه اصلاح قانون این است که با نماینده‌ها، با مسئولین کمیسیونها و با افراد صحبت کنید، در جلسات مجلس شرکت بکنید، در روزنامه مثلاً مقاله بنویسید. اینها اشکالی ندارد، بحثهای طبیعی و منطقی بر طبق روش معقولی دنبال بشود. ممکن است قانون برگردد ممکن است برنگردد».^۳

اما اینک برخلاف آن وعده‌ها، آیت‌الله خزعلی به صراحت می‌فرمایند: «شورای نگهبان یک سانتیمتر از موضعش درباره نظارت استصوابی عقب‌نشینی نخواهد کرد».^۴ و مخالفت با نظارت استصوابی را مخالفت با اسلام می‌خوانند. دلیل اصلی پیدایش نگرش منفی نسبت به نظارت استصوابی این است که کسانی

۱. مرتضی مطهری، پاسخهای استاد به‌نقدهایی بر کتاب مسئله حجاب، ص ۷۱، انتشارات صدرا.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، جلد ۲۰، ص ۱۷۰.

۳. دانشگاه اسلامی و رسالت دانشجوی مسلمان، انتشارات روابط عمومی نهاد نمایندگی مقام معظم

رهبری، زمستان ۱۳۷۷. ۴. آیت‌الله خزعلی، صبح امروز، ۱۳۷۸/۳/۴.

خود را قیم ملت می‌دانند و به جای مردم از میان کاندیدها افرادی را انتخاب می‌کنند، آن‌گاه به یتیمان (مردم) تکلیف می‌کنند تا از میان فهرست مورد تأیید، برخی را برگزینند. عاقل و بالغ ندانستن مردم و مصون از خطا دانستن اعضای شورای نگهبان و واگذاری حق قیمومیت بدانها، از بنیانهای بشدت متزلزل است. اگر ماهیت نظارت استصوابی تبدیل به انتخابات استصوابی شود، چه جای دفاع از آن می‌ماند؟

عشق بازان چنین مستحق هجرانند*

ناطق نوری: برای ایجاد وحدت من حاضرم دست همه گروههای خودی را بیوسم. بیایید دست در دست هم بگذاریم و پشت سر رهبر بایستیم و دشمنان را مأیوس و دوستان انقلاب را امیدوارتر کنیم.

رسالت، ۱۳۷۸/۳/۴

مسئله «وحدت» آن قدر اهمیت و ضرورت دارد که جناب آقای ناطق نوری برای ایجاد آن حاضرند دست همه گروههای خودی را بیوسند. آرزوی رئیس مجلس قابل تقدیر است اما معشوق وحدت با صرف بوسه، نقاب از رخ برنمی‌کشد و تن به وصال نمی‌دهد.

بوسه زدن بر دست رقبای نه تنها شرط کافی ایجاد وحدت نیست که شرط لازم آن هم نیست. پس وحدت چگونه به دست می‌آید یا ایجاد می‌شود؟

۱. دشمن نخواندن دوستان

در همین سخنرانی جناب ناطق نوری می‌فرمایند: «امروز دشمن به بهانه آزادی، آزادی قلم، آزادی بیان در حال متزلزل کردن باورهای جوانان ماست. اینکه می‌گویند ولایت، ولایت است یا وکالت و اگر وکالت باشد قابل عزل است یا خیر و یا اینکه ولایت فقیه میزان اختیارش چقدر است و یا ولی تا چه حد اختیار دارد برای چیست؟ ... دشمن تلاش می‌کند تا باورهای دینی را بگیرد... آزادی اگر بخواهد آزادی توطئه باشد قطعاً با آن برخورد می‌شود».^۱ آیا دین ستیز، برانداز، توطئه‌گر و دشمن خواندن دوستان، امکانی برای وحدت فراهم می‌آورد؟ آیا می‌توان با دین ستیزان، توطئه‌گران، براندازان و دشمنان؛ وحدت کرد؟ اولین گام در راه ایجاد

وحدت، حذف این نوع مفاهیم از واژگان سیاسی نه تنها در مورد خودیها که درباره افراد و گروههایی است که به قانون اساسی التزام عملی دارند و در چارچوب قانون فعالیت می‌کنند.

آقای ناطق نوری می‌فرماید: «دشمن ... می‌گوید نظارت استصوابی شورای نگهبان نباید استصوابی باشد»^۱.
از دشمنان ببرند شکایت به‌دوستان

چون دوست دشمن است شکایت کجا برند
آیا آقای کروی، موسوی خوئینی‌ها، عبدالله نوری، مجمع روحانیون مبارز، دفتر تحکیم وحدت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، مجمع مدرسین حوزه علمیه قم و... که در زمینه کیفیت نظارت استصوابی دیدگاهها و نظرات متفاوتی از شورای نگهبان و جناح راست دارند، دشمن محسوب می‌شوند؟ آیا تقاضای وحدت با همین دشمنان معقول به نظر می‌رسد؟

۲. نفی انحصارطلبی

نباید هیچ فرد، گروه، جناح یا جبهه‌ای، حتی با تصویب قانون، انحصارطلبی و تمامیت‌خواهی در پیش گیرد. هیچ اکثریتی مجاز به تصویب قوانینی که حقوق اقلیت را نادیده بگیرد، نمی‌باشد. آیا استفاده انحصاری از قوه قضائیه، قوه مقننه، صدا و سیما، ارگانها و نهادهای اقتصادی و... و خیز برداشتن برای تسخیر دیگر نهادها و ارگانها و قوا، امکانی برای وحدت فراهم می‌آورد؟ آیا توقیف و بستن مطبوعات جبهه دوم خرداد راهگشای وحدت و همدلی است؟

۳. وحدت در کثرت، کثرت در وحدت

اگر ایجاد وحدت به معنای جامعه تک‌صدایی و ایجاد نظام «سراسرین» و یک‌ه‌سالار باشد، ایجاد چنین جامعه‌ای که دیگر ناممکن و نامطلوب است؛ ناممکن است چون انقلاب ارتباطات انحصار اخبار و اطلاعات و معرفت را محال کرده است. نامطلوب است چون یک‌صدایی کردن جامعه پیامدهای منفی بسیاری به دنبال دارد. در دنیای

کنونی شاید رهبری سیاسی واحد هنوز در برخی از جوامع قابل پذیرش باشد، اما رهبری فکری در حوزه مسائل معرفتی و استدلالی، قطعاً واجد هیچ معنایی نیست. اکنون قبول کثرت گرایی معرفتی و اجتماعی تنها راه ممکن یک زندگی همراه با صلح و آرامش است.

به دین خدا بنگرید، آیا دین مفسر رسمی دارد؟ مرحوم مطهری می‌فرماید: «در اسلام... حق فهم و تفسیر و تخصص منحصر به طبقه معینی نیست، بلکه شرط آنرا علم و صلاحیت فنی دانسته است».^۱ آیا روایت واحدی از دین وجود دارد؟ آیا مؤنان کنونی همچون گذشتگان دین را می‌فهمند؟ «آیا فهم قرآن و درک معانی و استنباط حقایق قرآن مطلبی است که در گذشته انجام شده است یا خیر؟ قرآن در هر زمانی می‌تواند موضوع مطالعه جدید قرار بگیرد و بلکه باید موضوع مطالعه جدید قرار بگیرد. به عبارت دیگر آیا "دیدنی" که با آن "دید" باید منابع اسلامی مطالعه شود یک دید ثابت و یکنواخت است یا متغیر و متکامل است؟»^۲ «قرآن چون کتاب خداست حکم کتاب طبیعت را دارد».^۳ «تاریخ قرآن نشان می‌دهد که هر قرنی که بر قرآن و اسلام گذشته است، قرن بعدی که آمده است آنرا بهتر از قرن قبلی فهمیده‌اند، همان‌طوری که طبیعت را هم هر چه بشر جلوتر آمده است از بشر پیش از خود بهتر فهمیده است».^۴ دلیل تکامل فهم دینی چیست؟ «اجتهاد یک مفهوم "نسبی" و متطور و متکامل است و هر عصری و زمانی، بیش و درک مخصوصی ایجاب می‌کند. این نسبت از دو چیز ناشی می‌شود: قابلیت استعداد پایان‌ناپذیر منابع اسلامی برای کشف و تحقیق، و دیگر تکامل طبیعی علوم و افکار بشری، و این است راز بزرگ خاتمیت».^۵ «پیشرفت دانشهای حقوقی و روانشناسی و جامعه‌شناسی در عصر حاضر امکان تعمقهای بیشتری در مسائل فقهی به وجود آورده است».^۶

نظرات مرحوم مطهری را به تفصیل آوردم تا بر شما روشن شود چرا می‌گویند «ولایت ولایت است یا وکالت و اگر وکالت باشد قابل عزل است یا خیر و اینکه ولایت فقیه میزان اختیارش چقدر است و یا ولی نا چه حد اختیار دارد؟» در انحصار یک طبقه قرار نداشتن فهم و تفسیر دین، قابلیت متن برای قرائتها و

۱. مرتضی مطهری، غایت، انتشارات صدرا، ص ۱۱۲.

۲. پیشین، ص ۱۴۷.

۳. پیشین، ص ۱۵۴.

۴. پیشین، ص ۱۶۰.

۵. پیشین.

۶. مرتضی مطهری، شش مقاله، انتشارات صدرا، ص ۱۳۵.

روایت‌های متنوع و متکثر و تکامل معرفت بشری (حقوق، روانشناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه، زبان‌شناسی و...) از جمله دلایل طرح چنان پرسشهایی است. لذا نباید رفتن از یک قرائت به قرائت دیگر و تعویض پارادایم را، به معنای نفی باورهای دینی در نظر گرفت. عدم توجه به این نکات بدیهی، این گمان را در جناب آقای ناطق و دوستانشان ایجاد کرده است که فقط یک روایت صحیح از حکومت اسلامی وجود دارد. لذا قرائت‌های دیگر نباید مطرح گردد و اگر قبلاً مطرح شده است می‌بایست در امحاء آن کوشید. آیا حذف بخش ولایت فقیه کتاب آیت‌الله اراکی توسط یک ناشر حوزوی بر همین مبنا صورت نگرفت؟ آیا مخالفت با انتشار نظرات آیت‌الله خویی، آیت‌الله حکیم، آیت‌الله خوانساری و مطهری و آیت‌الله مهدی حائری یزدی درباره ولایت فقیه در همین چارچوب صورت نمی‌گیرد؟ آیا مراجع معظم تقلید قرن معاصر و مجتهدان بزرگ نیز از جمله دشمنان محسوب می‌شوند؟

۴. گفت‌وگو

گشودن باب گفت‌وگوی مستقیم میان جناح‌ها و گروه‌های سیاسی، یکی از راه‌های کاهش بدبینی و تنش در جامعه است. آغاز گفت‌وگو منوط به فرود آمدن از مقام والای مصون از خطا، پرسش‌ناپذیری و قدسی؛ به زمین آدمیان متوسط جایز الخطای برابر است. پس از گفت‌وگو هیچ‌کس در جایگاه قبلی خود قرار نمی‌گیرد بلکه موقعیت جدیدی به وجود می‌آید که پس از اندکی عدول از مواضع قبلی امکان مصالحه فراهم می‌شود.

آیا ریاست محترم مجلس تاکنون نیازی به گفت‌وگو با رقبای احساس کرده‌اند؟ آیا تاکنون حتی برای یک بار با اعضای مجمع روحانیون مبارز به گفت‌وگو درباره مسائل مورد نزاع نشسته‌اند؟ برای گفت‌وگو هیچ‌وقت دیر نیست. به گفت‌وگو نشستن با مطبوعات جبهه دوم خرداد می‌تواند آغاز خوبی برای طرفین محسوب شود.

۵. خودداری از ادعاهای غیرمنطقی

آقای ناطق نوری سخنانی بر زبان می‌آورند که واقعاً باعث شگفتی است. می‌فرمایند: «به‌بهانه آزادی در قالب کتابها و رمانها بدآموزی و آموزش ضد اخلاقی می‌کنند و

گاهی فحشا و منکر ترویج می‌شود. جوانی که این‌طور تحریک می‌شود دیگر مرد جنگ و شهادت نیست.^۱

فرض کنیم حق با آقای ناطق نوری است و در قالب کتاب و رمان به‌طور گسترده فحشا ترویج و جوان تحریک می‌شود. اما چگونه از این مقدمه نتیجه گرفته می‌شود که جوان «دیگر مرد جنگ و شهادت نمی‌شود؟» اگر منظور جنگیدن در راه وطن و کشته شدن در این راه باشد، مگر در کشورهایی که کتاب، فیلم، نشریات پورنوگرافی، مراکز فحشا، شنای مختلط، کاباره و روابط دختران و پسران آزاد است، «مرد جنگ» وجود ندارد؟ مگر عراقیها هشت سال با ما نجنگیدند و پس از آن ده سال نیست که در حال جنگ با کشورهای عضو ناتو هستند؟ مگر سالانه دهها جنگ در روی کره زمین روی نمی‌دهد؟ مگر فرزند جورج بوش در جنگ کره کشته نشد.

آدمیزاد اگر مرزهای کشورش یا منافع ملی‌اش به‌خطر بیفتد، می‌جنگد، می‌کشد، کشته می‌شود و در فرهنگهای مختلف شهید نام می‌گیرد و این مسئله ارتباط منطقی-علی با آزادی جنسی یا ممنوعیت امور جنسی و صور قبیحه ندارد. اما اگر منظور از شهادت مفهوم متعالی و عرفانی آن باشد آن به‌شرایط بسیار دیگری نیز نیاز دارد. در آن حد متعالی چند نفر را می‌توان از زمره شهدا دانست؟

و «اهل نظر دو عالم در یک نظر ببازند» و خویش را برای قربانی شدن در مقابل خدا فربه می‌کنند:

دشمن خویشیم و یار آنکه ما را می‌کشد

غرق دریایم ما را موج دریا می‌کشد

خویش فربه می‌نماییم از پی قربان عید

کان قصاب عاشقان بس خوب و زیبا می‌کشد

و شهیدان واقعی بی‌حذر و «آزاد از سر» همین‌کنند.

با صبا در چمن لاله سحر می‌گفتم که شهیدان که‌اند این همه خونین‌کفنان از طرف دیگر مقدمه مدعای جناب ناطق نیز قابل مناقشه است. چه کسی در این مرز و بوم به ترویج فحشا می‌پردازد؟ چه مقدار از مطبوعات چنین می‌کنند؟ چرا از طریق قانون با آنان برخورد نمی‌شود؟ آیا واقعاً مخالفت با مطبوعات به‌دلیل این

ادعاست؟ بیشترین فشار اتفاقاً به مطبوعات است که منادی دین هستند و به‌این صفت شهره‌اند. کتاب از درون میاهی که سراپا مستهجن است در زمان چه وزیری چاپ شد؟ امروز تشریاتی تحت هجوم هستند که نه مروج و نه مدافع آزادی جنسی هستند، بلکه دین بالذات برای آنان مطلوب است و با استفاده ابزاری از دین برای ثروت و قدرت‌اندوزی مخالف‌اند و تمام سودای آنان ایجاد جامعه‌ای مرکب از مؤمنان است که بدون اکراه و از سراحتیاج با معشوقی که به‌آنان مشتاق است ارتباطی بی‌تکیف و بی‌قیاس داشته باشند و این سودا به‌دست نمی‌آید مگر از طریق قرائت عرفانی اخلاقی-عقلایی از دین. خداوند با صدهزار جلوه برون آمده است تا ما با صدهزار دیده او را تماشا کنیم. ما مردم را به پرستش و عبودیت خداوند دعوت می‌کنیم. این کجا و ترویج فحشا و دفاع از آزادی جنسی کجا؟

جام می و خون دل هر یک به‌کی دادند

در دایره قسمت اوضاع چنین باشد

ما از قدرت خدایان جعلی زمینی می‌کاهیم تا مردم فرصت و امکان پرستش خدای واقعی را داشته باشند. قدرت مطلقه زمینی مانع پرستش خدای لامکان است.

غیر معشوق از تماشایی بود عشق نبود هرزه‌سودایی بود

جهان طبیعت که اخس مراتب وجود است، گیسوی سیاه خداوند است. عده‌ای شیفته و فریفته ظلمت گیسوی سیاه شده‌اند. اما عارفان و مؤمنان مفتون افسون چشم حضرت حق‌اند.

من و باد صبا مسکین دو سرگردان بی‌حاصل

من از افسون چشمت مست و او از بوی گیسویت

تابستان گرم ۷۸*

خرداد: احضار و بازداشت مدیران مسؤول روزنامه ایران و آریا را چگونه تحلیل می‌کنید؟

گنجی: به نظر من مسئله جدیدی اتفاق نیفتاده است، بلکه بخشهایی از یک پروژه در حال اجراست. براساس «پروژه محرم» کل جنبش جامعه مدنی ایران مرکب از چندین روزنامه، هفته‌نامه، ماهنامه و دوپست الی سیزده نفر هوچیگر است که با فضا سازی طی دو سال گذشته بسیاری از امور را تغییر داده‌اند و اگر فعالیت آنان ادامه یابد در مجلس ششم قطعاً انحصار طلبان جایی نخواهند داشت و مجلس ششم را نیروهای مردم سالار در اختیار خواهند گرفت. براساس این پروژه برای جلوگیری از چنین تحولی باید کل نشریات وابسته به جبهه دوم خرداد تعطیل و مسئله آن دوپست.. سیزده نفر به نحو مقتضی (زندان، حکم تعلیق و...) حل بشود.

لذا اعزام محسن کدیور و غلامحسین کرباسچی به زندان اوین، توقیف روزنامه زن و احضار و بازداشت مدیران مسؤول مطبوعات را باید در چارچوب پروژه محرم تحلیل کرد. طی روزها و هفته‌های آینده نیز شاهد برخورد با روزنامه‌های سلام، صبح امروز، خرداد و نشاط خواهیم بود.

نمی‌توان از پروژه بی‌زمان که آغاز و پایان ندارد، سخن گفت. برای این که ادعای خود را ابطال پذیر کنید باید به گونه‌ای سخن بگویید که نادرستی مدعای شما قابل بررسی باشد.

فیلوفان علم بر یک تفاوت مهم بین علوم تجربی و طبیعی و علوم تجربی اجتماعی انگشت نهاده‌اند. با پیش‌بینی یک حادثه یا یک پدیده در علوم طبیعی نمی‌توان مانع وقوع آن حادثه شد. پیش‌بینی وقوع سیل، زلزله، آتشفشان، کوف،

طوفان و... در وقوع یا عدم وقوع این حوادث هیچ دخل و تصرفی ندارد. اما پیش‌بینی‌های علوم اجتماعی در وقوع یا عدم وقوع حادثه نقشی اساسی ایفا می‌کنند. پیش‌بینی تورم، بیکاری، رکود اقتصادی، کودتا، شورش، قتل و جنایت و... در وقوع یا عدم وقوع حادثه بسیار مؤثر است. مدیران اجتماع پس از پیش‌بینی با تغییر در عوامل می‌توانند در وقوع حادثه دخالت کنند. لذا پیش‌بینی و اعلام «پروژه محرم» با انگیزه و هدف تحقق آن پروژه صورت نمی‌گیرد. بلکه هدف و انگیزه اصلی، بر ملا کردن این پروژه نزد شهروندان، مؤولان گروه‌ها و جناح‌ها و... است تا با افشای آن مانع از عملی شدن آن شویم. من هرگز آرزو نمی‌کنم این پروژه عملی شود، تا پیش‌بینی و تحلیل من درست درآید. آرزوی من این است که پیش‌بینی و تحلیل من غلط باشد.

اما درباره زمان اجرای پروژه محرم، از نظر طراحان پروژه فرصت بسیار اندک است و تا انتخابات مجلس ششم کمتر از ۹ ماه وقت باقی مانده است. هرچه سریع‌تر باید مانع بزرگ انحصار طلبی از سر راه برداشته شود تا فضا به حالت آرامش و سکون قبل از انتخابات مجلس چهارم بازگردد. برای اجرای مراحل اصلی پروژه دو نظر وجود دارد. نظر اول این است که در فاصله رفتن آیت‌الله یزدی از قوه قضائیه و آمدن جانشین ایشان باید کار را تمام کرد. نظر شهروندان در این فاصله درباره آقای یزدی تفاوت چندانی نخواهد کرد و اگر تفاوت هم کند، مهم نیست. مهم این است که کل مسئله حل شود و ریاست جدید با مشکلات حادی دست به‌گriیان نباشد.

اما عده‌ای دیگر با توجه به عواقب چنین اقدامی می‌گویند هرگونه اقدامی در شرایطی که دانشگاه‌ها باز است موجب عکس‌العمل شدید جنبش دانشجویی شده و پیامدهایی در سراسر کشور به‌دنبال خواهد داشت، که مطلقاً مطلوب طراحان آن پروژه نیست. لذا باید تا تعطیلی دانشگاه‌ها صبر کرد. پس از تعطیلی دانشگاه‌ها، یعنی تابستان ۱۳۷۸، بهترین فرصت برای اجرای کل پروژه محرم مهیا می‌شود.

اجرای این پروژه چقدر امکان موفقیت دارد؟

نظام جمهوری اسلامی و ارکان و نهادهای آن از دل مردم برخاسته‌اند، هیچ‌کس نمی‌تواند و مجاز نیست از این نهادها علیه مردم استفاده کند. روحانیت شیعی، مراجع معظم تقلید و حوزه‌های علمیه در طول تاریخ محل مبارزه با ظلم و استبداد و پایگاه آزادی خواهان بوده است. روحانیت هیچ‌گاه حاضر نمی‌شود دامن خود را با

پشتیبانی از خشونت‌ورزان لکه‌دار کند. عقلای جناح راست نیز نشان داده‌اند که حاضر نیستند در یک پروژه خشونت‌آمیز دخالت یا از آن پشتیبانی کنند.

علاوه بر اینها جنبش جامعه مدنی ایران تنها از چند نشریه و دوستان سیصد نفر نخبه تشکیل نمی‌شود. این جنبش از حمایت ۲۰ میلیون شهروند ایرانی در دوم خرداد برخوردار شد. در طول دو سال گذشته آقای خاتمی با برخورد عقلانی-رحمانی بسیاری از مخالفان پیشین خود را به‌سوی خود جذب کرده است. در واقع جنبش جامعه مدنی ایران از برنامه خاتمی در انتخابات خرداد ۱۳۷۶ حمایت می‌کند و تحقق آن را پی می‌گیرد. خشونت‌طلبان باید مشکل کل شهروندان ایرانی را حل کنند. مردم ایران اینک خواستار حکومتی مردم‌سالار، نظامی آزاد و رقابتی‌اند که هیچ‌کس در آن با استفاده از رانت و سوبسید به قدرت نبادآورده دست نیابد.

چه پیشنهادی به مطبوعات دوم خرداد دارید؟

مسئله قتل‌های محفلی باید توسط مطبوعات پیگیری شود. گره کور مسائلی کنونی را باید در آنجا یافت. اگر طراحان و عاملان قتل‌های محفلی به‌طور علنی در پیشگاه شهروندان محاکمه شوند و پرونده تمامی قتل‌های مشکوک گذشته بر ملا شود، دیگر فرد یا گروهی به فکر طراحی چنین پروژه‌هایی نخواهد افتاد.

از طرف دیگر باید به حرکت‌های معقول خوشامد گفت و به‌طور علنی و شفاف از آنها دفاع کرد. انتشار روزنامه انتخاب و جوان دو حرکت معقول از طرف کسانی است که هم‌فکر مانیستند اما فرآیند گفت‌وگو را پذیرفته‌اند و از طریق رسانه افکار و عقاید خود را بسط می‌دهند. لذا مستوجب تقدیر و تشکرند.

صراحت و شفافیت، تندی و خشونت*

استراتژی جبهه دوم خرداد دوری از خشونت و ایجاد نظام مردم‌سالار است. لذا جبهه دوم خرداد مرکب از دو جنبش است:

۱. جنبش جامعه مدنی.

۲. جنبش ضد خشونت.

جنبش ضد خشونت می‌کوشد تا به‌طور کلی خشونت را از فضای گفتار و نوشتار و رفتار ایران‌زمینیان حذف و «اصلاح‌طلبی» را جایگزین انقلابی‌گری، گفت‌وگو را جانشین زد و خورد، تحمل و مدارا را جایگزین اهانت و حذف کند.^۱ اینها همه اهدافی نیکوست.

اما از طرف دیگر یکی از ارکان نظامهای مردم‌سالار، شفافیت، علنیت و صراحت است. آزادی بیان برای آن است که شهروندان با صراحت و به‌طور شفاف بتوانند درباره تمامی مسئله‌ها و موضوعها اظهار نظر و گفت‌وگو نمایند. نقد تابوها، اسطوره‌ها، خطوط قرمز، رویه‌ها، سیاستها، سنت، نظام و... از ارکان نظامهای آزاد و مردم‌سالار است.

بدون شفافیت و صراحت نمی‌توان مدعی ایجاد نظامی مردم‌سالار شد. از این رو نباید صراحت لهجه، شفافیت و علنیت و نقد، خشونت و تندی تلقی شود.

به‌عنوان نمونه بحث و گفت‌وگو درباره نظریه ولایت فقیه، حکومت دینی، دادگاه ویژه روحانیت، وزارت اطلاعات، رابطه با آمریکا، قتل‌های محفلی، اتهامات پرونده حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی، انقلاب و... بسیار حساسیت‌برانگیز است. برخی بر این گمانند که اینها حریمهای ممنوعه‌ای هستند که هیچ‌کس مجاز نیست در

* صبح امروز، ۱۳۷۸/۳/۱۶.

۱. اصلاح‌طلبان نظام را اصلاح‌پذیر می‌دانند. اما انقلابیون نظام را اصلاح‌ناپذیر و تنها راه اصلاح نظام را توسل به انقلاب خشونت‌بار برای سرنگونی رژیم و جایگزینی یک رژیم جدید می‌دانند.

آنرا بگشاید تا مردم و نخبگان وارد آن شوند و درباره آن به طور شفاف، علنی و با صراحت گفت‌وگو کنند.

اما پرسش این است که آیا ورود بدین حریمهای ممنوعه را باید خشونت، تندی و اهانت تلقی کرد یا عدم جواز ورود بدین مناطق نشان از عدم مردم‌سالاری و تضییع حقوق شهروندان دارد؟

یکی از وظایف مطبوعات و نخبگان پرده‌داری از عالم سیاست به منظور باز کردن عرصه سیاسی است. سیاستمداران معمولاً با کشیدن پرده بر روی اتاق سیاست مانع از آن می‌شوند که شهروندان رفتار و کردار آنان را از نزدیک مشاهده کنند. مطبوعات با کنار زدن پرده و نصب شیشه‌های شفاف و روشن کردن چراغ؛ اتاق سیاست را به نمایش می‌گذارند. معمولاً سیاستمداران در جهان سَوم «پنهان کاری حداکثری و شفافیت حداقلی» را پیشه می‌کنند اما مطبوعات با سیاست «شفافیت حداکثری و پنهان کاری حداقلی» با نظامهای آمرانه درگیر می‌شوند.

علنی بودن به معنای زدودن سانسور است. به معنای امکان حضور خبرنگار در همه جا و آزادی او در خبر دادن است. علنی بودن به معنای علنی شدن همه دادگاهها و لغو دادگاههای ویژه است.

مسئله مهم بعدی بیان مطالبات و انتظارات شهروندان است. آیا بیان مطالبات و انتظارات شهروندان باید خشونت، تندی و اهانت تلقی شود؟ نظامهای مردم‌سالار نماینده انتظارات مردم‌اند. این نظامها از طریق احزاب، سندیکاها، مطبوعات و... دائماً از مطالبات مردم مطلع می‌شوند و سعی می‌کنند آن مطالبات را عملی سازند. آقای خاتمی نماینده و نماد جنبش جامعه مدنی و جنبش ضد خشونت ایران است. اما باید در نظر داشت که آقای خاتمی سقف انتظارات و مطالبات این دو جنبش را بیان نمی‌کند بلکه کف آن را پی می‌گیرند. لذا جنبش جامعه مدنی و جنبش ضد خشونت حق دارند مطالبات و انتظاراتی را فراتر از آنچه آقای خاتمی دنبال می‌کنند بیان و درخواست نمایند و این موضع هیچ ارتباطی با خشونت، اهانت و تندی ندارد.

یکی از اندیشمندان می‌گوید: «علنیت در سیاست یعنی حضور و نظارت ملت در هر جایی که در مورد ملت تصمیمی گرفته می‌شود، تنها در حالت تحقق حضور و نظارت ملی است که می‌توان از ملت انتظار داشت به تصمیمهای گرفته شده احترام

بگذارد. هر تصمیمی که در خفا گرفته شود و به نام قانون یا تصمیم قانونی عرضه شود، غیر قانونی است».

آیا این تعریف از علنیت و شفافیت و پیامدهای آن را می توان تند و خشن نامید؟ یا می باید به تناسب دلیل و مدعا نگریست و اگر استحکام نظری تأمین بود، بدان تعریف و لوازم آن تن داد و بر سر آن به گفت و گو نشست و در چارچوب آن عمل کرد. «محق» دانستن آدمیان لوازم و پیامدهایی به دنبال دارد: حق صریح سخن گفتن و صریح نوشتن، حق شفافیت و علنیت، حق نخواستن و نه گفتن، حق شاد زیستن. آنها که آدمیان را صرفاً به صورت «رعایای مکلف» می بینند، هر سخن صریح، شفاف و انتقادآمیزی را تند و خشونت آمیز می خوانند.

موانع چهل میلیونی*

شرکت ۳۰ میلیونی شهروندان در انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد ۱۳۷۶ معانی مختلفی داشت و از زوایای گوناگونی می‌توان بدان نگریست. از منظر سلبی، ۲۱ میلیون نفر به سیاستهای آمرانه فرهنگی-سیاسی «نه» گفتند. اما از نظر ایجابی، پذیرش رأی مردم و ورود خاتمی به عرصه سیاسی و پیدایش یک جریان قدرتمند اصلاحگر در درون حاکمیت، به معنای کاهش شکاف ملت-دولت بود. کاهش شکاف ملت-دولت نیز افزایش مشروعیت نظام را در عرصه داخلی و بین‌المللی به دنبال داشت. به طوری که در دو سال گذشته تغییر رویه دول خارجی نسبت به ایران کاملاً مشهود است و در عرصه سیاست داخلی اپوزیسیون داخل و خارج نشین با کنار نهادن «استراتژی براندازی» و «گفتمان انقلابی» استراتژی فعالیت در چارچوب قانون را در پیش گرفتند. اینک گفتمان مسلط «گفتمان اصلاح طلبی از طریق گفت‌وگو میان تمامی بازیگران عرصه سیاسی» است.

آنچه گفته شد برخی از پیامدها و میوه‌های درخت تنومند دوم خرداد است. نظام جمهوری اسلامی ایران وابسته به آرای مردم است و مشروعیت و نافذ بودن حکم رهبری نیز، به فرموده امام راحل، متخذ از آرای مردم است. این نظام همه‌ساله از طریق انتخابات با شهروندان تجدید بیعت می‌کند. اینک چهل میلیون ایرانی می‌توانند در انتخابات شرکت کنند. همه احزاب، گروه‌ها و شخصیتها و نهادها و ارگانها موظف‌اند برای دست یازیدن به رقم باشکوه «چهل میلیونی» در انتخابات مجلس ششم از هم‌اکنون موانع را از پیش راه بردارند تا بر همگان ثابت شود که به گفته امام راحل در جمهوری اسلامی ایران ملاک و میزان رأی مردم است. اما موانع اصلی شرکت گسترده مردم در انتخابات کدام است؟

۱. فشار بر مطبوعات

مطبوعات مهمترین هیزم گرم کردن تنور انتخابات اند. مطبوعات آزاد و دگراندیش شرط لازم حضور فعال چهل میلیون ایرانی در انتخابات مجلس ششم است. اما آنان که از رأی مردم در هراس اند و مخالف مشارکت فعال شهروندان و حق تعیین سرنوشت اند، از هم اکنون دور جدید فشار بر مطبوعات به منظور به تعطیلی کشاندن «صدای مردم» را آغاز کرده اند. پروژه جناح راست برای بستن مطبوعات دارای سه مرحله است:

الف. آماده سازی فضای ذهنی جامعه؛ به سخنان سران راست توجه کنید: آیت الله یزدی: «برخی قلم به دستان که گاهی قلم و کاغذ به دستان می افتد، بیشتر از دهنشان حرف می زنند و هر چه می خواهند می نویسند»^۱.
حجت الاسلام والمسلمین ناطق نوری: «اگر آزادی به توطئه تبدیل شود، باید با آن برخورد کرد»^۲. «امروز دشمن به بهانه آزادی، آزادی قلم و آزادی بیان در حال متزلزل کردن باورهای جوانان ماست»^۳. «این روزها نوشته ها و تحلیلهای رسانه های خارجی و برخی مطبوعات داخلی پر از تعبیری است که وقتی انسان آنها را کنار هم می گذارد، یقین پیدا می کند که توطئه دشمن در این زمینه حتمی است»^۴.
قائم مقام سازمان تبلیغات اسلامی: «برخی از مطبوعات گوساله سامری زمان اند»^۵.

علی اکبر ولایتی: «افراد مزدوری در برخی از مطبوعات رخنه کرده اند»^۶.
ب. احضار مدیران مسؤول مطبوعات دوم خرداد به دادگاه مطبوعات، انقلاب و دادگاه ویژه روحانیت و گرفتن وثیقه های سنگین یا روانه زندان شدن.
ج. تغییر قانون مطبوعات: جناح راست در صدد تصویب قانون مطبوعات جدیدی است که در هیچ کشور عقب افتاده جهان سومی نیز مشابه آن یافت نمی شود. از نظر جناح راست مردم ایران هنوز استحقاق مطبوعات آزاد را ندارند؛ چرا که ممکن است با سوء استفاده از آزادی سخنانی بر زبان آورند که با مذاق راست سازگار نباشد و شاید هم از سر کودکی افراد دیگری را به مجلس بفرستند.

۱. پیشین، ۱۳۷۸/۳/۱۶. ۲. خرداد، ۱۳۷۸/۳/۱۶. ۳. رسالت، ۱۳۷۸/۳/۴.

۴. پیشین، ۱۳۷۸/۲/۲۸. ۵. خرداد، ۱۳۷۸/۳/۱۶. ۶. پیشین.

۲. نظارت استصوابی

مقام رهبری در سال گذشته فرمودند: «اگر فکر می‌کنید نظارت استصوابی چیز غلطی است، خیلی خوب، شما بروید تلاش کنید و اگر بتوانید از مجاری صحیح نظارت استصوابی را بردارید. البته الان قانونی است... راه اصلاح قانون این است که با نماینده‌ها با مسئولین کمیسیونها و با افراد صحبت کنید. در جلسات مجلس شرکت بکنید، در روزنامه مثلاً مقاله بنویسید. اینها اشکالی ندارد، بحثها، طبعی و منطقی بر طبق روش معقولی دنبال بشود. ممکن است قانون برگردد ممکن است برنگردد»^۱. پس از سخنان اخیر مقام رهبری جناح راست با سوء استفاده از آن سخنان در صدد برآمد تا فضای بحث و گفت‌وگو درباره نظارت استصوابی را به‌طور کلی مسدود کند. اما خوشبختانه رئیس دفتر نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاههای کشور خبر مهمی را اعلام کرد: «برخی افراد عمق بیانات اخیر مقام معظم رهبری را درک نکرده و در باب نظارت استصوابی دچار سوء برداشت شده‌اند... نباید بیانات اخیر مقام معظم رهبری را به معنی دفاع از عملکرد شورای نگهبان تعبیر کرد... عملکرد شخص منصوب از طرف مقام رهبری را هم می‌توان نقد کرد... نظارت استصوابی هم همین‌طور است و نظر مقام معظم رهبری هم ثابت بودن جایگاه قانونی شورای نگهبان است»^۲.

پس از آن جناب آقای ناطق نوری آن خبر را تأیید کردند: «مراد مقام معظم رهبری در مورد نظارت استصوابی این نبود که بخواهند باب گفت‌وگو را در این‌باره ببندند»^۳.

بر نظارت استصوابی دهها اشکال وارد است. اما از منظر بحث کنونی نظارت استصوابی بزرگترین مانع حضور گسترده شهروندان در انتخابات مجلس ششم است. اعمال نظارت استصوابی انتخابات را دومرحله‌ای می‌کند. در مرحله اول شورای نگهبان چهره‌های شاخص جبهه دوم خرداد (چپ، کارگزاران، جبهه مشارکت و...) را رد و کاندیداهای راست را تأیید می‌کند. آن‌گاه در مرحله دوم مردم موظف می‌شوند از میان افراد مورد تأیید شورای نگهبان برخی را به نمایندگی

۱. دانشگاه اسلامی و رسالت دانشجوی ملتان، انتشارات روابط عمومی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری، زمستان ۱۳۷۷.

۲. خرداد، ۱۳۷۸/۳/۱۰.

۳. پشین، ۱۳۷۸/۳/۱۲.

برگزینند. لذا نظارت استصوابی مانع اعمال حق تعیین سرنوشت است که بر مبنای آن شهروندان به افرادی که خود تشخیص می‌دهند رأی می‌دهند نه به افراد مورد تأیید شورای نگهبان. پر واضح است که اعمال نظارت استصوابی شرکت مردم در انتخابات را کاهش خواهد داد. اگر چنین حادثه‌ای اتفاق بیفتد، مجلس تجسم رأی و اراده عموم ملت نبوده و مشروعیت مردمی آن مورد پرسش و ابهام قرار خواهد گرفت. نباید گمان کرد که مشکل بر سر افراد و جهتگیری اعضای شورای نگهبان است. حتی اگر افرادی با جهتگیری متفاوت نیز به جای آقایان فعلی قرار گیرند باز مشکل حل نخواهد شد. هیچ‌کس حق ندارد به جای مردم تصمیم بگیرد و آنها را به‌زور به‌بهشت یا جهنم ببرد.

۳. عدم رسیدگی به قتل‌های محفلی

رسیدگی به پرونده جنایات محفل‌نشینان و محاکمه علنی قاتلان و طراحان و مجازات آنان می‌تواند به افزایش مشروعیت نظام و شرکت گسترده مردم در انتخابات بینجامد. اما برخی بر آنند تا با بستن مطبوعات پیگیر قتل‌های محفلی موضوع را مشمول مرور زمان نمایند. چرا که با محاکمه علنی محفل‌نشینان بسیاری از ناگفته‌ها، گفته و نقش طراحان اصلی هویدا می‌شود. اما بستن مطبوعات دنبال‌کننده قتلها و عدم محاکمه علنی طراحان جنایتهای محفلی به کاهش مشروعیت نظام و عدم شرکت مردم در انتخابات می‌انجامد.

گره کور بسیاری از حوادث سیاسی کنونی کشور را باید در قتل‌های محفلی جست‌وجو کرد. سکوت جنبش جامعه مدنی ایران برای آن است که آقای خاتمی در فضایی آرام آن پرونده را دنبال کنند و الاً دوم خردادیان توان آنرا دارند تا با گشودن قفل آن پرونده، دربهای بسیاری را به‌روی شهروندان بگشایند و نشان دهند که ریشه مشکلات در کجاست؟

صراحت در کلام و پنهان کاری سیاسی*

جناب آقای گنجی

مقاله شما که در صبح امروز روز یکشنبه ۱۶ خردادماه تحت عنوان «صراحت و شفافیت، تندی و خشونت» به چاپ رسیده بود، اشاره به نکته مهمی داشت: «نباید صراحت لهجه، شفافیت و علنیت و نقد، خشونت و تندی تلقی شود». به قول شما، «یکی از ارکان نظامهای مردم سالار، شفافیت، علنیت و صراحت است. آزادی بیان برای آن است که شهروندان با صراحت و به طور شفاف بتوانند درباره تمامی مسائل و موضوعات اظهار نظر و گفت و گو نمایند». شما مطبوعات جبهه دوم خرداد را در این زمینه پیشگام دانسته اید و تأکید نموده اید که «سیاستمداران معمولاً با کشیدن پرده بر روی اتاق سیاست مانع از آن می شوند که شهروندان رفتار و کردار آنان را از نزدیک مشاهده کنند. مطبوعات با کنار زدن پرده و نصب شیشه های شفاف و روشن کردن چراغ، اتاق سیاست را به نمایش می گذارند. معمولاً سیاستمداران در جهان سوم پنهان کاری حداکثری و شفافیت حداقلی را پیشه می کنند اما مطبوعات با سیاست شفافیت حداکثری و پنهان کاری حداقلی با نظامهای آمرانه درگیر می شوند». من با ایده شما موافقت دارم اما به نظر نمی رسد که به همان سادگی که شما می گوید: «نصب شیشه های شفاف» و روشن کردن چراغ ممکن باشد. سیاست و قدرت اصولاً با شفافیت حداکثری که شما از آن سخن می گوئید به واسطه چند عامل ناسازگار است.

۱. بدوی ترین و زایل شونده ترین مانع شفافیت سیاسی در دنیای امروز، اهتمام دولتها برای پنهان سازی اخبار و اطلاعاتی است که مشروعیت سیاسی آنان را مخدوش می سازد. شما نیز هنگامی که از نقش افشاگر مطبوعات در مقابل

سیاستمداران و دولتها سخن می‌گویند، به همین وجه عنایت کرده‌اید. حق با شماست. قدرتهای متمرکز تلاش می‌کنند افکار عمومی را از ورود به حریمهایی که به مصلحت آنها نیست منع کنند. اما توفیق دولتها هر روز کمتر از روز پیش است و از جمله عوامل این کاهش تدریجی توفیق حضور روزافزون رسانه‌ها و مطبوعات است.

اما این نکته بدان معنا نیست که مطبوعات را چنانکه شما گفته‌اید، یکسره از بازیهای مصلحت‌جویانه سیاسی و پنهان‌کاری اخبار و اطلاعات عاری بدانیم. چنانکه خود شما در مقاله‌ای که یک روز بعد تحت عنوان «موانع چهل میلیونی» در همین روزنامه به چاپ رسانده‌اید، در خصوص رسیدگی به قتل‌های محفلی تصریح کرده‌اید که «سکوت جنبش جامعه مدنی برای آن است که آقای خاتمی در فضایی آرام آن پرونده را دنبال کنند و الا دوم خردادیان توان آنرا دارند تا با گشودن قفل آن پرونده درهای بسیاری را به روی شهروندان بگشایند و نشان دهند که ریشه مشکلات در کجاست». همه آن مصالح و ضرورت‌هایی که پوشیده نگاه داشتن اخبار مربوط به قتل‌ها را توضیح می‌دهد، برای نگارنده قابل درک و مورد تأیید است. اما از این نمونه نتیجه می‌گیرم در وضعیتی هم که مطبوعات آزاد حضور دارند، باز هم آن شفافیت حداکثری که شما از آن سخن می‌گویید حاصل نمی‌شود و مطبوعات نه تنها قهرمان تحقق آن وضعیت ایده‌آلی نیستند، بلکه چه‌بسا با صاحبان قدرت (به هر دلیل و برای حفظ هر مصلحتی) در تاریک نگاه داشتن اتاق سیاست هم‌ویی می‌کنند.

۲. اما مانع مهم‌تر در شفافیت سیاسی، پیچیدگی مفهوم شفافیت است. شما در یادداشت خود صراحت در کلام را شاخص شفافیت دانسته‌اید. حق با شماست. در حوزه روابط خصوصی ایرانیان نیز، صراحت نشانه تندرستی دانسته می‌شود. اما به یاد داشته باشید که در فرهنگ سیاسی ما صراحت یکی از ضابطه‌های صدق در کلام و عامل جذابیت‌آفرینی کلام سیاسی است. صحنه منازعات سیاسی در ایران هنگامی که به نقطه حاد و جوشان خود می‌رسد، عنان کار به دست کسانی سپرده می‌شود که بیش از همه جسارت در عمل دارند و مهم‌ترین مظهر جسارت در عمل، صراحت در کلام است که به ظاهر هیچ در بسته‌ای را تاب نمی‌آورد و هیچ حریمی را مصون از تیزی انتقاد نمی‌سازد.

اما کارکرد کلام صریح در فرهنگ سیاسی ما سبب می‌شود که صراحت، شاخص

صدق کلام و صداقت متکلم قلمداد شود. به این ترتیب کلام صریح قابلیت آن را پیدا می‌کند که هسته قدرتی را در پوسته خود بپرورد که مصون از انتقاد است. در همان حال که کلام صریح، اتاق سیاسی را روشن می‌کند، اتاق تاریک سیاست دیگری را بنیان می‌نهد و در همان حال که در حریمی پرده می‌درد، پرده‌های ضخیم دیگری را می‌آویزد. به این ترتیب کلام صریح خود قادر است به عامل اصلی تأمین پنهان‌کاری حداکثری و شفافیت حداقلی بدل شود.

جناب آقای گنجی، گفتارهای ایدئولوژیکی که اینک به نظر شما، پشتوانه استمرار سیاست پنهان‌کاری حداکثری اند، خود در زمره صریح‌ترین گفتارهای سیاسی در ایران بوده‌اند و بی‌هیچ رعب و وحشتی شاه و ساواک و حامیان غربی آنرا آماج حملات خردکننده خود قرار داده‌اند و در چشم به‌هم‌زدنی، چراغ اتاق سیاست آنان را روشن کرده‌اند. ممکن است بگویید که گفتارهای منتهی به انقلاب اسلامی، گفتارهای ایدئولوژیکی بوده‌اند که پیامبرگونه برای مردم اتوپیا ساخته‌اند و مردم را به ناکجاآباد وعده داده‌اند. اما گفتار سیاسی جنبش دوم خرداد پروژه مدرنیته را تا انتها قبول کرده است و عاری از چنان خصایص ایدئولوژیکی است. اما آقای گنجی، آیا هیچ فرصتی یافته‌اید که به تشابهات گفتار سیاسی برخی از دوستان ما از جمله خودتان با آن گفتار ایدئولوژیک بیندیشید؟ مثلاً همین مقاله شما که موضوع بحث این یادداشت است، مصداق خوبی برای اثبات این ادعاست. همین که تا این حد مطبوعات را حریم مقدس عاری از بازی قدرت انگاشته‌اید که بی‌هیچ مصلحتی در صدد روشن کردن چراغ اتاق سیاستند و در صددند «تا به‌طور کلی خشونت را از فضای گفتار و نوشتار و رفتار ایران‌زمینیان حذف و اصلاح‌طلبی را جایگزین انقلابی‌گری و گفت‌وگو را جانشین زد و خورد و تحمل و مدارا را جایگزین اهانت و حذف کنند»، عرصه مصداقی دیگر از همان اتوپیا سازیهای ایدئولوژیک نیست؟

۳. به استناد بند فوق، مانع مهم‌تر در تحقق آن شفافیت سیاسی حداکثری مورد نظر شما، همین کلام و زبانی است که با آن سخن می‌گوییم. می‌بینید که حتی «کلام صریح» خود از عوامل تاریک‌سازی و پنهان‌سازی در عرصه سیاسی است. همه چیز را به اراده سیاسی این و آن نسبت ندهیم. ما همه در حصر ساختارهای کلامی قرار داریم که چپ و راست یا به تعبیر امروزی محافظه‌کار و اصلاح‌طلب ناخواسته از آنها تبعیت می‌کنند. ما کلمه‌ها را در بازار مبادله سیاسی خرید و فروش می‌کنیم و گاهی

کلامی بیش از کلام دیگر خریدار دارد؛ اما قواعد بازار همچنان پابرجاست. این‌طور نیست که اگر قفسه‌های گفتار شما پر از کلمه‌هایی مانند آزادی بیان و جامعه مدنی و آزادی و حقوق شهروندی و... باشد، در حد کلامی همه چیز را برای تحقق دموکراسی مطلوب فراهم کرده‌اید. مهم آن است که قفسه‌ها بر کدام دیوارها کوفته شده‌اند. گفتارهای سیاسی عوامل نظم‌بخشنده‌ای دارند که چه بسا بازیگران از آنها غفلت می‌ورزند. این عوامل نظم‌بخشنده کلامی از مهم‌ترین موانع تحقق آن شفافیت حداکثری به‌شمار می‌روند. معجزه این عوامل نظم‌بخشنده را می‌توانید در مقایسه میان برخی از نوشته‌های حامیان جنبش دوم خرداد و مخالفینش ببینید. گاهی به‌رغم تفاوت‌های آشکار در مضامین و دعاوی، نظم‌بخشنده‌های واحدی هر دو را سامان داده‌اند. نظم‌بخشنده‌های مزبور به‌همان سادگی که شما تصور می‌کنید امکان نصب شیشه‌های شفاف و روشن کردن چراغ اتاق سیاست را نمی‌دهند. می‌توان در مقطع زمانی خاصی اتاق سیاست کسی را روشن کرد اما تنها به‌این بها که اتاق تاریک سیاست دیگری را برقرار کنید.

جناح راست و کودکان شروع*

انگیزه‌های ارائه قانون مطبوعات جدید توسط جناح اکثریت مجلس چیست؟ جناح راست بر این گمان است که اگر وضع به همین منوال باشد مطمئناً در انتخابات مجلس ششم شکست سنگین دیگری را باید تحمل کند. لذا باید با برهم زدن قواعد بازی، رقبا را از عرصه سیاست حذف کرد. با نظارت استصوابی می‌توان چهره‌های شاخص جمهوری اسلامی و جبهه دوم خرداد را از صحنه انتخابات حذف کرد. اما مشکل این است که تبلیغات یکطرفه برای دفاع از نظارت استصوابی در مقابل انتقادات چند نشریه جبهه دوم خرداد تاب نمی‌آورد و مردم نیز به سخنان نشریات بخش خصوصی بهتر گوش می‌سپارند تا سیمای جمهوری اسلامی و روزنامه راست افراطی که متعلق به بیت‌المال است. از این‌رو بستن مطبوعاتی که قدرت بادآورده و ثروت بادآورده را بر باد می‌دهند، ضرورتی حیاتی است. اما با قانون مطبوعات فعلی نمی‌توان به راحتی فرمان قتل نشریات را صادر کرد. پس تغییر قانون مطبوعات به منظور محدود کردن آزادی و حقوق ملت ضرورت تام دارد.

ویژگیهای قانون پیشنهادی مزبور چیست؟

مشخصه اصلی قانون پیشنهادی تندروهای جناح راست، «عدم اعتماد به مردم» است. مردم از نظر آنان، کودکان شروعی هستند که متظر کمترین فرصت‌اند تا با سوء استفاده از «فرصت»، خرابی بزرگی به بار آورند. نباید به این کودکان نابالغ فرصت خرابکاری داد. در انتخابات مجلس، «ولی» آنها «شورای نگهبان» قبلاً آدمهای خوب را انتخاب می‌کند تا در مرحله بعد صغیران و یتیمان از میان آنها برخی را برگزینند. در مسئله مطبوعات و کتاب نیز نمی‌توان به صغار و ایتام اعتماد کرد. اولاً این «امتیاز» فقط به برخی از «خودی»ها تعلق می‌گیرد. ثانیاً همیشه باید مواظب بود تا

کسی سخنی برخلاف مصالح «ولی» (جناح راست) بر زبان نیاورد و منافع دنیوی (قدرت و ثروت) آنان را به خطر نیندازد. ثالثاً اگر کودکان برانداز اقدام به نشر مطالبی کردند که خطر کنار رفتن از قدرت تندروهای جناح راست را به دنبال داشته باشد باید نشریه‌شان تعطیل شود.

وضعیت کنونی مطبوعات در ایران و دیگر کشورهای جهان چه تفاوتی با یکدیگر دارد؟

در حالی که ما گرفتار خودشیفتگی عظیم و رایجی هستیم و مرتب در مقابل آینه ایستاده و بر این خلقت ویژه مبارک می‌گوییم و برای خود کارت تبریک می‌فرستیم که بهترین ملت دنیاییم، دیگران فاقد اخلاق‌اند و ما صاحب کرامات، دیگران فاقد عقل‌اند و ما مظهر عقلانیت، دیگران در قعر دوزخ‌اند و ما در باغهای بهشت اطراق کرده‌ایم؛ اما در موقع وضع قوانین مقرراتی به تصویب می‌رسانیم که تمامی آن اوهام را یکباره باطل می‌کند.

امروز در کمتر کشور جهان سومی انتشار نشریه و کتاب نیاز به مجوز دارد. مثلاً در ترکیه انتشار روزنامه فقط منوط به «ثبت شرکها» است. یعنی کسی که نشریه منتشر می‌کند باید مالیات بپردازد. وضع انتشار کتاب نیز به همین منوال است.

در حالی که دنیا چهاراسبه به سوی رفع موانع آزادی بیان، دمکراسی، حقوق بشر و... روان است، تندروهای جناح راست در اینجا، به دلیل عدم اعتماد به مردم، دائماً رشد منفی دارد و با وضع موانع از حقوق ملت می‌کاهد و اخیراً نیز برخی اعلام کرده‌اند که باید به دور تمامی استانها سیم خاردار کشید و مردم را بدین طریق از امواج ناهنجار آزادی و دمکراسی و حقوق بشر دور داشت تا جوانان طعمه جهنم نشوند. می‌گویند دهان نویسندگان را باید از آتش پر کرد و اهداف اسلامی را باید از راه خشونت محقق کرد.

«مدینه فاضله» ای که راست می‌خواهد ایجاد کند، چنین مختصاتی دارد. همه اینها ناشی از سوء ظن عمیق به مردم است. مردمی که اگر رها باشند دنیا را از گناه و منکرات پر خواهند کرد.

در راستای مطالب پیش‌گفته، چه تغییرات و اصلاحاتی را مفید و ضروری می‌دانید؟

جناح راست باید از نتایج انتخابات دوم خرداد و شوراها درس بگیرد.

سیاستهای انحصارطلبانه و ابزارهای حذف‌گرایانه دیگر کارایی گذشته را ندارند. می‌توان با تغییرات نظری و عملی و جوان‌گرایی در عرصه سیاسی باقی ماند اما نمی‌توان با وضع مقررات تمامت‌خواهانه مانع حضور ۴۵ میلیون جمعیت زیر ۳۴ سال ایرانی در حوزه عمومی شد و مطالبات و انتظارات آنان را نادیده گرفت. باید بهوش بود که پنجاه میلیون نفر از جمعیت شصت‌میلیونی ایران‌زمین در رفراوندوم قانون اساسی جمهوری اسلامی شرکت نداشته‌اند و از جمعیت کنونی کشور فقط ده میلیون نفر در آن انتخابات شرکت داشته است. ایرانیان اکنون مطالبات و انتظارات خود را در چارچوب قانون اساسی ایران دنبال می‌کنند. هیچ‌کس مجاز نیست شرایطی به‌وجود آورد که پاسخگویی به مطالبات شهروندان در چارچوب قانون اساسی فعلی را ناممکن جلوه دهد و ایران‌زمینیان را به‌سوی رهایی از قانون اساسی فعلی براند. آیا عملکرد تدریجی جناح راست در راستای ایجاد چنین شرایطی نیست؟

محاکمه علنی طراحان و قاتلان جنایتهای محفلی، محاکمه علنی متهمان به‌شکنجه، حضور وکیل در کلیه مراحل بازجویی از متهم، حضور هیئت منصفه در کلیه محاکم، برچیدن دادگاههای ویژه، حذف نظارت استصوابی، رفع موانع آزادی بیان، دگرگونی سه‌قوه براساس خواست شهروندان، حذف گزینش سیاسی اعتقادی از دانشگاهها و ادارات دولتی و... برخی از مطالبات شهروندان است که برآوردن آنها مشروعیت نظام را افزایش خواهد داد.

کلیدداران بهشت*

آیت‌الله خزعلی: ما در شورای نگهبان مواظب آن هستیم تا جوانان مان طعمه جهنم نتوند... شورای نگهبان وقتی در مورد مسئله‌ای اظهار نظر می‌کند و می‌گوید درست است، دیگر تمام شد و اگر گفت باطل است تمام شد. خرداد، ۱۳۷۸/۳/۱۱

حضرت آیت‌الله خزعلی به گونه‌ای سخن گفته‌اند که گویی اعضای محترم شورای نگهبان، کلیدداران بهشت‌اند و به جای پاسداری از قانون اساسی، مشغول نگهداری از دوزخ‌اند تا جوانی طعمه جهنم نشود و «اگر داوطلبی با خانمی خوش و بش داشته» وارد مجلس نشود. این یک نوع نگرش به نظام عالم، موقعیت آدمیان، وظیفه فقیهان و مسئله گناهان است. گویی کلیدداران بهشت با تأیید یک داوطلب، قبض ورود به بهشت را بدو تفویض می‌کنند. مسئولیت سنگین و دلسوزانه «دربانی جهنم»، به برقراری سیستمی می‌انجامد که به دنبال براندازی گناه و حاکم‌سازی خیرات است. اما این فقط یک نوع نگرش به دینداری است که به جای «شراب طهور» بهشتی^۱، دهانهای نویسندگان را خرد و پر از آتش می‌کند.^۲ در صدد آن است که در اطراف تمامی استانهای کشور سیم خاردار بکشد^۳ تا قلم به دستان را نابود کند^۴ و مردم را با زور و سرنیزه به اطاعت از ولی فقیه وادارد^۵ و اهداف اسلامی را از راه خشونت امکان‌پذیر سازد.^۶

* ۱۳۷۸/۳/۲۱. ۱. وسقاهم ربهم شراباً طهوراً. (انسان، ۲۱)

۲. آیت‌الله خزعلی: «دهانت خرد باد، دهانت پر آتش باد». خرداد، ۱۳۷۸/۳/۱۶.

۳. «وی (آیت‌الله خزعلی) کشیدن سیم خاردار در اطراف تمامی استانهای کشور را ضروری دانست». ملام، ۱۳۷۸/۳/۱۷.

۴. آیت‌الله خزعلی: (این قلم به دستان باید نابود شوند، اینها همه رفتنی هستند)، ملام، ۱۳۷۸/۳/۱۷.

۵. آیت‌الله خزعلی: «اطاعت از شاه با زور و سرنیزه باطل است اما اطاعت از ولی فقیه واجب است». خرداد، ۱۳۷۸/۳/۱۶.

۶. آیت‌الله مصباح یزدی: «اگر تحقق اهداف اسلامی بجز از راه خشونت امکان‌پذیر نباشد، این کار ضروری است». صبح امروز، ۱۳۷۸/۳/۱۷.

این نوع دینداری چه جاذبه‌ای دارد و چه کسی را مجذوب می‌سازد؟ آیا دین آمده است تا به دور آدمیان سیم خاردار بکشد و دهان دگراندیشان و دگریاشان را از آتش پر کند؟ آیا دین با زور و سرنیزه آدمیان را به اطاعت وامی‌دارد؟ و اهداف خود را از راه خشونت متحقق می‌سازد؟ مگر نه این است که میان روش و هدف می‌بایست تناسب وجود داشته باشد؟ با خشونت به چه اهدافی می‌توان دست یازید؟ به تجربه عارفان مسلمان بنگرید و آن‌را با تجربه اسلام فقیهانه مقایسه کنید تا دریابید چه کسی مردم را به سوی دین جذب می‌کند.

غزالی و مولوی و حافظ در حوزه اندیشه دینی نماینده سه نوع تجربه دینداری‌اند که مطمئناً با تجربه دینداری جناب خزعلی تفاوت بنیادین دارد. این سه اندیشمند بزرگ همچنان بر بلندای اندیشه دینی می‌درخشند و هیچ‌کس به حریم دنیای آنان وارد نمی‌شود مگر اینکه سرگشته و دل‌باخته و حیرت‌زده معشوق مشتاقی می‌شود که «ناز» می‌کند تا آدمیان «نیاز» کنند.

حافظ در دیوان خود بر نکاتی انگشت نهاده است که نشان می‌دهد ما هنوز در «زیست-جهان» حافظ زندگی می‌کنیم. همان‌ها که با فهم خود از دین عرصه را بر حافظ تنگ می‌کردند، اینک زندگی را بر مردم تلخ می‌کنند و در روز روشن و از منابر رسمی حکم قتل و خشونت صادر می‌کنند. در پرتو تجربه دو دهه گذشته بهتر می‌توان وارد زیست-جهان او شد و با وی همدلی کرد.

۱. برخی بر این گمانند که «راز» این عالم را کشف کرده‌اند و می‌دانند سرنوشت چه در تقدیر دارد. اما حافظ این ادعا را نشانه خودبینی می‌داند:
 برو ای زاهد خودبین که ز چشم من و تو

راز این پرده نهانست و نهان خواهد بود
لسان الغیب انذار می‌دهد: «حافظ اسرار الهی کس نمی‌داند خموش» و هشدار می‌دهد.
 مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست
۲. خودبینی، رازشناسی و دعوی بیگناهی معلول راضی بودن از طاعات و عبادات است. اما چنان طاعتی در جهان حافظی فاقد ارزش است.

بهوش باش که هنگام باد استغنا هزار خرمن طاعت به نیم جو نهند
جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زبید دعوی بیگناهی

دعوی بیگناهی و خود را مسؤول بهشت و جهنم دیگران دانستن، به تزویر و ریا منتهی می‌شود:

در میخانه ببستند خدایا مپسند
که در خانه تزویر و ریا بگشایند
می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب

چونیک بنگری همه تزویر می‌کنند
۳. زمین خدا را آدمیان متوسط پر کرده‌اند. آدمیانی آغشته به فضائل و رذایل، فعل فاعل مختار آگاه راضی مستحق مدح و ذم است. اگر امکان گناه نباشد، داوری اخلاقی نامجاز می‌شود لذا:

در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است آتش که را بسوزد گر بولهب نباشد
و تداوم نظام عالم به‌زهد و فق آدمیان وابسته نیست:
بیا که رونق این کارخانه کم نشود

به‌زهد همچو تویی یا به‌فسق همچو منی
۴. «عیب‌جویی» و «گناه‌کاوی» دو رکن از ارکان «زهد ریایی» است که با رازشناسی (زشت و زیبایی) تلازم نام دارد:

عیب‌رندان مکن ای زاهد پاکیزه‌سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
ناامیدم مکن از سابقه لطف ازل

تو پس پرده چه دانی که چه خوبست و چه زشت
۵. قشریون به کمترین بهانه‌ای آدمی را راهی جهنم می‌کنند. اما عارفان به‌ما آموخته‌اند که خداوند به دنبال کمترین بهانه‌ای است تا آدمیان را روانه بهشت سازد. برخی از عرفا در درک کرم خداوند تا بدانجا پیش رفته که گفته‌اند اگر انسانها واقعیت کرم خدا را بفهمند ممکن است از عبادت دست بردارند چرا که لازمه کرامت حضرت حق به بهشت رفتن اکثریت آدمیان است:

نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو که مستحق کرامت گناهکارانند
قدم دریغ مدار از جنازه حافظ که گرچه غرق گناهت می‌رود به بهشت

۶. حافظ در تعیین مصداق گناه نیز با زاهدان ریاکار تفاوت مشرب دارد:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن

که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

معروم کردن مردم از حقوق سیاسی-اجتماعی-قضایی و... و ظلم به مردم

گناهی بس عظیم تر از «خوش و بش کردن یک داوطلب با یک خانم است».

۷. تکلیف ما چیست؟

دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات

مکن به فسق مباحات و زهد هم مفروش

اما حافظ در زمان خویش با زاهدان ریاکار چه می کرد؟

دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی

من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم

پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت

با طیب نامحرم حال درد پنهانی

اگر فقیه نصیحت کند که عشق مباز

پیاله ای بدش گودماغ را ترک کن

۸. باید به خدا پناه برد که لطفش دایم است و الا به لطف شیخان مرید پرور امیدی

نیست.

بسنده پیر خراباتم که لطفش دایم است

ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

شیخی که عاشق نباشد را نمی توان مرد خدا نامید.

نشان اهل خدا عاشقیست با خود دار

که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم

و آنکه «لقمه شبهه می خورد» و از «مال اوقاف» تغذیه می کند و «بوی ریا»

می دهد، خرمن دین را خواهد سوزاند:

آتش زهد ریا خرمن دین خواهد سوخت

حافظ این خرقه پشمینه بیداز و برو

نتیجه: جامعه فقهی ما اینک به آسیب شناسانی چون حافظ بشدت نیازمند است تا

دردمندانه بر آفات بتازند و کژرویهها را نقد کنند و راه آدمیان را به سوی خدا

بگشایند. زبان صریح، تلخ و گزنده حافظ امراض نهفته را برملا می‌سازد و با داروی عشق به درمان جامعه بیمار می‌پردازد. مولوی فرعون تکبر را هم با موسای عشق درمان می‌کرد:

ای کلیم عشق، بر فرعون هتی حمله بر

بر سر او تو عصای محو، موسی‌وار زن

ببر ای عشق چو موسی سر فرعون تکبر

هله فرعون! به پیش آکه گرفتم در و بامت

هویدا کردن اسرار مکتب «زهد ریایی» در زمان حافظ، سر را به دار متصل

می‌کرد:

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا می‌کرد

و مولانا جلال‌الدین چنان بی‌باکانه افشای اسرار می‌کرد که حلاج مصلوب هم

وی را سزاوار دار می‌دید:

گر خویش ز یاران می‌بین که چه بی‌خویشم

ز اسرار چه می‌پرسی چون شهره و اظهارم

حلاج اشارت‌گو از خلق به دار آمد

وز تنیدی اسرارم حلاج زند دارم

شفافیت حداکثری و پنهان کاری حداقلی*

نقد جناب آقای محمد جواد غلامرضا کاشی تحت عنوان «صراحت در کلام و پنهان کاری سیاسی»^۱ بر یادداشت «صراحت و شفافیت، تندی و خشونت»^۲ موجب تشکر فراوان است. برای روشن شدن بیشتر بحث و تدقیق موضوع یادداشت، به توضیح چند نکته می پردازم تا ادامه گفت و گو امکان پذیر گردد:

۱. از نظر جناب کاشی «کلام صریح» کارکردی دوگانه دارد. از یک طرف اتاق سیاستی را روشن می کند و حریمی را پرده می درد. اما از طرف دیگر اتاق تاریک سیاست دیگری را بنیان می نهد و پرده های ضخیم دیگری را می آویزد. «کلام صریح» خود قادر است به عامل اصلی تأمین پنهان کاری حداکثری و شفافیت حداقلی بدل شود. دلیل این مدعا چیست؟ این مدعا دلیل ندارد، علت دارد. چون صراحت در فرهنگ سیاسی ما «شاخص صدق کلام و صداقت متکلم قلمداد» می شود، واجد قدرت و «مصون از انتقاد» می شود. این مدعا از چند زاویه قابل مناقشه است:

الف. صراحت لزوماً «شاخص صدق کلام و صداقت متکلم» و «یکی از ضابطه های صدق در کلام» نیست.

ب. کلام صریح نه تنها مصون از انتقاد نیست بلکه زمینه انتقاد را بهتر مهیا می سازد. کلام ابهام دار چون واجد معانی مختلفی است، قابل نقد نیست. اما کلام صریح، روشن، ساده و دقیق، نقدپذیر است و مشمول صدق و کذب می شود.

ج. از نظر فیلسوفان علم «سادگی» یکی از معیارهای قانونهای علمی است. اگر مفهوم زیباشناختی^۳ و عملی^۴ سادگی، یا «جمال» و «آسانی» را کنار بگذاریم و از منظر معرفت شناختی به تعریف و تحدید معنای دقیق «سادگی» بپردازیم، با پیچیدگی و

۱. پیشین، ۱۳۷۸/۳/۲۰.

* صبح امروز، ۱۳۷۸/۲/۲۹.

۲. پیشین، ۱۳۷۸/۳/۱۶.

دشواری رویاروی خواهیم شد. کارل پوپر سادگی را معادل «درجه ابطال پذیری» قرار می‌دهد و می‌گوید: «جمع مسائل معرفت‌شناختی ناشی از مفهوم سادگی را با یکی دانستن معنای سادگی و درجه ابطال پذیری می‌توان حل کرد».^۱

از طرف دیگر چون ابطال پذیری با مضمون تجربی قرابت تام دارد، معلوم می‌شود که چرا دانشمندان این قدر «ساده» پسند بوده‌اند. پرمضمونی علمی، سادگی را عالم پسند کرده است. ابطال پذیری ملاکی به دست می‌دهد تا ساده را از ساده‌تر و از پیچیده‌تر جدا کنیم. پوپر می‌گوید: «اگر هدف کسب معرفت است به گزاره‌های ساده باید بیش از گزاره‌های پیچیده ارجح نهاد، زیرا خبر بیشتری به ما می‌دهند، و مضمون تجربی بیشتری دارند، و تجربه پذیرتر هستند».^۲

دقت و وضوح از لوازم ابطال پذیری بیشتر نظریه‌هاست. نظریه‌های مبهم که مدعای آنها دقیقاً روشن نیست، در مقام داوری، تن به آزمون نمی‌دهند و با تفسیری مجدد خود را با نتایج آزمون مبطل سازگار می‌کنند. نظریه‌های علمی باید با «وضوح» کافی بیان شوند تا خطر ابطال شدن را بپذیرا باشند.

از این رو عالم علوم اجتماعی و علم سیاست باید نظریه خود را چنان صورت‌بندی و تعبیر کند که از چندپهلوی بودن و تأویل پذیر بودن به دور باشد، و گوهر مراد در آن بدرستی بدرخشد، و با حجاب رموز و پیچیدگی آن را نپوشاند و کلام خود را به نقد ناقدان و پرسش پرستشگران بپارد و راه فرار از نقد را بر خود و بر دیگران باز نگذارد. یکی از میراث‌های مهم مکتب پوزیتیویسم تأکید بر روشنی سخن و زلالی تعبیر و شفافیت کلام است و از عالمان می‌خواهد اگر سخنی برای گفتن دارند، آن را به صریح‌ترین و جهی بازگویند و به خود و دیگران خیانت نکنند و بی محتوایی فکر را به طمطراق کلام نپوشانند.

ه. ابهام‌گویی در فرهنگ ما از آن رو گسترش یافت که صراحت و شفافیت هزینه زیادی داشت و دارد و زندان رفتن و سر بر باد دادن برخی از پیامدهای کلام صریح بود.

گفتش آن یار کزو گشت سر دار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا می‌کرد

۱. کارل پوپر، منطق اکتشاف علمی، جلد ۱، ترجمه حسین کمالی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۷۷.
۲. پیشین، ص ۱۸۰.

یکی از وجوه شفافیت آن است که هیچ‌کس با اسم مستعار چیزی ننویسد و هیچ‌کس مطلبی بدون نام ننویسند منتشر نازد. اما رواج یادداشت‌های بدون نام و یا با نام مستعار حکایت از هزینه سنگینی دارد که هنوز برخی، حتی در جبهه دوم خرداد و در جنبش جامعه مدنی ایران حاضر به پرداخت آن نیستند!

و. کلام صریح کلام روشن و آشکار است. من نمی‌دانم هدف آقای کاشی از نقدی که نوشته‌اند، روشن و آشکار کردن برخی ابهامها و تاریکیها بوده است یا افزودن بر ابهامات و تاریک کردن بیشتر فضای بحث؟ پر واضح است که قصد آن دوست گرامی روشن کردن معنای «صراحت و شفافیت و پنهان‌کاری سیاسی» است. از این‌رو هر دو در یک مسیر گام برمی‌داریم. از طرف دیگر آقای کاشی روشن نکرده‌اند که آیا همه آدمیان اسیر ابهام‌گویی و تاریک‌سازی‌اند یا تنها بختک جن مبهم‌گویی بر من سایه انداخته است.

۲. آقای کاشی می‌فرمایند: «گفتارهای ایدئولوژیکی... در زمره صریح‌ترین گفتارهای سیاسی در ایران بوده‌اند و بی‌هیچ رعب و وحشتی شاه و ساواک و حامیان غربی آن‌را آماج حملات خردکننده خود قرار داده‌اند و در چشم به‌هم زدن، چراغ اتاق سیاست آنان را روشن کرده‌اند... کلام صریح خود از عوامل تاریک‌سازی و پنهان‌سازی در عرصه سیاسی است.»

آقای کاشی با ایدئولوژیک خواندن گفتار سیاسی جنبش دوم خرداد تا بدانجا پیش رفته‌اند که گویی گفتار فارغ از ایدئولوژی را ناممکن می‌دانند. اولاً حداقل گفتار علمی و فلسفی ایدئولوژیک نیست. ثانیاً کارل مانهایم که همه را گرفتار ایدئولوژی می‌دانست تنها «طبقه شناور روشنفکر» را از آن قاعده مستثنی می‌کرد. ثالثاً باید توجه داشت که سیاست علم است نه ایدئولوژی. علم سیاست متکفل تحلیل و تفسیر قدرت است. اما وجه تمایز علم از ایدئولوژی کجاست؟ هانا آرنت می‌گوید: «تفکر ایدئولوژیک... خود را از هرگونه تجربه‌ای مستقل می‌سازد، زیرا لازم نمی‌بیند از هر پدیده تازه‌ای چیزی بیاموزد... تفکر ایدئولوژیک از واقعیتی که حواس پنج‌گانه مان درمی‌یابیم آزاد می‌شود».^۱ اگر قضیه‌ای توابع و مدلولات تجربه‌پذیر نداشته باشد علمی نیست. علم معرفت معطوف به‌صدق و کذب است در حالی که ایدئولوژی،

۱. هانا آرنت، توالتیریم، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات جاویدان، ص ۳۲۶.

گفتار معطوف به عمل سیاسی است. علم به عقلانیت نظری متعلق است و ایدئولوژی به حوزه عقلانیت عملی. عقلانیت نظری به معنای تناسب دلیل و مدعاست اما عقلانیت عملی به معنای تناسب اهداف و وسایل است.

ایدئولوژی، گفتار صریح شفاف نقدپذیر نیست بلکه هسته‌ای معطوف به عمل سیاسی است که واقعیت دنیای پیچیده را در جهت منافع ساده می‌کند. ژان بشلر در این باره می‌گوید: «ایدئولوژی گفتاری است جدالی که به کمک آن شهوات از طریق اعمال قدرت در جامعه به دنبال تحقق ارزش است. اینک می‌دانیم رسالت ایدئولوژی در این است که ضابطه یا معیاری به دست می‌دهد تا شخص دوست را از دشمن بازشناسد و گزینش ارزشها را توجیه کند و شهوات را پرده‌پوشی نماید و اخلاق را به خدمت سیاست بگیرد و رذالت را به فضیلت بدل سازد و به عمل سیاسی ارزش و جهت دهد و خلأ ناشی از نارسایی احتجاج عقلی را پر کند، واقعیت را برای تحقق عمل سیاسی، ساده و شفاف و به صورت تام و تمام درآورد».^۱ مارکس ایدئولوژی را دستگاه تولید «آگاهی کاذب» می‌دانست. گفتارهای صریح ایدئولوگهای دهه پنجاه درباره رژیم پهلوی مملو از آگاهی کاذب بود. مثلاً این سخن که پنجاه‌هزار زندانی سیاسی وجود دارد. امروز هم ایدئولوگها در حال بازتولید آگاهی کاذب‌اند. مثلاً این مدعا که مهندس بازرگان بنیانگذار جامعه مدنی ایران است. یا نقد دکتر شریعتی بر دموکراسی، لیبرالیسم و تجدد، نقد فرامردن (پست مدرن) است. یا مدعای اپوزیسیون خارج از کشور مبنی بر اینکه جمهوری اسلامی بیش از یکصد هزار نفر را اعدام کرده است.^۲ آقای کاشی می‌فرماید: «همین که تا این حد مطبوعات را حریم مقدس عاری از بازی قدرت انگاشته‌اید که بی هیچ مصلحتی

۱. ژان بشلر، ایدئولوژی چیست، ترجمه علی اسدی، شرکت سهامی انتشار، ص ۹۶.

۲. سرکرده یکی از گروههای تروریستی در مصاحبه با یک خبرنگار آمریکایی مدعی شد که نظام جمهوری اسلامی بیش از یکصد هزار نفر را اعدام کرده است. خبرنگار از وی می‌پرسد شما در زمان رژیم شاه نیز مدعی بودید که پنجاه‌هزار زندانی سیاسی وجود دارد. وی پاسخ می‌دهد که ما در آن زمان درگیر مبارزه سیاسی با رژیم شاه بودیم لذا بیان چنان دروغی برای تضعیف رژیم ضرورت داشت. خبرنگار می‌پرسد: از کجا بفهمیم که اینک نیز دروغ نمی‌گویید؟

ایدئولوژی نه تنها دستگاه تولید آگاهی کاذب است بلکه سلاح مبارزه هم هست وقتی مبارزه براندازی رژیم سیامی هدف شد و صدق و کذب وسیله، آنگاه از راه دروغ شاید بهتر بتوان به هدف دست یافت.

درصدد روشن کردن چراغ اتاق سیاستند... مصداقی دیگر از همان اتوپیا‌سازیهای ایدئولوژیکی نیست؟»

نه تنها مطبوعات را حریم مقدس عاری از بازی قدرت و مصلحت‌ننگاشته‌ام بلکه در روی زمین و میان بشریت غیر معصوم به‌هیچ ساحت قدسی و مقام قدسی قائل نیستم و امر قدسی که فارغ از زمان و مکان و کم و کیف و... است، آدمیان ناقص و خطاکار و فقیر (فقر وجودی) را خلق کرده تا مقام بندگی را دریابند و مشرکانه مدعی مقام قدسی نگردند. از هیچ‌کس نباید اسطوره ساخت. در عالم فکر هیچ خط قرمز و حریم ممنوعه نقدناپذیری وجود ندارد. جامعه ما اینک به عقلانیت نقدی بیش از هر اندیشه دیگری محتاج است. نقد تمام‌عیاری که هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد و تا نهایت ادامه می‌یابد. اتوپیا‌سازان به دلیل آنکه ایجاد جامعه ایده‌آل مطلق را هدف خود قرار داده‌اند که باید تمام اعمال سیاسی مان در خدمت ایجاد آن باشد، به خشونت پناه می‌برند تا ناکجاآباد را محقق سازند. طرحهای ناکجاآبادی که به دنبال بازتولید بهشت بر روی زمین است ناگزیر از کاربرد خشونت است. اما سیاستهای عقلانی، معطوف به کاهش عیبهای مشخص و بدبختیهای مشخص (فقر، بیکاری، فحشاء، اعتیاد، بی‌سوادی، قدرت متراکم و متمرکز، خشونت ورزی و...) است و هیچ نسبتی با ایدئولوژی و اتوپیا ندارند. از این رو گزینش دموکراسی برای برقراری اتوپیا و بهشت روی زمین نیست بلکه نظام دموکراتیک نسبت به دیگر نظامهای سیاسی کمترین اشکال را دارد و این امکان را فراهم می‌سازد که شهروندان در موعد مقرر از شر حکومت نامطلوب به روشهای مسالمت‌آمیز خلاص شوند. دلیل مقبولیت دموکراسی آن است که روشی است معین برای رسیدن به نتایجی نامعین. دموکراسی حکومت هیچ حزب و گروه و ایده‌ای را تضمین نمی‌کند. دموکراسی فقط و فقط خواست شهروندان را تضمین می‌کند. حال فرض کنیم که کلام من ایدئولوژیک باشد. آیا بدین ترتیب ایدئولوژی تأیید و تصویب می‌شود. مثل آن است که من بگویم دزدی بد است و شما بگویید خودت هم دزدی می‌کنی. آیا بدین ترتیب دزدی تأیید می‌شود؟ عقلانیت حکم می‌کند بگویید دزدی بد است اما تو هم نباید دزدی کنی. در مورد مناقشه نیز اگر کلام من ایدئولوژیک است باید مورد نقد قرار بگیرد تا از آفت ایدئولوژیک بودن برکنار بماند.

۳. آقای کاشی می‌فرماید: «در وضعیتی هم که مطبوعات آزاد حضور دارند، باز

هم آن شفافیت حداکثری که شما از آن سخن می‌گویید حاصل نمی‌شود و مطبوعات نه تنها قهرمان تحقق آن وضعیت ایده‌آلی نیستند، بلکه چه‌با با صاحبان قدرت (به‌هر دلیلی و برای حفظ هر مصلحتی) در تاریک نگاه داشتن افاق سیاست همسویی می‌کنند. آقای کاشی به این نکته اصولی عنایت نمی‌کند که اصل «شفافیت حداکثری و پنهان‌کاری حداقلی» یک اصل تنظیم‌کننده است. ما هیچ‌گاه به حداکثر شفافیت و حداقل پنهان‌کاری دست نخواهیم یافت. اما آن را به عنوان یک اصل تنظیم‌کننده باید بر تمامی سیاستها حاکم کرد و به‌میزانی که آن را عملی سازیم بدان نزدیک می‌شویم. دموکراسی هم یک اصل تنظیم‌کننده است. ما هیچ‌گاه به آرمان دموکراسی دست نخواهیم یافت اما همیشه بدان نزدیک خواهیم شد.

۴. آقای کاشی می‌فرمایند: «بدوی‌ترین و زایل‌شونده‌ترین مانع شفافیت سیاسی در دنیای امروز، اهتمام دولتها برای پنهان‌سازی اخبار و اطلاعاتی است که مشروعیت سیاسی آنان را مخدوش می‌سازد». این نکته درست است اما آیا این سودا در جوامع توتالیتر و دموکراتیک نتیجه یکسان به‌بار می‌آورد. دُم رژیمهای اقتدارگرا آن‌قدر بزرگ است که شما هر جا قدم گذارید دُم آنها را لگد خواهید کرد اما دُم رژیمهای دموکراتیک بسیار کوتاه است به‌گونه‌ای که بر بسیاری از نقاط و عرصه‌ها می‌توان گام نهاد بدون اینکه بر دُم آنها گام نهاده باشیم. باید دُم و دماغ رژیمها را کوتاه کرد تا دست ما در آسمان به‌راحتی حرکت کند و با دماغ و دُم کسی برخورد نکند. دماغ کوچک همان مصلحت عمومی و منافع ملی است که باید از آن تعریفی حداقلی و روشن بر اساس «اجماع ملی» به‌دست داد. یکی از پیامدهای مدعای جناب کاشی آن است که فرقی میان نظامهای توتالیتر و دموکراتیک، جبهه دوم خرداد (موافقان مردم‌سالاری و آزادی عقیده و بیان) و جبهه مقابل آن (مخالفان آزادی و مردم‌سالاری) باقی نمی‌گذارد. آنچه باید بر آن تأکید گذارد آن است که «شفافیت حداکثری» به‌عرصه عمومی تعلق دارد نه عرصه خصوصی. هیچ‌کس مجاز نیست در حریم خصوصی شهروندی را بر روی اغیار بگشاید.

پرسشهای یک خودکشی*

۱. قتل‌های زنجیره‌ای آذرماه سال گذشته و شوک ۷۷ (صدور اطلاعاتیه وزارت اطلاعات مبني بر اینکه برخی از پرسنل آن وزارتخانه عامل قتلها بوده‌اند) این امید را در شهروندان زنده کرد که خاتمی شجاع و متحکم ایستاده و از حقوق مردم دفاع می‌کند و غده‌های سرطانی و زالوهای خونخوار را از زوایای «پنهان» بیرون می‌کشد و چهره زشت آنان را نزد شهروندان «عیان» می‌سازد و همچون یک جراح حاذق، غده سرطانی را از بدن بیمار خارج می‌کند و با ایجاد تحول ساختاری نهاد را در خدمت منافع ملی و مصلحت عمومی قرار می‌دهد.

هنوز چند صبحی از پیگیری مطبوعات در این حادثه تأسفبار نگذشته بود که «حکم» آمد: برای آنکه پرونده قتلها در فضایی آرام دنبال شود و کلیه عوامل و دست‌اندرکاران ماجرا شناسایی و به مردم معرفی و به‌طور علنی محاکمه گردند، سکوت اختیار کنید و به «شایعات» دامن نزنید و اگر «اطلاعاتی» در اختیار دارید آن را فقط و فقط با کمیته تحقیق در میان بگذارید. مطبوعات هم فقط و فقط به‌خاطر مصالح ملی و کمک به «دولت مشروع» فتنه چراغ تاریکخانه اشباح جنایت‌های محفلی را پایین کشیدند.

۲. یکی از خطراتی که در زمان افشای ماجرا احساس می‌شد و توسط مطبوعات به‌صراحت تمام بر آن تأکید رفت، این بود که «عناصر کلیدی» ماجرا در زندان خودکشی کنند.

۳. من در زمستان سال ۱۳۷۶ به مدت سه ماه در زندان اوین محبوس بودم. در سلول انفرادی هیچ وسیله و امکانی برای خودکشی وجود ندارد. هر نیم ساعت یک بار نگیهان از پشت چشمی به‌داخل سلول می‌نگرد و با نگاه «سراسرین» خود

زندانی را تحت نظر می‌گیرد. در زمانی که من زندانی بودم حمام رفتن هفته‌ای یک بار و به مدت پنج دقیقه و کاملاً تحت کنترل بود. به گونه‌ای که نگهبان کاملاً می‌توانست زندانی را از بیرون مشاهده کند و مراقب حرکات او باشد.

اینها همه درباره زندانیایی بود که اتهامشان مطبوعاتی، سیاسی، مواد مخدر، اختلاس و... بود. اما طبعاً «کلید طلایی» تاریکخانه به مراقبت ویژه نیاز داشت و این نکته‌ای نیست که بر متخصصان زبده وزارت اطلاعات معلوم نباشد. پس اگر غفلتی صورت گرفته و بواقع سعید امامی با داروی نظافت خودکشی کرده است، کلیه افرادی که با سوء تدبیر خود امکان این واقعه را فراهم کردند، در این ماجرا مقصرند و باید پاسخگوی مردم شریف ایران باشند. برای رفع هرگونه شبهه باید در اسرع وقت یک هیئت تحقیق چگونگی خودکشی سعید امامی را بررسی کنند و گزارش آنرا با مردم در میان بگذارد. مردم حق دارند آگاه شوند.

۴. خودکشی سعید امامی پرسشهای فراوانی برخواهد انگیزخت و اگر مسئولین قوه قضائیه به صراحت و با شفافیت تمام به پرسشها پاسخ نگویند، شایعات دامن خواهد گسترد و اعتماد به نظام بشدت به پرسش گرفته خواهد شد.

برخی از پرسشها که باید رسماً بدانها پاسخ گفته شود به قرار ذیل است:

یک. سوابق سعید امامی چیست؟

دو. سعید امامی در چه زمانی وارد وزارت اطلاعات شد؟

سه. سعید امامی در زمان کدام وزیر ارتقا یافت و معاون وزیر شد؟

چهار. آیا ساختار وزارت اطلاعات به گونه‌ای است که فردی چون سعید امامی با اختیارات ویژه امکان می‌یابد چنان قتلهایی را تدارک ببیند و آنها را عملی سازد، بدون آنکه مورد سوء ظن واقع شود؟

پنج. سعید امامی با چه کسانی در این کشور مراوده فکری داشت و متأثر از چه کسانی بود؟

شش. محاکمه علنی متهمان در چه زمانی آغاز می‌شود؟

هفت. مطبوعات تا چه زمانی باید به سکوت ادامه دهند و پرسشهای مردم را منتشر نسازند؟

خودکشی عنصر کلیدی و «شاه کلید»*

الف. «کلید طلایی» و «شاه کلید»

برخی بر آن گمانند که اگر یک نفر به عنوان «عنصر کلیدی» جنایات محفلی معرفی شود و او نیز با داروی بهداشتی خودکشی کند، کل مشکل حل و خیال دیگر عناصر اصلی راحت می‌شود.

«عنصر کلیدی» به کسی اطلاق می‌شود که قاتلان و مجریان می‌گویند او فرمان صادر می‌کرده و آنان به جز او فرد دیگری را نمی‌شناسند و با مرگ او درب «تاریکخانه» محفل نشینان قفل می‌شود و فقط او «کلید طلایی» ورود به «خانه اشباح» را در دست دارد. با مرگ وی کسی وجود ندارد که پای «دیگران» را به ماجرا باز کند، و با «نبش قبر» گذشته، تکلیف کلیه قتل‌های مشکوک دهه گذشته را روشن کند.

اما جنبش جامعه مدنی ایران به دلایل عدیده‌ای سعید امامی را به عنوان عامل اصلی قتل‌های آذرماه نمی‌شناسد. چرا که سعید اسلامی در دوران آقای فلاحیان، برخلاف نظر کارشناسان، معاون امنیتی وزیر بود اما در دوران جنایات محفلی مشاور وزیر بود و به عنوان مشاور نمی‌توانسته دستور قتل صادر کند و در ساختار اداری مشاور نقش اجرایی ندارد و هیچ مدیرکلی به فرمان مشاور وارد عمل نمی‌شود. شاید بتوان بین قتل‌های مشکوک گذشته و سعید اسلامی ارتباطی برقرار کرد اما آیا می‌توان سعید اسلامی را طراح و فرمانده جنایات آذرماه قلمداد کرد؟ سعید اسلامی یکی از عناصر کلیدی جنایات محفلی بود اما آیا او «شاه کلید» آن پرونده بود؟ از نظر جنبش ضد خشونت ایران، پرونده تا معرفی «شاه کلید» همچنان مفتوح است و حرکات عجولانه، شتاب‌زده و عکس‌العملی مشکل محفل نشینان را حل نخواهد کرد.

ب. قوه قضائیه و خودکشی اسلامی

در ماجرای پرونده قتل‌های محفلی می‌بایست به‌طور شفاف به‌شهروندان اعلام می‌شد که پرونده به‌قوه قضائیه تحویل داده شد و مسئولیت پیگیری مابقی قضایا با آن قوه است. زندانیان نیز در اختیار آن قوه و در زندان دادگاه نظامی قرار دارند.

آیا قوه قضائیه خطری را که اصحاب جنبش جامعه مدنی ایران گوشزد می‌کرد مبنی بر این که احتمال خودکشی متهمان اصلی در زندان وجود دارد را احساس نمی‌کرد؟ آیا مطبوعات از «احتمالی» سخن می‌گفتند که مطلقاً امکان وقوع آتش مهیا نبود؟ قوه قضائیه چه تمهیداتی برای پیشگیری از وقوع چنین حادثه‌ای تدارک دید؟ این حادثه چه کسانی را شاد و چه کسانی را غمگین کرد؟ آیا قوه قضائیه برای جلوگیری از خودکشی دیگر متهمان فکری کرده است؟ آیا سهل‌انگاری قوه قضائیه در این ماجرا قابل توجه است؟

اینک نیز باید از اقدامات جدید محفل‌نشینان سر درآورد و نگذارد که آن غده سرطانی همچنان به‌پیشروی ادامه دهد و مرگ بیمار را عاجل سازد.

قوه قضائیه نمی‌تواند همچنان خود را غیر پاسخگو بداند و نسبت به‌افکار عمومی شهروندان بی‌تفاوت باشد. سوء ظن و بدبینی پیامدهای نامطلوب بی‌شماری به‌دنبال دارد. نمی‌توان به‌مردم گفت ما به‌پرسشهای شما پاسخ نمی‌گوییم اما شما نیز غلط فکر می‌کنید.

پ. پندهای یک خودکشی

نخستین درس را باید افرادی فراگیرند که درگیر ساختن «محفل» و قتل شهروندانند. آنان که همسر داریوش فروهر را با کارد سلاخی کردند اینک باید دست «انتقام الهی» را ببینند که از آستین خود محفل‌نشینان بیرون می‌آید. و با «داروی نظافت» مرگی بسیار فجیع، در عرض چهار روز، را تدارک می‌بیند تا محفل‌نشینان دریابند که:

دور فلکی یکسره بر منهج عدل است خوش باش که ظالم نبرد راه به‌مقصود
من نمی‌دانم که آیا خبر خودکشی سعید اسلامی را به‌دیگر متهمان زندانی اعلام کرده‌اند یا نه؟ اما می‌دانم که اگر آنان از این واقعه خبر یابند دیگر یک لحظه چشمانشان را برهم نخواهند نهاد و باقی لحظات را در اضطراب همراه با عذاب وجدان سپری خواهند کرد.

در مرحله بعد افرادی که هنوز دستگیر نشده‌اند باید مطمئن باشند که دست تقدیر به سراغ آنان نیز خواهد رفت و خداوند از راههایی که اصلاً در تصورشان نگنجد انتقام مظلوم را از آنان خواهد گرفت.

اما درسی که جنبش جامعه مدنی ایران باید بگیرد آن است که بسیاری از مشکلات کلیدی جامعه ما ریشه در قتل‌های محفلی دارد. باید ذهنها را به پرونده قتل‌ها معطوف کرد و به دنبال «شاه‌کلید» گشت. با کشف شاه‌کلید و محاکمه علنی او بسیاری از اسرار «تاریکخانه اشباح» آشکار خواهد شد. هدف انتقام از مجرم نیست. هدف ایجاد شرایطی است که هیچ‌کس به‌خود اجازه ندهد از راه بَطِ خشونت و ایجاد رعب و وحشت به اهداف خود دست یابد.

دفاع از آزادی اندیشه*

محسن کدیور عقیده خاصی درباره حکومت دینی و خطراتی که آن را تهدید می‌کند، دارد. دادگاه ویژه روحانیت «بیان» آن عقاید را تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی دانسته و وی را به هجده ماه زندان محکوم کرده است. محسن کدیور اینک به دلیل بیان عقایدش در زندان اوین محبوس است.

آیا فقط دستگاه قضایی ما با پرونده دگراندیشان و متقدانی چون کدیور دست به گریبان است یا در دیگر کشورها نیز در حال یا گذشته چنین پرونده‌هایی وجود داشته و قضات آنها نیز در این موارد حکم صادر کرده‌اند. من در اینجا به چند نمونه صدور حکم از کشوری (امریکا) اشاره می‌کنم که از نظر دستگاه قضایی ما کشور منحط فرهنگی-اخلاقی است و دستگاه قضایی‌اش باید عدالت را از دستگاه قضایی ما فرا بگیرد.

۱. قاضی هیو گوبلک در نیمه اول قرن حاضر در خصوص یک پرونده فکری چنین حکم صادر کرد:

«من... منکر آنم که در زیر لوای قانون اساسی ما، بتوان عقاید را نهی کرد. قبول دارم که حکومت‌های مستبد بدون خاموش کردن صدای مخالفان روش‌های ستمگرانه‌شان نمی‌توانند وجود داشته باشند. اما معنی "نخستین اصل‌احیه" در نظر من این است که تنها راه قانونی‌ای که حکومت ما می‌تواند خودش را حفظ کند این است که بگذارد مردمانش با کاملترین آزادی ممکن از تمام خط‌مشی‌های حکومت، هر طور صلاح می‌بینند، ستایش کنند، انتقاد کنند، به بحث پردازند، و حتی اگر مایل باشند، اظهار نظر کنند که اساسی‌ترین اصول مسلم آن نامناسبند و باید تغییر یابند. امنیت جمهوری، یعنی اصل و بنیان حکومت قانونی، بر این آزادیها استوار است».

مطابق نخستین اصلاحیه قانون اساسی امریکا، کنگره هیچ قانونی را به تصویب نخواهد رسانید که آزادی بیان را محدود سازد. الگزاندر میکل جان در سال ۱۹۵۵ در برابر کمیتهٔ فرعی «حقوق قانونی» مجلس سنا دربارهٔ این اصل گفت:

«در تمدن غربی ما، "تفتیشگران عقاید" هر وقت در صدد برآمده‌اند که سرکوبگرهایشان را توجیه کنند، فقط از راه استناد به ضرورت پاسداری از امنیت اجتماعی به ادعاهای خود ظاهر موجهی بخشیده‌اند. همین استناد را "نخستین اصلاحیه" در نظر داشت، و در نظر دارد، که غیر قانونی اعلامش کند. این اصلاحیه، خطاب به قوهٔ مقننه، می‌گوید: وقتی که زمان خطر برای ملت فرارسد، شما بشدت وسوسه خواهید شد، و برائت فشار توده‌ها و ادار خواهید گردید، به عملیات سرکوبگرانه از آن نوعی متوسل شوید که در جامعه‌های دیگری غیر از جامعهٔ ما - یعنی جامعه‌هایی که در آنها مردم بر خود حکومت نمی‌کنند مجاز است. به حکم این سند شما از انجام چنین امری ممنوعید. ملت ما تصمیم دارد آزاد باشد. کنگره هیچ قانونی را به تصویب نخواهد رسانید... که آزادی بیان را محدود کند».

۲. یکی از بهانه‌هایی که معمولاً برای محدود کردن آزادی بیان از آن استفاده می‌شود، عنوان «تحریک مردم» است. قاضی هومز در رأی مخالف در پروندهٔ «گیت لو در مقابل نیورگ» در این باره می‌نویسد: «هر عقیده‌ای نوعی تحریک است، یعنی برای پذیرفته شدن عرضه می‌شود و اگر مورد پذیرش قرار گیرد، به صورت عمل درمی‌آید مگر آنکه کفهٔ اعتقاد دیگری نسبت به آن سنگینی بیشتری داشته باشد، یا ناتوانی موجب شود که حرکت در نطفه خفه گردد».

۳. در موردی دیگر قاضی جکسن می‌نویسد: «آزادی مخالفت کردن فقط به چیزهایی کم‌اهمیت محدود نمی‌شود. این فقط سایهٔ کم‌رنجی از آزادی است. آنچه جوهر آزادی را معرفی می‌کند حق مخالفت کردن در مورد چیزهایی است که به قلب نظام موجود راه می‌برند».

۴. مشکل نظام جمهوری اسلامی به کجا بازمی‌گردد. آیا قانون اساسی ما چنان برخوردیهایی را مجاز شناخته است؟ به نظر من قانون اساسی ایران در این خصوص از قانون اساسی امریکا مترقی‌تر است و راه محدود کردن آزادی را به طور کلی مسدود کرده است. اصل نهم قانون اساسی می‌گوید: «هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع را، هرچند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند».

یعنی حتی مجلس شورای اسلامی حق ندارد با وضع قانون آزادی را محدود کند (مثلاً در خصوص قانون مطبوعات) چه رسد به دستگاه قضایی که یک روحانی اندیشمند را به خاطر عقایدش از حق آزادی محروم کند.

آنان که خود و مردم خود را برتر از فرمانروایان و شهروندان دیگر نظامها می دانند، نمی توانند آزادی عقیده و بیانی کمتر از آنچه در دیگر نظامها وجود دارد را برای مردم ایران فراهم آورند. باید به ملت ایران اعتماد کرد و آنان را آزاد گذارد تا عقاید خود را بیان کنند و آینده ایران را مطابق آرمانهایشان سامان دهند.

۵. برخی از دوراندیشان مارکسیست از سر دردمندی و به منظور توانا کردن مکتب اعلام می کردند که سوسیالیسم باید توانایی اش نسبت به سرمایه داری را در عمل نشان دهد. راه وصول بدان هدف آن است که نه تنها تمامی محاسن سرمایه داری، منهای مضار آن را داشته باشد بلکه فضائل بیشتری (آزادی، حقوق بشر، عدالت و...) به بشریت هدیه کند وگرنه به صرف ادعای برتری و تکامل، سوسیالیسم برتر و تکامل یافته تر نمی شود.

نظام جمهوری اسلامی هم باید برتری خود را نسبت به دیگر نظامها و امریکا در عمل نشان دهد. مگر نه این است که امام خمینی فرمود: «در اسلام آزادی به طور مطلق است».^۱ «در اسلام دموکراسی مندرج است و مردم آزادند در اسلام، هم در بیان عقاید و هم در اعمال».^۲ «در یک رژیم اسلامی، آزادیها صریح و کامل خواهد بود».^۳ «در جمهوری اسلامی، هر فردی از حق آزادی عقیده و بیان برخوردار خواهد بود».^۴ «در جمهوری اسلامی، زمامداران... دقیقاً باید به آراء عمومی در همه جا احترام بگذارند... مطبوعات در نشر همه حقایق و واقعیات آزادند. هرگونه اجتماعات و احزاب از طرف مردم در صورتی که مصالح مردم را به خطر نیندازد، آزادند».^۵ «ما می خواهیم مطابق اعلامیه حقوق بشر عمل کنیم، ما می خواهیم آزاد باشیم، ما در مملکتمان استقلال می خواهیم، آزادی می خواهیم».^۶ «اسلام... می تواند تضمین همه انحاء دموکراسی را بکند».^۷

آیا درخواست عمل به وعده های امام را حل در سال امام خمینی دور از انصاف و

۱. صحیفه نور، جلد ۴، ص ۱۹۹. ۲. پیشین، ص ۲۳۴. ۳. پیشین، ص ۲۴۲.

۴. پیشین، جلد ۳، ص ۱۷۸. ۵. پیشین، جلد ۲، ص ۲۸۰.

۶. پیشین، ص ۲۴۲. ۷. پیشین، ص ۲۲۲.

مروت است؟ آیا با عمل به آن وعده‌ها، در حیطه آزادی و دموکراسی و حقوق بشر، از دیگر نظام‌ها جلو نخواهیم افتاد؟ و آیا حبس محسن کدیور در تعارض کامل با اوامر حضرت امام و قانون اساسی قرار ندارد؟

در شأن روحانیت نیست که در مقابل حبس یک روحانی اندیشمند به خاطر اظهار آرای اجتهادی‌اش سکوت پیشه کند. اگر این رویه سنت شود فردا نوبت کدام متفکر و مجتهد است که راهی زندان شود؟

اگر روحانیت خواهان آن است که کلامش در نسل جوان نافذ باشد، باید با صراحت و شجاعت از حریت و عدالت و حقوق شهروندان و تنوع و کثرت فهم دینی دفاع کند و ابوذروار بر کژرویه‌ها بتازد و علی‌گونه بر کژفهمیهای قدرت غیر قابل کنترل برخورد شود.

اسرائیل و بزرگترین شبکه جاسوسی قرن*

مقام رهبری: «من نمی‌توانم باور و قبول بکنم که این قتل‌هایی که اتفاق افتاده بدون یک سناریوی خارجی باشد؛ چنین چیزی ممکن نیست. این قتل‌ها به ضرر ملت ایران بود، به ضرر دولت بود و به ضرر حکومت بود. یک گروه داخلی که جزو وزارت اطلاعات هم باشند، هر چه هم حالا فرض کنیم که متعصب باشند و بنای این کار را داشته باشند، در سطوحی از وزارت اطلاعات که اهل تحلیلند، امکان ندارد دست به چنین قتل‌هایی بزنند... آن دستی که به فکر می‌افتد بیاید این‌ها را تصفیه کند و به قتل برساند... مگر می‌تواند بیگانه نباشد و تابع یک نمایشنامه از پیش طراحی شده‌ای نباشد؟ باید بگردند این‌ها را پیدا کنند... این قضیه را دنبال کنند و سرنخ‌ها را پیدا نمایند. باید هوشیاری به خرج بدهند؛ ممکن است عواملی که جزو وزارت اطلاعات بوده‌اند، افرادی باشند که فریب خورده باشند و تحت تأثیر آنها قرار گرفته باشند؛ باید گشت و عوامل و سرنخ‌ها را پیدا کرد؛ و نباید به این آسانی از آن گذشت»^۱

سردار محسن رضایی: «صهیونیستها از روندی که از پنج سال پیش تاکنون در کشور آغاز شده و به خصوص از انتخابات دوم خرداد و شخص آقای خاتمی بشدت عصبانی هستند، دلایل این عصبانیت را از بین رفتن سرمایه‌گذاریهای موساد و لابی صهیونیستها در امریکا عنوان کرد... همه این تلاش‌ها بعد از دوم خرداد خشتی شد و صهیونیستها بلافاصله طرح "انفجار از درون" را علیه ایران به اجرا گذاشتند... "موساد" به عواملش در ایران دستور داده تا به پرسنل وزارت اطلاعات، وزارت خارجه، وزارت کشور، وزارت دفاع و دفاتر رؤسای سه قوه نزدیک شده و آنها را شناسایی کنند. در همین ارتباط "موساد" با ارائه تحلیلهای گمراه‌کننده و جهت‌دار متناسب با حساسیت یکی از مأموران وزارت اطلاعات به‌وی القا کرد که

جبهه ملی خطر آینده نظام است و داریوش فروهر کاندیدای یک کودتای سیاسی علیه نظام است. این تحلیل که به نحو ماهرانه‌ای به این فرد القا شده بود منجر به قتل فروهر شد... وی در مورد دخالت صهیونیستها در مورد ماجرایی حمله به اتوبوس جهانگردان آمریکایی نیز گفت: یک جاسوس دوجانبه هنگام ورود این هیئت به ایران به آنها می‌پیوندد و اطلاعات مورد نیاز برای حمله به آمریکاییها را در اختیار مهاجمان قرار می‌دهد.^۱

آیت الله یزدی: «پرونده حمله به هیئت آمریکایی نیز به پرونده قتل‌های اخیر مربوط است که در حال رسیدگی است».^۲

حجت الاسلام نیازی: «بر اساس شواهد و قرائن، سعید امامی هنگامی که موضوع هدایت و دخالت بیگانگان در قتل‌های مشکوک تهران مشخص شد و معلوم شد وی یکی از عوامل اصلی این دسیسه بزرگ بوده است اقدام به خودکشی کرد... با خودکشی یکی از عوامل قتل‌های مشکوک تهران هیچ‌گاه پرونده این جنایات بسته نشده است و ما سرنخ‌های مهمتری را در دست داریم که روند تحقیقات را تسهیل می‌کند».^۳

تهران تایمز: «اکنون نیز عنصری بانفوذ در وزارت اطلاعات مراحل رشد را طی می‌کند و تا رده معاونت امنیت این نهاد حساس پیش می‌رود و هشت سال در این معاونت می‌ماند به سهولت می‌تواند اطلاعات ذی‌قیمتی را مدفون کند. شبکه‌ای را که این فرد در این مدت هدایت کرده است را باید بزرگ‌ترین شبکه جاسوسی قرن خواند. سعید امامی که به عنوان اسلامی شناخته می‌شده است، از یک خانواده شیرازی که نیاکانش یهودی بوده است و به آمریکا می‌رود و در آمریکا وی با آژانس یهود ارتباطات گسترده‌ای برقرار می‌کند. بلافاصله بعد از بازگشت به ایران وارد شبکه اطلاعاتی کشور می‌شود. در حالی که یک بار در گزینش، صلاحیتش مورد قبول قرار نمی‌گیرد. وی از ابتدای شکل‌گیری وزارت اطلاعات به عنوان عنصر فعال عمل می‌کند و می‌تواند بر خیلی از مراکز تعیین‌کننده کشور نفوذ کند و عواملی را در جایگاه‌های حساس به کار گمارد».^۴

۱. صبح امروز، ۱۳۷۷/۱/۲۸. ۲. خرداد، ۱۳۷۷/۱۲/۱۳.

۳. کیهان، ۱۳۷۸/۴/۱. ۴. خرداد، ۱۳۷۸/۴/۲.

سلام: «این جنایتکاران مرتکب بیش از هفتاد قتل شده‌اند که تعدادی از آنها از ارادل و اوباش بوده‌اند».^۱

حسین شریعتمداری: «امروزه جمعی از عوامل شناخته‌شده بیگانه، مدیریت پشت صحنه برخی از مطبوعات را بر عهده دارند... بدیهی است انجام این طرح، به‌همان اندازه که به‌عاملان قتل نیاز داشته است به رسانه‌های خبری نیازمند بوده است و اکنون سؤال این است که با توجه به نکات یادشده آیا حضور این عوامل بیگانه تصادفی است و با توطئه قتل‌های مشکوک هیچ ارتباط ندارد؟»^۲

با توجه به اخبار یادشده، چند نکته حساس و قابل تأمل را یادآور می‌شویم:

۱. تعارض منافع ملی ایران و اسرائیل

یکی از پیامدهای مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل؛ تیرگی روابط ایران و جهان عرب است. هرگاه در اسرائیل گروه‌های صلح‌طلب دولت را در اختیار می‌گیرند و روند مذاکرات صلح با اعراب در اولویت قرار می‌گیرد؛ ایران به‌عنوان بزرگترین مانع صلح و دشمن اصلی جهان عرب قلمداد می‌شود. لذا روی کار آمدن گروه‌های تندرو در اسرائیل، و رویارویی اعراب و اسرائیل، منافع ملی ایران را بهتر تأمین می‌کند.

از طرف دیگر منافع ملی صهیونیستها نیز ایجاب می‌کند که «اصلاح‌طلبان» عرصه سیاسی ایران را در دست نگیرند زیرا اگر اصلاح‌طلبان حاکم شوند سیاست خارجی «تنش‌زدایی» و گفت‌وگوی تمدنها را پیش می‌برند و روابط ایران را با جهان خارج و منطقه بهبود می‌بخشند و سیمایی «صلح‌طلب» و خردمندانه از ایران ارائه می‌کنند. از این‌رو منافع صهیونیستها ایجاب می‌کند که «تندروها» بر ایران سیطره یابند تا سیاست خارجی ایران بر اساس رویارویی تمدنها، غرب‌ستیزی و نزاع با جهان عرب سامان یابد.

پرواضح است که اسرائیل، از طریق موساد، با نفوذ در ایران و ایجاد «بزرگترین شبکه جاسوسی قرن» و «نفوذ در خیلی از مراکز تعیین‌کننده کشور» این استراتژی را پیش می‌برد.

در دهه گذشته هرگاه روابط ایران و اروپا رو به بهبود می‌نهاد و قرار می‌شد یکی

از رؤسای جمهور کشورهای اروپایی به تهران سفر کند؛ عوامل موساد و آژانس یهود با انجام غائله‌ای نه تنها مانع انجام سفر می‌شدند، بلکه روابط ایران را با کل جهان غرب بشدت تیره می‌کردند.

۲. عنصر کلیدی و شاه کلید

آقای نیازی با توجه به خودکشی «یکی از عوامل اصلی قتل‌های مشکوک» می‌فرمایند: «ما سرنخ‌های مهم‌تری در دست داریم» و خوشبختانه از «سرنخ‌های خوب» خبر می‌دهند. همان‌گونه که در یادداشت گذشته یادآور شدیم^۱ سعید اسلامی یکی از عناصر کلیدی ورود به «تاریکخانه اشباح» محفل نشینان بود که برخلاف نظر صریح گزینش وزارت اطلاعات مبنی بر عدم ارجاع کارهای امنیتی به وی، متأسفانه توسط آقای فلاحیان به سمت معاون امنیتی وزارت اطلاعات منصوب شد. اما خوشبختانه «شاه کلید» هنوز وجود دارد.

حال پرسش مهم این است که آیا «آژانس یهود» و موساد برای راه‌اندازی «بزرگترین شبکه جاسوسی قرن»، فقط با خرید یکی از عناصر کلیدی بی‌ریشه (سعید امامی) می‌توانست چنان شبکه گسترده‌ای ایجاد کند و یا این‌که ضرورتاً می‌بایست مهره‌های ریشه‌دار دیگری را در استخدام گیرد تا به اهداف خود دست یابد؟ چرا موساد که عنصری کلیدی را خرید نتوانسته باشد «شاه کلید» را بخرد و از او برای طرح‌هایی مهم‌تر از قتل نویسندگان استفاده کند؟

۳. بخش مطبوعاتی محفل نشینان

آقای حسین شریعتمداری بدرستی بر نکته مهمی انگشت نهاده‌اند که باید به‌دقت مورد تحلیل قرار گیرد. ایشان می‌فرمایند: «بدیهی است انجام این طرح، به همان اندازه که به عواملان قتل نیاز داشته است به رسانه‌های خبری نیازمند بوده است و اکنون سؤال این است که با توجه به نکات یادشده آیا حضور این عوامل بیگانه نصیافی است و با توطئه قتل‌های مشکوک هیچ ارتباط ندارد؟»

آقای شریعتمداری قبلاً نیز این نکته را یادآور شده‌اند متهمی هیچ اشاره‌ای به نقش

۱. اکبر گنجی، خودکشی عنصر کلیدی و شاه کلید، خرداد، ۱۳۷۸/۴/۱.

اسرائیل، موساد و آژانس یهود در نوشته ایشان به چشم نمی خورد: «امروزه تمامی شواهد و قرائن موجود و اسناد و مدارک غیر قابل انکار، حکایت از آن دارند که عوامل ضد انقلاب وابسته به قدرتهای بیگانه، مدیریت پشت صحنه برخی از مطبوعات را بر عهده دارند و از این مطبوعات به عنوان "بست" استفاده می کنند. این طیف از عوامل وابسته به قدرتهای خارجی به جای آن که اهداف خود را - مانند سالیهای قبل - از طریق اطلاعیه ها و شبنامه های گروهکی دنبال کنند، این اهداف را از طریق برخی مطبوعات داخلی پی می گیرند، به طوری که امروزه مطبوعات مورد اشاره همان نقش سفارتخانه های روس و انگلیس در دوران قاجار را بر عهده دارند و به "بست" دشمنان مردم تبدیل شده اند. با این تفاوت که امروزه، آمریکا، از پشت صحنه مدیریت اصلی این صحنه را به عهده دارد... اگر مراجع قضایی و دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی، برای برخورد با این عوامل پشت صحنه اقدام جدی و مناسبی انجام ندهند، بیم آن می رود که فعالیت این طیف وابسته به قدرتهای خارجی، آسیبهای بیشتری را در پی داشته باشد»^۱.

آقای شریعتمداری به نکته درستی اشاره کرده اند اما متأسفانه «آدرس غلط» داده اند. بخش رسانه ای محفل نشینان دوستان و همفکران سعید امامی اند. آیا بخش رسانه ای محفل نشینان همانها که در دهه گذشته نظرات او را بسط می دادند تا اندیشمندان ایران زمین را بی «هویت» کنند و «زندانیان» دارند و در طول مدت معاونت سعید اسلامی این امکان را داشتند که در زندان از متهمان «بازجویی» به عمل آورند و آنان را به راه راست هدایت کنند، نیستند؟ بخش رسانه ای محفل نشینان اینک از تاریکخانه اشباح بیرون آمده و رفته رفته چهره شان بر شهر و ندان هویدا می شود. آیا همانها که پس از عملیات صهیونیستی حمله به اتوبوس توریستهای امریکایی از آن به عنوان یک حرکت ضد امپریالیستی یاد کردند و در دوره وزارت ارشاد آقای خاتمی با تبلیغات وسیع بیشترین کوشش را در جوسازی برای کناره گیری ایشان از وزارت ارشاد می ذول داشتند و در دوران انتخابات ریاست جمهوری بیشترین تبلیغات منفی را علیه آقای خاتمی به راه انداختند؟ بخش رسانه ای محفل نشینان نیستند؟ مواضع سعید اسلامی در آن موارد بر کسی پوشیده نیست.

۱. حسین شریعتمداری، کیان، ۱۳۷۸/۱/۲۹.

آیا بخش رسانه‌ای محفل‌نشینان آن روزنامه‌ای نیست که «با شرح، بدون شرح»، «نیمه پنهان» و «اخبار ویژه» سعید امامی را منتشر می‌کرد.

۴. آخرین ضربه عامل آژانس یهود

آیا سعید امامی قبل از دستگیری آخرین ضربه خود را از طریق برخی از رسانه‌ها بر جبهه دوم خرداد و آقای خاتمی وارد نکرد؟ و آیا این اتهام که چپ‌های طرفدار خاتمی با نفوذ در وزارت اطلاعات قتلها را سامان داده‌اند، آخرین دستاورد سعید امامی نبود؟

آیا کیهان‌نشینان و «چراغ» به‌دستان و کارشناس ناصبی‌شناس و مرتدشناس در اجرای این سناریو بیشترین نقش را ایفا نکردند؟

نتیجه

در ابتدای اعلام قتلها مقام رهبری از آن به‌عنوان یک «نمایشنامه از پیش طراحی شده خارجی» یاد کردند و فرمودند «باید گشت و سرنخها را پیدا کرد و نباید به این آسانی از آن گذشت».

شهروندان ایران زمین منتظر شناسایی و معرفی «شاه‌کلید» آژانس یهود و موساد در ایرانند تا از طریق وی کلیه شهروندان بتوانند به «تاریکخانه اشباح» وارد شوند و چهره عوامل موساد را از نزدیک رؤیت کنند.

امیدواریم که انتظار شهروندان با شنیدن خبر فرار یا خودکشی یا تصادف «شاه‌کلید» با پاسخ منفی مواجه نشود.

آقای فلاحیان روشنگری کنند*

۱. در قتل‌هایی که طی سالهای گذشته به وقوع پیوسته دو گروه را باید از یکدیگر جدا کرد. گروه عملیات که مسؤول به قتل رساندن مقتولان بود و گروه طراحان که برای تحقق اهداف خاصی پروژه نابودی دگراندیشان و دگرباشان را طراحی کردند. اینک گفته می‌شود که طراحان، عوامل آژانس یهود و موساد بوده‌اند و قصد داشتند «با مقصر جلوه دادن شماری از ارگانهای داخلی... در قتل‌های اخیر، قشرهای مختلف جامعه را با یکدیگر درگیر کنند... یکی از اهداف اصلی این قتل‌ها ایجاد اختلاف‌های داخلی و زیر سؤال بردن جمهوری اسلامی ایران در مجامع بین‌المللی بوده است».^۱ ممکن است طراحان چنان اهدافی را پی گرفته باشند، اما آیا نیروهای مؤمن عملیاتی با ذکر چنان اهدافی توجیه می‌شوند که کسی را به قتل برسانند؟ آیا اگر به نیروی مؤمن عملیاتی گفته شود تو این فرد را بکش تا ما جمهوری اسلامی را بدنام کنیم و آن‌را به گردن نظام بیندازیم، آنها زیر بار چنین اقدام خیانت‌بار و ننگینی نخواهند رفت؟

نیروی مؤمن عملیاتی را با «ناصبی» و «مرتد» خواندن مقتولین می‌توان وادار به ترور کرد. بهتر است یک بار دیگر کل بولتن‌های دوران وزارت آقای فلاحیان را بررسی کرد و تصویری که در آن بولتن‌ها از روشنفکران، دگراندیشان، دگرباشان، اصحاب اندیشه و قلم به عنوان معاند، دین‌ستیز، عامل تهاجم فرهنگی غرب، برانداز، منحرف، فاسد و... ارائه می‌شود را مورد تأمل قرار داد و از خود پرسید از نیروی عملیاتی که در این «زیست-جهان» به سر می‌برد چه واکنشهایی می‌توان انتظار داشت؟

علمای اخلاق می‌گویند فعل فاعل آگاه مختار راضی مشمول مدح و ذم (حسن و

* خوداد، ۱۳۷۸/۴/۶.

۱. حجت‌الاسلام نیازی، سلام، ۱۳۷۸/۴/۲.

قیح) اخلاقی است. آیا آدمیانی که در یک جهان بسته دائماً با تولید آگاهی وارونه (آگاهی کاذب) تغذیه می‌شوند و مکلفند که توطئه‌گران وابسته به‌اجانب را نابود نمایند و مصادیق آن عناوین کلی را هم طراحان برایشان مشخص می‌کنند را می‌توان اخلاقاً محکوم کرد؟ باید به‌نیروهای عملیاتی اطمینان داده شود که هیچ‌کس به‌دنبال مجازات یا انتقام‌گیری از آنان نیست بلکه هدف آن است که در ایران‌زمین دیگر هیچ‌کس مخالفان فکری خود را با جنایت از عرصه حیات خارج نازد. هدف آن است که برخی از چرخ به‌دستان دوست و همفکر سعید اسلامی نتوانند با تولید آگاهی کاذب و «نابصی» و «مرتد» خواندن نویسندگان راهگشای جنایت شوند و با تولید آگاهی کاذب دیگران را متهم سازند و پس از خودکشی سعید اسلامی در مراسم شب هفت او شرکت کنند و عنصر کلیدی موساد را شهید بخوانند. آیا می‌توان عامل موساد و کسی که خودکشی کرده است را شهید خواند و برایش همچون شهدا مراسم عزاداری ترتیب داد؟

اما تکلیف طراحان (عناصر کلیدی و شاه‌کلید) از نیروی عملیاتی جداست. شاه‌کلید ورود به تاریکخانه اشباح محفل‌نشینان هنوز به‌ملت ایران معرفی نشده است. هرگونه داوری اخلاقی و مجازات قانونی باید معطوف به‌عناصر کلیدی و شاه‌کلید باشد.

هر کشوری به‌یک وزارت اطلاعات کارآمد و مستحکم نیاز دارد که حافظ امنیت ملی و مدافع منافع ملی آن کشور باشد. ایران نیز از این قاعده مستثنا نیست. باید تمایزی جدی میان افرادی که در این راستا گام برداشته‌اند و آنان که می‌خواستند وزارت اطلاعات را تا سطح تأمین منافع آژانس یهود و موساد تقلیل دهند، برقرار کرد. پرواضح است که بدون همکاری نیروهای مخلص آن وزارت امکان بر ملا شدن ماجرای پرونده قتل‌های محفلی وجود نداشت و ما امیدواریم در ساختار جدید وزارت، نیروهای مخلص با تمام توان بتوانند در جهت دفاع از مردم و نظام گام بردارند. اینک نیز می‌بایست نیروهای مخلص آن نهاد تمام سعی و جهد خود را مصروف شناسایی و معرفی «شاه‌کلید» تاریکخانه اشباح بنمایند تا شهروندان حساب وزارت اطلاعات را از جریان همفکر «شاه‌کلید» جدا سازند.

قبول اخبار وابستگی عناصر کلیدی و شاه‌کلید به‌آژانس یهود و موساد به‌معنی معطوف کردن ذهنها به‌خارج و عدم دستگیری مزدوران داخلی آنها نیست. با

دستگیری شاه کلید و ورود به خانه اشباح می توان کلیه اعضا اصلی را شناسایی کرد. از این نظر وابسته به صهیونیسم خواندن محفل نشینان دردی از جریان خشونت طلب تروریست دوا نمی کند. مردم خواهان محاکمه علنی کلیه اعضای تاریکخانه محفل نشینان هستند.

۲. شهروندان نمی دانند که آیا تاکنون مسؤولین قضایی آقای فلاحيان را، حداقل به عنوان مطلع، احضار کرده و از ایشان بازجویی به عمل آورده اند یا نه؟ اما یک نکته بدیهی است: آقای فلاحيان که سالها وزیر اطلاعات این کشور بوده اند موظفند به مردم در این باره توضیح دهند که آیا در جریان اقدامات مهم ترین معاون خود بوده اند یا نه؟

اطلاع از حوادثی که به عرصه عمومی راجع می شود «حق» شهروندان است و هر فردی که به نیابت از مردم مسؤولیتی را در اختیار می گیرد موظف است درباره آن حوزه به مردم گزارش دهد و به پرسشهای مردم پاسخ گوید. مردم نه تنها منتظر شنیدن نظرات آقای فلاحيان درباره قتلهای مشکوک و سیاسی اند، بلکه مشتاق اند تا از نظرات ایشان در خصوص قتل خانم سرمه مانداز شرکت هواپیمایی آسمان آگاه شوند؟ پرسش دیگر آن که مردم مشتاق اند: بدانند آیا آقای فلاحيان پس از دوران وزارت نیز با سعید اسلامی ارتباط داشته است یا خیر؟

سعید اسلامی در طول دوران وزارت آقای فلاحيان به کدام کشورها سفر کرد و در آن سفرها چه کسانی وی را همراهی می کردند؟

مهمتر از همه این که شاهد «سی» در پرونده میکونوس در کتابی که در زمان دادگاه منتشر شد و به زبان فارسی نیز ترجمه گردید، مدعی می گردد که سعید امامی به او گفته است سریعاً ایران را ترک کن چون تو را می خواهند بکشند و لذا من از ایران گریختم.

چگونه آقای فلاحيان از این جریان مطلع نگردید و یا اگر گردید چرا سعید اسلامی را برکنار یا دستگیر نکرد؟

پاسخ به پرسشهای مذکور نه تنها برخی از ابهامات را خواهد زدود بلکه بر اعتبار آقای فلاحيان از آن نظر که به پرسشهای شهروندان پاسخ می گویند، خواهد افزود.

شکستن سکوت و قیام علیه جبهه دوم خرداد*

روح‌الله حسینیان: متأسفانه تحت پوشش دوم خرداد، جریانی ظهور کرده است که بسیار مشکوک به نظر می‌رسد یعنی افرادی به‌صحنه آمده‌اند که تا دیروز مخالف انقلاب بوده‌اند و امروز در مقابل انقلاب تحت پوشش دفاع از آقای خاتمی موضع‌گیری می‌کنند. رجعت‌طلبانی که حتی تا تصدی مسئولیتهای مهم پیش رفته‌اند و هم‌اکنون مشغول توطئه علیه امام، انقلاب، ولایت و ارزشهای و نشریاتی را به‌وجود آورده‌اند که رسماً در آنها می‌نویسند اپوزیسیون اگر می‌خواهد موفق شود باید یک رهبر برای خود برگزیند تا در موافق بحرانی بتواند توده‌ها را بسیج کند. این سخن اعلام رسمی جنگ علیه حکومت و انقلاب است... چطور است که این افراد تحت پوشش آقای خاتمی قرار می‌گیرند؟ اینها قطعاً از عناصری‌اند که اعتقادی به انقلاب ندارند. عناصر وامانده از انقلاب یا از رجعت‌طلب ضد انقلاب یا متزوی و بی‌تفاوت نسبت به انقلاب که قطعاً از افراد بسیار خطرناک و دیکتاتوری‌اند که از رضاشاه هم دیکتاتورترند... اینان (نیروهای اصولگرا) بالاخره در مقابل توطئه علیه انقلاب سکوت را خواهند شکست و از هم‌پیمانان رجعت‌طلب خواهند برید و به‌دفاع از امام، اسلام و انقلاب قیام خواهند کرد. به‌این نیروها که یا مرعوبند یا منفعل یا ساکت و قهر، باید گفته شود که واقعاً توده مردم، مذهبی‌اند و تشیع در روح و روان آنها نفوذ کرده و حسینی‌اند... اکنون احساس می‌کنم با فضایی که به‌وجود آمده، اصول انقلاب و ارزشها در مقابل یک جنگ اعلام‌نشده قرار گرفته‌اند، به‌همین دلیل وظیفه شرعی خود احساس می‌کنم که به‌صحنه بیایم و همان‌طور که برای به‌وجود آوردن این حکومت اسلامی تلاش و جهاد کردیم، امروز هم برای نگهداری آن، جهاد و تلاش کنیم... احساس می‌کنم شیخ فضل‌الله اصولگرا با توطئه غریزدگان و زیر پرچم روحانیون روشنفکر بر بالای دار می‌رود و به‌بهانی روشنفکر به‌دست تقی‌زاده غریزده به‌قتل می‌رسد.

هفته‌نامه ارزشها، ۱۳۷۷/۶/۲۳

۱. آقای روح‌الله حسینیان، اولین دادستان انقلاب وزارت اطلاعات در تابستان سال ۱۳۷۷ به هفته‌نامه «ارزشها» پیشنهاد یک گفت‌وگو را می‌دهد و انگیزه خویش را دفاع از ولایت و انتقاد از جو مطبوعاتی و فرهنگی حاکم بر کشور اعلام می‌کند.

در این گفت‌وگو حسینیان پس از تقسیم کلیه نیروها به اصولگرای انقلابی و رجعت‌طلب (عناصر ضد انقلاب، عنصر بی‌تفاوت و منزوی، عناصر وامانده انقلابی) دوم خردادی؛ با تهدید اعلام می‌کند نیروهای اصولگرا «بالاخره در مقابل توطئه علیه انقلاب سکوت را خواهند شکست... و قیام خواهند کرد».

سه ماه پس از این تهدید در آذرماه، ۶ تن از دگران‌دیشان و دگرباشان به قتل رسیدند. حسینیان در ۲۱ دی در مصاحبه با کیهان و برنامه چراغ مقتولان را «ناصبی»، «مرتد» و «ضد انقلاب» و قاتلان را «اهل فکر» خواند و گفت جنایتکاران «از روی اعتقادات مذهبی و احساسات دینی» اقدام به قتل کرده‌اند.

«شکستن سکوت» و «قیام»ی که حسینیان در شهریور ۱۳۷۷ آن‌را وعده داده بود در آذرماه نقد شد و در حالی که تمامی انگشتها به‌سوی سعید امامی نشانه رفته بود، حسینیان سعی کرد قتلها را به‌گردن طرفداران خاتمی بیندازد. اما وی فراموش کرده بود که چهار ماه قبل جبهه دوم خرداد را تهدید به «قیام» و «شکستن سکوت» کرده بود و به‌طور ضمنی خود و همفکرانش را حسینی و جبهه دوم خرداد را یزیدی خوانده بود.

با خودکشی سعید امامی یک بار دیگر روح‌الله حسینیان در صحنه حاضر شد. این بار در حالی که تمامی انگشتها به‌سوی فلاحیان نشانه رفته بود و همگان خواستار پاسخگویی او بودند؛ حسینیان با ضد انقلاب خواندن مقتولان و مؤمن و نماز شب خون بودن سعید امامی سعی کرد نگاهها را از فلاحیان دور کند. گویی سعید امامی از نظر اینها «شهید» جنگ جبهه اصولگرا علیه جبهه دوم خرداد است و کشته شدن چند ضد انقلاب نیاز به آن‌همه سر و صدا ندارد.

دوستان و همفکران حسینیان به این نتیجه می‌رسند که رفتارهای دوران هشت‌ساله وزارت فلاحیان در دوران پس از دوم خرداد امکان دوام ندارد لذا می‌بایست در اسرع وقت کار جنبش جامعه مدنی ایران را یکسره کرد. اگر مقاومت خاتمی و ایستادگی مطبوعات دوم خرداد نبود، اینک دهها کشته پیر شانه جامعه سنگینی می‌کرد. در همان دوران گفته شده بود که اگر امروز پنج، شش نفر از اطرافیان

نخاتمی را نزنیم فردا مجبور خواهیم شد با اعدام ۵۰۰۰ نفر از آنها هزینه بیشتری بپردازیم.

۲. آقای حسینیان از اعدام شیخ فضل الله نوری و بهبهانی سخن رانده‌اند. آیا حمله به بیت مراجع تقلید با هزار نفر نیرو، حبس محسن کدیور و تعطیلی روزنامه سلام به مدیر مسئولی موسوی خوئینی‌ها توسط همفکران حسینیان در همان راستا نیست؟

قتلهای محفلی و سرکوب دانشجویان*

۱. یکی از دلایل لغو تجمع اعتراض آمیز سراسری ۱۶ اسفند ۱۳۷۷ دفتر تحکیم وحدت برای حمایت از محسن کدیور جلوگیری از تکرار واقعه «تیان آن من» بود. همان روز طی یادداشتی خطاب به دانشجویان گفته شد: «اخبار موثق دال بر این است که تاریک اندیشان با اجیر کردن شعبان بی منحا و دادن اضافه کاری و پاداش در صدد آنند که مراسم انجمنهای اسلامی سراسر کشور در حمایت از آقای کدیور را به یک میدان «تیان آن من» دیگر تبدیل کرده و بدین وسیله در نبود چندروزه خاتمی، جنبش جامعه مدنی ایران را سرکوب کنند... دوم خردادیان فریب توطئه تمامت خواهان را نخواهند خورد و زمین را برای بازی خونین آنها خالی خواهند کرد. چرا که تمام پیروزیهای جنبش جامعه مدنی ایران مرهون عقلانیت و نفی خشونت بوده است».^۱

۲. در پایان سال گذشته «پروژه محرم» افشا شد و مطبوعات با روشنگری توانستند از وقوع خونریزی ممانعت به عمل آورند. ولی طراحان «پروژه محرم» تابستان گرم ۱۳۷۸ را فرصت مناسب برای اجرای پروژه در نظر گرفتند. در دهم خرداد سال جاری در این باره گفته شد: «برای اجرای مراحل اصلی پروژه دو نظر وجود دارد. نظر اول این است که در فاصله رفتن آیت الله یزدی از قوه قضائیه و آمدن جانشین ایشان باید کار را تمام کرد؛ نظر شهروندان در این فاصله درباره آقای یزدی تفاوت چندانی نخواهد کرد و اگر هم تفاوت کند، مهم نیست. مهم این است که کل مسئله حل شود و ریاست جدید با مشکلات حادی دست به گریبان نباشد.

اما عده ای دیگر با توجه به عواقب چنین اقدامی می گویند هرگونه اقدام در شرایطی که دانشگاهها باز است موجب عکس العمل شدید جنبش دانشجویی شده

۱. خرداد و آریام ۱۶ اسفند ۱۳۷۷.

* صبح امروز، ۱۳۷۸/۴/۲۵.

و پیامدهایی در سراسر کشور به دنبال خواهد داشت که مطلقاً مطلوب طراحان آن پروژه نیست. لذا باید تا تعطیلی دانشگاهها صبر کرد: پس از تعطیلی دانشگاهها، یعنی تابستان ۱۳۷۸، بهترین فرصت برای اجرای کل پروژه محرم مهیا می‌شود.^۱

۳. در پایان هفته گذشته سه واقعه مهم روی داد:

اول. تصویب کلیات اصلاح مطبوعات در فضای غیر عادی

دوم. توقیف روزنامه سلام توسط دادگاه ویژه روحانیت

سوم. حمله به کوی دانشگاه تهران

۴. این حوادث را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟ در ۱۷ خرداد طی یادداشت

«موانع چهل میلیونی» گفته شد: «گره بسیاری از حوادث سیاسی کنونی کشور را باید در قتل‌های محفلی جست‌وجو کرد. سکوت جنبش جامعه مدنی ایران برای آن است که آقای خاتمی در فضایی آرام آن پرونده را دنبال کنند و آلا دوم خردادیان توان آن‌را دارند تا با گشودن قفل آن پرونده، دریهای بسیاری را به روی شهروندان بگشایند و نشان دهند که ریشه مشکلات در کجاست؟»^۲

یک ماه بعد وقتی روزنامه سلام بخشهایی از نامه سعید امامی را افشا کرد تا «ارتباط» برخی تحولات با قتل‌های محفلی روشن شود، با هزینه سنگین توقیف روبرو شد.

روز گذشته در یادداشت «شکستن سکوت و قیام علیه جبهه دوم خرداد» تحلیل سعید امامی را نوشتیم که: «اگر امروز پنج-شش نفر از اطرافیان خاتمی را نزنیم فردا مجبور خواهیم شد با اعدام ۵۰۰۰ نفر از آنها هزینه بیشتری بپردازیم». بله، آنان که در پایان آذرماه نتوانستند در اولین گام، سعید حجاریان و عبدالله نوری را از میان بردارند امروز می‌خواهند هزینه‌های بیشتری بپردازند.

جنبش جامعه مدنی ایران نباید حتی یک لحظه از پرونده قتل‌ها غافل شود. تا معرفی «شاه کلید» به شهروندان گام چندانی در پیش نیست. فلاحيان باید به پرسشهای مردم پاسخ گوید و مطمئن باشد که نمی‌تواند برای رهایی از پاسخگویی خود را به دیگران سنجاق کند.

۱. اکبر گنجی، تابستان گرم ۷۷، خرداد، ۱۳۷۸/۳/۱۰.

۲. اکبر گنجی، موانع چهل میلیونی، صبح امروز، ۱۳۷۸/۳/۱۷.

۵. سرکوب جنبش دانشجویی به صورتی که در چند روز گذشته روی داد در تاریخ ایران بی نظیر است. دانشجویان نباید این وقایع را به حزب الله نسبت دهند. مطمئناً هیچ دینداری حاضر نمی شود عده ای دانشجو را تارومار کند. آنان که دانشجویان را به خاک و خون می کشند از اخلاف «گارد آهنین»، «خمرهای سرخ»، «پیراهن مشکی» و «پیراهن قهوه ای»ها هستند.

۶. جنبش دانشجویی به عنوان جزئی از جنبش جامعه مدنی ایران باید نشان دهد که یک جنبش ضد خشونت است. اساسش بر گفت و گوست و مطالبات و انتظارات خود را از راههای مسالمت آمیز دنبال می کند و در بازیهایی که به خونریزی و خشونت بینجامد شرکت نخواهد کرد.

تمامت خواهانی که در عرصه عقلانیت، گفت و گو، دموکراسی و حکومت قانون برای خود جایی نمی بینند قصد دارند تا با رادیکالیزه کردن روشهای مبارزه، فضای سرکوب را بر جامعه بگسترانند.

جدال اصلی امروز ایران زمین، جدالی فکری است میان قرائت انسانی-رحمانی، عقلایی از دین و قرائت طالبانی و فاشیستی از دین؛ میان معتقدان به آزادی و مردم سالاری و مخالفان آزادی و مردم سالاری. این رویارویی یک رویارویی نظری است نه یک رویارویی فیزیکی و با وسایل قهریه.

۷. مصطفی تاج زاده با شرکت در تجمع دانشجویان از قول وزیر کشور اعلام کرد: «یا بایستی فرماندهی نیروی انتظامی بدون قید و شرط به وزارت کشور واگذار شود یا اینکه خود نیروی انتظامی باید پاسخگوی این گونه حوادث باشد».

در شرایط فعلی برای بازگشت آرامش و کنترل بحران راهی جز برکناری فرمانده و مسؤول حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی وجود ندارد. این خواست کنونی جنبش دانشجویی است. اما هیچ کس «شاه کلید» را فراموش نخواهد کرد.

دموکراسی؛ الزامات و مخاطرات*

برنامه خاتمی و جنبش جامعه مدنی ایران برنامه اصلاح‌گرانه، ضد خشونت، مبتنی بر گفت‌وگو، تحمل و مدارای با یکدیگر، قبول کثرت و تنوع فکری و اجتماعی، احترام به حقوق شهروندان، حکومت قانون و... است.

هیچ راه ضربتی، عاجل و فزاینده برای حل معضلات و مشکلات بشری وجود ندارد. شهروندان باید با درایت، صبر، شکیبایی، ریزنی جمعی و اجماع ملی گام به گام مسائل را حل کنند.

در مقابل پروژه جنبش جامعه مدنی ایران پروژه‌های رقیب دیگری وجود دارد. عده‌ای در صدد آنند که از ایران، آگاهانه یا ناآگاهانه، یک الجزایر یا لبنان یا افغانستان دیگر بسازند. در الجزایر و افغانستان در دو دهه گذشته حکومت و گروه‌های اپوزیسیون، احزاب و فرق سعی کرده‌اند مسائل و مشکلات‌شان را از طریق خشونت و با زبان اسلحه حل کنند. اما از این راه نه تنها هیچ مشکلی را حل نکردند بلکه بر مشکلات افزودند و جان میلیون‌ها نفر را فدای آرزوهای ضد بشری کردند. همان‌گونه که کانت گفت تک‌تک آدمیان بالذات غایت و دارای ارزش‌اند. تمامی آرمانها و ارزشها ساخته شده‌اند که زندگی این آدم زمینی با پوست و استخوان و گوشت و خون را سامان و بهبود بخشند. هیچ‌کس نباید به‌خاطر آرمانهای ناکجاآبادی جان آدمیان را به‌خطر بیندازد. هیچ آرمان ناکجاآبادی مهم‌تر از حفظ جان آدمیان نیست. هر برنامه و جنبشی باید معطوف به عقلایی کردن روابط آدمیان باشد. توسل به خشونت برای رسیدن به اهداف به معنای خروج از جاده عقلانیت است. اگر مظلومان چون ظالمان و مقتولان چون جنایتکاران دست به اسلحه ببرند با یکدیگر چه تفاوتی دارند؟

ماندلا طی یک گفت‌وگو به حکومت آپارناید تضمین داد که هیچ‌کس را مجازات و اعدام نخواهد کرد و حکومت آپارناید نیز برگزاری یک انتخابات آزاد را تضمین کرد. نتیجه به سود دموکراسی و اکثریت مردم افریقای جنوبی تمام شد. درخت خشونت میوه‌ای جز خشونت به بار نخواهد آورد و آنان که از راه خشونت به قدرت دست می‌یابند خشونت را بسط و گسترش می‌دهند. باید فضایی فراهم آورد تا کلیه شهروندان آزادانه افکار خود را به‌طور شفاف با مردم در میان بگذارند. در نهایت انتخاب با مردم است. دموکراسی و آزادی فرزندان فرهنگ دموکراتیک است. آنان که به فرهنگ دموکراتیک التزام ندارند و قواعد بازی را رعایت نمی‌کنند، افغانستان دیگری را به مردم ایران نوید می‌دهند.

سعید امامی هنوز زنده است!

اگر این نظر مولوی که «ای برادر تو همه اندیشه‌ای» درست باشد، سعید امامی همچنان زنده است چرا که اندیشه‌اش زنده و پایدار است و رفتارهای گذشته را باز تولید می‌کند.

۱. در گذشته هرگاه روابط ایران و غرب رو به بهبودی می‌رفت، برخلاف منافع اسرائیل، و قرار می‌شد یکی از سران اروپایی به ایران سفر کند، ناگهان بختیار، رضا مظلومان و... کشته می‌شد یا یک کشتی خیارشور مخصوص کشف می‌شد. اسرائیل متخصص برهم زدن و تیره کردن روابط ایران و کشورهای صنعتی است.

خاتمی با سیاست تنش‌زدایی، گفت‌وگوی تمدن‌ها و نگاه ناقدانه و پرسشگرانه به سنت و مدرنیته، چهره‌ای عقلانی، انسانی و رحمانی از ایران به جهانیان عرضه کرد و در عرصه بین‌الملل عده‌ای از افسون چشم این شاهد، مست شدند و عده‌ای دیگر از بوی گیسویش. اما اسرائیل و جاسوسانش چنان تحولی را خوش نداشتند. لذا برای برهم زدن روابط ایران و غرب و لغو سفر خاتمی به اروپا و سفر سران اروپا به ایران ماجرای ۱۳ جاسوس اسرائیلی را به وجود آوردند و آن را بسیار مهم و استراتژیک نشان دادند تا همه چیز به شرایط قبل از دوم خرداد بازگردد. به صراحت تمام باید این نکته را گوشزد کرد که امروز هر کس نگذارد تکلیف این مسئله به طرق قانونی در اسرع وقت روشن شود در خط اسرائیل و سعید امامی گام برمی‌دارد و سنگر اسرائیل را تحکیم می‌کند.

۲. سعید امامی به دنبال تحدید مطبوعات و تعطیل کردن زبان شهروندان بود. آیا تعطیل کردن روزنامه سلام به دلیل افشای نامه جاسوس اسرائیل و «آژانس بین‌الملل یهود» لیبیک به دعوت سعید امامی نیست؟

۳. در بازجوییها سعی می‌شود دنیا را برای متهم تاریک کنند. تاریکی دنیا یا از طریق «چشم‌بند» صورت می‌گیرد و یا از طریق روشن کردن «چراغ» و تاباندن مستقیم آن به چشمان متهم. سعید امامی قبل از دستگیری با روشن کردن «چراغ» توسط دوست و همکار ناصبی‌شناس و مرتدشناس خود و تاباندن آن به چشم شهروندان سعی کرد خود را در تاریکی پنهان کند. پس از خودکشی سعید امامی اندیشه زنده او آن چراغ را یک بار دیگر روشن کرد. اما این بار برای پنهان کردن فلاحیان در تاریکی.

۴. بخش رسانه‌ای سعید امامی همچنان فعال است. سعید امامی به گفته آقای نیازی به نام مبارزه با تهاجم فرهنگی آدم می‌کشت. در همان زمان با ساختن برنامه هویت و از طریق یک روزنامه عصر فضای ذهنی و تبلیغاتی جنایات را فراهم می‌کرد، دو تن از سران آن روزنامه که در طی دهه گذشته از طریق سعید امامی در زندانها از متهمان بازجویی به عمل می‌آوردند و اسنادی را که سعید امامی به آنها می‌داد منتشر می‌کردند و خط او را در روزنامه تعقیب می‌کردند و حمله صهیونیستی به اتوبوس جهانگردان امریکایی را یک حرکت ضد امپریالیستی جلوه می‌دادند، اینک نیز در همان راستا گام برمی‌دارند و دائماً از «براندازی»، «نفاق جدید»، «استحاله»، «نفوذ» و... سخن می‌گویند و می‌خواهند خلق را در مقابل این واژگان به‌ارث‌مانده از جاسوس صهیونیست حیران کنند تا شبکه اسرائیلی سعید امامی پنهان از چشم شهروندان همچنان به کار خود ادامه دهد. در تمام مدتی که این روزنامه، «نیمه پنهان» روشنفکران، دگراندیشان و مخالفان را آشکار می‌کرد، دوست عزیز و رفیق شفیق‌شان از طریق جنایت و مثله کردن مخالفان، نظام جمهوری اسلامی ایران را در سطح بین‌المللی، بی‌حیثیت و در داخل، نامشروع می‌کرد.

۵. گفته شده است که یکی از اهداف سعید امامی، ایجاد اختلاف میان مقام رهبری و رئیس‌جمهور بوده است. سعید امامی از طریق ایجاد اختلاف چه هدفی را دنبال می‌کرد؟ هدف سعید امامی سرنگونی دولت خاتمی بود او به‌دوستانش وعده داده بود که خاتمی را در عرض شش ماه سرنگون کند.

در دوران انتخابات از طریق بخش رسانه‌ای دائماً این نکته را القا می‌کرد که خاتمی مرد بحران‌ساز است. خاتمی، لیبرال، سکولار، غریزه و اهل تسامح و تساهل است. در ویژه‌نامه‌ای یک‌میلیونی که در چاپخانه همان روزنامه عصر چاپ

شد، خاتمی و همفکرانش را «کودتای خزنده فرهنگی» خواندند.^۱ فیلم کارناوال شادی عصر عاشورا را ساختند تا خاتمی را بی‌دین معرفی کنند اما «دستی از غیب برون آمد و بر سینۀ نامحرم زد» و مردم به خاتمی که مهر خاتمت بر روایت طالبانی و فاشیستی از دین بود رأی دادند تا به پروژه‌های تولیدی تاریکخانه اشباح سعید امامی پایان دهد. سعید امامی در طول دو سال گذشته از هیچ اقدام داخلی و خارجی برای سرنگونی خاتمی کوتاهی نکرد. اینک نیز که جسم او در خاک است متأسفانه اندیشه‌اش از طریق تاریکخانه اشباح با بحران‌آفرینی دائمی سعی در ساقط کردن خاتمی دارد. روابط خارجی را خراب می‌کند، با بنگاه و کارتل‌های بدون حساب و کتاب اقتصادی، اقتصاد را نابود می‌کنند، معیشت مردم را فلاکت‌بار می‌کنند و... تا خاتمی را از این راه سرنگون کنند. خاتمی در هرم قدرت دارای چه اختیاراتی است که از او سامان دادن به اقتصاد انتظار می‌رود. آنان که مسئله اصلی را توسعه اقتصادی می‌دانند و تمام کارتها را در اختیار دارند، با استیضاح وزیر کشور، وزیر ارشاد، تغییر قانون مطبوعات، تغییر قانون انتخابات، دستگیری کدیور، حمله به بیت مراجع تقلید، احضار مکرر و فرسایشی مدیران مسؤول مطبوعات به دادگاه و ویژه روحانیت و دادگاه انقلاب و در آخر توقیف روزنامه ملام و... در عمل نشان داده‌اند که مسئله اصلی نه اقتصاد که «سرنگونی خاتمی» است برای اینکه در حق سعید امامی نامردی نکرده باشند. گفته می‌شود سرکوب خونبار دانشجویان به تلافی خودکشی سعید امامی صورت گرفته است. سعید امامی گفته بود اگر امروز پنج-شش نفر از نزدیکان خاتمی را نکشیم فردا مجبوریم پنج‌هزار نفر را بکشیم. مرگ «حاج سعید» کینه عمیقی در بخش شبه نظامی و گروه‌های فشار سعید امامی ایجاد کرد. آنان می‌دانستند که بستن روزنامه سلام عکس‌العمل در پی خواهد داشت. لذا با آمادگی قبلی، به انتقام سعید اسلامی دانشجویان را تارومار کردند.

۱. ویژه‌نامه انتخابات ریاست جمهوری ماهنامه یالثارات: «حرکت این جریان فرهنگی سیاسی که می‌توان آنرا جریان "کودتای خزنده" نامید ابتدا با طرح شعارهای "تمام و تاهل" لیبرالی و "توسعه کمی مطبوعات" و به اصطلاح "تضارب آراء" تداوم و بسط یافت... سید محمد خاتمی یکی از عناصر اصلی فرهنگی این جریان بوده و نقش مهمی در پیشبرد اهداف این جریان در سالهای وزارت خود در ارشاد داشته است و دقیقاً به همین دلیل است که این روزها مورد حمایت این طیف رنگارنگ لیبرالها و منورالفکران قرار گرفته است».

۶. تمام حوادث یادشده حاکی از آن است که سعید امامی زنده است چرا که اندیشه او همچنان در کار است. لذا برای ورود به تازیخانه اشباح جنایتکاران چاره‌ای جز دستگیری و معرفی «شاه‌کلید» وجود ندارد.

۷. برنامه سعید امامی و رؤسای خارجی‌اش آن است که این کشور هیچ‌گاه از راههای مصلحت‌آمیز و عقلایی به اهداف‌اش دست نیابد و همیشه در بحران و ناامنی و آشوب به سر برد. بحران اخیر حمله به کوی دانشگاه تهران یکی دیگر از «چراغ»هایی است که محفل‌نشینان همفکر سعید امامی روشن کرده‌اند تا ذهنها و عقلها را از پرونده قتلها و «شاه‌کلید» دور کنند. اینک نیز آنان از طریق «فرصت‌طلبان» سعی دارند جنبش دانشجویی را از راه خشونت به ترکستان سوق دهند. بدون حفظ مرزهای ملی و امنیت نمی‌توان به هیچ چیز امیدوار بود. جنبش دانشجویی باید با درایت از پس «فرصت‌طلبان» و «آشوب‌طلبان» برآید و مطالبات و انتظارات برحق خود را به روشهای مصلحت‌آمیز و از طریق مذاکره با مسئولین دنبال کند. در شرایط بحرانی بدترین انتخاب، سپردن امور به دست احساسات و هیجانات است. همه ما به دنبال ایرانی آباد و آزاد و امن هستیم که در آن حقوق شهروندان رعایت شود. اما رسیدن به این آرزوها فقط و فقط به روشهای عقلایی قابل حصول است نه به روشهای سعید امامی. دانشجویان برای رسیدن به دموکراسی باید دموکراسی را تمرین کنند. ضروری‌ترین اقدام در شرایط کنونی انتخاب دموکراتیک نمایندگان برای پیگیری مطالبات از طریق مذاکره است. مطالباتی چون برکناری فرمانده کل و مسؤول حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی، رفع توقیف از سلام، برخورد قاطع با گروههای فشار خشونت‌طلب، مجازات عاملان حمله به دانشگاه، رفع محدودیت از مطبوعات و... انتظاراتی برحق است که در فضای آرام و از طریق مذاکره می‌توان بدانها دست یافت.

آن روز دیده بودم این فتنه‌ها که برخاست *

ناطق نوری: امروز همان جریانهای لیبرالستی، دگراندیش و وابسته به بیگانگان به شکل دیگری از لانه‌هایشان سر بیرون آورده‌اند و از فضای آزاد حاکم در کشور سوء استفاده می‌کنند... در داخل هم دستگاهها، جمعیتها و دستهایی با آنها همکاری می‌کنند که جامعه را به اباحه‌گری پیکشاند و آن غیرت دینی را که رزمندگان ساختند و با آن در برابر لیبرالها و بنی‌صدر ایستادند از جامعه بگیرند... گاهی برخی از مطبوعات ممکن است دل مردم را پلرزانند که نباید اینها را داشته باشیم.

نشاط، ۱۳۷۸/۴/۷

ناطق نوری: در حال حاضر ما در وضعیت جنگی قرار داریم.

سلام، ۱۳۷۸/۴/۹

۱. هدف نهایی وقایع اخیر دولت خاتمی و نابودی جنبش جامعه مدنی ایران است. برای رسیدن به این مقصود باید مطبوعات جبهه دوم خرداد تعطیل شود، مدیریت امنیت کشور از دولت منتخب مردم گرفته شود، چهره‌های شاخص جبهه دوم خرداد از صحنه خارج شوند، جنبش دانشجویی در ماجراجویی مشابه میدان «تیان‌من» سرکوب شود و...

در دهه اول ماه اول تابستان اعلام می‌شود که مطبوعاتی که دل مردم را می‌لرزاند نباید به حیات ادامه دهند. اگر از چشم جبهه اقتدارگرایان به مسئله نگاه کنیم، به نتیجه‌ای روشن می‌رسیم. کدام روزنامه دل مردم را با انتشار نامه سعید امامی لرزاند؟ روزنامه سلام.

در همان زمان «وضعیت جنگی» اعلام می‌شود و برکناری بنی‌صدر و لیبرال‌ها را به‌رخ می‌کشند و از بازتولید چنان وضعیتی سخن می‌گویند.

۲. در پایان دهه دوم ماه اول تابستان کلیات تغییر قانون مطبوعات به‌تصویب رسید، سلام تعطیل شد و برای تنبیه و سرکوب دانشجویان گروه‌های فشار به‌کوی دانشگاه تهران شبانه یورش آوردند و آن‌را به‌خاک و خون کشیدند.

در طی چند روز بعدی در حالی که دانشجویان در کوی دانشگاه به‌اعتراض خود ادامه می‌دادند، گروه‌های آموزش‌دیده از قبل آماده در بیرون از دانشگاه تندترین شعارها را سر می‌دهند، محل نماز جمعه تهران را به‌آتش می‌کشند، به‌چند مسجد حمله می‌برند، بازار تهران را تعطیل می‌کنند و در هر نقطه‌ای از تهران که اراده کنند آزادانه آشوب پیاپی می‌کنند و اگر عده‌ای اوباش و عناصر ساده و ناآگاه به‌دنبال آنها افتادند و در بساطی که آنان پهن نمودند شرکت کردند اینک باید هزینه «فریب» خوردگی را بازپس دهند.

۳. روز یکشنبه ۱۳۷۸/۴/۲۰ بیانیه «جمعیت مؤتلفه» که ضمن آن استراتژی مرحله اول عملیات ترسیم‌شده، منتشر می‌شود: «حفظ امنیت به‌عهده وزارت کشور است و در این رابطه وزیر محترم کشور باید پاسخگو باشد که چرا امنیت یک خوابگاه دانشجویی را حفظ نکرده است؟ چرا تدبیر و چاره‌اندیشی نداشته است؟ اگر بخشی از نیروی انتظامی که تحت امر جانشین فرماندهی کل فوا در نیروی انتظامی، یعنی وزیر محترم کشور است اقدام به‌عمل خلاف قانون کرده باشد وزیر کشور چه اقدامی در زمینه مسؤولیت خویش داشته است؟... باید وزیر کشور به‌وظایف قانونی خود عمل می‌کرد و اگر نتوانسته است و کفایت نداشته، باید ضمن پاسخگویی به‌ملت و رئیس محترم جمهوری، از امت شهیدپرور عذرخواهی کند»^۱. اینک در حالی که فرمانده نیروی انتظامی حمله بخشی از نیروی انتظامی به‌کوی دانشگاه را «خودسرانه» خوانده و مسؤولیت عمل نیروی تحت فرمان خود را به‌عهده نمی‌گیرد، مؤتلفه از وزیر کشور می‌خواهد مسؤولیت عمل نیروهایی را که در عمل تحت فرمان او نیستند به‌عهده بگیرد: «دو تن از فرماندهان ناحیه انتظامی تهران بزرگ به‌دلیل عدم کنترل یگانهای تحت امر خود در جلوگیری از ورود به‌کوی دانشگاه

۱. رساله، ۱۳۷۸/۴/۲۱.

تهران شناسایی و به دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی معرفی شدند... در حوالی ساعت ۴ بامداد یک دسته از پرسنل نیروی انتظامی به طور خودسر وارد کوی دانشگاه شدند... از عموم مردم می‌خواهیم از اقدام خودسرانه یک دسته از نیروی انتظامی اغماض کنند».^۱

چند روز بعد آقای حمیدرضا ترقی نماینده مشهد در مجلس در مصاحبه با شماره «خاکریز» (!) جبهه اعلام می‌کند: «وزارت کشور نشان داد کفایت لازم را برای جانشین فرماندهی کل قوا در نیروی انتظامی ندارد... وزیر کشور به دلیل بی‌کفایتی باید استعفا دهد».^۲

روز بعد ارگان مؤتلفه تکلیف کل دولت خاتمی را یکسره کرد: «آنچه اکنون مسلم شده است، این است که مجموعه دولت کاملاً ناتوان است. اگر بپذیریم که عناصری از آنها در این حرکت در روزهای اولیه دستی و نقشی نداشته‌اند اما... بی‌تدبیری آنها کار به جایی رساند که تعدادی از هموطنان ما شهید شدند و عده‌ای مجروح و اموال عده‌ای از مردم به غارت رفت... تبدیل شعار معاند به مخالف قانونی، و مخالف به متحد، کاملاً به‌انتهای رسیده است. اکنون باز می‌گوییم و تکرار می‌کنیم که کشور نیاز به یک تحول دارد هرگاه زمان اقتضای تحول را داشت اگر تحول را خود پدید نیاوریم ضرورت زمان آنرا پدید خواهد آورد! چه ما را خوش آید و چه نیاید».^۳

۴. یکی از اهداف عمده پروژه در این مرحله ناتوان نشان دادن دولت از تأمین امنیت و خارج کردن ارگانهای انتظامی-امنیتی از محدوده اختیارات دولت است. در بعد از ظهر روز سه‌شنبه ۲۱ تیرماه، پس از گرفتن مسئولیت امنیت تهران از دولت در

۱. صبح امروز، ۱۳۷۸/۴/۲۱.

۲. جبهه چهارشنبه ۱۳۷۸/۴/۲۲. آقای ترقی در این مصاحبه نکات دیگری گفته‌اند که حکایت از منویات جناح تمامت‌خواه دارد:

«روزنامه سلام... یکی از مهمترین سنگ‌های مقابله با خط فقاقت و ولایت تلقی می‌شد... حرکت مجمع روحانیون، اقدام این دانشجویان و اهداف روزنامه سلام در همان مسیری است که مخالف با مصلحت کلی نظام به‌شمار می‌آید... چون دفتر تحکیم بارها به‌حیثیت دانشجویان، انقلاب و نظام ضربه زده است و حرکت‌هایش نشان می‌دهد عده‌ای ناپخته و بی‌خرد بر آن تسلط یافته‌اند، وزارت فرهنگ و آموزش عالی باید می‌درنگ نسبت به انحلال آن اقدام کند».

۳. شما ۱۳۷۸/۴/۲۳.

مدت کوتاهی گروه‌های «آشوب‌طلب» و «فرست‌طلب» هدایت‌شده محو شدند و چون برف آب شدند و به‌دل خاک فرو رفتند تا در فرصت بعدی به کار آیند.

۵. تضعیف وزارت اطلاعات یکی دیگر از برنامه‌های محفل نشینان است. جبهه دوم خرداد و جنبش جامعه مدنی باید بهوش باشد و بداند تمامت خواهان با تأکید بر نفوذ موساد در وزارت اطلاعات در صدد نامطمئن نشان دادن سیستم اطلاعاتی و خارج کردن آن از حیطه دولت و نظارت نمایندگان مردم هستند. باید از وجود وزارت اطلاعات بشدت دفاع کرد و همزمان بر کنترل دولت و نظارت مجلس بر آن افزود نه اینکه با تضعیف وزارت اطلاعات به‌سوی تشکیل سازمانهای اطلاعاتی غیر قابل کنترل گام برداشت.

۶. برای سرنگونی دولت دو گام اساسی دیگر باید برداشته شود. اول بستن مطبوعات دوم خرداد، دوم از دور خارج کردن نزدیکان خاتمی. دو ماه از تابستان باقی مانده است و کودتاگران برای بستن مطبوعات و زدن نزدیکان و همفکران خاتمی «آشوب»های تازه‌ای خواهند آفرید.

همان‌طور که قبلاً بارها گفته شده است شهروندان و دانشجویان و نیروهای دوم خرداد باید میدان را برای فتنه‌گران خشونت‌گرا خالی کنند و در هیچ میدانی که آنان برای جنگ‌افروزی می‌آفرینند تا آشوب بپا کنند حاضر نشوند و همچنان در میدان عقلانیت از طریق مطبوعات، کتاب و گفت‌وگو، پروژه دین انسانی را پیش برند.

در این راستا مدیر مسئول روزنامه کیهان اعلام کرد: «در علوم سیاسی، میدان برخورد دو حریف را به یک خیابان یک‌پاینده تشبیه می‌کنند که دو حریف از دوسوی آن با سرعت و روبروی هم در حرکتند و از آنجا که عرض این خیابان فقط برای عبور یک اتومبیل ظرفیت دارد، بالاخره یکی از دو حریف بایستی از خیابان خارج شده و راه را برای عبور دیگری باز کند. مردان سیاست معتقدند برنده این میدان کسی است که از برخورد رودررو هراسی ندارد و مثلاً فرمان اتومبیل خود را از جا درآورده و به‌خارج پرتاب می‌کند، یعنی اینکه، به‌هیچ‌وجه قصد ندارد جاخالی کند و به‌حریف فرصت عبور بدهد»^۱.

محفل‌نشینان فرمان اتومبیل خشونت را کنده و آن را به‌سرعت در جاده‌ای که از

نظر آنان جز خودشان هیچ کس حق حرکت ندارد، به طرف جبهه دوم خرداد به حرکت درآورده و جز نابودی کل هستی جبهه دوم خرداد به چیزی فکر نمی کنند. این جاده که جاده خشونت است را باید برای آنان خالی کرد. دوم خردادیان فقط در جاده عقلانیت، گفت و گو، تساهل و مدارا حاضر خواهند بود. جاده ای که در آن همه حق حیات و فعالیت دارند.

نگاهی به حادثه حمله به کوی دانشگاه و پیامدهای آن (۱)^۱ شورش

یکی از پیامدهای حمله برنامه‌ریزی‌شده عناصر «خودسر» نیروی انتظامی و گروه‌های فشار به کوی دانشگاه تهران، اعتراض دانشجویان و در مرحله بعد گسترش اعتراض به صورت یک «شورش» محدود و کم‌دامنه شهری بود که هیچ گروه معتبر سیاسی امکان مهار آن را نداشت. این حادثه نه تنها در سطح ملی برای اصلاح‌طلبان آزادیخواه و دانشجویان منافع به دنبال نیاورد بلکه تمامت‌خواهان، به‌بهانه شورش که خود نقش اصلی را در به وجود آوردن آن داشتند، یورش جدیدی علیه دولت مشروع بیست‌میلیونی و آزادی و مردم‌سالاری آغاز کردند.

در این نوشتار برخی از ابعاد جامعه‌شناختی و مفهومی این واقعه را باز می‌کاویم:

۱. برخی از جامعه‌شناسان برای تحلیل شورشها از مفهوم جماعت بهره می‌گیرند. جماعت^۱ تجمع نسبتاً بزرگی از افراد است که در کنش متقابل مستقیم با یکدیگر در یک مکان عمومی قرار دارند، مثل جمعیت فراوان حاضر در یک تئاتر، سینما، پارک و... که هریک از حاضرین به دنبال اهداف خاص خود است اما در برخی مواقع این جماعت به صورت یک واحد عمل می‌کند. گرد هم آمدن تعداد انبوهی از افراد، در بعضی شرایط، احتمال دارد هیجانی جمعی تولید کند و به انواع فعالیت غیر عادی منجر شود. تحت تأثیر یک جماعت متمرکز، افراد قادر به رفتارهای وحشیانه و قهرمانانه‌اند که در حالت فردی نه به آن می‌انديشند و نه به چنان اقداماتی دست می‌زنند. طرفداران تیم فوتبال برنده و بازنده گاه پس از پایان

بازی دست به آشوب، خرابکاری و شورش می‌زنند. در چنین شرایطی اراذل و اوباش فرصت مناسبی برای غارت و تخریب و عقدہ‌گشایی می‌یابند.

یکی از نکات مهم در شورشهای اجتماعی این است که آنها فرصت عقدہ‌گشایی، غارت و تخریب را با کمترین هزینه شخصی فراهم می‌آورند. در شورش افراد نسبتاً گمنام هستند و لذا از عواقب اعمال (مجازات) در امان باقی می‌مانند.

از نظر تیلی، شورش^۱ بیانگر سرخوردگیها و ناکامیهای مردمی است که نمی‌توانند برای بیان نارضایتیها یا فشار وارد آوردن برای اصلاحاتی که لازم می‌دانند به مجاری رسمی دسترسمی پیدا کنند.

شورش اعتراض خشونت‌آمیز نسبت به وضعیت موجود است. شورشگر به دلیل درماندگی و از سر ناچاری به اشیا و افرادی که آنها را مسؤول بدبختی خود می‌داند حمله می‌کند و به خشونت و انتقام‌جویی دست می‌زند. شورشگران در پی تغییر بافت اجتماعی و ایجاد ساختی نوین نیستند و طرحی برای آینده ندارند بلکه فقط در پی آنند که مسؤولین نارواییها و بدبختی خود را از میان بردارند.

شورش محدود متعاقب حوادث اخیر که به وسیله نقابداران موبایل به‌دستی هدایت می‌شد که معلوم نبود از کدام «محفل» دستور می‌گرفتند و از شورشیان برای اجرای چه برنامه‌ای استفاده‌ای می‌کردند، از همین سنخ شورشها محسوب می‌شود.

۲. هربرت بلومر چهار نوع جماعت را از یکدیگر تفکیک کرده است:

الف. جماعت تصادفی: افرادی که در یک جماعت تصادفی گرد می‌آیند، برای مدت کوتاهی توجهشان به یک رویداد عادی جلب و لذا دور هم جمع می‌شوند. آنها یک تجمع منفصل و زودگذر را به وجود می‌آورند که هیچ هدف مشترکی را دنبال نمی‌کند و به شکل سازمان‌یافته کنش متقابل نمی‌نمایند.

ب. جماعت قراردادی: جماعت قراردادی یک هدف مشترک دارند. یعنی از انجام یا تماشای عمل مشترکی لذت می‌برند. تماشای جمعی مسابقه فوتبال و شطرنج دو نمونه از جماعت قراردادی است.

ج. جماعت فعال: اعضای جماعت تصادفی و قراردادی مشاهده‌گر و ناظرند و در رخدادی که باعث تجمع آنها شده است مشارکت ندارند. اما، اعضای یک جماعت فعال با رفتارهای خشن در رویداد به نوعی مشارکت دارند و صدمات پیش‌بینی نشده‌ای به اموال یا اشخاص وارد می‌کنند. وقتی تماشاگران هیجان‌زده یک بازی فوتبال به زمین فوتبال حمله می‌برند، از جماعت قراردادی به جماعت فعال تبدیل می‌گردند.

د. جماعت تظاهرکننده: اعضا جماعت تظاهرکننده با «از دست دادن کنترل» و سپردن اختیار رفتار به عواطف و احساسات و عدم هنجارها، دست به اقدامات ویرانگرانه می‌زنند. آشوبهای خیابانی نمونه بارز جماعت تظاهرکننده است.

۳. علل ایجاد شورش: از نظر نیل اسملسر چهار علت در پیدایش آشوبهای خیابانی و شورش دخیل است:

الف. زمینه ساختاری: شرایط کلی اجتماعی که مشوق یا مانع تشکیل انواع جنبشهای اجتماعی است. مثلاً نظام اجتماعی-سیاسی ایران به گروههای لائیک اجازه فعالیت نمی‌دهد و در دانشگاهها فقط تشکلهای مذهبی در چارچوب قانونی خاص امکان فعالیت دارند.

ب. فشارهای ساختاری: تنشها و تضادها باعث ایجاد منافع متعارضی در درون جامعه می‌شود. نابرابری حقوقی شهروندان و توزیع نابرابر قدرت، ثروت، معرفت و منزلت به تنشها دامن می‌زند. نگرانی درباره آینده آدمیان را دچار اضطراب می‌سازد و بر آنها فشار وارد می‌آورد.

ج. باورهای تعمیم‌یافته: جنبشهای اجتماعی تحت تأثیر ایدئولوژیهای معینی شکل می‌گیرند که نارضائیها را متبلور ساخته و راههای عملی رفع آنها را نیز نشان می‌دهند. ایدئولوژیهای ناکجاآبادی که وعده برپا کردن بهشت بر روی زمین را می‌دهند بر انسانهای ناکام گرفتار در چنبره واقعات ناخوشایند بسیار مؤثرند.

د. عوامل شتاب‌دهنده: حوادث یا رویدادهایی که موجب می‌شوند افراد مستقیماً وارد عمل شوند. واقعه حمله به کوی دانشگاه عامل اصلی شتاب بخشیدن به شورش محدود اخیر بود.

آیا نابرابری حقوقی، فاصله شدید طبقاتی، عدم مجازات مجرمان وابسته به یکی از بلوکهای قدرت، قدرتهای پادآورده خارج از نظامات عمومی، انسداد سیاسی،

مقایسه وضع ایران با دیگر کشورها، آشنایی با اندیشه‌های مدرن، تحقیر دائمی، پاسخ نیافتن مطالبات و انتظارات، بیکاری فزاینده، تورم، بدهی خارجی، اکثریت جوان جمعیت کشور و... زمینه‌های ایجاد شورش را فراهم نمی‌آورند؟

۴. از نظر اسملر در چنین شرایطی اگر یک گروه هماهنگ که برای عمل بسیج شده است وجود داشته باشد، می‌توان به ظهور جنبشهای اجتماعی امیدوار بود. برای اینکه جنبشی اجتماعی وجود داشته باشد رهبری و نوعی وسایل ارتباط منظم بین شرکت‌کنندگان، همراه با پشتوانه‌ای از منابع پولی و مادی ضروری است.

پیدایش و توسعه جنبشهای اجتماعی شدت از عملکرد کنترل اجتماعی تأثیر می‌پذیرند. حکومت احتمال دارد با مداخله و تعدیل زمینه ساختاری و فشار که انگیزه ظهور جنبش را ایجاد کرده است به جنبش پاسخ دهد. برای مثال ممکن است با مجازات عاملان حمله به کوی دانشگاه و برخورد قاطع با گروههای فشار در جهت کاهش برخی ز سرخوردگیها و تحقیرها و ظلمها که باعث بروز خشم و ستیز دانشجویان شد گام برداشت و با اینکه نه تنها به مطالبات و انتظارات برحق آنان پاسخ نداد بلکه با ایجاد رعب و وحشت بر ناکامیها افزود و زمینه را برای بحرانهای بعدی آماده کرد.

۵. شورش هیچ دستاوردی برای کشور، نظام، مردم، دانشجویان و شورشگران در پی ندارد. باید شرایطی فراهم آورد که هیچ‌گاه شورش اتفاق نیفتد. از این منظر هر کس وظیفه‌ای بر دوش دارد.

الف. جنبش دانشجویی: دانشجویان می‌بایست حداقل خود را تا سطح یک جنبش اجتماعی ارتقا دهند. جنبش اجتماعی به کوشش جمعی برای پیشبرد منافع مشترک، یا تأمین هدفی مشترک، از طریق عمل جمعی خارج از حوزه نهادهای رسمی اطلاق می‌گردد. به تعبیر دیگر جنبش اجتماعی عمارت از سازمانی کاملاً شکل گرفته و مشخص است که به منظور دفاع و یا گسترش و یا دستیابی به هدفهای خاصی به گروه‌بندی و تشکیل اعضا می‌پردازند.

حادثه کوی دانشگاه و حوادث متعاقب آن نشان داد که چنین جنبشی هنوز شکل نگرفته است. دانشگاه می‌تواند زمینه پیدایش چندین جنبش دانشجویی را فراهم آورد. سازمان هر یک از این جنبشها باید از طریق انتخابات آزاد کاملاً دمکراتیکی که همه دانشجویان به طور برابر حق رأی دادن و حق انتخاب شدن داشته باشند شکل

بگیرد. با اعمال «نظارت استصوابی» نمی‌توان به چنان جنبشی دست یافت. لذا در مواقع بحرانی نظرات تشکلهای رسمی تأثیری در کنترل و هدایت بحران نخواهد داشت.

از طرف دیگر جنبش دانشجویی برای هویت‌یابی باید به سه سؤال مشخص به‌طور شفاف پاسخ دهد:

یک. جنبش معرف چه کسانی است؟

دو. به نام چه کسانی صحبت می‌نماید یا اینکه ادعا می‌کند که سخنگوی چه کسانی است؟

سه. مدافع و محافظ چه منافعی است؟

جنبش دانشجویی به‌عنوان عامل فعالی که بین دانشجویان از یک طرف و ساختها و حقایق اجتماعی از طرف دیگر نقشی میانجی به‌عهده دارد می‌تواند در شکل‌گیری و شفاف کردن مطالبات و مذاکره با نهادهای رسمی به‌عنوان گروه واسطه نقش مهمی ایفا کند و مانع افزایش انفجاری مطالبات شود.

ب. نظام: در گام اول باید به وعده‌های اطلاعیه شماره یک شورای عالی امنیت ملی وفا کرد. نباید به تاریکخانه اشباح اجازه داد یک روز عناصر خودسر وزارت اطلاعات را وادار به جنایت کنند و روز دیگر عناصر خودسر نیروی انتظامی و گروههای فشار را وادار به حمله غیر قابل تصور به دانشجویان کنند. تحقیقات رسمی نشان داده است که دانشجویان نقشی در آشوبها و تخریبهای شهری نداشته‌اند و حمله به بانک، مسجد، کیوسک، آتش زدن اتوبوس و... نتیجه اقدام مشترک اراذل و اوباش و گروههای سازماندهی شده محفلی بوده است. لذا نباید دلجویی از دانشجویان و تأمین خواسته‌های برحق آنان به هیچ بهانه‌ای به تعویق افتد و مشمول مرور زمان شود.

در گام بعدی باید به دولت فرصت داد تا به وعده‌های انتخاباتی‌اش عمل کند. بحران آفرینی دائمی امکان دآوری درباره عملکرد دولت را ناممکن می‌سازد و تمامی عدم توفیقا به گردن بحران‌آفرینانی است که از هر راهی مانع تحقق برنامه‌های دولت می‌شوند. مردم در دوم خرداد ۱۳۷۶ به یک برنامه رأی داده‌اند. اگر افراد و گروههایی آن برنامه را قبول ندارند باید با نقد برنامه دولت نظر شهروندان را به‌سوی خود جلب کنند و از این راه در انتخابات مجلس ششم نشان دهند مردم

برنامه آنان را تأیید می‌کنند نه اینکه تمامی راهها را بر دولت مسدود سازند تا آزادی و مردم‌سالاری محقق نشود. دولتی که ابزارها و نهادهای امنیتی-نظامی و انتظامی را در کنترل نداشته باشد؛ در این زمینه‌ها قانوناً و اخلاقاً پاسخگو نخواهد بود.

اگر شهروندان نتوانند از طریق انتخابات آزاد غیر استصوابی نظرات خود را بر کرسی بنشانند و نظام در عمل نشان ندهد که ملاک و «میزان رأی مردم است» در آن صورت همیشه امکان شورش و آشوب و بحران مهیا خواهد بود. دیگر خواسته‌ها و تقاضاهای شهروندان باید امکان فوران طبیعی داشته باشد و پاسخ مناسب دریافت کند و الا زمینه‌های انفجار دیگر مهیا می‌شود که صدمات غیر قابل جبرانی بر کشور وارد خواهد کرد. قتل‌های محفلی، حمله محفلی به دانشگاه و میلیتاریسم راه‌حل مشکلات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نیست.

شورش، انقلاب و توسل به هرگونه خشونت اخلاقاً و از منظر روش‌شناختی محکوم است و از آن راهها به هیچ مقصودی نمی‌توان دست یازید. تنها راه تحول «اصلاحات ساختاری» بیرون‌آمده از رایزنی جمعی و اجماع ملی است.

نگاهی به حادثه حمله به کوی دانشگاه و پیامدهای آن (۲)* «عطش عدالت» یا «ببخش و فراموش کن»

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِإِذْنِكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ
أَنَّ رَبَّ الْفٰلِغِينَ

اگر دستت را به سوی من دراز کنی که مرا بکشی ابدان که [من دست
درازکننده به سوی تو نخواهم بود که بکشت؛ چرا که از خداوند،
بروردگار جهانیان می ترسم.

قرآن کریم، مائده، آیه ۲۸

۱. یکی از مطالباتی که در جریان حمله به کوی دانشگاه تهران بحق از سوی
دانشجویان و نخبگان مطرح شد اجرای عدالت قضایی یعنی مجازات مجرمان
است. در جریان قتل‌های محفلی نیز مجازات عاملان اصلی جنایت یکی از
تقاضاهای مهم شهروندان بود.

در طی سالهای گذشته، جامعه دهها بار شاهد حمله گروههای فشار
به اجتماعات مختلف بود. از طرف دیگر افراد بیگناهی به زندان افتاده‌اند یا
محکومیت قضایی یافته‌اند. روح مجروح جامعه در تمامی این موارد به دنبال اجرای
عدالت است.

مسئله مجازات قدرتمندان متجاوز به حقوق بشر از چند منظر قابل طرح است:
الف. از منظر اخلاقی: تعقیب و مجازات جنایتکاران، الزامی اخلاقی است که
به بسط حق و عدالت می انجامد.

ب. از منظر قانونی: در تمامی دنیا جنایتکاران و متجاوزین به حقوق عمومی

بر اساس قانون مجازات می‌شوند. وقتی یک قاتل معمولی نمی‌تواند از مجازات بگریزد چرا قدرتمندانی که با سوء استفاده از قدرت حقوق عمومی را پایمال کرده‌اند مجازات نشوند؟

از منظر حقوقی یک نکته باید مورد توجه قرار گیرد. در دوران ماقبل مدرن که حقوق تنبیهی سیطره داشت اصل بر مجازات مجرم و آرام کردن وجدان جمعی بود. اما در دوران مدرن که حقوق ترمیمی حاکم است اصل محوری حقوق، ایجاد نظم و تعادل در جامعه است. وقوع جرم جامعه را از حالت تعادل خارج می‌کند. هدف قانونگذار بازگشت نظم و تعادل است و مجازات مجرم با هدف کاهش جرم و عدم تکرار جرم اهمیت دارد. به تعبیر فلسفی، مجازات مجرم بالذات دارای ارزش نیست. بلکه بالعرض واجد ارزش است. از این رو پس از اینکه تحقیقات نشان داد اعدام مجرم تأثیری در کاهش جرم ندارد، مجازات اعدام در بسیاری از کشورهای جهان ملغی شد.

ج. از منظر فرآیند گذار به دموکراسی، اصلاح طلبان دموکرات در کشورهای در حال گذار، در مقابل تجاوز شدید به حقوق بشر (کشتار، آدم‌ربایی، شکنجه، تجاوز به‌عنف، زندانی کردن بدون دادرسی) که از جانب مقامهای رژیمهای اقتدارگرا صورت می‌گیرد چه وظیفه‌ای بر دوش دارند؟ در طول سالهای حکومت نظامیان در آرژانتین حدود ۹۰۰۰ نفر ناپدید و توسط نیروهای امنیتی به قتل رسیدند. در شیلی پس از کودتای پینوشه در سال ۱۹۷۳ بیش از سه‌هزار نفر از مردم به قتل رسیدند. آفریقای جنوبی در رژیم آپارتاید و کشورهای بلوک شرق نیز در زمینه رعایت حقوق بشر کارنامه‌ی سیاهی از خود به‌یادگار باقی گذاردند.

معتقدان به مجازات می‌گویند دموکراسی فقط بر صدر نشاندن و به‌زیر کشیدن انتخابی حکومت نیست. دموکراسی حکومت قانون است. در حکومت دموکراتیک هیچ‌کس مافوق قانون و مصون از مجازات نیست. ارزشهای دموکراتیک حکم می‌کنند هر کس به حقوق بشر تجاوز نمود محاکمه و مجازات شود. مردم حق دارند از حقایق مطلع شوند و حق دارند حاکمان قلدر را مجازات کنند.

برای مردمی که در کشورهای اقتدارگرا زندگی می‌کنند مهمترین مسئله خروج از «زیست-جهان» دیکتاتوری و گذار به دموکراسی (مردم‌سالاری) است. مسئله «مجازات» در چارچوب گذار و ارتباط با تحقق دموکراسی باید حل و فصل شود.

۲. گذار از اقتدارگرایی به دموکراسی از سه راه صورت می‌گیرد:

یک. فروپاشی و جایگزینی^۱: فروپاشی هنگامی صورت می‌گیرد که گروه‌های مخالف عهده‌دار روی کار آوردن دموکراسی می‌شوند و در این حال رژیم اقتدارگرا از هم می‌پاشد و یا سرنگون می‌شود. انقلاب، بنابر تعریف گرین بریتون، به معنای «دگرگون‌سازی همه‌جانبه و بنیادی سازمان سیاسی و ساخت اجتماعی و مالکیت اقتصادی و تغییر اسطوره غالب و فائق درباره نظم اجتماعی و، بنابراین، حاکی از گسستگی و نکشی عمده در تداوم تحولات است».^۲

درباره نسبت انقلاب و دموکراسی دو نظر وجود دارد: بسیاری از جامعه‌شناسان بر این عقیده‌اند که انقلابها معمولاً قاصر از ایجاد دموکراسی‌اند. به تعبیر دیگر از راه انقلاب نمی‌توان به دموکراسی دست یافت. انقلاب از مجازات سران رژیم گذشته آغاز می‌کند. پس از پیروزی انقلاب سران رژیم پیشین از طریق اعدام مجازات می‌شوند، جامعه یکسره سیاسی می‌شود، مرز تمایز حوزه خصوصی از حوزه عمومی برچیده می‌شود، تنوع عقاید و تکثر اجتماعی تحمل نمی‌گردد، برای جلوگیری از مزاحمت اجتماعی و مهار کردن نیروهای گریز از مرکز، کنترل و تمرکز سیاسی گسترش می‌یابد، نیروی سرکوبگر توسعه می‌یابد، میانه‌روها توسط تندروها از صحنه خارج می‌گردند. به قول کارل پوپر «انقلابهای خشونت‌آمیز انقلابیها را می‌کشند و آرمانهایشان را تباه می‌سازند... اگر نظم اجتماعی را با انقلابی خشونت‌آمیز ویران سازیم، آنگاه نه فقط در پیدایش قربانیهای سخت انقلاب، گناهکاریم، بلکه حالتی پدید خواهیم آورد که الغای ناخوشیهای اجتماعی، ناعدالتی و اختناق را ناممکن می‌گرداند».^۳

1 Replacement

۲. عزت‌الله فولادوند، خرد در سیاست، طرح نو، ص ۳۵۳.

۳. انقلاب یا اصلاح، گفت‌وگو با هریبرت مارکوزه و کارل پوپر، ترجمه هوشنگ وزیری، انتشارات خوارزمی، ص ۴۷. پوپر در جامعه‌پژ می‌نویسد: «چنین نیست که من در همه احوال و در کلیه شرایط، مخالف انقلاب خشونت‌بار باشم. من هم مانند برخی از روشنفکران مسیحی قرون وسطی و دوران رنسانس که کشتن حاکمان جبار را جایز می‌دانستند، بر این باورم که واقعاً ممکن است در یک حکومت جابر و زورگو چاره‌ای جز این نباشد و در چنین احوال، انقلاب خشونت‌بار را باید موجه شمرد. ولی همچنین معتقدم که یگانه هدف هر انقلابی از این قسم باید تأسیس دموکراسی باشد... به سخن دیگر، خشونت‌گری فقط تحت حکومتهای جابر و زورگو موجه است که اصلاحات بدون خشونت‌گری را غیر ممکن می‌سازند و یگانه هدف آن باید ایجاد شرایطی باشد که اصلاحات مسالمت‌آمیز در آن ممکن شود.» (کارل پوپر، جامعه‌پژ و دشمنان آن، ترجمه عزت‌الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، ص ۹۵۷-۹۵۸).

هانا آرنت نیز می‌گوید: «باید به این حقیقت غم‌انگیز توجه کرد که بیشتر وقایعی که انقلاب نام گرفته‌اند نه تنها از ایجاد "اساس آزادی" بلکه از تضمین حقوق و آزادیهای مدنی و تأمین نعمت "حکومت محدود" بر پایه قانون اساسی نیز عاجز بوده‌اند».^۱

اما این هم هست که جامعه‌شناسانی چون برینگتون مور اعتقاد دارند از راه انقلاب هم می‌توان به دموکراسی و آزادی دست یافت.

مور می‌نویسد: «انقلابهای بورژوازی... به دموکراسی نوع غربی می‌انجامد».^۲ «جنگ داخلی انگلیس، انقلاب فرانسه و جنگ داخلی امریکا تحولاتی خشونت‌آمیز در بستر روندی سیاسی بودند که سرانجام به پیدایش دموکراسی انجامید. این تحول در میان علل دیگر دارای ریشه‌های اقتصادی هم بود. آزادیهای حاصل از این تحول نیز به هم پیوند نزدیک دارند. عناصر اساسی نظم دموکراتیک و بورژوازی عبارت‌اند از: حق رأی، نمایندگی در مجلس قانونگذاری؛ وجود نظام حقوق عینی و عقلایی؛ عدم تبعیض میان افراد در برابر قانون؛ امنیت مالکیت خصوصی و رفع محدودیتهای سستی از آن؛ هم‌پذیری و تساهل مذهبی و آزادی بیان و حق انجمن کردن. گرچه میان کردار و گفتار در این زمینه شکافی وجود دارد، اما حقوق نامبرده ویژگیهای اساسی جامعه لیبرال در عصر حاضر محسوب می‌شوند».^۳

در خصوص انقلاب اسلامی این نکته قابل ذکر است که با پیروزی انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی، اینک مردم در ذیل نظام جمهوری اسلامی زندگی می‌کنند نه در دوران انقلاب. از این رو «انقلابی» در شرایط کنونی و از منظر مقاله حاضر به کسی اطلاق می‌شود که به دنبال براندازی و انقلاب علیه نظام جمهوری اسلامی ایران است. موضع ما در این باره صریح و شفاف است: ما مخالف براندازی و انقلابیم و از اصلاحات ساختاری مرحله‌ای دفاع می‌نماییم.

دو. تغییر شکل^۴: در فرآیند تغییر شکل، نخبگانی که قدرت را در دست دارند، خود رهبری استقرار دموکراسی را بر عهده می‌گیرند. یعنی ابتدا گروهی از رهبران

۱. هانا آرنت، انقلاب، ترجمه عزت‌الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، ص ۳۱۳.

۲. برینگتون مور، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشیریه، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۹.

۳. پیشین، ص ۲۱.

اصلاح طلب در درون رژیم اقتدارگرا ظهور می کنند که به حرکت به سوی دموکراسی علاقه دارند و آن را برای نجات کشور ضروری می دانند. اینان در گام اول فضا را لیبرالیزه و در گام بعد دموکراتیزه می کنند. اقدام در جهت لیبرالی کردن دو عکس العمل به دنبال دارد: در بعضی از گروهها، آرزوی گسترش دموکراسی و در برخی دیگر از گروهها، اشتیاق به سرکوب و خفقان را برمی انگیزد. اصلاح طلبان با جایگزینی دموکراتها در مناصب کلیدی راه تحول را هموار می سازند. در گام بعدی مشاوره و مذاکره با مخالفان آغاز می گردد و ائتلافی نیرومند از اصلاح طلبان داخل حکومت و مخالفان در برابر حاکمان نظم کهن شکل می گیرد.

در حالی که در فرآیند فروپاشی مقامات رژیم پیشین تقریباً همواره مجازات می شوند، در فرآیند تغییر شکل، تقریباً هرگز مجازات نمی شوند. در واقع هر رژیم اقتدارگرا که خود در تغییر شکل و گذار به دموکراسی پیشقدم شده، اعلام عفو عمومی را یکی از شرایط آن مقرر کرده است. اعلام عفو عمومی خصوصاً شامل هر نوع جنایتی می شد که در آن دوران به خصوص از طرف هر مأمور رژیم یا هر یک از مخالفان صورت گرفته بود. مثلاً در گواتمالا نظامیان در ژانویه ۱۹۸۶، چهار روز پیش از آنکه حکومت تغییر کند و کرزو به عنوان رئیس جمهور برگزیده شود، برای خود عفو عمومی اعلام کردند. کرزو اعلام عفو عمومی را پذیرفت و دامنه آن را گسترش داد تا آنجا که اظهار داشت هر گاه یک سرباز گواتمالا را به علت تجاوز به حقوق بشر که احتمالاً در رژیم نظامی گذشته مرتکب شده به محاکمه بکشند رئیس جمهور گواتمالا نخواهد بود.

سه. جابجایی^۱: در جابجایی، دموکراسی نتیجه فعالیت مشترک حکومت و گروههای مخالف است. مخالفان درمی یابند که توانایی براندازی رژیم را ندارند و حکومت می فهمد که مخالفان قوی تر از آنند که بتوان نادیده شان گرفت. لذا چاره ای جز گفت و گو باقی نمی ماند.

در اروپای شرقی مخالفان دریافتند مقاومت انقلابی به شیوه های سنتی، مانند ریختن به خیابان و عملیات مخفیانه نظامی و سوء قصد، عموماً بیهوده بود زیرا به مداخله شدید نظامی شوروی منجر می شد. بنابراین روشنفکران اروپای شرقی

کم کم پشت به دولت کردند و از جدی گرفتن آن سر باز زدند و با این کار به تدریج همان ته مانده مشروعیت رژیمهای کمونیستی را نیز از بین بردند.

در درون حکومت موازنه قوای اصلاح طلبان و محافظه کاران طوری است که حکومت مایل می شود درباره تغییر رژیم با آنها به گفت و گو بپردازد. گفت و گوهایی جابجایی، غالباً شامل مراحل مشخصی است.

نخست، حکومت قدمهایی در جهت لیبرالی کردن برمی دارد و کم کم از اقتدار خود می کاهد.

دوم، مخالفان با بهره گیری از این موقعیت و تضعیف حکومت به تقویت هواداران می پردازند و فعالیت خود را تشدید می کنند. بدین امید که بزودی خواهند توانست حکومت را براندازند.

سوم، حکومت به جایی می رسد که به اجبار و از روی اضطرار در مقابل مخالفان بایستد و تحرک قدرت سیاسی آنها را محدود کند.

چهارم، رهبران حکومت و مخالفان مشاهده می کنند که بی حرکت مانده اند و به فکر می افتند از امکانات برای مذاکره درباره گذار سود جویند. در این شرایط مذاکره و مصالحه به مقابله و ایجاد فاجعه ترجیح داده می شود.

در فرایندهای جابجایی میانه رویهای دموکرات باید در بین مخالفان آن قدر نیرومند باشند که بر تندروهای غیر دموکرات استیلا یابند و به طرف قابل اعتماد حکومت در مذاکرات تبدیل شوند. موضوع اصلی و محوری مذاکرات برگزاری انتخابات دموکراتیکی است که همه شهروندان حق انتخاب شدن داشته باشند. چنان انتخاباتی به جابجایی مخالفان و حکومت می انجامد و مخالفان به روشهای دموکراتیک به قدرت دست می یابند و نظام دموکراتیک برقرار می شود.

مسئله مجازات رهبران رژیم اقتدارگرا در فرایند جابجایی به موضوعی تبدیل می شود که درباره آن مذاکره می شود. مخالفان در مذاکره، از اجرای انتخابات آزاد و عادلانه که بگذریم، در هیچ زمینه دیگری از مصالحه و دادن امتیاز دریغ نمی کنند. بنابراین مخالفان مجبورند به حکومت اطمینان دهند رژیم دموکراتیکی که بر سر کار می آید آنها را مجازات نخواهد کرد.

۳. در اینجا سه نمونه مهم از فرایند «جابجایی» و تعیین تکلیف مجازات را شرح

می دهیم.

یک، آفریقای جنوبی: در اواخر دهه ۱۹۷۰ یوتا اصلاحات لیبرالی را آغاز کرد و شوق و امید را در دل سیاهپوستان بیدار کرد و بعد که در سال ۱۹۸۳، قانون اساسی ایفای نقش سیاسی ملی را از آنان دریغ داشت مایوسشان کرد. این اقدام موجب شد در شهرهای سیاهپوست نشین در ۱۹۸۴-۸۵ قیام بپا شود و امید سیاهپوستان به از هم پاشیدن رژیم که بر آفریقاییان حکم می‌راند فزونی گیرد. سرکوب شدید و مؤثر سیاهپوستان از سوی حکومت و جدایی و شقاق سفیدپوستان، مخالفان را واداشت که در امیدهای خود تجدید نظر کنند. همزمان با آن، قیامهای آنان توجه جهانیان را جلب کرد و باعث شد هم نظام آپارتاید و هم تاکتیکهای حکومت را تقبیح و محکوم کنند و سرانجام حکومت‌های ایالات متحده و کشورهای اروپایی به اعمال فشارهای اقتصادی علیه آفریقای جنوبی دست زدند. همین‌که امید رادیکال‌های کنگره ملی آفریقا (ANC) برای ایجاد انقلاب فروکش کرد، ناراحتیهای حکومت حزب ناسیونال در خصوص مشروعیت بین‌المللی و آینده اقتصادی فزونی یافت. در سال ۱۹۸۹ دکلرک به ریاست جمهوری انتخاب و بر اهمیت مذاکره تأکید ورزید. در سال ۱۹۹۰ فعالیت کنگره ملی آفریقا آزاد شد، رهبران سیاسی از زندان آزاد شدند و به تبعیدشدگان اجازه داده شد به وطن خویش بازگردند.

پس از آن مذاکرات و چانه‌زنیهای نلسون ماندلا و دکلرک آغاز شد. در طی مذاکرات نه تنها تضمین داده شد که هیچ‌کس مجازات نگردد، بلکه همچنین اطمینان داده شد که اگر سیاهپوستان در انتخابات پیروز شوند دکلرک معاون اول رئیس جمهور خواهد بود. ماندلا، که سی سال از عمر خود را در زندانهای وحشتناک رژیم آپارتاید گذرانده بود، وقتی به مقام ریاست جمهوری رسید اعلام کرد: «آنچه گذشته، گذشته است».^۱

دو، شیلی: در بهار ۱۹۸۳ اعتصابات مهمی به راه افتاد اما حکومت اعتصاب عام ملی را سرکوب کرد. در اوایل ماه مه ۱۹۸۳ در «روزهای اعتراض ملی» مخالفان تظاهرات عظیم ماهیانه ترتیب دادند. این اعتصاب را هم پلیس سرکوب کرد و چند تن کشته شدند. دشواریهای اقتصادی و اعتراضات مخالفان حکومت، پینوشه را مجبور کرد یا مخالفان وارد مذاکره شود. هرچند وضع اقتصادی بهبود یافت اما

1. the let by gones be by gones

طبقات متوسط دریافتند که نظم و قانون نقض می‌شود. در اکتبر ۱۹۸۴ اعتصاب ملی را با خونریزی شدید پایان دادند. کوتاه‌زمانی پس از آن حکومت حالت محاصره را که از ۱۹۷۹ به بعد لغو کرده بود، دوباره برقرار کرد. بدین سان کوششهای مخالفان در براندازی حکومت و یا واداشتن آن به مذاکرات سودمند، با شکست روبرو شد. مخالفان در ارزیابی خود و ضعف حکومت دچار اشتباه فاحش شده بودند. آنها همچنین شدت عمل و مهارت سیاسی پینوشه و اشتیاق نیروهای امنیتی شیلی را در به گلوله بستن تظاهرکنندگان بی‌سلاح، دست‌کم گرفته بودند.

مذاکرات بعدی به برگزاری انتخابات در سال ۱۹۸۹ منتهی شد. ائتلاف چند حزبی که از آپلین در انتخابات ۱۹۸۹ برای ریاست جمهوری، حمایت می‌کرد برنامه‌ای تهیه و به مراجع قانونی پیشنهاد کرد که قانون عفو عمومی مصوب پینوشه در سال ۱۹۷۹ را از میان بردارد و ترتیب محدودیت ده‌ساله محاکمه و تعقیب و تجاوز به حقوق بشر را در رژیم گذشته به مدت یک سال به کنار گذارد. رهبران نظامی نسبت به عواقب این اقدام، هرگاه به مرحله اجرا درآید، هشدار دادند. در اکتبر ۱۹۸۹ که هنوز پینوشه بر سر کار بود اعلام داشت «روزی که آنها به یکی از افراد من دست‌درازی کنند، روز آخر قانون کشور خواهد بود».

ژنرال ماتای فرمانده نیروی هوایی شیلی مدت ده سال با پینوشه در مبارزه بود و در شتاب بخشیدن به فرآیند استقرار دموکراسی تأکید می‌ورزید. اما در ۱۹۸۹ اختطاف کرد که فعالیت برای لغو عفو عمومی این فرآیند را تهدید می‌کند. نیروهای ارتش تعقیب و محاکمه را «نخواهند پذیرفت»، «اگر آنها بخواهند، مانند آرژانتین، ما را در قفسهای چوبی در معرض تماشای مردم بگذارند، این کار نتایج بسیار وخیمی به بار خواهد آورد». رهبران مخالف چپ درباره امکان تعقیب و محاکمه آنها اصرار ورزیدند اما رهبران دموکرات میانه‌رو بی‌علاقگی خود را به بازپرسی ابراز داشتند. آپلین، چند روز پیش از انتخاب به ریاست جمهوری تغییر رأی داد و در جلب اطمینان نظامیان به آنها گفت: «من در فکر تشکیل دادگاه نیستم، قصدم این نیست که محاکمات را دنبال کنم. من در حالی نیستم که با ژنرال پینوشه و دیگران به‌سبزه برخیزم و آنها را به دادگاه بکشانم». آپلین، در تعقیب سیاست آشتی ملی، پس از آنکه به قدرت رسید، بی‌درنگ زندانیان سیاسی را که به اقدامات خشونت‌آمیز دست نزده بودند و رژیم پینوشه آنها را به زندان انداخته بود، آزاد کرد.

آیلوین با تعقیب و محاکمه مخالفت ورزید اما تصمیم گرفت در افشای حقیقت اقدام کند. پس کمیسوی دولتی به نام کمیسیون اجرای حق و توافق تشکیل داد که به جای «وجدان اخلاقی ملت» عمل کند و درباره کشتارهای سیاسی و ناپدید شدن انسانها در دوران حکمرانی نظامی تحقیق و گزارشی تهیه نماید. نظر این نبود که مرتکبین این جنایات تحت تعقیب قرار گیرند، بلکه قصد این بود که به آسیب دیدگان و خانواده هایشان پاداش دهند و از آنها دلجویی کنند.

توافق با پینوشه نیز جالب توجه است، قرار شد در صورتی که پینوشه در انتخابات ریاست جمهوری انتخاب نگردد تا ده سال همچنان فرمانده کل نیروهای مسلح باقی بماند و پس از آن نیز مادام العمر نماینده مجلس سنا باشد.

مه چکسلواکی: گوستاو هوساک دبیرکل متعصب حزب کمونیست که پس از بهار پراگ در سال ۱۹۶۸ بر سر کار آمد در دسامبر ۱۹۸۷ قدرت را به میلوس جاکس سپرد، با حرکت مخالفان در پاییز ۱۹۸۹ کارل اوریانک اصلاح طلب به جای او نشست. اوریانک و نخست وزیر اصلاح طلبش با واتسلاو هاول و دیگر مخالفان درباره اجرای تریبونی جهت گذار به دموکراسی به مذاکره پرداختند.

در اروپای شرقی تمایل اولیه در هر جا مبتنی بر اصل «بخش و فراموش کن» بود. موضوع مجازات در مجارستان هرگز مطرح نشد. هاول در چکسلواکی، مازوویتسکی در لهستان و یاکوولف در روسیه شوروی همگی علیه طرح اتهامات جنایی نظر دادند.

مسئله اساسی این بود که بسیاری از گروهها و مردم، در گناهای که رژیم اقتدارگرا مرتکب شده بود، شرکت داشتند. واتسلاو هاول گفت: «همه ما با نظام اقتدارگرا خو گرفته و آن را چون واقعیتهایی تغییرناپذیر قبول کرده بودیم و همین امر موجب بقای آن شده بود.

به بیان دیگر همه ما، طبیعی است هر یک به درجات مختلف، در ایجاد ماشین حکومت اقتدارگرا مؤولیت داریم. هیچ یک از ما تنها قربانی آن نیستیم بلکه مؤول ایجاد و استقرار آن هم هستیم».

۴. تأکید بدون چون و چرا بر مجازات می تواند در گذار به دموکراسی اخلاقی ایجاد کند. چرا که رهبران رژیم اقتدارگرا، وقتی ببینند خود و یا همکارانشان به محاکمه کشیده و مجازات خواهند شد، نظام خود را به نظامی دموکراتیک تبدیل نمی کنند.

حکومت‌هایی که آن قدرت را دارند که فرایند تغییر شکل را به نتیجه برسانند، آن توانایی را هم دارند که این امتیاز را بخواهند و به‌زور بگیرند.

در فرایند تغییر شکل و جابجایی اصل «بخش و فراموش کن» غلبه دارد. یکی از اصلاح‌طلبان دموکرات گفته است: «نظر نهایی این است که آیا ما می‌خواهیم به‌آینده بنگریم یا به‌گذشته... هرگاه فرانسویها هنوز در اندیشه شب "سنت بارتلمی" بودند تا هم امروز هم باید یکدیگر را تکه‌پاره می‌کردند».

برخی بر این گمانند که حقیقت مهم‌تر از عدالت است. یعنی وقایع را آنچنان‌که اتفاق افتاده کاملاً عریان و شفاف در مقابل دیدگان مردم قرار دهیم تا برای آسیب‌دیدگان و خانواده‌های آنان وسیله تسلی باشد و نیز با به‌نمایش گذاشتن آن جنایات، شکنجه‌گران را شرمسار سازیم، وجدان عمومی را بیدار کنیم تا کاملاً اطمینان یابند دیگر چنین جنایاتی هرگز تکرار نخواهد شد.

۵. اما آنچه به‌وضع فعلی جامعه ما مربوط می‌شود این است که گروه‌های اجتماعی ابتدا باید تکلیف خود را با وضع حاضر روشن نمایند. کسانی که به‌دنبال براندازی و انقلابند، راهشان از جبهه دوم خرداد و جنبش جامعه مدنی ایران جداست.

جبهه دوم خرداد متشکل از یک طیف وسیع است که در یک سر آن نیروهای معتقد به‌فرایند «تغییر شکل» و در سر دیگر طیف نیروهای معتقد به‌فرایند «جابجایی» قرار دارند.

اصلاح‌طلبان مردم‌سالار در مطالبات خود محاکمه و مجازات متجاوزان به‌حقوق شهروندان را مطرح می‌کنند اما در مذاکره بر سر آن به‌چانه‌زنی خواهند نشست.

در شرایط کنونی تأمین آزادی بیان و انجام انتخابات عادلانه (بدون نظارت استصوابی) می‌تواند مهمترین مطالبات جبهه دوم خرداد محسوب شود.

هرگاه این حکم و نظر که «با خشونت نمی‌توان به‌عمر خشونت پایان داد» بسط اجتماعی بیاید و بر سر آن توافق و اجماع ملی به‌وجود آید، آن‌گاه می‌توان امیدوار بود که گام نخست به‌سوی مردم‌سالاری، کثرت‌گرایی و رعایت حقوق بشر برداشته شده است.

عطش انتقام هیچ‌گاه فرآیند خشونت را پایان نخواهد داد. خشونت و جنایت در

جایی پایان می‌یابد که «بخشش» و «عفو» جدی گرفته شود و به «سنت» تبدیل شود. «خون‌آشامی» متعلق به دوران جنینی است: «تا جنینی کار خون‌آشامی است».

خاطره جریحه‌دار و زخمی ظلم و ستم و تجاوز به حقوق بشر اگر به وسیله امری درمان و جبران نگردد می‌تواند خود را با «انتقام» ترمیم کند و از این طریق دور باطل خشونت را تشدید نماید. پل ریکور با استفاده از مفاهیم سوگواری و بخشش سعی دارد تا راه برونشوی برای این معضل بیابد. به سوگ نشستن برای آنچه از دست رفته است امکان فاصله گرفتن از رنج و عذاب را فراهم می‌سازد. خاطره، تلاشی است که هدفش فهمیدن کاری است که انجام شده است، برای عدم تکرار بدی و شر، نه انتقام گرفتن و تنبیه کردن.

«بخشش» از نظر ریکور فرجام خاطره و سوگواری است. بخشش مبتنی بر این رویکرد است که «هیچ چیز نابخشودنی نیست» و «خون به خون شستن محال آمد محال».

نگاهی به حادثه حمله به کوی دانشگاه و پیامدهای آن (۳)* کودتا

خاتمی: بنده می‌دانستم که برخورد با این جریان [قتلهای محفلی] و کشف این واقعه و تلاش برای ریشه‌کن کردن آن، تاوان سنگینی دارد، من منتظر بحران‌آفرینیهایی بوده و هستم... مطمئن باشید، فاجعه‌ای که از سر جمهوری اسلامی دفع شد، آن قدر بزرگ بود که دادن تاوانها برای آن می‌ارزد. حوادث اخیر حلقه‌ای بود از زنجیره توطئه‌ها و مشکلاتی که برای ملت و کشور به‌خصوص بعد از دوم خرداد آفریده می‌شود... چرا به دانشگاه حمله می‌کنند؟ چرا دانشجویان را می‌کوبند؟ چرا کینه خود را نسبت به دانشگاه این چنین پیاپی می‌کنند؟ ... به نظر می‌رسد این حادثه یک سناریو و نمایشنامه بود برای به هم زدن شعارهای اساسی که به‌خصوص در دوران جدید ریاست جمهوری مطرح شده است... شورش که شد نه تنها یک عمل ضد امنیتی و ضد آرامشی و یک عمل اغتشاش‌آمیز بود بلکه یک اعلام جنگ با رئیس‌جمهور و با شعارهای رئیس‌جمهور بود و القای این که جز با سرکوب و خشونت نمی‌شود امنیت و آزادی را برقرار کرد.

خرداد، ۱۳۷۸/۵/۶

حدسها: حادثه حمله به کوی دانشگاه تهران بحق مرحله‌ای از مراحل یک «کودتای خزنده» در نظر گرفته شده است. هدف نهایی کودتا سرنگونی دولت خاتمی و نابودی جنبش جامعه مدنی ایران است. بسیاری از اطلاعات و داده‌ها را تنها با کمک الگوی تمایل به کودتا می‌توان تبیین کرد، این الگو را مورد بحث قرار می‌دهیم.

برنامه کودتا توسط «تاریکخانه اشباح» تهیه شده است. «تاریکخانه‌ای» که دارای بخشهای امنیتی، انتظامی، نظامی، گروههای فشار، رسانه‌ای، قضایی و... است. بخشهای امنیتی و انتظامی محفل‌نشینان در حادثه نفرت‌انگیز قتل دگرانیشان و دگرباشان و حمله به کوی دانشگاه خود را نشان دادند. اعضای «تاریکخانه اشباح» برای رسیدن به اهداف خویش از نهادها و ارگانهای رسمی سوء استفاده می‌کنند. وقایع ماههای گذشته نشان داد آنان توان به کارگیری یک «محفل» در وزارت اطلاعات و یک «گردان» در نیروی انتظامی را دارا می‌باشند. احتمال دارد آنان بتوانند یک «لشکر» نیز برای کودتا مهیا سازند. محفل اطلاعاتی با به قتل رساندن دگرانیشان و دگرباشان سعی داشت تا نظام را در چشم روشنفکران نامشروع کند. گردان انتظامی با حمله به کوی دانشگاه و سرکوب دانشجویان درصدد نامشروع کردن نظام در چشم دانشجویان بود و در وضعیت احتمالی یک لشکر نظامی با کودتا درصدد نامشروع کردن کل نظام در چشم همه مردم است.

وزارت اطلاعات قانوناً در حیطه دولت است. نیروی انتظامی، بدون اختیار ایجاد تغییرات، ظاهراً در اختیار دولت قرار دارد. نهادهای نظامی به‌طور کلی از کنترل دولت خارج‌اند.

خاتمی وقتی سراغ محفل «اطلاعاتی» رفت تا ریشهٔ تومور سرطانی را برکند، و درست در زمانی که تمامی نگاهها معطوف به «شاه‌کلید» شد، تاوان جراحی‌اش را در واقعهٔ تأسف بار حمله به کوی دانشگاه بازپرداخت. آیا به سراغ گردان انتظامی رفتن، به‌منظور کشف عناصر کلیدی «تاریکخانه اشباح» تاوان کودتا را به‌دنبال ندارد؟ یک چنین کودتای احتمالی چگونه رخ خواهد داد؟

ارکان و مراحل کودتای احتمالی به‌قرار زیر است:

اول. بستن مطبوعات جبههٔ دوم خرداد

دوم. حذف چهره‌های شاخص جنبش جامعهٔ مدنی ایران و نزدیکان خاتمی از عرصهٔ حیات سیاسی و اجتماعی

سوم. بی‌اعتبار کردن دولت خاتمی در سطح بین‌المللی

چهارم. کاهش مشروعیت دولت از طریق ایجاد بحرانهای اقتصادی

پنجم. خارج کردن کنترل نهادهای امنیتی-انتظامی از دست دولت

ششم. حذف خاتمی از راه استعفا، عدم کفایت یا کودتای نظامی.

بحث در مورد چنین احتمالی مستلزم تعریف روشنی از کودتا و شرایط موفقیت آن است.

تعریف کودتا: «ویژگیهای شاخص کودتا به عنوان یک شگرد سیاسی عبارتند از: (الف) کودتا کوششی است از سوی یک ائتلاف سیاسی غیر قانونی برای برانداختن رهبران حکومت موجود، از طریق خشونت یا تهدید به خشونت؛ (ب) خشونتی که در کودتا به کار بسته می شود معمولاً محدود است؛ (پ) تعداد کودتاگران معمولاً اندک است؛ (ت) فعالان سیاسی پیش از کودتا پایه های نهادی قدرت را در درون نظام سیاسی در اختیار دارند. یک کودتا در صورتی می تواند موفق شود که (الف) شمار کل فعالان در نظام سیاسی اندک باشد و یا (ب) در صورت بالا بودن شمار فعالان سیاسی، بخش قابل توجهی از آنها کودتا را تأیید کرده باشند. این شرط آخری بندرت رخ می نماید، زیرا اگر شمار فعالان سیاسی بالا باشد، به طبع، پدید آوردن ائتلاف مؤثری از آنها برای پشتیبانی از کودتا نیز امکان ناپذیر خواهد بود. در غیاب یک چنین ائتلافی، یا کودتا بر اثر مخالفت گروههای دیگر شکست می خورد، مانند کودتای کاب در آلمان و یا به جنگ داخلی تمام عیار خواهد انجامید، همان سرنوشتی که شورش ارتش اسپانیا در سال ۱۹۳۶ دچارش شد»^۱.

به این پرسش که آیا امکان یا احتمال کودتای نظامی در ایران وجود دارد یا نه؟ می توان پاسخ مثبت داد. اما پاسخ این پرسش که آیا کودتا موفق می شود و امکان دوام دارد قطعاً منفی است:

۱. نگاهی گذرا به تحولات ساختاری ایران زمین تا حدود زیادی مدعای ما را تأیید خواهد کرد.

اول. ساخت جمعیت: ساخت جمعیتی ایران جوان است. بیش از ۵۰ درصد از جمعیت ایران (یعنی ۳۰/۸۴۱/۰۹۲ نفر) زیر ۲۰ سال سن دارند. در زمان رفرا ندوم جمهوری اسلامی ایران حدود ۱۵ میلیون نفر به دلیل شرط سن نتوانسته اند در آن انتخابات شرکت کنند. لذا ۴۵ میلیون از جمعیت ۶۰ میلیونی کنونی، که زیر ۳۴ سال سن دارند، در رفرا ندوم جمهوری اسلامی شرکت نداشته اند. انتخابات جمهوری

۱. مومل هانتینگتون، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، نشر علم، ص ۳۲۰.

اسلامی در فروردین ماه سال ۱۳۵۸ برگزار شد و ۲۰/۴۳۹/۹۰۸ نفر در آن شرکت کردند. هشت ماه بعد در فرماندوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ۱۵/۶۹۰/۱۴۲ نفر شرکت نمودند. یعنی ده میلیون نفر از جمعیت کنونی ۶۰ میلیونی به قانون اساسی رأی دادند و پنجاه میلیون دیگر در رأی گیری شرکت نداشته اند. ساخت جوان جمعیت باعث شکاف و تفاوت نسل شده است. نسل جدید از بسیاری جهات با نسل دهه پنجاه تفاوت ماهوی دارد. آرمانها و نگرشها و مطالبات این نسل با آرمانها و نگرشها و مطالبات نسل انقلاب تفاوت دارد. دلبستگیهای اینان لزوماً دلبستگیهای آنان نیست و نمی توان با شعارهای پیشین این نسل را به سوی مقاصد گذشته راهبری کرد.^۱

دوم. مهاجرت و شهرنشینی: یکی از اهداف جمهوری اسلامی برنامه ریزی جهت عدم مهاجرت روستاییان به شهرها بود. اما روند مهاجرت به شهرها و شهرنشینی نه تنها کاهش نیافت بلکه افزایش یافت. در سال ۱۳۵۵، ۵۳ درصد از جمعیت کشور روستائین و ۴۷ درصد از جمعیت کشور شهرنشین بود. اما در سال ۱۳۷۵، ۶۱/۳۱ درصد از جمعیت کشور شهرنشین و ۳۸/۳۴ درصد از جمعیت کشور روستائین شد. این نسبت در سال ۱۳۷۸ به ۶۳ درصد شهرنشین و ۳۷ درصد روستائین تغییر یافت. پیش بینی جمعیتی حاکی از آن است که «جمعیت نقاط شهری کشور در ۱۳۸۵ به حدود ۶۹ درصد و در ۱۴۰۰ به حدود ۷۴ درصد کل جمعیت خواهد رسید».^۲

سوم. کاهش میزان بی سوادی: در سال ۱۳۵۵، ۵۲ درصد جمعیت کشور بی سواد بودند اما در سال ۱۳۷۵، ۲۰ درصد جمعیت بی سواد است.

۱. به عنوان نمونه می توان به سخنان رئیس دفتر مقام رهبری، آقای محمد گلایگانی، استناد کرد و تفاوت نسل پس از انقلاب را که باعث شگفتی شده است در این سخنان دید: «جای تأسف است که اکثر دستگیرشدگان در واقعه کوی دانشگاه زیر ۲۰ سال سن داشتند و این یک خطر جدی برای انقلاب ماست... براستی ما برای نسل جوان چه کردیم؟... نسل امروز و نسل فردا نه امام را دیده و نه کلامش را شنیده و اینجاست که روحانیون باید نقش خود را به خوبی ایفا کنند... باید با افرادی همچون عسکراولادی مصاحبه شود و از ایشان بخواهیم که در مورد امام و ۱۵ خرداد برای جوانان صحبت کنند». (خرداد، ۱۳۷۸/۵/۷)

۲. حبیب الله زنجانی، جمعیت و شهرنشینی در ایران، جلد اول، مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری ایران، ص ۳۹.

چهارم. رشد تحصیلات عالیه: در حال حاضر حدود ۱۹ میلیون دانش‌آموز (ابتدایی، متوسطه، دبیرستان) در کشور وجود دارد. ششصد هزار دانشجو در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی و ششصد هزار دانشجو در دانشگاه آزاد اسلامی مشغول به تحصیل‌اند. طی پنج سال ۱۳۷۰-۷۵، سصد و سی هزار نفر در دانشگاه‌های دولتی و دویست و هفتاد هزار نفر در دانشگاه آزاد فارغ‌التحصیل شده‌اند.

پنجم. جمعیت زنان: زنان ۴۹ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. نابرابری حقوقی-قضایی میان زنان و مردان، جامعه و حکومت را در مقابل مطالبات بدون پاسخ زنان قرار داده است. در یک سر طیف زنانی قرار دارند که خواستار کاهش ظلم نسبت به جنس دوم‌اند اما در سر دیگر طیف اعضا جنبش فمینیستی قرار دارند که فرهنگ مردسالارانه را به‌چالش می‌کشند و تقسیم کار مبتنی بر جنسیت را در کلیه حوزه‌ها طرد می‌کنند. نکته جالب توجه اینکه ۲۲ میلیون نفر از جمعیت زنان زیر ۲۵ سال سن دارند و تنها هفت و نیم میلیون نفر از آنان بالای ۲۵ سال سن دارند. ششم. رشد طبقه متوسط^۱: طبقه متوسط دربرگیرنده اشخاص شاغل در مشاغل غیر بدنی است که مرهون برخورداری از تحصیلات و صلاحیتهای فنی است. از منظر اقتصادی کاهش فاصله طبقاتی (ضریب جینی) به معنای رشد طبقه متوسط است. کارشناسان اقتصادی بر این عقیده‌اند که طی سالهای گذشته طبقه متوسط در ایران افزایش یافته است. نوسازی اقتصادی، طبقه متوسط بزرگتری به وجود می‌آورد (البته نه به معنای مالکیت بورژوازی، بلکه به مفهوم فرهنگی و آموزشی و همچنین از حیث طرز زندگی).

طبقه متوسط تحصیل کرده نسبت به بی‌سوادان و کم‌سوادان اطلاعات بیشتری دارد و داوریهایش درباره مسائل بر مجموعه گسترده‌ای از مشاهدات متکی است. طبقه متوسط اینک ده‌ها هزار کامپیوتر شخصی در منازل در اختیار دارد و از این راه وارد جهان جدیدی شده است. در دهه‌های گذشته کودکان گران با بستن مطبوعات و اِعمال سانسور در رسانه‌ها و ایجاد «جامعه تک‌صدایی» می‌توانستند به موفقیت خود اطمینان داشته باشند. اما اینک ایجاد جامعه تک‌صدایی دیگر امکان‌پذیر نیست.

1. middle class

انقلاب ارتباطات، توالیتاریسم و دیکتاتوریهایی گذشته را ناممکن کرده است. با ورود کامپیوتر فکر و هنر ممنوعه دیگر معنا ندارد. هر کتاب و فیلم و... ممنوعه‌ای را می‌توان در یک دیسک ارزان قیمت جای داد. از طریق اینترنت می‌توان در عرض چند دقیقه تمامی دنیا را از وقوع یک حادثه مطلع کرد و صدای اعتراض خود را به تمام دنیا رساند و دیگران را به همبستگی دعوت کرد. اینترنت انحصار اطلاع‌رسانی را از بین برده است. روزگاری برخی از ساده‌اندیشان گمان می‌کردند می‌توان در مقابل راه‌آهن، ماشین، طیاره، رادیو، تلویزیون، ویدئو و... ایستاد. امروز نیز کسانی بر این باورند که امکان مقاومت در برابر ماهواره و اینترنت وجود دارد. همان‌گونه که با شلنگ و دوش بهتر از خزینه و آفتابه می‌توان خود را پاک کرد با تکنولوژی ارتباطی بهتر می‌توان پاک زیست.

هفتم. پیدایش جریان روشنفکری: طی دو دهه گذشته یک جریان روشنفکری قوی در جامعه ما شکل گرفته است. کارل مانهایم روشنفکران را جریان شناور فاقد طبقه می‌دانست. گوهر اصلی این جریان دگراندیش دگرباش «عقلانیت نقدی» است. آنان به‌طور جدی درباره سنت و مدرنیته و تعیین نسبت آن دو می‌اندیشند و امکان نظری گذار را مهیا می‌نمایند. مخاطب اصلی روشنفکران طبقه متوسط است. طبقه متوسط از راه خواندن آثار روشنفکران بهتر می‌تواند به فهم و تحلیل فساد اخلاقی پی ببرد.

اینک در فرهنگ مکتوب آثار قابل توجه و پرتیراژ محصول تألیف و ترجمه جریان روشنفکری است. فضای غالب بر هنر، خصوصاً در سینما و تئاتر، فضای روشنفکری است. روشنفکران با آثار خود یک جامعه مدنی جانشین یا بدیل می‌آفرینند. این جامعه مدنی (جایی که مردم می‌توانند در آن آزادانه و بدون دخالت غیر قانونی حکومت با یکدیگر کنش و واکنش داشته باشند و به فساد قدرت پشت کنند) بدیل خیالی برای طبقه متوسط جاذبه دارد و آنان آنرا مطالبه می‌کنند و به دنبال تحقق عملی آنند. در ارتباط مستقیم با نقش روشنفکران و طبقه متوسط در تحولات عرصه سیاسی، دانیل شیرو به یک نکته اساسی، در تعارض با تحولات سه قرن گذشته، اشاره می‌کند: «در قرن بیست و یکم نیز مشکلات اقتصادی و بی‌ثباتیهای سیاسی و انقلاب وجود خواهد داشت. ولی بیش از هر زمان در گذشته، علل اساسی انقلابها و بی‌ثباتیها علل اخلاقی و معنوی خواهد بود، و افراد طبقه متوسط شهرنشین

و صاحبان حرفه و تخصص و روشنفکران و مخاطبان ایشان خصلت و راه و روش تغییرات سیاسی را تعیین خواهند کرد. رژیمی که، بنا به ادراک این طبقات، بی‌انصاف و نادرست و نیرنگ‌باز باشد و، به این جهت، شایسته مشروعیت دانسته نشود، رژیمی متزلزل خواهد بود. رژیمی از خطر محفوظ خواهد بود که هر قدر هم فاسد باشد، به افراد طبقات یادشده پذیراند فقط از منافع مادی تنگ‌نظرانه خویش دفاع کنند و زیر بار رفتارهای مخالف اخلاق و انصاف بروند. ولی ابلهانه خواهد بود که رژیمی مدافع نظام اجتماعی ذاتاً ناعادلانه‌ای باشد و در عین حال بخواهد بر سکوت و رضای طبقه متوسط و روشنفکران نیز تکیه کند.^۱

زوال اندیشه تمامت‌خواهانه ناشی از ایجاد جمعیتی شهری، تحصیلکرده و بهره‌مند از آگاهی است. فساد، دروغ، زورگویی، خشونت، تمامت‌خواهی و... برای قشر زحمتکش حرفه‌ای و متخصص قابل تحمل نیست. تأمین مطالبات اکثریت جوان، تحصیلکرده، شهرنشین و نوگرای کنونی در شرایط عادی و دموکراتیک کاری بسیار دشوار است چه رسد به شرایط بحرانی و کودتایی که این نسل در مقابل آن قدم علم خواهد کرد.

۲. باید توجه داشت که دخالت نظامیان در سیاست تنها به صورت کودتا انجام نمی‌گیرد. دخالت نظامی در سیاست در چهار سطح یا درجه صورت می‌گیرد:
الف. به عنوان گروه ذی نفوذ

ب. تهدید قدرتمند: تهدید به کودتا به منظور تأمین خواستها و منافع نظامیان
ج. دخالت مستقیم: تغییر حکومت از طریق اعمال خشونت و نصب حکومت غیر نظامی دیگری به جای حکومت برکنار شده

د. تصرف قدرت: تصرف مناصب حکومتی و برقراری حکومت پادگانگی.
معمولاً نظامیان انگیزه یا علت دخالت در سیاست را حمایت و دفاع از منافع عمومی و امنیت ملی و دفع خطر اعلام می‌کنند. در پشت نقاب حمایت و دفاع از منافع ملی همواره حمایت از منافع بخشی از نیروها و گروه‌ها یا طبقات پنهان شده است. از این رو جامعه‌شناسان نشان داده‌اند که دخالت نظامیان در سیاست بویژه در شکل کودتای نظامی اغلب به نحوی با ساخت منافع گروه‌های اجتماعی ارتباط

۱. عزت‌الله فولادوند، خود در سیاست، طرح نو، ص ۵۱۸.

دارد. برای فهم و کشف انگیزه اصلی دخالت در مورد هر کشوری باید به ساخت شکافهای اجتماعی آن کشور مراجعه کرد. معمولاً شکافهای مذکور در سطح نهادها و سازمانهای سیاسی و از آن جمله نهادهای نظامی بازتاب می‌یابند و موجب پیدایش وفاداریهای متعارفی در درون آن می‌شوند. گرچه اصلی‌ترین شکاف فعال عرصه سیاسی، شکاف مردم‌سالاری و اقتدارگرایی است. اما اصلی‌ترین شکاف عرصه جامعه مدنی شکاف سنت‌گرایی و نوگرایی (به رسمیت شناختن سبکهای مختلف زندگی که باعث ایجاد هویت‌های متفاوت با هویت تحمیلی می‌شود) است. برخی نیز بر این گمانند که اصلی‌ترین شکاف عرصه جامعه مدنی شکاف با قدرتها و فاقد قدرتهاست.

در عرصه سیاسی اقتدارگرایان به دنبال ورود نظامیان به عرصه سیاست‌اند. به دلیل آنکه پایگاه اجتماعی اقتدارگرایان را اقشار سنتی ماقبل مدرن تشکیل می‌دهد، آنان به دنبال جلب حمایت اقشار سنتی از پادگانی کردن عرصه سیاسی و اجتماعی‌اند. در مقابل جبهه مردم‌سالاران آزادیخواه برآمده از اقشار مدرن جامعه شدت با دخالت نظامیان در سیاست مخالف‌اند. لذا در شرایط کنونی ورود نظامیان به عرصه سیاسی، نه به انگیزه دفاع از امنیت ملی و مصالح عمومی، که به معنای دفاع از منافع طبقه محافظه کار در حال زوال است. هدف چنان دخالتی مبارزه با پروژه توسعه همه‌جانبه با تأکید بر نفی توسعه سیاسی و فرهنگی و اجتماعی است. طبقه رو به زوال محافظه کار در واکنش به روند مدرنیزاسیون گروه‌های فشار (جنبش فاشیستی) را به وجود آورد و آنها را به مقابله با تجدد و نوگرایان فرستاد. اما اینک که ناتوانی گروه‌های فشار از مقابله خشونت‌بار با فرایند مدرنیزاسیون روشن شده است، آنان نظامیان را برای دفاع از منافع‌شان به دخالت در سیاست و در مراحل تصرف قدرت دعوت کرده‌اند.

هدف عاجل و فوری تمامت‌خواهان از دخالت نظامیان در سیاست، پیروزی پیشینی آنان در مجلس ششم از طریق ایجاد رعب و وحشت است. ممکن است افرادی از تور نظارت استصوابی عبور کنند و اکثریت مجلس را به دست آورند. از طریق حضور نظامیان می‌توان مانع وقوع حادثه دوم خرداد شد.

۳. کودتا برای موفقیت نیازمند حمایت کامل نظامیان، اقشار شهرنشین، عامل بیگانه و یا ترکیبی از آنهاست. وضع این عوامل چگونه است؟

اول. نظامیان: ارتش تاکنون نشان داده است که به هیچ وجه تمایلی به دخالت در سیاست و مناقشات جناحی ندارد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عنوان یک نیروی مردمی و ملی هیچ‌گاه بر روی مردم اسلحه نخواهد کشید. اکثریت پرسنل سپاه در انتخابات گذشته به آقای خاتمی رأی دادند و همچنان در پیمان خود در حمایت از خاتمی پابرجا هستند. اگرچه برخی از افرادی که در زمان جنگ نیز مشغول فعالیت‌های سیاسی سازمانی بودند و در هیچ نبردی در جبهه شرکت نداشتند و به اصطلاح «سندشین» بودند، پس از جنگ نیز نقش «واسطه» و «پیگیری» منافع جناح محافظه کار را بازی کردند و اینک نیز برخلاف حکم صریح حضرت امام و به منظور تأمین منافع یک جناح تمام وقت خود را مصروف ورود و دخالت سپاه به عرصه سیاسی کرده‌اند؛ اما باید گفت آنان فاقد پایگاه نظامی‌اند و رفته‌رفته مجبورند نقاب از چهره بردارند.

در همین چارچوب سردار سرلشکر رحیم صفوی رسماً اعلام کرد: «رابطه سپاه پاسداران با رئیس جمهور رابطه‌ای بسیار صمیمانه است و ما موظف هستیم از جناب آقای خاتمی به عنوان رئیس جمهور نظام اسلامی و یکی از ارکان نظام با تمام توان حمایت کنیم... سپاه همواره پشتیبان رئیس جمهور بوده و سپاه تضعیف رئیس جمهور و اهانت به ایشان را تحمل نخواهد کرد».^۱

دوم. اقلار شهرنشین: طبقه متوسط از کودتا حمایت نمی‌کند. تمام کودتا‌های موج سوم دموکراسی به دلیل عدم حمایت طبقه متوسط و ائتلاف مردم سالاران به شکست انجامید. نکته اساسی این است که مطالبات و انتظارات فراوانی در جامعه وجود دارد که تاکنون پاسخی از طریق مجاری رسمی قانونی نیافته است. آقای خاتمی این مطالبات را ایجاد نکرده است. آنها محصول انباشت تقاضاهای برآورده نشده یک نسل‌اند. در واقع در دوم خرداد ۱۳۷۶ خاتمی برای تعقیب تقاضای اکثریت جامعه برگزیده شد. اما وی کف آنها را پی گرفت و مطالبات حداکثری را تحت کنترل درآورد. از این رو کودتا علیه خاتمی در واقع کودتای علیه اکثریت شهروندان این جمهوری است که مطالبات خود را به روشهای مسالمت‌آمیز قانونی پی می‌گیرند.

خاتمی همچنان محبوبیت خود را نزد روشنفکران، طبقه متوسط و اقشار شهری حفظ کرده است. کودتاگران باید به نقش کلیدی خاتمی در شرایط بحرانی توجه داشته باشند. برای اینکه بخشی از نقش کلیدی در شرایط بحرانی را روشن سازیم به دو مثال واقعی اکتفا می‌کنیم:

در آرژانتین رئیس جمهور آلفونسین در کودتاهای تهدیدکننده ماه مه ۱۹۸۵ و بحران هفته عید فصح در آوریل ۱۹۸۷، صدها هزار نفر از حامیان را به سود خویش، در خیابانهای بوئنوس آیرس به تظاهرات واداشت و قدرت تجمع آرام مردم با قدرت آتش نظامی رودرو ایستاد و به آن غلبه کرد. در سال ۱۹۷۴ وقتی رهبران نظامی تعدادی از واحدهای تانک را به خیابانهای آتن گسیل داشتند، کارامانلیس از آنها خواست تانکها را از شهر خارج کنند. اما آنها اعتنایی به او نکردند. عکس العمل کارامانلیس این بود که: «یا شما این تانکها را از شهر بیرون می‌برید یا این که مردم در میدان مشروطیت، خود درباره آن تصمیم می‌گیرند». تانکها شهر را ترک کردند. معمولاً حکومت‌های کودتایی خفقان و سرکوب سیاسی را حاکم می‌سازند و هرگونه مطالبه سیاسی را بشدت سرکوب می‌کنند. اما فضای اجتماعی را نمی‌بندند و مطالبات اجتماعی پاسخهای خود را دریافت می‌کند، اما کودتاگران ایرانی نه تنها توان پاسخگویی به مطالبات اجتماعی را ندارند، بلکه به دلیل قشری بودن آنها را با شدت بیشتری سرکوب می‌کنند.

سوم. عامل خارجی: کودتای ۲۸ مرداد علیه دولت مصدق با حمایت مستقیم امریکا و انگلیس صورت گرفت. کودتای پینوشه علیه دولت آلنده در ۱۱ سپتامبر (۲۰ شهریور) ۱۹۷۳ با حمایت و طراحی امریکا صورت گرفت. اما رویه کشورها در موج سوم دموکراسی نشان می‌دهد که قدرتهای خارجی از کودتا علیه حکومت منتخب مردمی دریغ کرده‌اند. هرگونه کودتا در این موج با محکومیت شدید جهانی و تحریم بین‌المللی مواجه شد. از این نظر کودتاگران نه تنها در مقابل مردم بلکه در مقابل دنیا باید بایستند. البته برخی از افراد بر نقش مشکوک انگلیس انگشت می‌گذارند و مذاکرات برخی از افراد جناح محافظه کار درباره مسائل داخلی ایران با آنها را شاهی بر توافقه‌های پنهانی می‌گیرند.

۴. عبرت از تاریخ: کودتای ۱۹ اوت (۲۸ مرداد ۱۳۹۱) محافظه کاران روسیه علیه گورباچف نمونه‌ای مهم از مقابله با نوسازی سیاسی است که برای همگان

عبرت آموز است. بوریس یلتسین شرایط قبل از کودتا را این چنین توصیف می کند: «اکنون، محافظه کاران در مجلس قانونگذاری شوروی [سابق] به رهبری "آنتولی لویکیانف" زیرک و دولتمردان حزب کمونیست و وزارت اطلاعات و امنیت، یک عقیده رادیکال سازمان یافته آشکار داشتند. «نجات ملی» آنان با استفاده از دستاویز بحران اقتصادی و درگیری های قومی-نژادی در قفقاز، مدلی گام به گام برای یک حالت فوق العاده در تمام کشور طراحی کردند، که نظامنامه کودتای نافرجام آینده بود».^۱

سوسیالیسم انسانی گورباچف که از طریق پروستریکا (بازسازی اقتصادی) و گلاسنوست (شفافیت، فضای باز سیاسی) به پیش می رفت برای طبقه محافظه کار غیر قابل قبول می نمود. یکی از عواقب آن دو سیاست از دست دادن قدرت و ثروت بادآورده انحصاری بود. لذا پنج سال پس از اجرای سیاست های گورباچف، به گفته آندره فوتن سردبیر سابق روزنامه لوموند و نویسنده کتاب های یک بستر و دو رویا و تاریخ جنگ سرد، همه منتظر کودتا بودند:

«همه کس منتظر کودتای اوت شوروی بود. میان رهبران قدیمی حزب که پروسترویکا نان و آبشان را دچار خطر کرده بود. میان کهنه بلشویک های خشمگین که می دیدند هیئت رهبری جدید دارد با «امپریالیسم» ساخت و پاخت می کند، بین طرفداران نظم که از اشاعه بی نظمی هراسناک شده بودند، میان شیفتگان امپراتوری که نمی توانستند ناظر فروپاشی آن باشند، بیار بودند کسانی که تنها آرزویشان سقوط گورباچف یا دست کم مطیع کردن او بود و اما گورباچف، از بس میان چپ و راست نوسان کرده بود، بیش از پیش بدان ناخدا شبیه بود که کشتی اش کژ و مژ می شد».^۲

اعضای کمیته دولتی حالت فوق العاده (کنادی یانایف: معاون رئیس جمهور، آنتولی لویکیانف: رئیس مجلس، والتین پاولف: نخست وزیر، اولگ بالکلانف: نایب رئیس شورای امنیت ملی، ژنرال ولادیمیر کریوشکوف: رئیس کا. گ. ب. ژنرال بوریس پوگو: وزیر کشور، مارشال دیبمتری یازوف: وزیر دفاع، اولگ شنین: مسؤول امور پرسنلی و سازمان حزب) در صبحگاه ۱۹ اوت تانکها و زرهپوشها را روانه مسکو کرده و با حبس گورباچف در شبه جزیره کریمه در کل کشور حالت

۱. بوریس یلتسین، تلاش برای روبه، ترجمه رضا حائری، انتشارات اطلاعات، ص ۴۰.

۲. چرا شوروی متلاشی شد، ترجمه و گردآوری دکتر مصطفی رحیمی، ص ۴۵.

فوق‌العاده اعلام کردند. بوریس یلتسین همراه پنجاه‌هزار نفر، در کشوری چندصد میلیونی، در مقابل کودتا به مقاومت پرداخت. مشکل اول کودتاگران آن بود که فاقد رهبری چون پینوشه در میان خود بودند. مشکل دوم آنکه شرایط جهانی و روند تغییر شکل (استحاله) وضعیت را چنان دگرگون کرده بود که حتی اعضای کا.گ.ب. نیز حاضر نمی‌شدند به‌روی مردم آتش بگشایند. آنان امیدوار بودند که حرکت تانکها در مسکو و اسارت گورباچف همه چیز را تمام کند. مذاکره تلفنی یلتسین با رئیس کا.گ.ب. در روز اول کودتا قابل توجه است. یلتسین می‌گوید:

«از او پرسیدم: آیا واقعاً نمی‌فهمی چه می‌کنی؟ مردم را به‌زیر تانکها می‌اندازند. شاید خیلی از مردم کشته شوند. "کریوشکوف" پاسخ داد: خیر هیچ‌کس کشته نخواهد شد. نخست اینکه، این یک عملیات کاملاً بدون خشونت است: از هیچ نوع مهماتی برای تحمیل فرمانها استفاده نخواهد شد و هیچ هدف نظامی در کار نخواهد بود. تمام تحریک و آشوبها از جانب شماست. رهبر روسیه، بنا به گزارشهای ما، مردم آرام هستند و زندگی آرام و آسوده مردم ادامه دارد و اوضاع طبیعی است.

بعدها زمانی که استدلال "کریوشکوف" را به‌عنوان چهره اصلی کودتا تحلیل کردم، دریافتم تقریباً حق با او بوده است... هیچ‌کس نمی‌توانست یا نمی‌خواست تیراندازی کند... بسیاری از مردم کنجکاوی که از ترس در طی نخستین ساعتهای کودتا، هراسان و بهت‌زده به گوشه‌ای خزیده بودند، اینک رفته‌رفته به تانکها نزدیکتر می‌شدند و با سربازان خوش و بش می‌کردند و به آنان خوراکی و نوشیدنی تعارف می‌کردند و دست آخر از آنان سؤال اصلی روز را پرسیدند و با سماجت در انتظار پاسخ بودند: چرا؟ سربازان که در نیمه‌های شب با صدای زنگ آماده‌باش از خواب پریده بودند، خسته، گرسنه و رنجیده‌خاطر بودند. اما مهاجم و تجاوزکار نبودند. ایشان هیچ از قضایا سر در نمی‌آوردند. در یگانها و گردانها هیچ توضیحی به آنان داده نشده بود و آنها حتی فکر جنگ را در سر نمی‌پروراندند. توضیح فرماندهان مبنی بر اینکه این عملیات برای حفظ آرامش در مسکو انجام می‌گیرد با آنچه آنان با چشمان خود دیدند، تناقض داشت. همه آشکارا می‌دیدند این خود تانکها هستند که آرامش شهر را برهم زده است»^۱.

کودتا در سطح بین‌المللی نه تنها هیچ حمایتی دریافت نداشت بلکه با محکومیت شدید بین‌المللی مواجه شد و در عرض سه روز شکست خورد. امپراطوری شوروی تجزیه شد، ایدئولوژی مارکسیسم لنینی-استالینی به بایگانی تاریخ رفت، طبقه محافظه کار و گورباچف قدرت را از دست دادند و یلتین به جای محافظه کاران به قدرت دست یافت.

تاریکخانه اشباح جنایتکاران*

اطلاعیه دادسرای نظامی تهران حاوی نکاتی است که بر احتمال وجود «تاریکخانه اشباح» جنایتکاران می افزاید. نکاتی از اطلاعیه که ما را بدین مدعا راهبری می کنند به قرار زیر است:

۱. اطلاعیه دادسرای نظامی تهران سعید امامی را به عنوان «هدایتگر»، «برنامه ریز»، «طراح» و «تحلیلگر» دستگیرشدگان معرفی می کند: «آقای سعید امامی... نقش هدایتگری و برنامه ریزی این توطئه را بر عهده داشته است»، «بر اساس طرح سعید امامی دست به کار شناسایی و تعیین وضعیت سوژه های خود می شدند»، «انگیزه فوق که از تحلیلهای سعید امامی بود مورد پذیرش من نیز قرار گرفت»، «منطقی را که سایر افراد دست اندرکار کیس داشتند خارج از همان دیدگاههایی که سعید اسلامی ارائه می داد نبود».

۲. اطلاعیه می افزاید متهمان «تلاش فراوان کردند تا نقش سعید امامی در دخالت در انجام قتلها را بپوشانند».

۳. اطلاعیه خبر می دهد که «متهمین در روزهای اول بازداشت عنوان می کردند قتلها به دستور مسئولین مافوق آنها در وزارت انجام پذیرفته است». «متهمین در نظر داشته اند... نزد وزیر وقت، به نحوی سخن یا نوشته ای در تأیید اقدامات جنایت آمیز خود به دست آورند». از طرف دیگر اعتراف دارد که: «برای مطبوعات و افکار عمومی علی الظاهر قابل پذیرش نیست چنین اقدامی در وزارت اطلاعات صورت پذیرفته باشد و مسئولین در جریان نباشند».

۴. اطلاعیه حاوی نکته بسیار مهمی است: آقایان مصطفی کاظمی و مهرداد علیخانی که از متهمین اصلی این پرونده می باشند، در جلسه ای حضوری آقای دری

نجف‌آبادی وزیر وقت اطلاعات را تهدید می‌کند که اگر اقدامی برای خلاصی آنها از فضای جدید صورت نگیرد او را به عنوان آمر قتلها معرفی خواهند کرد.

پرسش این است که متهمان از سوی چه قدرتی «حمایت» و «هدایت» می‌شدند که توان «تهدید» وزیر اطلاعات را داشتند؟ آیا «تاریکخانه اشباح» چنین توان و امکانی را برای متهمان فراهم نمی‌آورد؟ آیا قدرت «محفل اطلاعاتی» تاریکخانه تا آن حد نبود که دری نجف‌آبادی پس از احراز جرم هم قدرت و اختیار دستگیری آنان را نداشت و فقط «بلافاصله این برخورد را به مسئولین عالیرتبه نظام گزارش» داد.

۵. اطلاعیه می‌گوید: «چگونگی ورود و گزینش این افراد و ارتقاءشان در وزارت اطلاعات که از لحاظ مدیریتی قابل بحث و بررسی است». پرواضح است که سعید امامی توسط آقای علی فلاحیان، برخلاف نظر گزینش، به مدت ۸ سال به سمت معاون امنیتی وزارت اطلاعات منصوب شد. آقای فلاحیان نمی‌تواند مدعی شود که از اقدامات ۸ ساله مهمترین معاون خود هیچ اطلاعی نداشته است و چنین ادعایی برای «مطبوعات و افکار عمومی... قابل پذیرش نیست».

۶. اطلاعیه می‌افزاید: «از حدود پنج ماه قبل از اولین قتل براساس طرح سعید امامی دست به کار شناسایی و تعیین وضعیت سوره‌های خود می‌شوند». پرسش مهم این است که منظور دادرسی نظامی تهران از «اولین قتل» کدام قتل است؟ قتل‌های پاییز ۱۳۷۷ یا مرگ‌های مشکوک دهه گذشته؟^۱

پرسش مهمتر این که چرا پس از قتل‌های آذرماه ۱۳۷۷ و پافشاری خانمی بر پیگیری و شناسایی عاملان، مسئله در عرض یکی دو هفته لو می‌رود اما قتل‌های متعدد نیمه اول دهه ۷۰ هیچ‌گاه افشا و برملا نمی‌شود و اراده‌ای برای پیگیری موضوع وجود ندارد؟

۷. اطلاعیه می‌افزاید: «جهت قتل افراد مورد نظر روش تک‌زنی اما به صورت وحشیانه و فجیع را به اجرا درمی‌آورند. با این انگیزه که در هر حال آحاد مردم آن را تقبیح نموده و ضمن تحریک عواطف و احساسات، تداعی‌کننده وجود ناامنی حتی

۱. پس از ماجرای به‌دره افکندن اتوبوس حامل ۲۱ تن از نویسندگان توسط خسرو براتی، همه نویسندگان را به پاسگاه ژاندارمری می‌برند. در آنجا پس از بازجویی و گرفتن تعهد مبنی بر این که از این فقه جایی سخن نگویند و خبر آن را منتشر نکنند، یکی از محفل‌نشینان خطاب به یکی از حضار می‌گوید: «در ماجرای سعیدی سیرجانی برایتان پیغام فرستادیم نشنیدید».

برای زن‌ها در منزلشان باشد». پرسش این است که منظور از «زن‌ها» چیست؟ قتل همسر داریوش فروهر توسط دادسرا رسماً اعلام شده است. آیا این رویکرد پرسشهای بسیاری پیرامون برخی از مرگهای مشکوک زنان نمی‌آفریند؟

۸. در اصطلاح آمده است: «نظام اسلامی چه خسارت بزرگ و ضربه جبران‌ناپذیری را از ناحیه کسانی دریافت داشته است که فکر می‌کرده آنها دوست هستند ولی در واقع دشمن بودند و به کسانی اعتماد شده که اصلاً قابل اعتماد نبوده‌اند». آری سعید امامی‌ها همیشه در پشت نقاب «امامی» و «اسلامی» خود را «به عنوان عناصری مؤمن و متعهد» جا می‌زنند و بر سلیقه‌ها و گرایشهای مراکز قدرت سوار می‌شوند و اگر شرایط اجازه می‌داد «برای از بین بردن اکثر سوژه‌ها در صدد آن بوده‌اند تا آنها را در یک نشست یا جمع عمومی با انفجار با بستن به‌رگبار به قتل برسانند».

اما سعید امامی هنوز این شانس را دارد که دوست و همفکرش، روح‌الله حسینیان اولین جانشین دادستان انقلاب اسلامی در وزارت اطلاعات، پس از مرگ از او چهره یک قدیس بسازد، مقتولانش را «مرتد» و «ناصبی» و محفل سعید امامی را «اهل فکر» بخواند و اقدام به قتل را «از روی اعتقادات مذهبی و احساسات دینی» معرفی کند.^۱

۹. با چاپ عکس سعید امامی افراد بسیاری می‌توانند درباره او و فعالتهایی که تحت نامهای مستعار دیگری انجام داده شهادت دهند. یکی از روحانیون برجسته از جلسه شورای استان یکی از استانها در سالهای گذشته خبر داده است که طی آن سعید امامی گزارشی از نحوه برخورد خود با سعیدی سیرجانی، که بعدها به طرزی مشکوک در یکی از خانه‌های امن سعید امامی از دنیا رفت، ارائه می‌کند که حاوی

۱. نکته جالب توجه این که آقای روح‌الله حسینیان از طرف آقای رازینی در هیئت منصفه دادگاه مطبوعات قرار گرفت و از طرف آقای محسنی اژه‌ای به سمت هیئت منصفه دادگاه ویژه روحانیت منصوب شده است. وی که مواضع مدافعانه نسبت به سعید امامی و مواضع دشمن‌کشانه‌اش نسبت به جبهه دوم خرداد روشن است می‌بایست درباره سلام و صبح امروز و خرداد تصمیم بگیرد. مواضع روح‌الله حسینیان در برنامه چراغ، نامه وی پس از خودکشی سعید امامی و سخنرانی نامبرده در ورامین از جمله مواردی است که حکایت از دشمن‌گویی وی نسبت به جبهه دوم خرداد و دوستی و همفکری با سعید امامی دارد. شرکت نامبرده در مراسم شب هفت سعید امامی نیز حکایت از بسیاری چیزها داشت.

نکات تکان‌دهنده‌ای است. پرسش این است که وقتی سعید امامی خود در جلسه شورای استان یکی از استانها در حضور حاضرین نحوه برخورد خلاف شرع و انسانیت خود را با افتخار گزارش می‌کند چگونه آقای فلاحیان از چنان اقداماتی مطلع نبوده است؟

۱۰. روزنامه رسالت در مقاله صفحه اول مورخ ۱۳۷۸/۴/۱۴ خبر می‌دهد: سعید امامی به مدت سه ساعت «در میمینار سراسری ائمه جمعه در مهرماه سال ۱۳۷۵» سخنرانی کرده است. با توجه به این که معمولاً سخنرانیهای این گونه سمینارها ضبط می‌شود، برای تنویر افکار عمومی و افشای خط بیگانه، می‌توان آن سخنرانی و دیگر سخنرانیهای سعید امامی را از صدا و سیما پخش کرد تا مشخص شود چه کسانی خط سعید امامی را دنبال کرده‌اند.

۱۱. تاریکخانه اشباح جنایتکاران دارای «محفل اطلاعاتی»، «گردان انتظامی»، «لشکر نظامی»، «بخش رسانه‌ای» و... است. بخش رسانه‌ای با ساختن برنامه «هویت»، فیلم کارناوال شادی عصر عاشورا، برنامه «چراغ» و در اختیار داشتن یک روزنامه عصر به جنگ جریان روشنفکری دینی، دگراندیشان و دگرباشان می‌رفت. دو صحنه گردان اصلی آن روزنامه عصر، هر هفته با سعید امامی پالوده می‌خوردند. در زندانها از متهمین بازجویی به عمل می‌آوردند و آنان را به راه «راست» هدایت می‌کردند.

دو روز بعد از اعلام مرگ سعیدی سیرجانی تعدادی از دگراندیشان را چشم‌پسته به محل نامعلومی می‌برند، در آنجا سعید امامی به آنها می‌گوید: هیچ نوع خبر و سخن، هیچ اشاره‌ای درباره مرگ سعیدی سیرجانی نباید دیده شود. در همین جلسه سعید امامی از طریق یکی از حاضران به بقیه روشنفکران خبر می‌دهد که نوشته‌های آن روزنامه عصر و چند هفته‌نامه را جدی بگیرند، اینها نظر نظام را منعکس می‌کنند.

آن روزنامه عصر همچنان «خط سعید امامی» را دنبال می‌کند. سعید امامی وقتی زنده بود مدیر مسؤول همان روزنامه را به برنامه «هویت» برد تا طی سه نوبت ایده‌های تاریکخانه اشباح را تبلیغ کند. آن روزنامه ارگان تاریکخانه است و با خواندن سرمقاله‌ها و یادداشت‌های آن روزنامه می‌توان به استراتژی و تاکتیکهای تاریکخانه پی برد.

میراث آیت‌الله یزدی*

پس از آزادی از زندان در پایان فروردین ۱۳۷۷ طی دیداری با آیت‌الله یزدی گوشه‌ای از مسائل زندانها و قوه قضائیه را با ایشان در میان گذاردم. یکی از مسائلی که در آن دیدار مطرح کردم این مسئله مهم بود که وقتی آیت‌الله یزدی رئیس قوه قضائیه شد «جهیزیه»‌ای به‌همراه قوه قضائیه به‌عنوان شرط ضمن عقد به‌ایشان تحویل شد. آن جهیزیه عبارت بود از برخی از دانش‌آموختگان «مدرسه حقانی» که برخی از مناصب مهم قوه قضائیه را در اختیار گرفتند، از قدرت ویژه‌ای برخوردارند، نگاه خاصی به مسائل کشور و چگونگی حل آن دارند و عمدتاً به کارهای قضایی-امنیتی علاقه‌مندند. لذا هم‌زمان با روی کار آمدن آقای یزدی در قوه قضائیه آقای فلاحیان، یکی دیگر از دانش‌آموختگان مدرسه حقانی، وزیر اطلاعات شد.

اینک که آقای یزدی از قوه قضائیه می‌روند آن جهیزیه را به‌عنوان میراث برای جانشین خود باقی می‌گذارند. در این یادداشت برخی از وجوه عملکرد متعارض آن گروه در سال ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ جهت اطلاع آیت‌الله محمود هاشمی و دیگر شهروندان بررسی می‌گردد.

۱. کرباسچی و فلاحیان: نحوه برخورد دستگاه قضایی با «مدیریت کرباسچی» و «مدیریت فلاحیان» بسیار عبرت‌آموز است. آنها دو تن از اعضای مؤثر کابینه هاشمی رفسنجانی‌اند که از ابتدا تا انتها (۱۳۶۸-۱۳۷۶) با او بودند.

شروع برخورد با کرباسچی را آقای نقدی به‌نحو احسن به‌تصویر کشیده‌اند: «فرمانده محترم نیروی انتظامی در بهار امسال (سال ۱۳۷۶) نماسی با ما داشتند و فرمودند آقای رازینی برای جلسه‌ای در مورد یک پرونده مهم به‌دفتر ما می‌آیند و شما هم بیاید... آنجا حاج‌آقا رازینی ریاست محترم دادگستری تهران مطلبی را فاش

کردند و فرمودند ما پرونده‌ای داریم و تابه حال چندین نوبت پرونده باز شده و پیگیری‌هایی انجام شده، منتهی هر بار با اعمال نفوذها و تظمیعه‌ها و مطالب این چنینی افرادی را که روی این پرونده کار می‌کردند از میدان بدر کردند و نهایتاً متوقف شدند. به هر حال جست‌وجو کردیم که به کدام یک از ضابطین یا دستگاه‌های اطلاعاتی بسپاریم. مشاهده کردیم نیروی انتظامی با فرماندهی که دارد و تشکیلات اطلاعاتی که دارد می‌نواند مطمئن‌تر، این کار را جلو ببرد... از ما درخواست کردند که بازداشتگاهمان را برای شروع کار در اختیار آنها قرار دهیم و ما این کار را کردیم.^۱

دادگاه آقای کرباسچی از ۱۷ خرداد لغایت ۲۰ تیر ۱۳۷۷ به ریاست آقای محسنی اژه‌ای تشکیل شد. کرباسچی مسؤولیت کلیه اقدامات مدیران خود را بر عهده گرفت و در نهایت به علت تخفیف ۲۰ درصدی در پنج قطعه زمین به پنج تن از مدیران شهرداری به دو سال زندان و ۱۰ سال انفصال از خدمات دولتی محکوم شد.

آقای فلاحیان برخلاف نظر گزینش، سعید امامی را به مدت ۸ سال به معاون امنیتی وزارت اطلاعات منصوب و جان و مال مردم را به دست یک جنایتکار وایسته سپرد. اینک که جنایات بی‌شمار سعید امامی در دوره ۸ ساله وزارت فلاحیان برملا شده و نقل مجالس است، فلاحیان مسؤولیت اقدامات مهم‌ترین معاون خود را به عهده نمی‌گیرد و حاضر به پاسخگویی به پرسشهای شهروندان نیست.

در دوره فلاحیان وزارت اطلاعات وارد فعالیتهای اقتصادی شد که متأسفانه پیامدهای ناگوار و نامطلوبی برای نظام و وزارت اطلاعات به دنبال داشت. اما آقای رازینی و محسنی اژه‌ای، نه تنها ناکون آقای فلاحیان را احضار نکرده و مدیریت او را به پرسش نگرفته‌اند، بلکه در ارتباط با قتل‌های «محفل اطلاعاتی» نیز ایشان را بازداشت نکرده‌اند.

۲. محسن کدیور و روح‌الله حسینیان: پس از قتل‌های محفلی گروهی به نام فداییان اسلام ناب محمدی مصطفی نواب با صدور اطلاعیه‌ای مدعی شد که «واحد قضایی این گروه با سه نفر قاضی عادل و خبره بعد از محاکمه غیابی، معذومین را مفسد فی الارض تشخیص داده و محکوم به اعدام کردند». آقای کدیور در تاریخ

۱۳۷۷/۱۰/۲۴ طی یک سخنرانی در مسجد حسین‌آباد اصفهان با اشاره به این اطلاعیه می‌گویند: «این اطلاعیه‌های معمولی که به نامهایی چند اطلاعیه‌اش در مطبوعات منتشر شده و این مسائل را به عهده گرفته واقعاً آیا دستگاه اطلاعاتی ما توان کشف این موارد را ندارد؟ این که ساحت فقه شیعه را شما ملوث بکنید؟ در این اطلاعیه‌ها آمده که این احکام توسط سه قاضی مجتهد جامع‌الشرایط صادر شده و بعد ما مسؤول اجرایش بوده‌ایم. یک اطلاعیه معمولی در فلان شهر پخش می‌شود. به بیست و چهار ساعت کشیده نمی‌شود شما تمام عوام‌لش را دستگیر می‌کنید. این اطلاعیه‌ها از کجا صادر می‌شود؟ چرا آنها را دستگیر نمی‌کنید؟ این وهن مذهب شیعه است که مسائلی را به‌دینش نسبت بدهند، دینی که سراسر انسان‌دوستی است... ما امروز به‌بلیه دیگری دچاریم، افرادی فتوای ارتداد را صادر می‌کنند و در جراید منتشر می‌شود که هیچ صلاحیت فقهی و صلاحیت دینی ندارند...»

... ما یک مورد سراغ نداریم بنده با تحقیق می‌گویم. مواردش هم یک به یک خدمت شما ذکر خواهم کرد که رسول خدا یا ائمه هدی حکم ارتداد پنهانی کسی را صادر کرده باشند مرد و مردانه اگر کسی را هم مرتد می‌دانستند و یا مشمول مجازات می‌دانستند اعلام می‌فرمودند: این فرد به‌این دلیل مرتد است حق دفاع هم داشت بعد از این که دفاعش هم شنیده می‌شد بعداً حکم صادر می‌شد. این که حکم غیابی شود و فردی مرتد فرض بکنید محسوب شود بعد حکم اعدام برایش صادر شود، که نه از تشکیلات قضایی گذشته باشد و نه به‌شکل علنی بوده باشد این انصافاً بدعتی است که در زمان ما پیدا شده است»^۱.

دادگاه ویژه روحانیت جمله مذکور را «در حد نشر اکاذیب جهت تشویش اذهان عمومی مجرم تشخیص داده و مستنداً به ماده ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی (محسن کدیور) به تحمل یک سال حبس محکوم می‌گردد»^۲. حکم دادگاه تجدید نظر کدیور به‌امضای آقای رازینی و محسنی اژه‌ای رسیده است.

نکته جالب توجه این که آقای روح‌الله حسینیان سه روز قبل از سخنرانی محسن کدیور در تاریخ ۱۳۷۷/۱۰/۲۱ در مصاحبه با روزنامه کیهان و برنامه چراغ، مقتولان را «ناصبی» و «مرتد» و قاتلان را «اهل فکر» و دارای انگیزه دینی و مذهبی می‌خواند.

۲. پیشین، ص ۱۳۳.

۱. محسن کدیور، بیای آزادی، نشر نی، ص ۱۷۴.

صدور حکم «ناصبی» و «مرتد» از طرف فردی که قبلاً جانشین دادستان انقلاب اسلامی در وزارت اطلاعات و دادستان ویژه روحانیت تهران بوده است، چه معنایی دارد؟ آقای محسنی اژه‌ای که پس از حسینان جانشین دادستان انقلاب اسلامی در وزارت اطلاعات بوده‌اند باید به معنایی ضمنی این حکم و پرسشهایی که در ذهن شهروندان ایجاد می‌شود وقوف کامل داشته باشند.

روح‌الله حسینان پس از آن در مراسم شب هفت سعید امامی شرکت کرد، جاسوسی سعید امامی را انکار کرد، هیچ‌یک از اتهامات سعید امامی را نپذیرفت و در سخنرانی ورامین گفت: «بنده با شناختی که از ایشان دارم این ادعای ارتباط آقای سعید اسلامی با صهیونیسم و امثال اینها را قبول ندارم. نمی‌شود که کسی ده سال در یک حکومتی خدمت کند در دقیق‌ترین و حساس‌ترین جای نظام با صهیونیسم ارتباط داشته باشد و دستگاه قضایی نفهمد. بالاخره این یک احتمال است. شما ده سال یکی را به نیکی می‌شناسید نماز او را ندیدید که ترک شود. روزه‌اش را که ترک شود و در تمام زندگی از انقلاب دفاع کرده و همین آقای اسلامی کسی است که اگر می‌آمدند و خدمات او را در مورد امنیت تشریح می‌کردند آن وقت ما می‌فهمیدیم این انسان چه خدمتی به کشور در بحرانی‌ترین شرایط نموده است... من معتقدم آقای سعید اسلامی در این جریان دست نداشته است و جاسوس هم نبوده»^۱ چرا آقای محسنی اژه‌ای آقای روح‌الله حسینان را به‌خاطر «مرتد» و «ناصبی» خواندن مقتولان احضار و محاکمه نمی‌کند، آیا آقای محسنی اژه‌ای هم مثل آقای حسینان فکر می‌کند و مقتولان را «ناصبی» و «مرتد» می‌داند. وگرنه چرا آقای حسینان را به‌خاطر نشر اکاذیب محاکمه نمی‌کنید؟ محسن کدیور را با روح‌الله حسینان مقایسه کنید؟ آن روحانی وارسته مجتهد اینک در زندان به سر می‌برد و روح‌الله حسینان آزادانه چون گذشته عمل می‌کند و ریاست مرکز اسناد انقلاب اسلامی و عضویت هیئت منصفه دادگاه مطبوعات و دادگاه ویژه روحانیت را نیز به‌عهده دارد.

۳. رازینی و کرباسچی: کرباسچی به‌خاطر حباب در اختیار محاکمه شد. اما علی رازینی به‌خاطر واریز سه و نیم میلیارد تومان از پول مردم به حباب شخصی و اخذ یک و نیم میلیارد تومان سود توسط آقای محسنی اژه‌ای محاکمه نگردید.

۴. نامه سعید اسلامی و نامه فرماندهان سپاه: روزنامه سلام به دلیل انتشار نامه سعید اسلامی در تاریخ ۱۳۷۷/۴/۱۵، به وسیله دادگاه ویژه روحانیت توقیف شد. دادگاه ویژه روحانیت به دلیل انتشار نامه سعید اسلامی روزنامه سلام را به مدت ۵ سال تعطیل کرد و موسوی خوئینی‌ها را به پرداخت هجده میلیون ریال جزای نقدی محکوم نمود.

دو هفته بعد از انتشار نامه سعید امامی، نامه فرماندهان سپاه به ریاست محترم جمهوری ابتدا توسط روزنامه جوان و سپس توسط جمهوری اسلامی و کیهان منتشر شد. همچون دفعات گذشته مسئله به سادگی توسط آقای رازینی و محسنی اژه‌ای نادیده گرفته شد.

سلام در دادگاهی محاکمه شد که یکی از اعضای هیئت منصفه آن روح‌الله حسینیان است. مواضع روح‌الله حسینیان درباره سلام، خرداد و صبح امروز شفاف و مشخص است: «یک ماه تمام در روزنامه علیه تمام مقدسات در جریان این قتلها نوشتند. علیه نیروهای متدین روزنامه‌های جبهه دوم خرداد نوشتند و تفسیر کردند. حتی می‌خواستند که عامل قتلها را به هبری نسبت دهند، همین روزنامه‌ها که شب می‌نشینند و هماهنگی می‌کنند و شما می‌بینید، مطلبی که سلام دارد یا مطلبی که خرداد و صبح امروز دارند یک مطلب است ولی با چند اسم... نوشتند: بروید قتلهای قبلی، از اول انقلاب تاکنون را ریشه‌یابی کنید، در روزنامه خرداد که من متأسفم که یک روحانی مدیر مسؤول آن است... آقای سعید حجاریان آتش‌بیار معرکه است و اجازه نخواهد داد که کشور خارج از بحران زندگی کند... ایشان ام‌الفساد است. زندگی و حیات او در بحران است و تا او باشد احتمال بروز هر بحرانی برای کشور وجود دارد»^۱.

به این جمله توجه کنید: «تا او باشد احتمال بروز هر بحرانی برای کشور وجود دارد». از این جمله چه حکمی را می‌توان استنتاج کرد؟ آیا نمی‌توان آن جمله را این‌گونه معنا کرد و فهمید: بهتر است او نباشد و توسط اذتاب سعید امامی کشته شود. آقای محسنی اژه‌ای، آقای رازینی: آیا چنین فردی با چنین افکاری می‌تواند درباره سلام و خرداد و صبح امروز عادلانه قضاوت کند؟

فرماندهان عزیز دفاع مقدس اینک به خوبی دریافته‌اند کدام «ستادشین» «جنگ‌نیده‌ای» به دنبال تهیه و انتشار نامه بود. فرماندهان دل‌آور و بزرگ جنگ ملی-مذهبی حق دارند هرگاه بخواهند با سران مملکت درد دل کنند. اما نباید اجازه دهند عناصر یک جناح سیاسی بخواهند برخلاف حکم حضرت امام و مقام رهبری سپاه را وارد مناقشات سیاسی بنمایند و از نامه خصوصی آنان به رئیس جمهور در راه مقاصد تاریکخانه اشباح جنایتکاران استفاده برند.

۵. موسوی خوئینی‌ها و شیخ علی تهرانی: در حالی که در سال امام خمینی، موسوی خوئینی‌ها (امیرالحاج امام، دادستان کل کشور امام، نماینده امام در شورای صدا و سیما و اولین انتخابات ریاست جمهوری، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و مشاور سیاسی مقام رهبری) به دلیل چاپ نامه سعید امامی توسط دادگاه ویژه روحانیت محاکمه و محکوم می‌شود، شیخ علی تهرانی فردی که در طول دفاع مقدس به عنوان سخنگوی صدام بدترین اهانتها را از رادیو بغداد نثار امام راحل، نظام، انقلاب، رزمندگان و مردم قهرمان ایران می‌کرد و در اردوگاهها به تضعیف روحیه اسرا می‌پرداخت و با منافقین پالوده می‌خورد اینک بدون پاسخگویی و محاکمه علنی توسط دادگاه ویژه روحانیت در امنیت کامل به سر می‌برد و حتی شنیده می‌شود برای عمل قلب به لندن هم برده می‌شود.

۶. شکری و زائری: کاظم شکری با شکایت علی رازینی به دلیل انتشار مطلب «دو خط موازی» در روزنامه صبح امروز بازداشت و روانه زندان شد. امروز مطالبی توسط بزرگان در فرهنگ مکتوب این مرز و بوم منتشر می‌شود که اگر ما آنها را حتی با ذکر منبع نقل کنیم روانه زندان خواهیم شد. ولی برای آقای رازینی آنها اهمیتی ندارد. مهم روزنامه صبح امروز است که باید تعطیل شود.

اما حجت الاسلام زائری به جرم اهانت به حضرت امام نه تنها در دادگاه ویژه روحانیت محاکمه نگردید بلکه در دادگاه مطبوعات محاکمه و به سادگی از زندان رها شد. اگر جرم زائری را موسوی خوئینی‌ها یا عبدالله نوری مرتکب می‌شدند دادگاه ویژه روحانیت با آنها چه می‌کرد؟

به سوی یک حزب جدید*

۱. تنوع و تکثر اعتقادات، آرمانها، روشهای دستیابی به غایات، سبکهای مختلف زندگی، رفتار و اعمال و... واقعیتی انکارناپذیر است. باید آدمیان را آزاد گذارد تا آن گونه که خود تشخیص می دهند زندگی کنند و حریم خصوصی آنان باید مصون از دخالت هر بیگانه ای (به خصوص حکومت) باشد. در حوزه عمومی نیز گریزی جز پذیرش «مردم سالاری» وجود ندارد. منتها مردم سالاری از طریق انتخابات عادلانه آزاد (بدون نظارت استصوابی) که در آن حداکثر رقابت از طریق مبارزه احزاب و تشکلهای سیاسی صورت گیرد و «دولت حداقلی» تحقق می یابد. حکومت مردم سالار نه فقط در اقتصاد که در فرهنگ و سیاست و اجتماع نیز کمترین دخالت را دارد و «کار مردم» را به مردم می سپارد و برای خود مسؤولیت اخلاقی قائل نیست و فهم خاصی از دین را از طریق قدرت و تبلیغات به مردم تحمیل نمی کند.

در نظامهای مردم سالار احزاب از تمرکز قدرت می کاهند و آن را تحدید می کنند. به مطالبات مردم انسجام و روشنی می بخشند، آنها را در غالب حزب متشکل می کنند، واسط مردم و دولت می شوند، فعالیت سیاسی را از حالت پوپولیستی و بانندی و محفلی خارج می کنند، افراد بی نام و نشان را با شناسنامه و قبول مسؤولیت در مقابل رفتار و در چارچوب قانون به عرصه سیاسی می آورند و...

۲. ما در حال گذار از اقتدارگرایی به دموکراسی هستیم. تعهد به مردم سالاری ایجاد می کند تا به لوازم ایجاد آن بایند باشیم، خارج شدن فعالیت از حالت بانندی، محفلی، گروههای فشار، عدم سنگر گرفتن در پشت دین و استفاده ابزاری از دین برای رسیدن به منافع سیاسی و اقتصادی، عدم سوء استفاده از نیروهای امنیتی-انتظامی در جهت اهداف سیاسی، عدم تقلیل اهداف و وظایف قوه قضائیه

تا سطح اهداف یک جناح سیاسی و... شرط لازم ایجاد نظام مردم سالار است.

۳. تنوع و تکثر مردم و مطالبات آنها غیر قابل انکار است، هریک از گروههای مختلف سیاسی می تواند تنها بخشی از جامعه و مطالبات آنرا نمایندگی کنند و با تبلیغ افکار و برنامه های خود دیگران را به سوی آن جذب و از طریق انتخابات قوه مقننه و مجریه را برای مدت محدود در اختیار گیرند.

در شرایط نسبتاً باز پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ جامعه بشدت به شفافیت و علنیت احتیاج دارد.

۴. با توجه به مقدمات یاد شده جامعه ما آمادگی یک حزب جدید را دارد. این حزب جدید می تواند در کنار جامعه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز به عنوان یک حزب قدرتمند دیگر روحانی وارد عرصه رقابت سیاسی شود. چهره های شاخص این جریان فکری می توانند آقایان محمدتقی مصباح یزدی، محسنی اژه ای، رازینی، علی فلاحیان، روح الله حسینیان، احمد جنتی و ابوالقاسم خزعلی باشند.

دیدگاههای این جمع در جامعه طرفدارانی دارد که در صورت گرد آمدن زیر یک تشکل سیاسی و اعلام شفاف و منسجم دیدگاهها می توانند به عنوان یک رقیب جدی وارد میدان مجلس ششم شوند و تنور انتخابات را گرم کنند. به گمان ما دیدگاهها و روشهای مقبول این جمع در سطح جامعه و هرم قدرت طرفدارانی جدی دارد که در صورت مهیا شدن، شرایط احتمال پیروزی در انتخابات مجلس ششم نیز دور از دسترس نخواهد بود.

۵. تشکلهای جامعه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز در میان فعالان سیاسی چهره های گوناگونی را به دنبال خود دارند که همگان از آن آگاهند.

در صورت تشکیل این حزب جدید می توان انتظار داشت آقایان حسین شریعتمداری از کیهان، معود دهنمکی از جبهه و حسین الله کرم از انصار حزب الله به این حزب پیوندند. در ضمن آقایان نقدی و ذوالقدر در صورت استعفا از مسؤولیت نظامی و انتظامی و کنار گذاشتن لباس نظامی می توانند به این حزب پیوندند.

۶. چهره های شاخصی که از آنها برای تشکیل حزب جدید نام بردیم تاکنون درباره مردم بسیار داوری کرده اند. با تشکیل حزب جدید، آن بزرگان برای یک بار اجازه می دهند تا مردم از طریق انتخابات درباره آنان داوری و قضاوت کنند.

هویت، کیهان، سعید امامی*

حسین شریعتمداری: این برنامه [هویت] از سوی سازمان صدا و سیما تهیه شده و در آن جمع زیادی از صاحب نظران سخن گفته بودند. در این برنامه پشت صحنه و هویت اصلی جریانهای ضد انقلاب به طور مستند افشا شده بود که بنده این برنامه را یکی از برنامه های افتخارآمیز می دانم و البته کسانی که از هویت انقلابی خود پشیمان شده اند و امروزه با برخی از همان عوامل ضد انقلاب پالوده می خورند، طبیعی است که از این برنامه عصبانی باشند و این مشکل از استحاله شدن خود آنهاست.

کیهان، ۱۳۷۸/۵/۲۰

وقتی برنامه هویت از سیمای جمهوری اسلامی پخش می شد، نخبگان و روشنفکران می دانستند آن برنامه «کار» سعید امامی است. پس از اجرای بخشی از پروژه تاریکخانه اشباح توسط «محفل اطلاعاتی» و قتل نویسندگان، شهروندان نیز به نقش مهم سعید امامی در تحولات سالهای ۱۳۶۸-۱۳۷۷ پی بردند. اینک حسین شریعتمداری می کوشد، تا با دادن آدرس غلط، سازمان صدا و سیما را به عنوان «تهیه کننده» هویت معرفی کند. البته آشنایان با هنر هفتم و برنامه های سیما می دانند هر برنامه ای دارای تهیه کننده، کارگردان، سناریونویس، بازیگر، فیلمبردار و... است. در ابتدا یا انتهای برنامه فهرست کامل این عوامل به دقت و به طور کامل ذکر می شود. اما «هویت» فاقد شناسنامه بود و فقط چند «صاحب نظر» آن برنامه چون آقای حسین شریعتمداری با ایفای نقشی که مطلوب کارگردان بود بر صحنه ظاهر شدند و بر «افتخارات» خود افزودند.

شاید منظور آقای شریعتمداری این باشد که سازمان صدا و سیما به عنوان تهیه کننده فقط بودجه آن برنامه را در اختیار «محفل اطلاعاتی» گذارده تا آنان سناریوی خویش را، با بازیگری امثال شریعتمداری، کارگردانی کنند. این نکته بعید و دور از ذهن است چرا که «محفل اطلاعاتی» آن قدر بودجه بی حساب و کتاب در اختیار داشت که به بودجه صدا و سیما محتاج نبود.

فایده شناسنامه بودن «هویت»، به راحتی ذهن را به «محفل اطلاعاتی» معطوف می کرد. اما دلایل بسیار دیگری نیز وجود دارد که نشان می دهد هویت تماماً محصول خلاقیت های بلارقیب سعید امامی است.

۱. آقایان عزت الله سبحانی، غلامحسین میرزاصالح و سعیدی سیرجانی توسط «محفل اطلاعاتی» بازداشت و در طول مدت حبس از آنان فیلم های مطابق میل سعید امامی برای پخش در برنامه هویت ضبط شد. نکند آقای شریعتمداری معتقد است که بازداشتگاه «توحید»، «۲۰۹» و «خانه های امن» زیرمجموعه سازمان صدا و سیماست و نه وزارت اطلاعات و در طول یک دهه در اختیار سعید امامی؟ اسناد موثق داخلی برنامه هویت که «پشت صحنه و هویت اصلی جریانه های ضد انقلاب را به طور مستند افشا» می کرد، تماماً متکی به اعترافات این سه تن بود که اینک نگاهی به آنها می اندازیم.

الف. سعیدی سیرجانی: سعیدی سیرجانی در تاریخ ۱۳۷۲/۱۲/۲۳ دستگیر و در تاریخ ۱۳۷۳/۹/۶ در یکی از خانه های امن سعید امامی دارفانی را وداع گفت. در بخشی از فیلم اعترافات سعیدی سیرجانی آمده است: «اونچه که باعث شد من امشب خودم خواهش کنم که بیایند این برنامه رو ضبط کنن، صحبتی است که از دو روز پیش شروع شده ولی شاید ده دقیقه پیش یک تلنگر سفتی به روح من خورد».^۱ «می خواستم این صحبت را بکنم که این چیزهایی که در طول این مدت من نوشتم، همه رگه ای از لجبازی داره و شدیداً پشیمانم از این کار».^۲

براستی این «تلنگر سفت» چگونه به روح سعید سیرجانی خورد که آنچنان پشیمان شد و به سخن آمد؟ سعید امامی در جلسه شورای استان یکی از استانها پس از مرگ مشکوک سیرجانی با افتخار نحوه برخورد خلاف انسانیت خود با وی را در

۲. پیشین، ص ۲۸۹.

۱. هویت، مؤسسه فرهنگی-انتشاراتی حیان، ص ۸۱.

یکی از جلسات شرح داده است. براستی اگر چنان «تلنگر سفتی» به هر شخص دیگری وارد می شد چه عکس العملی از خود نشان می داد؟^۱

ب. عزت الله سبحانی: مهندس سبحانی در تاریخ ۱۳۶۹/۳/۲۳ توسط محفل اطلاعاتی بازداشت و در تاریخ ۱۳۶۹/۹/۵ آزاد شد. به دنبال پخش انتقادهای مهندس سبحانی از نهضت آزادی در برنامه هویت، ماهنامه ایران فردا (شماره ۲۶) درباره چگونگی و علل ضبط آن برنامه در دوران بازداشت توضیح داد. ایران فردا پرسید: «چه مبنای ارزشی و اخلاقی اجازه می دهد اظهاراتی را که در سال ۱۳۶۹ و در شرایط خاص زندان بیان شده است برخلاف نیت، تصور اولیه و علاقه گوینده آن در سطح وسیعی در معرض دید میلیونها بیننده قرار داده شود؟» هویت به محض انتشار ایران فردا به اعتراض و انتقادهای مطرح شده پاسخ گفت. پاسخ هویت نه از منظر سازمان صدا و سیما، بلکه از موضع «محفل اطلاعاتی» ضبط کننده آن برنامه در بازداشتگاه وزارت اطلاعات است: «برخی از شبه روشنفکرانی که در مجموعه هویت از سخنان آنها استفاده شده از این امر بشدت ابراز ناراحتی کرده اند. البته هویت، فشار همفکران این شبه روشنفکران را بر آنها درک می کند و از آن آگاه است. اما این افراد نباید به دلیل این گونه فشارها واقعیت سخنان خود را زیر سؤال ببرند و ادعا کنند که این سخنان را خطاب به مردم بیان نکرده اند. آیا اگر کسی در سخنان خود از لفظ بینندگان استفاده کند می تواند مدعی شود که در هنگام بیان این سخنان، با مردم

۱. آقای نقدی درباره علت اعترافات آتشین شهرداران پس از حبس در زیرزمین وصال می گوید: «خوب شاید سؤال باشد که چطور می توان این متهمان اعتراف کردند و حرفهای آتشین علیه خودشان و علیه شهرداران زدند؟! ما بعضی از اینها را بر دیم جنوب شهر، خانواده شهدا را دیدند، جانبازان را در وضعی که زندگی می کنند دیدند، خودشان تکان خوردند و تا ۴۸ ساعت بعد از این دیدارها بعضی از اینها گریه می کردند». (ماهنامه صبح، شماره ۸۲، خرداد ۱۳۷۷). البته شهرداران بازداشتی و هیئت تحقیق رئیس جمهور روایت دیگری از چگونگی اعتراف گرفتن دارند که بخشی از آنها در آن زمان در روزنامه نوس منتشر شد. براستی این پرسش وجود دارد که وقتی آقای نقدی در روز روشن این همه از ضرورت برخورد های خشن سخن می گویند، اگر آدمی در زیرزمین وصال ماهها در منقار انفرادی اسیر ایشان باشد با وی چگونه سخن خواهد گفت؟ وقتی ایشان می توانند با ملاقات حضوری خانواده شهدا، جانبازان و دیدن جنوب شهر در متهمان تحوّل ایجاد کنند و آنان را به حرف بیاورند چرا از زبان خشونت و تهدید استفاده می کنند و به جای آن ترتیب دیدار روزنامه نگاران با خانواده شهدا و جانبازان را فراهم نمی آورند تا همه به راه راست هدایت شوند و اعتراف کنند که از بیست میلیون دلار ارمالی امریکا تغذیه می کنند.

و بینندگان سخن نگفته است... همان‌گونه که متوجه شدید خطاب این سخنان به «بینندگان» و «خوانندگان» است و طبعاً ادعاهایی نظیر فریب خوردن و برای ضبط در آرشیو صحبت کردن نمی‌تواند واقعیت داشته باشد.^۱

به هر حال آنچه محرز است این که سخنان مهندس سبحانی در بازداشتگاه وزارت اطلاعات ضبط شده است نه «سازمان صدا و سیما». آن دو تن که از طریق سعید امامی در بازداشتگاهها از متهمین بازجویی به عمل می‌آوردند باید بدانند صدا و سیما نمی‌تواند به درون بازداشتگاههای اطلاعات رفته و متهمین را مجبور به اعتراف علیه خود کند.

ج. غلامحسین میرزاصالح: غلامحسین میرزاصالح در تاریخ ۱۳۷۱/۷/۷ توسط «محفل اطلاعاتی» بازداشت و پس از یک ماه و نیم و ضبط فیلم آزاد شد.

هویت درباره او می‌گوید: «غلامحسین میرزاصالح از جمله مصادیق روشن روشنفکری وابسته است که مدتی پس از انقلاب، به دلیل انحرافات مختلف از دانشگاه اخراج شده و به خارج از کشور می‌رود. در آنجا پس از ارتباط با منوچهر گنجی - وزیر آموزش و پرورش پهلوی و از وابستگان مستقیم به سازمان سیا که با حمایت و بودجه مالی آن سازمان، اقدام به تأسیس یک گروه ضد انقلابی نمود در سال ۱۳۶۷ با هدف نفوذ در مراکز فرهنگی و آموزشی، بویژه دانشگاهها و ایجاد هماهنگی میان شبه روشنفکران غربزده به ایران مراجعت می‌کند. او جلسات منظمی را در ایران به صورت محفلی با حضور تعدادی از عناصر روشنفکری که موفق به نفوذ در مراکز فرهنگی و سیاسی شده بودند، تشکیل داده و آنها را سازماندهی و خط‌دهی می‌کرد».^۲ «منوچهر گنجی... با هدایت و حمایت سازمان جاسوسی امریکا - موسوم به CIA - افرادی مانند غلامحسین میرزاصالح را جهت نفوذ در دانشگاهها و سایر مراکز فرهنگی کشور، استخدام و به کارگیری کرده است».^۳

بر اساس ادعای هویت «مأموریت» غلامحسین میرزاصالح نفوذ و تدریس در دانشگاه بوده است و چون در اجرای این مأموریت «براندازانه» موفق نمی‌شود، فقط یک ماه و نیم توسط محفل اطلاعاتی بازداشت می‌گردد. اما نواری که طی مدت مذکور به نحو مقتضی ضبط گردیده بارها در قمتهای مختلف هویت پخش می‌گردد.

۱. هویت، ص ۲۶۳-۲۶۴.

۲. پیشین، ص ۲۱۰.

۳. پیشین، ص ۱۹۵.

۲. در هویت فیلمهای جلالت مختلف ایرانیان ضد انقلاب که از نظر خودشان محرمانه و به دلایل امنیتی غیر قابل ضبط بود نشان داده شد. در یکی از جلالت یکی از افراد می‌گوید: «ضبط داره میشه این صحبتها؟ نه. نمیشه. خب». ^۱ فرد با اطمینان از اینکه سخنان او ضبط نمی‌شود به سخنان خود ادامه می‌دهد. این درست است که یکی از وظایف وزارت اطلاعات نفوذ در گروههای برانداز تروریست است. اما منسوب کردن این وظیفه و اقدام به صدا و سیما، آدرس غلط دادن است. پخش جلالت خصوصی ضد انقلابیون پرستهای زیادی را در میان آنان برانگیخت. هویت‌سازان با افتخار می‌گویند ضد انقلاب «از اینکه حتی در فرودگاههای اروپایی از رفتار شبه‌روشنفکران، فیلم مستند تهیه و در هویت پخش شده ابراز شگفت‌زدگی کرده‌اند» ^۲.

وقتی یکی از آنها می‌پرسد: «سؤال من این است که جمهوری اسلامی به چه ترتیب به فیلم این سخنرانیهای من که در جلالت گروههای اپوزیسیون انجام گرفته دست یافته است؟» هویت پاسخ می‌دهد:

«تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که انحرافات خصلتی و ضعفهای شخصیتی عناصر طیف شبه‌روشنفکری وابسته، هیچ رفتاری را در چارچوب عملکرد آنها غیر ممکن نمی‌سازد و آنها را حتی برای همکاران خود کاملاً غیر قابل اعتماد می‌سازد». معنای جمله مذکور این است که یک سازمان در میان شبه‌روشنفکران نفوذ کرده و با استفاده از «انحرافات خصلتی و ضعفهای شخصی» برخی از آنان، آنها را عامل خود کرده تا برایش اطلاعات بیاورند. پرسش این است که چنین اقدامی وظیفه وزارت اطلاعات است یا صدا و سیما؟ و پرسش بعدی اینکه آیا صدا و سیما اساساً توان چنان کاری را دارد؟

در هویت دهها مورد وجود دارد که همگی دال بر آن است که این برنامه محصول محفل اطلاعاتی است نه سازمان صدا و سیما. به عنوان مثال در یک مورد دیگر هویت‌سازان می‌گویند: «پاتریشیا جانسون از افسران اطلاعاتی امریکاست که در دوران رژیم ستعشاهی در ایران به جاسوسی مشغول بوده است... پاتریشیا جانسون با پیروزی انقلاب اسلامی از ایران خارج شده و در حال حاضر با هدایت سیا در

۱. پیشین، ص ۲۶۳.

۲. پیشین، ص ۲۶۲.

یکی از کشورهای همسایه ایران مستقر شده و ارتباطاتی را با عوامل و منابع خود برقرار کرده است. خانم جانسون به زبان فارسی تسلط کامل دارد و با هدایت عوامل خود در دانشگاهها و برخی مطبوعات شبه روشنفکری اقدامات وسیعی را در جهت تحقق اهداف تهاجم فرهنگی انجام داده است.^۱ آیا سازمان صدا و سیما افسران اطلاعاتی آمریکا را در کشورهای همسایه تعقیب می‌کند و مراقب ارتباطات آنان با این و آن است؟ چرا شعری می‌گویید که در قافیه‌اش گیر می‌کنید؟

۳. ماجرای فرج سرکوهی: سال ۱۳۷۵ یکی از فعال‌ترین سالهای «محفل اطلاعاتی» است. هویت یکی از محصولات «محفل اطلاعاتی» است. آن محفل اقدامات دیگری در پیش داشت که بدون همکاری تبلیغاتی کیهان امکان‌پذیر نبود. در چهارم مرداد ۱۳۷۵ محفل اطلاعاتی به منزل وابسته فرهنگی سفارت آلمان حمله می‌برد و مهرانگیز کار، روشنگ داریوش، سیمین بهبهانی، هوشنگ گلشیری، فرج سرکوهی و محمدعلی سپانلو را بازداشت و پس از دیدار و گفت‌وگو با مصطفی کاظمی (موسوی) آنها آزاد می‌شوند. ده روز بعد ماجرای به‌دره افکنیدن اتوبوس حامل روشنفکران توسط یکی از اعضای محفل اطلاعاتی (خسرو براتی) پیش می‌آید. در پایان همین ماجرا یکی از محفل‌نشینان به یکی دیگر از حضار می‌گوید: «در ماجرای سعیدی سیرجانی برایتان پیغام فرستادیم، نشنیدید». آن‌گاه در روز ۱۳۷۵/۶/۲۰ فرج سرکوهی بازداشت و در تاریخ ۱۳۷۵/۶/۲۲ آزاد می‌شود اما مجدداً در تاریخ ۱۳۷۵/۸/۱۳ در ماجرای شبه‌آدم‌ربایی توسط محفل اطلاعاتی بازداشت می‌شود. فرج سرکوهی در همان زمان ماجرای که در دوران آدم‌ربایی توسط سعید امامی بر او رفت را در نامه مورخ ۱۳۷۵/۱۰/۱۴ به‌طور کامل شرح می‌دهد که آن نامه به‌طور مخفیانه به خارج رفت و در آنجا منتشر شد و در ایران نیز توسط پیروز دوانی (که گفته می‌شود بعدها در شهریور سال ۱۳۷۷ توسط محفل اطلاعاتی به قتل رسید) منتشر می‌شود.^۲ فرج سرکوهی بعداً توسط دادگاه انقلاب از کلیه اتهامات محفل اطلاعاتی تبرئه می‌شود اما به دلیل نوشتن نامه مذکور و انتشار آن به یک سال زندان محکوم می‌گردد. انتشار نامه در سطح بین‌المللی فشار زیادی بر

۱. پیشین، ص ۲۰۹.

۲. متن کامل نامه فرج سرکوهی در شماره ۳۲ ماهنامه پیام امروز (مرداد ۱۳۷۸) چاپ شده است.

نظام وارد آورد و اعمال سعید امامی مشروعیت نظام را محدودش کرد. هاشمی رفسنجانی در همان زمان طی یک مصاحبه مطبوعاتی در پاسخ به یک خبرنگار ایتالیایی که از بازداشت فرج سرکوهی پرسید پاسخ گفت:

«از نظر من هم قضیه مقداری مبهم و باعث تعجب است... آن آقا هم برای ما یک معما شده است... البته من دارم همه گزارشهای مربوط را بررسی می‌کنم تا ببینم ماهیت قضیه چیست؟» پس از آن هم دکتر ولایتی وزیر امور خارجه وقت مجبور شد به پرسشهای خبرنگاران خارجی و فشار دول خارجی پاسخ گوید.^۱ اما سعید امامی دیگر فرصت نداشت تا فیلمهای اعترافات فرج سرکوهی را به هویت برساند. لذا از طریق کیهان تبلیغات خویش را پی گرفت.

در حالی که از تاریخ ۱۳۷۵/۸/۱۳ سرکوهی در جای نامعلومی در حبس سعید امامی قرار داشت، کیهان در تاریخ ۱۳۷۵/۹/۷ نوشت: «تردید نیست که حرکت اخیر وابسته فرهنگی آلمان، ابتدا به ساکن و تنها از سر دلسوزی برای جریان روشنفکری ایران نیست، بلکه یک سناریو و برنامه از پیش طراحی شده، و کاملاً مرتبط با حوادث دادگاه "میکونوس" است. و ملت ایران انتظار دارد که مؤولین امنیتی و امور قضایی این آب و خاک انگیزه‌های به اصطلاح روشنفکران ایرانی را در ایجاد ارتباط با سفارتخانه یک دولت خارجی به دقت کشف کنند و اگر جرمی در این زمینه مرتکب شده‌اند، حتماً و بدون هیچ اغماض و گذشتی مجرمین را به کیفر قانونی برسانند».

در تاریخ ۱۳۷۵/۹/۸ کیهان نوشت: «آقایان شبه روشنفکر به دعوت آقای "ایوگوست" مشاور فرهنگی سفارت آلمان در ایران در منزل همین شخص در تهران، نشستی تشکیل می‌دهند تا با تکرار صحنه "گپ چای و سیاست" به تبادل فرهنگی! با مشاوران غربی خود بپردازند».

کیهان در تاریخ ۱۳۷۵/۱۱/۱۷ نوشت: «فرج سرکوهی هنگام خروج غیر قانونی از کشور دستگیر شد». این دروغ شاخدار تولید محفل اطلاعاتی بود و در حالی که فرج سرکوهی در حبس مجبور بود در بدترین شرایط به نکاتی که سعید امامی نوشته بود اقرار کند؛ کیهان نوشت: «اینکه خانه وابسته فرهنگی سفارت آلمان در تهران،

پاتوق و محل آمد و شد عناصر روشنفکرانما، چپ امریکایی و دمکرات مآبهای ضد خلق در طول سالهای گذشته بوده است، حداقل اطلاعاتی است که از اعترافات و مکتوبات آشکار و پنهان خود این حضرات در اختیار ماست.

اعترافات چه کسی؟ فرج سرکوهی! در اختیار چه کسی است؟ سعید امامی! کدام روزنامه همزمان مدعی در اختیار داشتن آن است؟ کیهان؟

در همین یادداشت کیهان آمده است: «جنجال ماههای اخیر محافل آلمانی در مورد یکی از به اصطلاح نویسندگانی که در هوای وصال غرب، به راههای غیر قانونی برای خروج توسل بسته و می خواست دزدانه از کشور خود بگریزد، از یک سناریوی شیطانی به کارگردانی نوچه های صهیونیست در سیستم حکومتی آلمان برای فشار بر ایران پرده برمی داشتند».^۱

۴. آقای شریعتمداری می گویند در برنامه هویت «پشت صحنه و هویت اصلی جریانه های ضد انقلاب به طور مستند افشا شده بود». برخی از دگراندیشان ضد انقلابی که در هویت به وسیله سعید امامی افشا شده اند به قرار زیرند:

داریوش آشوری، ایرج افشار، احمد اشرف، مهندس بازرگان، مسعود بهنود، چنگیز پهلوان، باقر پرهام، محمود دولت آبادی، عبدالحسین زرین کوب، عزت الله سبحانی، احمد شاملو، داریوش شایگان، عبدالحکیم سروش، بزرگ علوی، هوشنگ گلشیری، محمد جعفر محجوب، سید حسین نصر، محمدعلی اسلامی ندوشن و...

۵. آقای نیازی می گوید: «عاملان این قتلها به نام مبارزه با تهاجم فرهنگی و ضد انقلاب دست به اعمال ننگین زدند».^۲ بهتر است کیهان عجله نکند. منتظر باشید تا سخنرانی سعید امامی تحت عنوان «ابعاد امنیتی-اطلاعاتی تهاجم فرهنگی» منتشر شده تا حقایق بر همگان روشن و معلوم شود چه کسانی همکار سعید امامی بوده و چه کسانی راه او را ادامه می دهند. اگر خواهان روشن شدن حقایق هستید شما نیز چون ما اصرار کنید سخنرانی سال ۱۳۷۵ سعید امامی در جمع انجمن جمعه و سخنرانی وی در جمع سفرا منتشر شود.

روزنامه های کیهان (سالهای مسؤلیت سعید امامی در وزارت اطلاعات) موجود است. با استناد به آنها می توان نشان داد همگام با اقدامات دشمن شادکن سعید امامی

۱. پیشین، ۱۳۷۶/۱/۲۳. ۲. صبح امروز، ۱۳۷۸/۴/۱۷.

کیهان چه می‌کرده است؟ راستی «شنوهای محرمانه» اطلاعات چگونه در کیهان منتشر می‌شد؟! فکر می‌کنید مسائل به راحتی فراموش می‌شود؟ وقتی سعید امامی و دوستانش دگراندیشان و دگرباشان را به قتل رساند شما برای خلاصی او آن‌را به گردن چه کسانی انداختید؟ اول گفتید: «در اینکه قتل‌های اخیر نقشه سازمان سیا است که توسط مزدوران آنها اجرا شده تردیدی وجود ندارد» بعد آقای شریعتمداری ضمن دفاع از عملیات صهیونیستی حمله به جهانگردان امریکایی نوشت: «امریکا پس از ناکامی هیئت ۱۳ نفره و خروش مردم علیه این هیئت و برنامه‌های پشت پرده آن بایستی به ایجاد یک حادثه موازی دست می‌زد که از یک سو، افکار عمومی را تحت الشعاع قرار داده و از توجه به ماجرای مرموز هیئت ۱۳ نفره منصرف کند... و برای این منظور داریوش فروهر و همسر وی به عنوان قربانی انتخاب شده‌اند». یعنی امریکا به تلافی حمله صهیونیستی به اتوبوس حامل جهانگردان، فروهر و همسرش را کشت. در مرحله بعد آقای شریعتمداری قتل را به گردن آشنایان فروهر انداخت: «اعمالان این جنایت را باید در میان دوستان و آشنایان فروهر که با او و خانواده‌اش رفت و آمد داشته‌اند، جست‌وجو کرد». کیهان پس از آن یک گام برای نجات سعید امامی پیش رفت و آن‌را به گردن باند سید مهدی هاشمی انداخت: «گفته می‌شود یکی از دستگیرشدگان در رابطه با قتل‌های اخیر از عوامل مرتبط با باند مهدی هاشمی معدوم بوده است».^۱

کیهان در نهایت در یادداشت اصلی خود قتل‌ها را به گردن طرفداران آقای خاتمی انداخت و نوشت: «اخبار پراکنده در مورد هدایت دستگیرشدگان در وزارت اطلاعات، حکایت از وابستگی فکری و قلبی یکی از عوامل ماجرا به جریان سیاسی مدعی دوم خرداد دارد! اینکه افرادی با ادعای حمایت از رئیس جمهور در کانون هدایت و اجرای قتل‌های مرموز اخیر قرار گیرند، به همان اندازه پرمش‌برانگیز و حیرت‌آور است که اشخاصی با انگیزه‌های خدمت به اسلام و انقلاب به چنین جنایاتی دست بکشایند و اگر در مورد دومی بی‌هیچ قرینه‌ای تأکید می‌شود، مع‌الأسف در مورد اولی قرینه و شاهد هم موجود است».

در ضمن پس از کشته شدن فروهر کیهان از راه‌هایی غیر انسانی در صدد موجه

جلوه دادن قتل او بود. اعتراض زیر را بخوانید: «... آیا [آقای] دغایی اطلاع دارند به واسطه اینکه داریوش فروهر بسیاری از احکام اسلام از جمله قصاص را که نص صریح قرآن کریم است قبول نداشته هیچ روحانی حاضر به خواندن نماز میت بر بدن فروهر در روز تشییع جنازه او و همسرش نشده»^۱ در این باره سخنان مهم دیگری وجود دارد که به نظر خوانندگان خواهیم رساند.

۱. پیشین، ۱۳۷۷/۹/۱۷.

دعایی و شریعتمداری*

مؤسسه‌های کیهان و اطلاعات به دلیل آنکه جزو اموال بیت‌المال‌اند، مدیریت آن توسط مقام رهبری منصوب می‌شود. مؤسسه اطلاعات از زمان حضرت امام تاکنون توسط حجت‌الاسلام والمسلمین دعایی اداره شده است. جناب آقای خاتمی نماینده حضرت امام در مؤسسه کیهان بود. با استعفای خاتمی، پس از رحلت حضرت امام، تا مدتی اداره مؤسسه کیهان به دست مهدی نصیری افتاد. پس از آن حسین شریعتمداری از طرف مقام رهبری به سرپرستی مؤسسه کیهان منصوب شد. جناب آقای دعایی، که در نجف یکی از یاران حضرت امام بودند، به عنوان یک روحانی متعادل مورد تأیید گروه‌های مختلف‌اند و تاکنون در انتخابات مختلف از سوی جامعه روحانیت مبارز تهران، مجمع روحانیون مبارز، کارگزاران سازندگی، کاندیدا شده و به مجلس راه یافته‌اند. از طرف دیگر نخبگان و روشنفکران این دیار نیز نظر نسبتاً روشنی درباره دعایی دارند. مجله وزین اطلاعات سیاسی-اقتصادی که آثار طیف وسیعی از روشنفکران و اساتید برجسته در آن منتشر می‌شود، شاهی است بر این مدعا. دعایی بواقع نماینده مقام رهبری است. نماینده مقام رهبری می‌بایست همچون رهبری به هیچ گروه خاصی وابسته نباشد و از منظری کاملاً بالا با همه گروه‌ها نسبت یکسان داشته باشد، همه را به یک چشم ببیند، نماینده اخلاق دینی و عقلانیت باشد...

کیهان با خاتمی دو چنین جایگاهی قرار داشت. اما اینک کیهان در وضعی قرار دارد که هیچ‌کس به‌خورد اجازه نمی‌دهد آن را به نوعی به رهبری منسوب کند. کیهان با پرونده سازی، تهمت و افترا، نشر اکاذیب، تبلیغ و توجیه خشونت و... هیچ نسبتی با روزنامه نگاری ندارد چه رسد به اینکه بتواند مدعی نمایندگی مقام رهبری شود.

آقای حسین شریعتمداری و دوستان و همفکرانش می‌توانند همچون مهدی نصیری شخصاً به انتشار روزنامه یا هفته‌نامه بپردازند و حتی از کمکهای مالی بهره‌مند باشند. اما آنان حق ندارند اموال بیت‌المال را در راه مقاصدی هزینه کنند که هیچ ربطی به مصالح نظام و مردم ندارد. روزنامه جبهه می‌تواند برای آنان الگو باشد. در حال حاضر هیچ‌کس جبهه و هفته‌نامه صبح را به حساب نظام و رهبری نمی‌گذارد اما کیهان که در واقع با جبهه و صبح فرق چندانی ندارد؛ با عملکرد شدید شخصی و جناحی بزرگترین جفا را به مقام رهبری مرتکب می‌شود.

در حالی که مقام رهبری بر شرکت گسترده تمام آحاد مردم در انتخابات و حق تعیین سرنوشت تأکید دارند، کیهان با افتخار می‌نویسد: «یکی از مشکلات دموکراسی (عددی و کمی) همین است که نخبگان را پیش پای عوام، قربانی می‌کند. دانا و نادان، هم‌شان می‌شوند: یک ماوی است با یک!!»^۱ «حفظ محیط زیست اگر به مفهوم واقعی خود دست یابد، چیزی نخواهد بود جز نابودی اقتصاد رقابتی و دموکراسی کثرت‌گرای ضامن آن».^۲

در حالی که مقام رهبری با ارتقاء گرفتن از همه گروه‌ها و اعلام اینکه «برای من، آن خط و این خط و هر خط سیاسی و سلیقه سیاسی دیگر، تفاوت نمی‌کند».^۳ «من خطوط سیاسی را از یک منظر نگاه می‌کنم. برای من اسمها اهمیت ندارند، برای من مغزها و دلها و عملها اهمیت دارند».^۴ حسین شریعتمداری عرصه سیاست را میدانی می‌داند که فقط یک گروه در آن حق فعالیت دارد: «در علوم سیاسی، میدان برخورد دو حریف را به یک جاده تشبیه می‌کند که دو حریف از دو سوی آن با سرعت و روبروی هم در حرکتند و از آنجا که عرض این خیابان فقط برای عبور یک اتومبیل ظرفیت دارد، بالاخره یکی از دو حریف بایستی از خیابان خارج شده و راه را برای عبور دیگری باز کند. مردان سیاست معتقدند، برنده این میدان کسی است که از برخورد رودرو هراسی ندارد و مثلاً فرمان اتومبیل خود را از جا درآورده و به خارج پرتاب می‌کند، یعنی اینکه، به هیچ وجه قصد ندارد جا خالی کند و به حریف فرصت عبور بدهد».^۵

فرمان اتومبیل و وظیفه فرماندهی و کنترل (عقل) را به عهده دارد. حال پرسش این

۱. کیهان، ۱۳۷۵/۹/۱۴. ۲. پیشین، ۱۳۷۵/۱۰/۲۴.

۳. پیشین، ۱۳۷۸/۴/۲۲. ۴. پیشین، ۱۳۷۸/۵/۹.

۵. پیشین، ۱۳۷۸/۴/۲۳.

است که کسی که خود معترف است فرمان (عقل) را از جا درآورده و به خارج پرتاب کرده؛ آیا می‌تواند مدیریت بیت‌المال و فرهنگ و تبلیغات را بر عهده بگیرد؟ آقای شریعتمداری حق دارد نه تنها «فرمان» بلکه «ترمز» ماشین «شخصی» خود را از جا درآورد و به بیرون پرتاب کند، آن هم در جاده‌ای که جز ماشین ایشان ماشین دیگری وجود نداشته باشد (چون ممکن است افراد زیادی را به کشتن دهد) اما ایشان حق ندارد «فرمان» ماشین بیت‌المال را از جا درآورد و به بیرون پرتاب کند. نه مردم «رضایت» به این کار دارند و نه مقام رهبری چنین مجوزی به ایشان داده است.

عصاکش

دوست عزیز آقای اکبر گنجی

در مطلبی که تحت عنوان «هویت، کیهان، سعید امامی» برای روزنامه صبح امروز نوشته‌اید و در شماره ۱۸۸ آن جریده به چاپ رسیده است، به چند موضوع و واقعه (چه خود و چه به نقل از دیگران) در ربط با من اشاره کرده‌اید که لازم می‌دانم با توجه به اینکه از قلم شما جاری شده است توضیحاتی به اطلاع برسانم. پیش از آن متذکر می‌شوم به‌رغم درخواستهای گاه و بیگاه و مصرانه رادیوهای خارجی و یکی دو مورد تلویزیونهای اروپایی تاکنون حرف و سخنی درباره آن نمایش تلویزیونی و خلف مستطاب و برحق آن (کتاب هویت) بر زبان نرانده‌ام و عمداً اظهار نظری نکرده‌ام؛ چون می‌دانید معتمد قضایای مدنی مملکت ما می‌باید در داخل کشور تجزیه و تحلیل و حل و فصل شود نه به‌دست افراد و تشکیلاتی که خود را کاتولیک‌تر از پاپ می‌دانند؛ بگذریم.

در مقاله شما می‌خوانیم: «به دلیل انحرافات مختلف از دانشگاه اخراج شده و به‌خارج از کشور می‌رود».

الف. دانشگاه نه در آن زمان و نه تا به‌امروز اقدام به صدور حکم اخراج یا به‌اصطلاح حکم پاکسازی برای من نکرده است و تنها در ذیل حکم اضافه‌حقوق و رتبه جدید سالیانه من نوشته شده، چون در جای دیگری هم کار می‌کنید. «دانشگاه از ادامه همکاری با شما معذور است» که البته دروغ محض بود و من که خود به‌عنوان معاون دانشکده مجری قانون رسمی شدن دانشگاه بودم، آن قدر عقل به‌سر داشتم که مانند صدها نفر از اساتید که هر کدام در چندین وزارتخانه و سازمان و دانشگاه دیگر هم کار می‌کردند، به‌موقع استعفا دهم. با این حال و به‌رغم صدور

چنین «دستور» مغرضانه‌ای، تا آغاز دوره موصوف به انقلاب فرهنگی چندین ماه بدون دریافت دیناری به کار تدریس در دوره‌های لیسانس و فوق لیسانس و امور مربوط به معاونت دانشکده ادامه داد و کسی هم مانع کار من نشد.

ب. علت «آخراج» من از دانشگاه را نه در «انحرافات مختلف» بلکه باید در موارد زیر دانست:

۱. مخالفت شدید من و همکارانم با ریاست فرمایشی و غیر رسمی آقای بنی‌صدر در دانشگاه ملی و سوء استفاده ایشان از یک محیط علمی و دانشجویان برای نیل به مقام ریاست جمهوری.

۲. مخالفت من با ریاست دکتر عبدالصمد تقی‌زاده، آدمی که در آستانه انقلاب در جرگه میراث‌خواران به‌ایران آمد و از طرف آقای بنی‌صدر به دانشگاه تحمیل و مدتی بعد به جرم جاسوسی دستگیر شد.

۳. مخالفت من با دستورات شفاهی و تلفنی آقای عبدالصمد تقی‌زاده در مورد تعطیل کردن کلاسهای درس و گسیل داشتن دانشجویان به تالار ابوریحان جهت حضور در مجالس بحث و گفت‌وگو و سخنرانی افرادی مانند بنی‌صدر، همایون، رجوی و افراد ریز و درشت و فرصت طلب دیگر.

۴. مخالفت با دستور آقای عبدالصمد تقی‌زاده برای تحویل دادن فرشهای گرانقیمت (که از طرف استادان سابق و لاحق به دانشکده هدیه شده بود)؛ دستگاههای فتوکپی و زیراکس، ماشینهای تحریر و... به افراد مشکوک و غیر دانشگاهی بدون در نظر گرفتن مراحل قانونی تحویل و تحول اموال متعلق به دانشگاه.

ج. من ۹ سال بعد از ترک کردن دانشگاه به قصد اقامت دائم به خارج از کشور رفتم.

د. نوشته‌اید: ... پس از یک ماه و نیم ... آزاد شد.

۱. مدت بازداشت من در انفرادی ۲۱ روز بود و نه یک ماه و نیم.

۲. در طی این مدت، از بازجوییها و... که بگذریم، هیچ نوع محکمه و دادگاهی برای رسیدگی به اتهامات وارد تشکیل نشد.

۳. غروب روز بیستم با عصاکشی فرد همراه به جایی که ظاهراً دفتر آقای محسنی اژه‌ای بود، راهنمایی شدم و ده‌پانزده دقیقه بعد ایشان به من گفتند که پس از سپردن

یک میلیون تومان وجه نقد آزادم. مدت کوتاهی پس از آزادی هم از دفتر آقای محسنی اژه‌ای با من تماس گرفتند و از من خواستند برای پس گرفتن وثیقه مراجعه کنم. آقای محسنی اژه‌ای یک چک بانکی به همراه شماره تلفن منزل خود به من داد و گفت: «اگر کسی مزاحم شما شد، با من تماس بگیرید».



زمانی که به هنگام پخش برنامه تلویزیونی هویت — بنا به سفارش دوستان — به نزد آقای محسنی رفتم تا از شکستن عهده‌ی که با قسم مهر شده بود گله کنم، به جای چهره آن مرد جوانی که با موی و ریش سیاه، زمانی به قول میرزا حبیب «دزدانه از زیر نقاب» نگاهش کرده بودم، صورت گندمگونی دیدم در هاله‌ای از ابر سپید. در پاسخ به نگاه خیره‌ام گفت: روزگار پیرمان کرده است آقای میرزا صالح!

«ریسک بالا» و پمپاژ انگیزه‌های دینی*

علی فلاحیان: مهم‌ترین وظیفه مدیران این است که اجازه ندهند آلودگی در دستگاه مدیریتی آنها وارد شود و این فقط با پمپاژ انگیزه‌های دینی و آرمانی در زیرمجموعه میر خواهد بود و ما باید از این مرحله که یک مرحله عبوری است با موفقیت گذر کنیم.

کیهان، ۱۳۷۵/۱۰/۱۶

۱. کابینه هاشمی رفسنجانی اواخر مرداد سال ۱۳۶۸ جهت اخذ رأی اعتماد به مجلس معرفی و طی روزهای پنجم، ششم و هفتم شهریورماه درباره آن بحث و گفت‌وگو و در نهایت موفق به اخذ رأی اعتماد از مجلس شد.

علی فلاحیان که از ابتدای تشکیل وزارت اطلاعات در آنجا مشغول بود به عنوان وزیر جدید به مجلس معرفی شد. شب قبل از رأی اعتماد یکی از معاونین وقت وزارت طی دیداری با نمایندگان مجلس به طور مبسوط درباره عواقب و پیامدهای ناگوار وزیر شدن فلاحیان با آنان سخن گفت. اما در موقع بررسی کابینه فقط دو تن از نمایندگان در مخالفت با فلاحیان سخن گفتند. یکی از آنان گفت: «وزارت اطلاعات برعکس تمام وزارتخانه‌های دیگر به افراد مجرب و کارآمد و انقلابی احتیاج دارد. افراد دلسوزی که اینها اهل فکر و سیاست و برنامه‌ریزی باشند. وزارتخانه‌ای نیست که فقط یک‌عده بچه‌های ساده آنجا باشند که اینها فقط بتوانند بگیرند و ببندند... ما کسی را باید به وزارت اطلاعات بفرستیم که دارای ریسک بالا نباشد. فلاحیان به خاطر قدرت اجرایی که دارد دارای ریسک بالاست. وزارت اطلاعات به آدمی با ریسک بالا احتیاج ندارد که هر لحظه هر تصمیمی گرفت انجام بدهد. به یک آدم سیاستمدار، مدیر پخته‌ای احتیاج دارد که بتواند برنامه‌ریزی کند

برای نظام اطلاعاتی کشور ما، معتقد به انضباط و تشکیلات باشد... من به عنوان یک عیب برای شخصیت ایشان نمی‌گویم برای این وزارت حساس، من بسیار نگرانم که خدای نکرده با وجود افرادی که این افراد دارای ریسک بالا هستند آنجا به گونه‌ای عمل بشود که بچه‌های خوب از آنجا طرد بشوند به اسم این که اینها مثلاً در اول انقلاب فرض کنید دانشجویان پیرو خط امام بودند یا فلان مارک و فلان اتهام را بچسباندند و حالتی به وجود بیاید که متأسفانه در این چندروزه احساس کردم دارد به وجود می‌آید... من با آمدن آقای فلاحیان متأسفانه دارم این آینده تاریک را می‌بینم... وزارت اطلاعات بنا به سیاستهایی که وزیر مربوطه دارد می‌تواند تند عمل کند، کند عمل کند، حتی جامعه را به سمت یک جامعه بسیار مثلاً فرض بفرمایید پلیسی... یک نظام اطلاعاتی به وجود بیاورد در کشور که همه به هم مشکوک باشند یا همه به هم بی‌اعتماد باشند»^۱

آقای فلاحیان ضمن دفاع از خویش اعلام کرد: «من به همه این اطمینان را می‌دهم که در صورتی که بنده به عنوان وزارت اطلاعات انتخاب بشوم در آنجا همان گونه که امام است فرمودند هیچ گروه و دسته‌ای نفوذ نداشته باشد و برادران با کیفیتی که در وزارت اطلاعات هستند و سابقه کار اطلاعاتی دارند و کسانی که اندیشه‌های بلندی دارند در آنجا اینها با بی‌طرفی به خدمت خودشان ادامه بدهند و اساس قضیه هم این بوده... بنده عرض کردم که در مسائل امنیتی و اجتماعی بنده توانا هستم... اگر بنده به عنوان وزارت اطلاعات انتخاب بشوم و نمایندگان محترم به بنده رأی اعتماد بدهند این را بدانند که آینده‌ای که تاریک می‌شود آینده ضد انقلاب است که هم الان تاریک است و هم آینده‌اش تاریک‌تر خواهد شد و نه جای دیگر... در زمینه مقابله... این طوری نیست که فقط مسئله بگیر و ببند باشد و در همانجاها متهمی را که دستگیر می‌کنیم بیشتر در مواضع سیاسی‌اش، مسائل ایدئولوژیکی‌اش، مسائل اخلاقی‌اش رویش کار می‌شود. این همه مصاحبه‌هایی که برادران عزیز دیده‌اند از متهمین و یا کارهایی که وزارت اطلاعات در این زمینه کرده... اینها بیانگر این است که در همانجا هم بگیر و ببند نبوده، یعنی ذهنیت بگیر و ببند وجود ندارد»^۲

در پایان کار، فلاحیان با ۱۵۸ رأی موافق، ۷۹ رأی مخالف و ۱۸ رأی ممتنع

به وزارت انتخاب شد. آقای فلاحیان وعده دادند در صورت اخذ رأی اعتماد «کسانی که اندیشه‌های بلندی دارند» را به مسئولیت برگزینند.

سعید امامی «اندیشه‌های بلندی» داشت. گرچه گزینش با ارتقاء او مخالف بود، ولی «ریسک بالا» به فلاحیان «که در مسائل امنیتی و اجتماعی توانا» بود جسارت می‌داد تا وی را به معاونت امنیتی منصوب کند تا سعید امامی آن اندیشه‌های بلند را از فوه به فعل درآورد، و به نام مبارزه با تهاجم فرهنگی به قتل عام دگراندیشان و دگرباشان بپردازد.

۲. آقای علی فلاحیان وقتی به عنوان وزیر اطلاعات در دیدار با مدیران نظام جمهوری اسلامی از «پمپاژ انگیزه» به عنوان مانع ورود «آلودگی در دستگاه مدیریتی» در «مرحله گذار» سخن می‌گویند، طبعاً این پرسش به ذهن مدیران نظام و شهروندان می‌گذرد که ایشان در مدیریت تحت امر خود این استراتژی را چگونه به کار گرفته‌اند و به چه دستاوردهایی دست یازیده‌اند؟

گفته‌اند که سعید امامی «یوسف» فلاحیان بود. علاقه و اعتماد و اطمینان فلاحیان به او تا آن اندازه مستحکم و عمیق بود که برخلاف نظر گزینش وی را نامهم‌ترین منصب وزارت اطلاعات ارتقا داد. پمپاژ سعید امامی به معاونت امنیتی، نه پمپاژ انگیزه‌های دینی، که پمپاژ جاسوسی و جانی‌کاری بود. مسائلی که سعید امامی به وجود آورد و زخم‌هایی که او بر پیکر نظام جمهوری اسلامی وارد کرد، تا آینده‌های دور درمان نخواهد شد.

با آمدن فلاحیان چندین معاونت و دهها تن از نیروهای مخلص از وزارت جدا یا به وسیله فلاحیان طرد شدند.

پمپاژ کاسبی، اقدام بعدی فلاحیان بود. فعالیت‌های اقتصادی در دوران فلاحیان به وزارت اطلاعات پمپاژ شد.

وقتی مبارزه با «شر و فتن» آغاز شد؛ پای «حق‌الکشف» و «سهم وزارت» نیز به میان آمد و وقتی کارخانه‌ها تقریباً مجانی به فروش می‌رفت و سوسه خرید کارخانه و در اختیار گرفتن مدیریت اقتصادی هم بر معضلات گذشته افزوده شد. دیگر نمی‌شد بدروستی تشخیص داد بازجویی که به هر صورت ممکن در صدد اثبات جرم برای متهم است، به دنبال کشف حقیقت و دفاع از بیت‌المال است یا به دنبال «حق‌الکشف» و «سهم وزارت» (دری نجف‌آبادی هر که بود و هر چه کرد، اما از حق

نمی‌توان گذشت تا حدودی در مقابل این روند ایستاد و یونسی وعده کرده که این معضل را اصلاح کند).

۳. فلاحیان به مجلس وعده داد «کسانی که اندیشه‌های بلندی دارند» را بر سر کار آورد. سعید امامی اندیشه‌های بلندی در سر داشت. اندیشه‌های بلند او متضمن دو رکن اساسی بود:

یک. در سطح بین‌المللی ایجاد تصویر تروریستی از نظام جمهوری اسلامی ایران.

دو. در سطح داخلی نامشروع کردن نظام از طریق قتل‌های زنجیره‌ای و ایجاد رعب و وحشت.

این نکته بسیار قابل تأمل است که در شرایطی که مسئولین رده اول نظام بر سر بهبود روابط ایران با دنیای خارج توافق اصولی داشتند اما «محفل اطلاعاتی» در جهت منافع صهیونیسم اقداماتی در جهان غرب انجام می‌داد که نه تنها هیچ منفعتی برای نظام و کشور در پی نداشت بلکه روابط ایران را با جهان تیره و تاریک و بر مشکلات اقتصادی و سیاسی و نظامی کشور می‌افزود.

نویسندگان یک کشور محصول فرهنگ و هزینه‌های یک نسل‌اند و نقش مغز را در پیکر جامعه بازی می‌کنند. هیچ نظام آینده‌نگری به‌جنگ روشنفکران و دگراندیشان نمی‌رود و با نابودی آنان خود را از عقلانیت محروم نمی‌کند. سعید امامی با کشتن فاصله‌دار دگراندیشان و باقی‌گذاردن مدرک و رد پای که آن‌را به‌نظام مربوط کند، درصدد متزلزل کردن پایه‌های مشروعیت و ارائه سیمایی پلیسی از نظام بود. متها او گاهی فرصت را مغتنم می‌شمرد و برای تسریع در فرآیند بدنام کردن نظام درصدد برمی‌آمد تا همزمان سی‌تن از نویسندگان را قتل عام کند. (ماجرای به‌دره افکندن اتوبوس حامل نویسندگان بهارمنستان). در پاییز ۱۳۷۷ او در طی مدت کوتاهی شش تن را به‌قتل رساند و بنا بر اطلاعیه دادسرای نظامی قصد داشت تا تمامی نویسندگان را در یک نشست یا جمع عمومی با انفجار یا بستن به‌رگبار به‌قتل برساند.^۱ اگر خاتمی و جنبش جامعه مدنی ایران با تأیید مقام رهبری نمی‌جیبیدند و آن واقعه وحشتناک اتفاق می‌افتاد، اینک نظام جمهوری اسلامی در چه وضعی قرار داشت؟

علی فلاحیان مسؤول مستقیم این اعمال است. چرا که در روز رأی اعتماد به مجلس گفت: «در مسائل امنیتی و اجتماعی بنده توانا هستم». و وعده داد «کسانی که اندیشه‌های بلندی دارند» را بر سر کار آورد. اینک وقت پاسخگویی فلاحیان فرارسیده است.

۴. وقتی «محل نزاع» به‌خوبی تحریر می‌شود و معلوم می‌گردد تمامی نگاه‌ها معطوف به علی فلاحیان است، روح‌الله حسینیان برای رهایی دوست و همفکر و همکار خود «چراغ» جدیدی روشن می‌کند. می‌گوید: «حتی می‌خواستند که عامل قتلها را به‌رهبری نسبت دهند، همین روزنامه‌ها که شب می‌نشینند و هماهنگی می‌کنند و شما می‌بینید، مطلبی که سلام دارد با مطلبی که خرداد و صبح امروز دارند یک مطلب است با چند اسم. آنها گفتند عامل قتلها کسی است که هم دارای قدرت است و هم دارای تصمیم. خوب این فرد کیست؟ شاید می‌گفتند که این فرد یکی از علمای قم است. خوب علمای قم که قدرت ندارند. ممکن بود می‌گفتند که یک وزیر یا وکیل یا... اما چه کسی در این کشور دارای فتوی و قدرت با هم است؟»^۱

هیچ‌کس در جبهه دوم خرداد و مطبوعات وابسته بدان تاکنون قتل‌های زنجیره‌ای را به‌مقام رهبری نسبت نداده است. برای جبهه دوم خرداد روشن شدن حقیقت مهم است. سعید امامی به‌وسیله آقای فلاحیان منصوب شده است نه مقام رهبری. اکتشاف حقیقت از طریق پاسخگویی «شاه‌کلید» امکان‌پذیر است. مثلاً پیگیری قتل‌های زنجیره‌ای و پیدا کردن سرنخ‌های اصلی مورد تأکید مقام رهبری است: «باید بگردید اینها را پیدا کنید... این قضیه را دنبال کنند و سرنخها را پیدا نمایند. باید هوشیاری به‌خرج بدهند، ممکن است عواملی که جزو وزارت اطلاعات بوده‌اند، افرادی باشند که فریب خورده باشند و تحت تأثیر آنها قرار گرفته باشند، باید گشت و عوامل و سرنخها را پیدا کرد؛ و نباید به‌آسانی از آن گذشت».^۲

آقای روح‌الله حسینیان! چه کسی قتلها را به‌مقام رهبری منصوب کرده و در مقابل رهبری ایستاده است. پس از قتل‌های زنجیره‌ای مقام رهبری در اولین اظهار نظر رسمی در نماز جمعه مورخ ۱۳۷۷/۱۰/۱۹ قتلها را یک «سناریوی خارجی» دانستند و پس از واقعه حمله به کوی دانشگاه در نماز جمعه تهران مجدداً بر این نکته تأکید

کردند. اما شما با آگاهی از نظر مقام رهبری در نامه مورخ ۱۳۷۸/۴/۷ به مطبوعات و سخنرانی ورامین به کلی این نظر را انکار کردید و آن را ساخته و پرداخته بازجوها و دادرای نظامی دانستید.

در واقع این شما هستید که برای نجات خود و دوست همفکران می خواهید مسئله را به نوعی به رهبری مربوط کنید. از نظر مردم ایران زمین اقدامات فلاحیان به رهبری ارتباطی ندارد و فلاحیان باید پاسخگوی «ریسک بالا» و «پمپاژ» های خود باشند.

شاه کلید و «تاریکخانه اشباح جنایتکاران» نمی توانند تا مدت زیادی چهره خود را پنهان کنند. در نهایت شهروندان نقاب از رخ آنان بر خواهند کشید.

توسعه سیاسی قوه قضائیه*

نظام قضایی مستقل و غیر سیاسی شرط لازم «مردم سالاری» و «احقاق حق» است. قوه قضائیه باید «پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت» باشد و وظیفه «احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادیهای مشروع» شهروندان را به عهده دارد.

اگر در پرونده‌های عرصه عمومی و ملی بین حکمی که دستگاه قضایی صادر کرده و داوری افکار عمومی تعارض وجود داشته باشد، باید تأمل پیشه کرد که در جایی معضلی جدی وجود دارد که چنان شکافی ایجاد شده است. شاید گفته شود مردم اشتباه می‌کنند که احکام قضات را عادلانه و مستقل نمی‌دانند. اما باید به لوازم منفی و تالی فاسد چنین نگرشی تا نهایت منطقی آن پایبند بود و در آن صورت تکلیف انتخابات مجلس شورای اسلامی، خبرگان رهبری، شورای شهر، ریاست جمهوری و... چه خواهد شد و آن سخن حکیمانه امام راحل که «میزان رأی ملت است» چگونه در سیمای نظام جمهوری اسلامی حک خواهد شد؟

پروژه توسعه سیاسی و مشارکت مردم در تمامی عرصه‌ها و حق تعیین سرنوشت محصول چنان فرآیندی است و خاتمی برای پیشبرد آن پروژه به همکاری قوه قضائیه و قوه مقننه شدت محتاج است. سخنان نویدبخش و دلگرم‌کننده ریاست محترم قوه قضائیه، آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی، در دیدار با ریاست محترم جمهوری مبنی بر اینکه «ما و شما مشترکات فراوانی داریم» و «جناحه‌الی ذهن روشن و خوبی دارید» و «نواندیشیهایی شما می‌تواند به نهاده‌ی شدن بسیاری از تعالیم اجتماعی اسلام کمک کند» از آغاز تحول در دستگاه قضایی حکایت دارد.

خصوصاً این نکته کلیدی در سخنان ریاست محترم قوه قضائیه قابل توجه است: «همان‌گونه که شما برنامه توسعه سیاسی را دنبال می‌کنید، لازم است در قوه قضائیه نیز توسعه قضایی صورت گیرد، چرا که بخشی از موفقیت‌های سیاسی بستگی به توسعه قضایی دارد».

حال وظیفه کلیه حقوق‌دانان، نخبگان و شهروندان است که با نظرات کارشناسی، مبنا و معنا و ابعاد توسعه قضایی مرتبط با توسعه سیاسی را روشن و ریاست محترم قوه قضائیه را در این راه یاری نمایند. قانون دادگاه‌های عام، آیین دادرسی کیفری، یکی بودن شاکی، بازجو و قاضی در جرایم عمومی، دادگاه ویژه روحانیت، رسیدگی به جرایم مطبوعاتی در دادگاه انقلاب و دادگاه ویژه روحانیت، عدم دخالت وکیل در مراحل بررسی مقدماتی، حضور یا عدم حضور هیئت منصفه در کلیه دادگاه‌ها و... برخی از مسائل مهمی است که باید تکلیف آنها به‌دور از منافع سیاسی و جناح‌ها روشن شود.

اما مهم‌ترین نکته، نگرش حاکم بر دستگاه قضایی است؛ آیا دستگاه قضایی از این‌پس به‌جای مبارزه با مطبوعات، آزادی عقیده و بیان، نظرات اجتهادی و... در مقابل قدرت رسمی و غیر رسمی از حقوق و آزادی‌های شهروندان دفاع خواهد کرد؟ اگرچه سخنان ریاست محترم قوه قضائیه مؤید نگرش دوم است، اما آینده نشان خواهد داد آن دستگاه در عمل کدام راه را برگزیند.

کیهان، سعید امامی و «فتنه خاتمی»*

از وقتی مسئله کاندیداتوری آقای خاتمی برای انتخابات ریاست جمهوری مطرح شد، سعید امامی به تکاپو افتاد تا به هر شکل ممکن و با استفاده از هر روشی مانع انتخاب خاتمی شود. سعید امامی به دوستان هم‌خطش می‌گفت: خاتمی طی یک دهه وزارت، آزمایش خود را پس داده است. او با «تساهل» و «مدارا» و پذیرش تنوع و تکثر عقاید و گروه‌ها راه «استحاله» را هموار می‌کند. اینک نیز با شعارهای «جامعه مدنی»، «آزادی»، «گفت‌وگو»، «قانون‌گرایی» و «توسعه سیاسی» می‌رود تا نبض جامعه را در دست بگیرد و اگر در انتخابات پیروز شود باید فاتحه انقلاب را خواند. خاتمی لیبرالی است که زمینه‌های «تهاجم فرهنگی» و «خط نفوذ» را کاملاً هموار خواهد کرد. لذا به هیچ وجه نباید اجازه داد خاتمی رئیس جمهور و ماجرای مشروطه تکرار شود. مشکل بعدی که خاتمی برای کشور خواهد آفرید آن است که روابط گسترده‌ای با اروپا برقرار خواهد کرد و باب مذاکره با آمریکا را خواهد گشود و زحمات ده‌ساله ما را بر باد خواهد داد.

برادر مجتبی (سعید امامی) برای زدن خاتمی به یاد دو یار سابق خویش، برادر حسین و برادر حسن، افتاد. سالها آن سه با یکدیگر همکاری داشتند. مسئولیت هدایت متهمان با برادر حسن و برادر حسین بود. برادر حسن که چند صباحی با نام مستعار «معصومی» بازجوی توابع ساز بود همچنان به نقش پشت پرده خود ادامه می‌دهد. بخش رسانه‌ای تاریکخانه اشباح به کار افتاد تا راه خاتمی به سوی ریاست جمهوری را مسدود نماید.

۱. کیهان در جهت اجرای سناریوی سعید امامی از اواسط بهمن ۱۳۷۵ تهدید خاتمی را آغاز کرد: «ممکن است در فضای انتخاباتی، بیشتر به القانات التقاطی دامن

زده شود، که در آن صورت برای ما چاره‌ای جز افشاگری باقی نخواهد ماند، هرچند به ناسازگاریهایی مانند توتالیتیر، تمامیت‌خواه، انحصارطلب نواخته شویم و به ضدیت با کثرت‌گرایی متهم»^۱.

کیهان ابایی ندارد که نشان دهد مدارک افشاگری خویش را از چه منابعی تأمین خواهد کرد. «محفل اطلاعاتی» در این راستا هم سناریونویس است و هم تهیه‌کننده منابع: «فرق امروز با روزهای اوج انقلاب در این است که آن روز مردم خود دست به اقدام می‌زدند اما امروز مراکزی چون وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، وزارت اطلاعات و قوه قضائیه باید به نمایندگی از سوی مردم حافظ شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی باشند تا خدای نکرده نیاز به اقدام مستقیم نباشد»^۲.

خاتمی به دلیل سیاست «تسامح و تساهل» مقصر است: «آیا کسانی که راه را برای ترکانازی جریانات فاسد و مسموم اخلاقی و ضد فرهنگی در کشور اسلامی ما فراهم کردند، اسیر گناه و غفلت خویش نبوده و نیستند؟ آیا گناه‌آلودگی نسلی از آینده‌سازان این مرز و بوم بر گردن مروجین و داعیه‌داران سیاست «تسامح و تساهل» نیست؟ اگر نه، پس چه کسی به دشمنان قسم‌خورده این نظام الهی جرأت بخشیده که بعضاً با بهره‌گیری از بیت‌المال به جنگ با اسلام و انقلاب بسیج شوند؟ آیا به میدان آمدن فراریان و آنها که سابقاً در سوراخهای هراس از خشم و نفرت مردم خزیده بودند، جز به معنی آن است که گشاده‌دستی و سعه صدر! برخی از ما نسبت به دشمنان خونی ملت مسلمان کار خود را به انجام رسانده است؟»^۳

«استحاله» یکی از مفاهیم کلیدی واژگان سعید امامی است که در برنامه «هویت» و دیگر سخنرانیها آنرا بشدت به کار می‌برد. سعید امامی مدعی بود اسناد غیر قابل انکاری در دست دارد که نشان می‌دهد امریکا و اروپا به دنبال «استحاله انقلاب اسلامی‌اند». در همین چهارچوب حسین شریعتمداری در یادداشت روز کیهان می‌نویسد: «شواهد و قرائن موجود و برخی از اسناد غیر قابل تردید حکایت از آن دارند که دشمن... به‌شگرد «استحاله» روی آورده است»^۴. باز هم معلوم نیست «اسناد غیر قابل تردید» سعید امامی چگونه به دست حسین شریعتمداری افتاده است.

۱. کیهان، یادداشت روز، ۱۳۷۵/۱۱/۲۵.

۲. پیشین.

۳. پیشین، یادداشت روز، ۱۳۷۵/۱۱/۲۹.

۴. پیشین، ۱۳۷۵/۱۱/۲۷.

گفته‌اند یکی از اهداف سعید امامی ایجاد اختلاف بین مقام رهبری و آقای خاتمی بود و در عمل این سودا را پیش گرفت. در همین زمان حسین شریعتمداری می‌نویسد: «رهبر معظم انقلاب در ملاقات اعضای مجلس خبرگان با ایشان هشدار دادند که همگان بایستی در انتخابات ریاست جمهوری، مراقب وسوسه‌ها و فتنه‌گریهای دشمن باشند. به دنبال این هشدار بایستی پاسخ این سؤال را جستجو کرد که دشمن از کدام زاویه در پی فتنه‌گری خواهد بود؟ ... این روزها، از حکومت دینی، حوزه اختیارات ولی فقیه، آزادی، حمایت از محرومان، مقابله با حاکمیت سرمایه، فرهنگ و هنر اسلامی و... تفسیرهایی ارائه می‌شوند که با مفاهیم اصیل و اسلامی آنها تفاوت‌های فاحشی دارند.»^۱

شریعتمداری که همچون سعید امامی نگران پیروزی خاتمی و عملی شدن شعارهای اوست پس از این مقدمه می‌نویسد: «مبادا تفسیرهای نادرست و برداشتهای انحرافی بدون آنکه در عرصه اندیشه مورد ارزیابی قرار گیرند، در عرصه عمل به کار گرفته شوند! با کمال تأسف باید گفت سرنخ خط استحاله را در آن سوی مرزها و کانونهای مشکوک و توطئه‌گر به وضوح می‌توان دید و برخی از "خودی‌های ساده‌اندیش، پای افکار و نظرات "غریبه"ها را به عنوان "صاحب نظرانی که بایستی از علم آنها بهره گرفت"؛ به عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشور باز کرده‌اند».^۲

پس دشمن در پی «فتنه‌گری» است و از طریق «خط استحاله» توسط خاتمی «تفسیرهای نادرست و برداشتهای انحرافی» غریبه‌ها را به مردم القا می‌کند. نه تنها مسعود رجوی نگران «فتنه خاتمی» است که با پروژه او جایی برای خشونت‌طلبان تروریست باقی نمی‌ماند، بلکه یاران سعید امامی هم نگران «فتنه خاتمی» اند.

شریعتمداری آن‌گاه یک گام پیش می‌نهد و به‌شورای نگهبان راه حذف خاتمی را می‌آموزد: «بایستی میزان توجه آنان [کاندیداها] به خطر "خط استحاله" و اهمیتی که برای مقابله با آن قائل می‌باشند نیز مورد ارزیابی قرار گیرد».^۳

هر چه زمان به دوم خرداد نزدیک می‌گشت و بر احتمال انتخاب خاتمی افزوده می‌شد، کیهان عصبانی‌تر می‌گشت و با درآوردن «فرمان ماشین» به رقیب حمله می‌آورد و با متهم کردن وی به «کلاه‌گذاری» او را افشا می‌کرد تا مردم او را برنگزینند:

۱. پیشین.

۲. پیشین.

۳. پیشین.

«امریکا بیش از هر عنصری به دوستان خوب و عوامل همفکر و هم‌نوی با خود در میان سیاسیون، افراد و شخصیت‌های فرهنگی و مذهبی و صاحبان سرمایه‌های بزرگ اقتصادی چشم دوخته بود؛ با این امید که قوت گرفتن آنها در کنار جریان اصلی انقلاب به استحاله سریع نظام اسلامی منجر می‌شود و به تبع آن «آب رفته» باز هم به «جوی غرب» بازگردد... ماجرای مضحک دادگاه برلین و پرونده میکونوس را شعبه‌بازی تازه غرب برای جان بخشیدن به جانوران موذی خفته در آستانه انتخابات ریاست جمهوری باید تلقی کرد. معلوم است جامعه انقلابی و برآمده از یک جنگ مقدس ۸ ساله علیه کفر جهانی هرگز به دوستان و نوکران نشاندار امریکا روی خوش نشان نمی‌دهد و اگر چاره‌ای برای غرب قابل تصور باشد، آن‌را باید در جایی و کسانی جستجو کرد که برای مردم هم مقبولیت داشته باشند. خط کثیف و شیطانی برقراری پیوند با جریانات خودی از سوی دشمن به تبع چنین توطئه‌ای شکل می‌گیرد... از کسانی که به روشنفکرانهای ضد دین میدان دادند، می‌پرسیم که شما چطور؟ آیا اگر باز هم مدیریت ارشاد و فرهنگ جامعه به شما سپرده شود، میدان را برای تاخت و تاز عباس معروفی‌ها، براهنی‌ها و دیگر فراریان از وطن باز می‌کنید یا دست نویسندگان و هنرمندان متعهد و دردمند این دیار را می‌فشارید؟

از آن روزنامه که ارگان خبری و تبلیغی همین گروه است [سلام] می‌پرسیم که به نظر شما حمایت از دکتر سروش - مروج حکومت غیر دینی و اهل جلسات پنهانی با سیاستمداران کهنه کار آلمانی - هنوز هم موجه‌تر از حمایت از بچه‌های حزب‌اللهی جبهه و جنگ است که هزاران ترکش به علامت دفاع از خط امام در تن دارند؟^۱

نکته قابل توجه در یادداشت بالا ارتباط دادن دادگاه پرونده میکونوس با انتخابات ریاست جمهوری است و این دقیقاً خط سعید امامی است. او طی یک نمایش مضحک آدم‌ربایی فرج سرکوهی را توسط «محفل اطلاعاتی» اسیر و به روشهای دور از انسانیت و دینداری از وی ساعتها فیلم اعتراف به جاسوسی گرفت تا از آنها در وقت مقتضی استفاده کند. در یادداشت پیش نشان دادیم که کیهان مدعی در اختیار داشتن اسناد اعترافات وی بود.^۲ در همین جا دوباره باید به یادداشتی اشاره کنیم

۱. پیشین، یادداشت ۱۳۷۶/۱/۲۷.

۲. اکبر گنجی، «هویت، کیهان، سعید امامی»، صبح امروز، ۱۳۷۸/۵/۲۴.

که در اول این مقاله ذکر آن رفت و طی آن کیهان خاتمی را تهدید به افشاگری کرد. کیهان می‌نویسد: «نویسنده و سردبیر یک ماهنامه به نام فرج سرکوهی هنگام خروج غیر قانونی از مرز توسط مأموران وظیفه‌شناس دستگیر می‌شود و در پی آن سخنگوی وزارت خارجه آلمان تحت عنوان به اصطلاح دفاع از آزادی، به ایران اعتراض می‌کند که چرا با یک نویسنده - ولو مجرم باشد - چنین برخوردی صورت می‌گیرد! شایان توجه است که همسر و دو فرزند نامبرده از قبل به آلمان رفته بودند و خود وی نیز اخیراً سفر مشکوکی به آن کشور داشته است.

نفس فرار این فرد و همچنین دستپاچگی مقامات آلمان نشان می‌دهد که سردبیر ماهنامه آدینه دارای اطلاعاتی ذیقیمت از جاسوسان است که با پوشش فرهنگی در داخل کشور مشغول فعالیتند»^۱.

منظور از «مأموران وظیفه‌شناس» همان «محفل اطلاعاتی» است و ادعای اینکه فرج سرکوهی «دارای اطلاعاتی ذیقیمت از جاسوسانی است که با پوشش فرهنگی در داخل کشور مشغول فعالیتند»؛ مبتنی بر فیلم‌هایی است که به زور سعید امامی پر شده و توسط وی خبر آن به کیهان منتقل شده است.

اما پرسش این است که چرا سعید امامی و کیهان در انتخابات ریاست جمهوری از آن ماجراها به نوعی علیه خاتمی استفاده می‌کنند؟

کیهان در آخر فروردین ۱۳۷۶ از بازگشت «جریان فاسد و مفسد به عرصه فرهنگ کشور» خبر داد و ضمن تعلیل آن گفت: «علت اصلی را باید در نگاه به اصطلاح دموکراتیک کسانی جستجو کرد که در موضع هدایت فرهنگ کشور سیاست تسامح و تساهل را در قبال دشمنان شاندار و بی‌نشان پیشه کرده بودند... کسانی (شخص یا جریان) که تا آنجا فاقد تحلیل صحیح از اوضاع فرهنگی کشور باشند که دشمن را به جای دوست گرفته و به اسم آزاداندیشی به عناصر معاند انقلاب فرصت تاخت و تاز بدهند، آیا این اطمینان را در انسان برمی‌انگیزند که در صورت تصدی منصب بزرگی همچون ریاست جمهوری اشتباهات بزرگتری مرتکب نشوند؟»

کیهان سپس خط ایجاد شکاف بین مقام رهبری و آقای خاتمی را با طرح دو سؤال پی می‌گیرد:

۱. به عرصه آوردن دوباره مارهای زخمی شده و اهالی غرب و شرق زده فرهنگی در اواخر دهه شصت را چگونه می توان توجیه کرد؟

۲. دفاع بسیاری از دست اندرکاران فرهنگی کشور در آن زمان از عملکرد خود، حتی پس از بیانات و هشدارهای مکرر رهبری در مورد تهاجم فرهنگی از چه موضعی صورت می گرفت؟^۱

یعنی خاتمی در دوران وزارت ارشاد در مقابل رهبری ایستاد و اگر به ریاست جمهوری برگزیده شود همان خط را پی خواهد گرفت و «مارهای زخمی» را به میدان خواهد آورد.

کیهان در آخرین روزهای انتخابات طی یادداشت «سخنی برای همین امروز» می نویسد: «دو جریان در عرصه انتخابات ریاست جمهوری حضور پیدا کرده اند... [که]... اختلاف نظرهای اصولی و بنیادین دارند» در یک سوی میدان خاتمی و طرفدارانش قرار گرفته اند که از بخشهای متفاوتی تشکیل شده است. برخی از آنها «طی دوران خدمت خویش اشتباهات بزرگی نیز مرتکب شده اند که دامن زدن به گرانی سرسام آور، باز گذاشتن دست سرمایه داران، مؤثر بودن در توزیع ناعادلانه ثروت و کم توجهی نسبت به محرومان و برخی از ارزشها، همخوانی با دشمنان اندیشه مبارک حضرت امام و... نمونه هایی از کم کفایتی و سوء تدبیر آنها است... بخش دیگری از این مجموعه، کسانی هستند که متأسفانه مدت ها است از صف انقلاب و مردم کنار کشیده و به عناصر غیر خودی تبدیل شده اند... در کنار این مجموعه و در میان طیف طرفداران و ائتلاف کنندگان با این جمع نامتجانس جریانات تابلودار ضد انقلاب، سرمایه داران مدرن، مرفه های بی درد قرار گرفته اند».

در سوی دیگر میدان نیروهای اصولگرا قرار گرفته اند که حقیقت و مصلحت ایجاب می کند آنان در انتخابات پیروز شوند، چند روز بعد کیهان با ملت ایران «اتمام حجت» کرد و تأیید آیت الله مشکینی و آیت الله جوادی آملی از آقای ناطق نوری را برای مردم به منزله «حجت شرعی» دانست و افزود: «آنچه در روزهای اخیر از رهنمودهای دو عالم بزرگوار محبوب و مورد احترام و محل رجوع اکثر مردم معتقد و دین باور جامعه - بویژه جوانان عزیز - مشاهده شد... قدمهایی برای اتمام حجت

۱. پیشین، یادداشت روزی، ۱۳۷۶/۱/۳۰.

در شناسایی «فرد اصلح» تلقی می‌شود. و در روز بعد «یک راه‌حل» ساده به مردم نشان داد. سوار اتوبوس علمای بزرگ بشوید (اتوبوس ناطق نوری) نه اتوبوس ضد انقلاب و مرفهان بی‌درد و دشمنان امام (اتوبوس خاتمی).

۲. کیهان که از یادداشتها و اخبار خویش علیه خاتمی نتیجه دلخواه را به دست نمی‌آورد، به کمک سعید امامی به خیال خام خویش بازی جدیدی علیه خاتمی به راه انداخت. از تاریخ ۱۳۷۶/۲/۱۳ لغایت ۱۳۷۶/۲/۳۰ ستون جدیدی در کیهان تحت عنوان «روایت تلخ» طراحی شد که منابع آن را سعید امامی تأمین می‌کرد. برای تأیید مدعای خود به جمله‌ای که در روایت تلخ، زیر عنوان «رد پای دشمن در خانه» آمده است استناد می‌کنیم. کیهان می‌نویسد: «برای شناخت امثال اسماعیل خویی کافی است به آرشیو فعالیتهای ضد انقلابی و ضد اسلامی آنها در خارج از کشور رجوع شود». او کسی است که در پاسخ دعوتی که یکی از دوستانش از او کرده بود، پاسخ می‌دهد: «تا هنگامی که جمهوری اسلامی بر سر کار باشد، به ایران باز نخواهم گشت».^۱ آرشیو فعالیتهای ضد انقلابی و ضد اسلامی امثال اسماعیل خویی در خارج از کشور چگونه در اختیار کیهان قرار گرفته است؟ پاسخ خصوصی اسماعیل خویی در خارج از کشور به یکی از دوستانش را کیهان از طریق کدام «محفل» به دست آورده است؟ نکند کیهان آن قدر امکانات و تشکیلات و نیرو در اختیار دارد که می‌تواند در تمامی جلسات گروههای خارج از کشور نفوذ کند و سوابق فعالیتهای تک‌تک آنان را به دست آورد؟

در یکی دیگر از قسمتهای روایت تلخ آمده است: «مهندس امیرشاهی، ضد انقلاب سلطنت طلب معاند، کسی که مسؤولیت جمع‌آوری امضا برای بیانیه معروف ۵۰ تن از نویسندگان فراری در حمایت از سلمان رشدی را به عهده داشت». نامبرده سال گذشته در مجلس سنای فرانسه ضمن برشمردن... اسلام انقلابی این‌طور رهنمود می‌دهد: «بنیادگرایی اسلامی از... روش و آداب نیست که بتوان با نصیحت از خرابکاریهای آن جلوگیری کرد بلکه ایدئولوژی سیاسی-مذهبی خطرناکی است که باید با تمام قوا با آن جنگید».^۲

۱. پیشین، روایت تلخ (رد پای دشمن در خانه)، ۱۳۷۶/۲/۲۲.

۲. پیشین، روایت تلخ (راستی چه می‌شد اگر...)، ۱۳۷۶/۲/۲۳.

کیهان از کجا اطلاع یافت که مهشید امیرشاهی در حمایت از سلمان رشدی امضا جمع کرد و در جلسه یکی از کمیسیونهای مجلس فرانسه سخن گفت؟ آیا «محفل اطلاعاتی» این اطلاعات را در اختیار حسین شریعتمداری قرار نمی‌داد و او را هدایت نمی‌کرد تا از آنها علیه خاتمی سوء استفاده کند؟

«روایت تلخ» متشکل از یک مقدمه است که در تمامی شماره‌ها تکرار می‌شود. در آن مقدمه آمده است: «آنچه بر فرهنگ این مرز و بوم گذشت، حدیث تلخ و مکرزی است که بازگویی آن از یک سو تهاجم پرحجم و حساب‌شده دشمن را تداعی می‌کند و از سوی دیگر تغافل و ناهل جبهه خودی را در برابر این شبیخون، که خوشبختانه در سالهای اخیر با هوشمندی رهبر فرزانه و آگاهی مردم تیزبین تا حدودی مهار شده است. مطالبی که در این ستون از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد، نمونه‌هایی از آن روایت تلخ است که پیش از این در نشریات داخلی به چاپ رسیده است. با این امید که مرور وقایع گذشته مایه درس‌آموزی برای آینده شود، آرشو این ماجرای دردآور را می‌گشاییم».

این ستون براساس اسناد سعید امامی هر روز علیه خاتمی منتشر می‌گشت. یک روز یکی از خوانندگان کیهان از مدیران این روزنامه می‌پرسد: «ستون روایت تلخ برای نامزدهای دیگر هم صادق است. چرا راجع به آنها چیزی نمی‌نویسید؟» کیهان پاسخ قابل توجهی به این خواننده می‌دهد: «آنچه در این ستون نوشته می‌شود، برگرفته از اسناد موجود درباره عملکرد مسؤولان وقت فرهنگ کشور است. ما تاکنون به‌سندی در مورد افراد دیگر برخورد نکرده‌ایم».

یعنی خاتمی بتهایی زمینه‌ساز تهاجم و شبیخون فرهنگی است. اگر خاتمی رئیس جمهور شود تهاجم فرهنگی پیروز و دشمن بر کشور ملط خواهد شد اما در صورت شکست خاتمی با روشهای سعید امامی می‌توان مانع گسترش تهاجم فرهنگی شد. از طرف دیگر کیهان باز هم از «اسناد موجود» سخن می‌گوید. اینک وقت آن فرارسیده است تا نگاهی به اسناد سعید امامی و ارتباط آن با خاتمی بیندازیم.

یک. در اولین سند تحت عنوان «براندازی از نوعی دیگر» به سخنان یکی از ایرانیان خارج‌نشین در سال ۱۳۶۸ استناد شده است که از شکست «براندازی، سرنگونی، واژگونی» سخن گفته و ایرانیان را به «مبارزه فرهنگی در تمام زمینه‌ها، تئاتر، سینما، ورزش، شعر، موسیقی، نقاشی و غیره» دعوت کرده است.

اما این رویکرد، یعنی تحول از براندازی به فعالیت فرهنگی، چه ارتباطی با خاتمی دارد که مردم به دلیل این خیانت بزرگ نباید به خاتمی رأی دهند؟ کیهان می‌نویسد: «بعد از این قبیل دعوتها، موجی از بازگشت فراریان را شاهد بودیم که در چهره عناصر فرهنگی فعالیت‌های تخریبی خود را شروع کردند و دیری نگذشت که به دلیل برداشت و نگاه انحرافی یا انفعالی برخی از دست‌اندرکاران امور، عرصه فرهنگ و هنر کشور به‌روی این جماعت گشوده شد و به نام تبادل فرهنگی، تهاجم حساب شده دشمن علیه اسلام و ایران آغاز گردید».^۱

ارتباط روشن شد: «به دلیل برداشت و نگاه انحرافی» خاتمی، برخی از ایرانیان به ایران بازگشتند و به فعالیت فرهنگی پرداختند. اگر خاتمی با همکاری «محفل اطلاعاتی» آنان را به قتل می‌رساند، حتماً فرهنگ ما شکوفا می‌شد.

دو. در دومین سند تحت عنوان «ستها باید شکسته شود» به مصاحبه یکی از ایرانیان خارج‌نشین در سال ۱۳۶۸ با رادیو امریکا استناد شده است که از پایگاه گسترده مردمی نظام جمهوری اسلامی ایران و امام راحل سخن گفته و اعتراف کرده که براندازی امکان‌پذیر نیست. وی از «ایجاد یک جنبش بزرگ فرهنگی» تجددخواه دفاع کرده است.

خاتمی با این جریان چه ارتباطی دارد؟ کیهان می‌نویسد: «رد پای این جریانات تازه به میدان آمده را به تدریج از سال ۱۳۶۸ به بعد می‌شود ملاحظه کرد. راستی اگر یک نگاه دقیق و حساس در مسئولین فرهنگی وقت وجود داشت و با قاطعیت جلوی توطئه نوین دشمنان که هدفی جز براندازی نظام ندارد را سد می‌کرد، باز هم امروز، شاهد از دست رفتن فرصت‌ها، امکانات و حتی لغزش بخشی از نیروهای خودی به دامن خواسته‌های پلید دشمن بودیم؟»^۲

اگر خاتمی یا سعید امامی همکاری می‌کرد و «با قاطعیت جلوی توطئه نوین دشمنان را سد می‌کرد»، یعنی در قتل‌های زنجیره‌ای مشارکت می‌کرد، «فرصت‌ها» از دست نمی‌رفت. پس به خاتمی رأی ندهید.

سه. در سومین سند تحت عنوان «رستاخیز فرهنگی» به مقاله یک نشریه طرفدار

۱. پیشین، روایت تلخ (براندازی از نوعی دیگر)، ۱۳۷۶/۲/۱۳.

۲. پیشین، روایت تلخ (ستها باید شکسته شود)، ۱۳۷۶/۲/۱۴.

سلطنت در سال ۱۳۷۰ استناد شده که نویسنده آن مدعی است «ایران، امروز شاهد یک رستاخیز فرهنگی است». سپس نویسنده از محسن مخملباف و تحول فکری و هنری وی تعریف و تمجید کرده است.

اما گناه خاتمی در این ماجرا از نظر کیهان: «آن روزها که مردم مسلمان این کشور در پی یافتن و حفظ ارزشهای مقدس و بنیادین خود بودند، برخی از هنرمندان! با کمکهای مادی و معنوی دست‌اندرکاران هنرپرور! پالهای دوستی‌شان را به‌سوی خفاشان شب‌پرستی که چشمهایشان فقط در ظلمات، خوب می‌دید به‌ماورای مرزها فرستادند. واقعاً چه انتظاری می‌رفت جز از آن‌همه هنرمند دردمند دلسوخته، و فرزند انقلاب درگذرند و به‌چشمه‌های زاینده عاشقی! بها بدهند؟»^۱

آری، مشکل خاتمی آن بود که به «خفاشان شب‌پرست» یعنی محسن مخملباف، کمک کرد. اگر خاتمی امثال مخملباف را به «خانه‌های امن» محفل اطلاعاتی اعزام می‌کرد تا به‌سرنوشت سعیدی سیرجانی دچار شوند، مقبول برادر حسین و برادر حسن (معصومی) می‌شد.

چهار. در چهارمین سند تحت عنوان «میزیانی خوب برای میهمانی» به‌سخنرانی عباس معروفی در انجمن اسلامی دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران پرداخته شده است. گردون می‌نویسد: «امید این است که تلاشهای گردانندگان گردون گامی هرچند کوچک در به‌وجود آمدن "هدایت" دیگر، "شاملوی" دیگر، "دولت‌آبادی" دیگر، "گلشیری" دیگر و... باشد».

کیهان می‌گوید: «حتماً خوانندگان گرامی باخبرند که این جناب معروفی پس از فرار از مردم و کشور خود در آلمان رحل اقامت افکنده و با "عملیات آلمان‌شادکن!" خود هر از چند گاه علیه جمهوری اسلامی ترهاتی به‌هم می‌بافد.

جای این پرسش مطرح است که اولاً چطور آدمی با مشخصات این فرد، توسط دست‌اندرکاران فرهنگی آن زمان علم می‌شود تا به‌قول خودشان موجب ارتقای فرهنگ کشور گردد و ثانیاً چگونه تشکیلات مقدسی همچون انجمن اسلامی یک دانشکده، افتخار میزبانی چنین شخصیتی! را پیدا می‌کند».^۲

۱. پیشین، روایت تلخ (رستاخیز فرهنگی)، ۱۳۷۶/۲/۱۵.

۲. پیشین، روایت تلخ (میزیانی خوب برای میهمانی)، ۱۳۷۶/۲/۱۶.

پرمش ما از کیهان آن است که آنچه موجب رحل اقامت گزیدن عباس معروفی در آلمان و «عملیات آلمان شادکن» شد برخوردهای خاتمی و همفکرانش بود یا عملیات شبانه اعصاب خردکن و جسم مجروح کن «محفل اطلاعاتی» و تبلیغات بخش رسانه‌ای تاریکخانه اشباح جنایتکاران؟

پنج. در پنجمین سند تحت عنوان «زنگ کاروان» به مقاله اسلام کاظمیه در یکی از هفته‌نامه‌های خارج از کشور در تاریخ ۱۳۷۰/۲/۲۶ اشاره شده است. نامبرده می‌گوید: «از تاریخ ورود چاپ و نشر کتاب تا امروز هیچ‌گاه مسئله انتشار کتاب و مجله و مواد جدی خواندنی متنوع‌تر و پربارتر از این چند سال گذشته در ایران نبوده است... اکنون صدای زنگ کاروان مقاومت فرهنگی برای ایرانی بودن به گوش می‌رسد».

کیهان می‌نویسد: «مقاومت فرهنگی که این شخص به‌خاطر آن به‌وجود آمده و دیگران را هم به‌پیوستن به‌این موج دعوت می‌کند، همان تهاجم گسترده‌ای است که در قالب کتاب، رمان، نشریه و... نسبت به مقدسات این ملت آغاز شد و به دنبال آن جمع زیادی از معاندان انقلاب و وابستگان فرهنگ و هنر رژیم طاغوت به‌داخل سرازیر شدند و سر از دکه‌های به‌اصطلاح فرهنگی که به‌یمن سیاست تساهل و تسامح مؤولان راه‌اندازی شده بود درآوردند».^۱

یعنی با سیاستهای خاتمی «معاندان انقلاب و وابستگان فرهنگ و هنر رژیم طاغوت» بر فرهنگ کشور ملط شدند و مقدسات را فرسوده کردند. انتخاب خاتمی انتخاب چنان مضامینی است.

شش. ششمین سند تحت عنوان «الفبای دشمن» به انتشار رمان «غریبه در شهر» و فعالیت‌های خارج از کشور و سوابق غلامحسین ساعدی اختصاص دارد. کیهان می‌نویسد: «کتابهای گوینده این سخنان موهن در حالی به‌مدد نگاه و سیاست از سر تسامح طرفداران تر تبادل فرهنگی - به‌جای تهاجم فرهنگی - در داخل چاپ می‌شد که هواداران عاشق امام خمینی (ره) در سراسر جهان خود را برای اجرای حکم قتل سلمان رشدی مرتد مهیا می‌کردند».^۲

۱. پیشین، روایت تلخ (زنگ کاروان)، ۱۳۷۶/۲/۱۷.

۲. پیشین، روایت تلخ (الفبای دشمن)، ۱۳۷۶/۲/۱۸.

هفت. هفتمین سند تحت عنوان «کانون فتنه» به مصاحبه میرزا آقاعسگری (مانی) با یک نشریه چاپ کانادا در سال ۱۳۶۹ اختصاص دارد. وی گفته است: «در داخل ایران گروه‌های منفصل ادبی و هنری وجود دارند که شکل محفلهای دوستانه به خود گرفته‌اند. اما این محفله را باید هسه‌های آتی کانون نویسندگان به‌شمار آورد. انگشت اتهام حکومت به این گروه‌ها مجال نمی‌دهد به یکدیگر پیوندند اما برخی از نشریات مستقل ادبی در ایران از دل همین محفله شکل گرفته‌اند».

اینک نوبت کیهان و «محفل اطلاعاتی» فرامی‌رسد که این «فتنه» را به‌خاتمی مربوط کند.

کیهان می‌نویسد:

۱. بد نیست بدانید که اشعار این به‌اصطلاح شاعر - در حقیقت تروریست فراری - از سال ۱۳۶۸ به بعد در نشریات چپ‌تأ، آدینه و دیای سخن به چاپ می‌رسد در حالی که این جناب، همزمان، مسؤولیت نشریه ضد انقلابی "دفتر هنر و ادبیات" چاپ آلمان را هم بر عهده داشته است.

۲. حریت این چریک فراری! در به هم پیوستن محافل به‌اصطلاح فرهنگی مذکور دیری نپایید، چرا که دو سال بعد، همان جماعت جا خوش کرده در کنج سیاست تسامح و بی‌خبری مسؤولان طرفدار "تعامل فرهنگی" با گرد آمدن، بیانیه ضد انقلابی خود را با ۱۳۴ امضا به عنوان افشاگری علیه اختناق حاکم در ایران به محافل سیاسی و خبری سراسر دنیا مخابره کردند؛ و این فتنه‌ای بود که البته به سبب حضور مردم در صحنه، موقتاً عقیم ماند.^۱

اینک بر شهروندان روشن شده است که «محفل اطلاعاتی» با چه برخوردهایی روشنفکران را به‌واکنش وامی‌داشت و سپس آنها را به «خانه امن» می‌برد ...

هشت. هشتمین سند تحت عنوان «تمسخر انقلاب» به مصاحبه امیرحسین چهل‌تن اختصاص یافته است. نامبرده ضمن انتقاد از دهه شصت، اظهار امیدواری می‌کند که در دهه هفتاد به‌رمان روضه قاسم بعد از هفت سال اجازه خروج از چاپخانه داده شود.

کیهان می‌نویسد: «متأسفانه مفهوم توسعه و مشارکت سیاسی از دید برخی از جناحهای خودی، میدان دادن به صاحبان چنین نگاههای غریبه است. غریبه‌هایی که

۱. پیشین، روایت تلخ (کانون فتنه)، ۱۳۷۶/۲/۲۰.

دهم هفتاد را فرصتی برای انتقام گرفتن از انقلاب اسلامی و انقلابیون واقعی تلقی کرده و برای آینده‌ای درخشان، شکمهای خود را صابون زده بودند. اگرچه با به صدا درآمدن زنگ بیداری از سوی رهبر هوشیار انقلاب، در سالهای اخیر، شبیه‌خون فرهنگی دشمن مهار شد.^۱

نه. نهمین سند تحت عنوان «رد پای دشمن در خانه» به معرفی کتاب از صدای سخن عشق نوشته اسماعیل خویی در روزنامه جهان اسلام اختصاص دارد. کیهان می نویسد: «شگفت‌آور است که در کشاکش هجوم فرهنگی غرب و ضد انقلاب، متأسفانه محفل بعضی از خودیها به کانونی برای مطرح شدن آنها در صحنه داخلی تبدیل شد و تأسف‌آور اینکه در برابر اعتراض افراد دلسوز، آنها را به تحجر! و جمود! و واپسگرایی! متهم کردند».^۲

آن «محفل اطلاعاتی» دلسوز با اقدامات خود مائلی برای ایران و نظام آفرید که تا سالهای آینده نظام همچنان باید پاسخگوی آن در داخل و خارج باشد و می تواند پیامدهای غیر قابل تحملی برای ایران به دنبال داشته باشد.

ده. دهمین سند تحت عنوان «راستی چه می شد اگر...» به انتشار کتابی ۳ جلدی در اوایل سال ۱۳۷۱ حاوی مجموعه‌ای از داستانهای منتخب بیش از صد نفر از نویسندگان اختصاص یافته است. از نظر کیهان پنج تن از افراد یادشده (مهندس امیرشاهی، رضا علامه‌زاده، نسیم خاکسار، عباس پهلوان، فریدون تنکابنی) سوابق ضد انقلابی دارند. کیهان می نویسد: «تصور کنید اگر نگاه تسامح‌پیشه‌ای که در اواخر دهه شصت این دیوهای پلید را به اسم نویسنده و داستان‌پرداز، به جان اعتقادات دینی و ملی مردم شهیدداده ما انداخت، فرصت می کرد که همچنان سکاندار مسائل فرهنگی کشور باشد، ابعاد فاجعه تا چه حد گسترده می شد؟»^۳

یعنی اگر خاتمی رئیس جمهور شود و سکان فرهنگ را در دست گیرد «دیوهای پلید»، «ابعاد فاجعه» را چنان می گسترند که همه چیز از بین خواهد رفت. لذا به خاتمی رأی ندهید و آن «دیوهای پلید» (یعنی نویسندگان دگراندیش) را به «محفل اطلاعاتی» بپارید تا آنها را همچون فروهر و همسرش با کارد قطعه قطعه کنند.

۱. پیشین، روایت تلخ (تمسخر انقلاب)، ۱۳۷۶/۲/۲۱.

۲. پیشین، روایت تلخ (رد پای دشمن در خانه)، ۱۳۷۶/۲/۲۲.

۳. پیشین، روایت تلخ (راستی چه می شد اگر...)، ۱۳۷۶/۲/۲۳.

یازده. یازدهمین سند تحت عنوان «پیش به طرف جبهه داخل» به مصاحبه سعیدی سیرجانی در سال ۱۳۷۱ در لندن با یک رادیوی بیگانه و مقاله او در روزنامه اطلاعات اختصاص یافته است.

کیهان می نویسد: «سعیدی سیرجانی به یمن میدانی که از طریق خودیها در فرهنگ و سیاست کشور برایش فراهم شده بود، در طول سالهای ۱۳۶۸ تا اوایل دهه هفتاد به صورت پل و رابطی میان جریان ضد انقلابی داخل و خارج درآمد بود و دائماً نیروهای فعال ضد انقلابی با وجهه فرهنگی را تشویق به کار در داخل کشور می کرد». بد نیست نگاه این جناب در مورد اعتماد بعضیها را هم به اسلام بدانید. او وقتی می خواهد شاسنامه مردم مسلمان ایران را ارائه دهد این طور می گوید: «باید همگان بفهمند که ما بی یته نیستیم، از زیر درخت بیرون نیامده ایم، هزار و سیصد یا چهارصد سال پیش هم متولد نشده ایم!! ریشه ما بسیار کهن تر از اینهاست که غالباً تصور می شود...»^۱

از بازداشت سعیدی سیرجانی توسط «محفل اطلاعاتی» و مرگ وی در یکی از «خانه های امن» سعید امامی و «تلنگر سفتی» که بر او وارد شد، در مقاله «هویت، کیهان، سعیدی سیرجانی» سخن گفتیم. همان گونه که بریا دگراندیشان را به تیمارستانهای روانی و مجمع الجزایر گولاگ اعزام می کرد، «روایت تلخ» نویسان و هویت سازان از به دره افکندن اتوبوس حامل نویسندگان و قتل زنجیره ای آنها حمایت می کنند.

دوازده. دوازدهمین سند تحت عنوان «بنیادهای فراماسونری اما فرهنگی» به مصاحبه محمود دولت آبادی با مجله دنیای سخن اختصاص یافته است. دولت آبادی می گوید: «حقیقت این است که در خارج از کشور، محیطهای اجتماعی ایرانیان به نظر می رسد بیش از حد فرهنگی شده، شما در هیچ شهر یا شهرکی وارد نمی شوید که آنجا - طبعاً پیش از یک کانون فرهنگی وجود نداشته است... این تحول گسترده، ظاهراً فرایند شکستهای سیاسی باید تلقی شود».

کیهان می نویسد: «این گونه اظهارات که طبعاً تا حد زیادی با احتیاط نیز بیان شده است، پرده از توطئه دشمن در ورود به فاز فعالیتهای فرهنگی به جای تلاشهای سیاسی ناکام برمی دارد.

۱. پیشین، روایت تلخ (پیش به طرف جبهه داخل)، ۱۳۷۶/۲/۲۴.

برقراری رابطه میان عناصر داخلی و بنیادهای فراماسونری اما ظاهراً فرهنگی «کیان»، «سیرا»، «نیما» و... به دلیل حمایت‌های مؤولین فرهنگی وقت، آن‌سان موجب مشتبّه شدن امر شد که برخی از اساتید مسلمان و به اصطلاح رادیکال! برای سخنرانی در این‌گونه محافل عازم خارج کشور می‌شدند و عملاً خواسته ضد انقلاب تحقق یافت.^۱

از نظر کیهان قبول شکست فعالیت‌های سیامی براندازانه و پناه بردن به فعالیت‌های فرهنگی بلندمدت یک توطئه بزرگ است. ایدئولوژیهای بخش رسانه‌ای تاریک‌خانه اشباح نمی‌دانند که فرهنگ هیچ ملت و تمدنی را نمی‌توان در طول چند دهه تغییر داد چه رسد به اینکه چند نفر روشنفکر دگراندیش یا چند رمان با تیراژ بسیار محدود بتوانند فرهنگ ملتی را در عرض چند سال تغییر دهند.

سیزده. سیزدهمین سند تحت عنوان «انا لله و انا الیه راجعون» به چاپ مقالاتی از دکتر مهدی آذر، ابوالفضل قاسمی و محمود عنایت در مجله آینه اختصاص دارد. کیهان با توجه به سوابق مهدی آذر می‌نویسد: «حضور عناصر ضد انقلابی در نشریاتی که به‌یمن سیاست تساهل و تسامح فرهنگی مؤولان وقت در سالهای آخر دهه شصت منتشر می‌شد، آن‌طور عادی شد که حتی کسانی که در ابراز کینه و دشمنی نسبت به حضرت امام (ره) - فقط چند روز پس از عروج ملکوتی آن حضرت - سنگ تمام گذاشته بودند، فرصت جولان دادن در این عرصه بی‌در و پیکر را پیدا نمی‌کردند».^۲ از حضرت امام مایه گذاشتن برای حذف یاران امام از عرصه سیاست (خاتمی، موسوی خوئینی‌ها، موسوی اردبیلی و...) از عجایب روزگار است.

چهارده. چهاردهمین سند تحت عنوان «طلبکارانه» به مقاله معود بهنود در آینه که طی آن ایرانیان خارج‌نشین را دعوت به بازگشت به وطن کرده است، اختصاص دارد. کیهان می‌نویسد: «البته بسیاری از آنها که آقای بهنود انتظارشان را می‌کشید برگشتند و از قضا حرف‌های بسیاری هم داشتند، که طلبکارانه! طی این سالها در گوش انقلاب کرده‌ها، جبهه رفته‌ها و محرومیت‌پشیده‌ها گفتند و گفتند و...»^۳

پانزده. کیهان و «محفل اطلاعاتی» چند ماه علیه خاتمی جنگ روانی به‌راه

۱. پیشین، روایت تلخ (بنیادهای فراماسونری اما فرهنگی)، ۱۳۷۶/۲/۲۵.

۲. پیشین، روایت تلخ (انا لله و انا الیه راجعون)، ۱۳۷۶/۲/۲۸.

۳. پیشین، روایت تلخ (طلبکارانه)، ۱۳۷۶/۲/۲۹.

انداختند اما دو روز تا انتخابات باقی بود و باید این بار خاتمی را به سازمان چریکهای فدایی خلق و اسرائیل مربوط کرد تا شاید شهروندان از وی روی برتابند. پانزدهمین سند تحت عنوان «بازتاب» انعکاس خارجی استعفای آقای خاتمی از وزارت ارشاد را به عنوان معیاری که «ارزیابی واقعی تری از مسائل» در اختیار می‌نهد، به مردم معرفی کرد. کیهان می‌نویسد:

۱. نشریه کار ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق! مورخ ۲۲ مهرماه ۱۳۷۱ چاپ خارج کشور در عکس العمل نسبت به استعفای وزیر فرهنگ و ارشاد وقت نوشت: واپس‌گرایان با غوغاسالاری، بسیج حزب‌اللهی‌ها و با توسل به زور چماق (!) توانسته‌اند ظاهراً به موفقیت‌هایی دست یابند. خاتمی را برکنار و تعدادی از نشریات را تعطیل و جلو نمایش چند تا فیلم سینمایی را بگیرند. اما آنچه مسلم است در مبارزه بین فرهنگ واپس‌گرا و عقب‌مانده و فرهنگ پیشرفته و نو به سود اولی نیست (!) و با موج «نهی از منکر» نمی‌توان جلو اشاعه فرهنگ بالنده (!) را گرفت.

۲. رادیو اسرائیل در تاریخ ۱۳۷۱/۴/۳۰ - تنها یک هفته پس از استعفای وزیر ارشاد وقت - چنین گفت: «وزیر پیشین فرهنگ و ارشاد اسلامی که خود در یک خانواده مذهبی رشد کرده و لباس روحانیت بر تن دارد، در استغفانه خود شدیدترین هشدارها را نسبت به خطر تحجر و واپس‌گرایی و خشک مقدس بودن برای آینده فرهنگ و هنر ایران داده است».

کیهان در ادامه می‌نویسد: «بد نیست بدانید نشریات و فیلمهای مورد اشاره در نشریه کار، از آن قبیل محصولات فرهنگی بودند که در آنها به ارزشهای انقلاب و دفاع مقدس و شخص حضرت امام (ره) اهانت شده بود و اعتراضهای گسترده مردم را در پی گرفت».^۱

۳. اقبال خاتمی بلند بود و تبلیغات مخرب سعید امامی و بخش رسانه‌ای تاریکخانه اشباح در مردم اثر معکوس به جای می‌نهاد. آنان که قبلاً با ساختن «هویت» به گمان باطل خود ضربتی اساسی بر پیکر جنبش جامعه مدنی ایران وارد آورده بودند «دام» جدیدی نهند، سر حقه باز کرده و «آغاز مکر با فلک حقه» باز کردند.

جامعه دینی ما چهارده قرن است که برای «شهیدان خدایی»، آن «بلاجویان دشت

۱. پیشین، روایت تلخ (بازتاب ۲)، ۱۳۷۶/۲/۳۰.

کربلایی» اشک می‌ریزد و جانفشانی می‌کند. حضرت اباعبدالله با پوست و گوشت و استخوان ایران‌زمینیان عجین است و هر سال در عاشورای حسینی یک بار دیگر همچون حسین به‌قدرتمندان زمین «نه» می‌گویند. مردم ایران همیشه در صف حسین و در مقابل یزیدیان ایستاده‌اند. ذهن بیمار و خلاق «کمیتة سه‌نفره محفل‌نشینان» سناریوی جدیدی تدارک دید: قرار دادن خاتمی و طرفدارانش در صف مقابل نهضت امام حسین. آنان با برنامه‌ریزی و آماده کردن اکیپ فیلمبرداری «کارناوال شادی» برای عصر عاشورا تدارک دیدند. از کارناوال شادی به‌نحو احسن فیلمبرداری شد. آن فیلم در تیراژ بالا در یکی از مراکز دولتی تکثیر و در اسرع وقت به‌سراسر کشور ارسال شد تا با نمایش آن احساسات پاک مذهبی مردم را علیه خاتمی بشورانند.

اینک نوبت کیهان بود که سناریوی جدید محفل را پی بگیرد. کیهان نوشت: «روز گذشته (روز عاشورا) ساعت ۶ بعدازظهر در حالی که جمعی از عاشقان حضرت اباعبدالله حسین(ع) در مسجد امام حسین شهرک غرب (فاز ششم) مشغول مراسم عزاداری بودند تعدادی از اتومبیل‌های آخرین مدل مزین به‌عکس یکی از نامزدهای ریاست جمهوری با چراغ‌های روشن کارناوال راه انداخته بودند و در کمال وقاحت با کف زدن و سوت زدن مشغول شادی و تبلیغات برای کاندیدای مورد نظر خود آن هم در عصر عاشورای حسینی بودند».

کیهان از قول یکی از خوانندگاناش نوشت: «آتش تبلیغاتی یکی از کاندیداها آن‌قدر شور شده که روزنامه‌سلام هم که از حامیان سرسخت این کاندیداست و تمامی صفحات آن به‌تعریف و تمجید از وی اختصاص یافته، امروز (دیروز) خبر داد که افرادی فاسد و معلوم‌الحال با روشن کردن چراغ‌های اتومبیل‌های آنچنانی خود در عصر عاشورا در حمایت از این کاندیدا، کارناوال به‌راه انداخته‌اند؛ ولی متأسفانه این روزنامه به‌جای اینکه این حرکت را تقبیح کند، آن‌را تحركات سازماندهی شده از سوی دست‌های پشت پرده خوانده است؛ بهتر نیست این آقایان به‌جای اینکه توپ را به‌زمین دیگری پرتاب کنند در بینش و عملکرد خود تجدید نظر نمایند».

کیهان در پاسخ این خواننده می‌نویسد: «وقتی گروهک نهضت آزادی وارد عمل می‌شود و از این کاندیدا [خاتمی] حمایت می‌کند و یا تبلیغاتی که از سوی جناح‌های حامی ایشان صورت می‌گیرد به‌گونه‌ای است که مورد پسند افرادی خاص و به‌قول

روزنامه سلام عناصر فاسد و معلوم الحال قرار می‌گیرد، باید منتظر چنین اقداماتی نیز بود».

کیهان در مطلب دیگری می‌نویسد: «چگونه عده‌ای لابی‌بالی و بچه‌سرمایه‌دار مرفه و بی‌درد به خود اجازه می‌دهند که در عصر روز عاشورا با اتومبیل‌های آخرین سیستم آنچنانی کارناوال شادی راه بیندازند و از کاندیدا توری آقای ... حمایت کنند؟! آخر این انگل‌ها که کاری جز خوشگذرانی با پول‌های بادآورده و حرام ندارند، اگر جای پای برای فرهنگ فاسد خود نبینند که از فلان کاندیدا حمایت نمی‌کنند. یکی از روزنامه‌های صبح که ارگان تبلیغاتی همان کاندیدا است [سلام] دیروز در مقاله‌ای اقدامات این جماعت بی‌درد و لابی‌بالی را محکوم کرده بود ولی باید از آنها پرسید که دم خروس را باور کنیم یا قسم حضرت عباس (ع) را، مگر همین روزنامه صبح هم‌روزه اعلام حمایت برخی از همین قماش افراد را از کاندیدای مزبور با آب و تاب درج نمی‌کند؟ مگر اینها که هر روز نامشان را به عنوان حامی آن کاندیدا در روزنامه‌شان درج می‌کنند فرهنگ و افکار و رفتارشان با همان افراد لابی‌بالی که عصر روز عاشورا کارناوال شادی راه انداخته بودند چه فرقی دارند؟!»

و از زبان یکی دیگر از خوانندگانش می‌نویسد: «باورم نمی‌شد در کشور حضرت بقیه الله الاعظم (ارواحنا الفدا) تعدادی عناصر خودباخته و مروج فرهنگ ابتدال در حمایت از یکی از کاندیداها با آن وضع زننده آن هم در شب شام غریبان یتیمان کربلا این چنین قلب مقدس آقایمان را به درد آورند».

زمانی که فیلم کارناوال شادی عصر عاشورا به دست متخصصان افتاد؛ با لب‌خوانی آن خانمی که روسری خود را جابجا می‌کرد، سخنانی که بین کارگردانها و آن زن رد و بدل می‌شد کشف شد. اما پرسش آن بود که مگر در انبان محفل‌نشینان چنان زنانی هم یافت می‌شود؟ و بخش تدارکات چه اجناسی برای بخش رسانه‌ای آماده می‌کند تا از آن علیه خاتمی استفاده کنند؟ آیا ارزش منصب ریاست جمهوری آن قدر بالا بود که «شام غریبان» اهل بیت را با رفتارهای یزیدی آلوده کنند؟

۴. محفل اطلاعاتی و بخش رسانه‌ای اش چهره‌ای کاملاً مخدوش از خاتمی تولید می‌کرد. در دوم خرداد ۱۳۷۶ بیش از هفتاد درصد مردم به خاتمی رأی دادند. این نتیجه را دو گونه می‌توان تحلیل کرد: یا اکثریت مردم ایران ضمن قبول واقعی بودن تصویری که دستگاه تبلیغاتی بخش رسانه‌ای تاریکخانه اشباح از خاتمی ارائه

می‌کرد، به‌او رأی دادند و مقام رهبری حکم ریاست جمهوری را امضا کرد و یا اینکه کسی فریب آن‌همه تبلیغات دروغین و سندسازی و کارناوال‌سازی سعید امامی و همکارانش را نخورد و به‌آن سید مظلوم رأی دادند تا آن روشهای مخرب، فرهنگ‌ستیز، خشونت‌طلبانه و ویرانگر دیگر درباره «هیچ‌کس» تکرار نگردد.

آن دستگاه «خردستیز» و «دگرباش» تحمل‌ناپذیر تا بدانجا پیش رفت که مرگ همسر محسن مخملباف را «خودکشی ایدئولوژیک» و «مادرش» را... نامید. یک روز هم بین زنان شوهردار و شهردار یکی از مناطق روابط برقرار کرد.

آقای شریعتمداری این سخنان آقای نیازی را به‌دقت بخوانید و توجه کنید که به‌غیر از «محفل اطلاعاتی» چه کسانی مخاطب آتند: «پس از شش ماه تحقیقات، ثابت شد که کلاه سرمان رفته و فهمیدیم چه کسانی و در چه چهره‌هایی به‌ما ضربه زدند... عاملان قتل‌های اخیر به‌نام دین و حکومت اسلامی چنان ضربه‌ای به‌اسلام زدند که هیچ منافقی نمی‌زد... عاملان این قتل‌ها به‌نام مبارزه با تهاجم فرهنگی و ضد انقلاب دست به‌اعمال ننگین زدند».^۱

در اطلاعیه دادرسی نظامی تهران نیز آمده است: «نظام اسلامی چه خسارت بزرگ و ضربه جبران‌ناپذیری را از ناحیه کسانی دریافت داشته است که فکر می‌کرده آنها دوست هستند ولی در واقع دشمن بوده‌اند و به‌کسانی اعتماد شده که اصلاً قابل اعتماد نبوده‌اند».^۲ پنهان کردن چهره اصلی در پشت نقاب «اسلامی» و «امامی» و «شریعتمداری» و «معصومی» و «حسن» و «حسین» و... و ایراد اتهام به‌مراجع تقلید که «گستاخانه ضروریات دین را انکار کرده‌اند» چه معنایی دارد. تا چه زمانی ملت و نظام باید هزینه‌های سنگین روش‌های ناصواب و غیر اخلاقی و منافی منافع ملی شما را بپردازد.

ما با هیچ‌کس مسئله شخصی نداریم و معتقدیم فرآیند گذار از اقتدارگرایی به‌مردم‌سالاری به‌چیزی بیش از خلاص شدن از دست چند تن «بدکار» در برخی از مناصب نیاز دارد. باید نگرش‌ها و روش‌ها را اصلاح و عقلانیت و تحمل و تساهل و مدارا و گفت‌وگو را جایگزین حذف و خشونت و سبک واحد زندگی کرد. باید حضور عقاید مختلف و متعارض و دگراندیشی و دگرباشی را به‌رسمیت شناخت.

۱. صبح امروز، ۱۳۷۸/۴/۱۷.

۲. کیهان، ۱۳۷۸/۵/۱۳.

اگر حسین شریعتمداری آن نگرشها را با این روشها در روزنامه شخصی تبلیغ کند، از حق خود به عنوان یک شهروند استفاده کرده و دیگران هم نگرش و روشهای مقبول او را نقد خواهند کرد. اما متأسفانه آقای شریعتمداری آن نگرشها و روشهای ناصواب را از طریق مؤسسه بیت المال در اختیار مقام رهبری تبلیغ می کند و این پیامدهای منطقی نامطلوبی به دنبال دارد.

بعد از واقعه کوی دانشگاه و سخنان آقای خاتمی در همدان که در تحلیل آن واقعه اعلام داشت دارد تاوان سنگین پیگیری پرونده قتلها را می پردازد؛ مقام رهبری در نماز جمعه تهران اعلام کردند: «من الان عرض می کنم و می دانم که ملت ایران می داند و با تکرار من خوشحال هم می شود، و می دانم که دشمن هم می داند و با تکرار من ناراحت می شود، اما همه بدانند که مواضع رؤسای کشور - بخصوص رئیس جمهور محترم - در این قضایا، موضعی بود که صد درصد مورد تأیید و حمایت من بود... من به طور قاطع از شخص رئیس جمهور حمایت می کنم. اگر اشکال و ایرادی هم به عملکرد بعضی از اجزای دولت داشته باشم، به رئیس جمهوری می گویم و می دانم و اطمینان دارم که ایشان دنبال می کنند»^۱.

اما گویی آقای حسین شریعتمداری به عنوان نماینده ولی فقیه در مؤسسه کیهان از مواضع رهبری مطلع نیست که به تبلیغات گذشته خویش ادامه می دهد: «توسعه سیاسی مدعیان دوم خرداد تا حالا غیر از تشنج و آشوب و چاقوکشی و تخریب و... چیزی نداشته است... و توسعه اقتصادی آنها هم غیر از گرانی و تورم و بیکاری، نتیجه دیگری نداشته است... توسعه فرهنگی هم که غیر از به میدان آمدن جاسوسها و ساواکیها و عاملان سرکوب مردم در رژیم شاه و کارگزار اشرف پهلوی و مشاور فرهنگی فرح و عوامل وابسته به بیگانه و... نتیجه دیگری نداشته است»^۲.

و این نکات در حالی نگاشته می شود که تنها روزنامه ای که به طور مرتب هفته ای یک تحلیل علیه توسعه سیاسی، جامعه مدنی، آزادی مطبوعات و... از واشنگتن به دستش می رسد و آن را به طور کامل منتشر می کند، روزنامه کیهان است.

وقتی آقای خاتمی از کج اندیشانی که با کج فهمی خسونت را تئوریزه و آزادی را در مقابل دین قرار می دهند سخن گفت؛ آقای حسین شریعتمداری در یادداشت روز

۱. پیشین، ۱۳۷۸/۵/۹.

۲. پیشین، ۱۳۷۸/۴/۲۴.

کیهان تحت عنوان «چرا آدرس غلط می‌دهید» خطاب به آقای خاتمی نوشت: «چرا برداشتهای خود از دین‌باوران قرون وسطایی اروپا را به مسلمانان آزاده و ایثارگران اسلامی نسبت می‌دهید؟ اگر در ایران هستید چرا واقعیتهای واقعی را نمی‌بینید؟... آیا برخی از تحلیل‌های این روزها، ادامه همان توهم پراکنیهای دشمنان تابلودار اسلام و امام نیست؟!... به جای آنکه برداشتهای خود از کج‌فهمی دین در قرون وسطی را به ایران اسلامی امروز و دین‌باوران امام‌دوست انتقال بدهید، فقط واقع‌بینانه به ماجرای این روزها نگاه کنید».

اما نگاه «واقع‌بینانه» چه چیز را نشان می‌دهد؟ معلوم می‌شود در جبهه آقای خاتمی «افراد و گروه‌هایی هستند که غریبه‌های فراوانی را در میان خود جای داده‌اند و با پوشش برخی از خودیهای غافل و یا تغییر هویت داده و تجدید نظر طلب، به دشمن با اصول و مبانی اسلام و انقلاب برخاسته‌اند. این جماعت که آشکارا مورد حمایت و پشتیبانی دشمنان تابلودار اسلام و قدرتهای خارجی قرار دارند، با کمک آشکار و پنهان همان محافل و مجامع بیگانه، حذف دین از حکومت را دنبال می‌کنند».

اما در رأس جبهه دوم خرداد و جبهه مقابل آن چه کسانی قرار دارند؟ شریعتمداری می‌نویسد: «آیا ماجرای امروز، به‌دگرگیری مرحوم شهید مدرس با رضاخان مشابهت ندارد که آن شهید بزرگوار از اسلام استقلال طلب و عدالت‌خواه سخن می‌گفت و رضاخان با شعار فریبنده «آزاد مردان و آزاد زنان ایران!» حاکمیت انگلیس را دنبال می‌کرد؟»^۱

وقتی می‌گوییم: «سعید امامی هنوز زنده است»، مبتنی بر چنین شواهدی است. آنکه خاتمی را با رضاخان مقایسه می‌کند روح سعید امامی است که در کابلد دوست خود ظهور کرد.

چرا لبخند خاتمی آن‌همه خشونت‌طلبان را تحریک و آزرده می‌کند؟ آنان چه انتظاری از خاتمی دارند؟ به‌صراحت تمام می‌گوییم خاتمی «کفایت آدم‌کشی» را ندارد. او آمده است تا بر قتل‌های زنجیره‌ای دگراندیشان و دگرباشان مهر خاتمت بزند. خاتمی اهل منطق و گفت‌وگوست. برای او «امنیت ملی» و «منافع ملی» ایران

مهم و استراتژیک است و اجازه نمی‌دهد تاریکخانه اشباح جنایتکاران با فعالیتهای دیوانه‌وار امنیت ملی ما را به مخاطره اندازد و منافع اسرائیل را تأمین کند. در این باره سخنان مهم دیگری وجود دارد که در فرصت مناسب با خوانندگان در میان خواهیم گذارد.

اشاراتی تازه*

صبح امروز: به دنبال انتشار مقاله «هویت، کیهان، سعید امامی» که ضمن آن آقای اکبر گنجی اتهامات هویت علیه آقای غلامحسین میرزاصالح را نقل و در آنها تردید کرده بود؛ آقای غلامحسین میرزاصالح ضمن یادداشتی که در صبح امروز مورخ ۱۳۷۸/۵/۲۷ منتشر شد به پاره‌ای از اتهامات هویت پاسخ گفت. عصر همان روز کیهان با دستپاچگی در صفحه اول خود نوشت: «میرزاصالح، گنجی را تکذیب کرد» و در ستون اخبار ویژه نکات زیر را توضیح داد:

«غلامحسین میرزاصالح» ادعای اکبر گنجی در مقاله توهین‌آمیز «هویت، کیهان، سعید امامی» درباره خودش را تکذیب کرد.

«میرزاصالح» در نامه‌ای به روزنامه صبح امروز ادعای گنجی را درباره اینکه وی «به دلیل انحرافات مختلف از دانشگاه اخراج شده و به خارج از کشور رفته است»، تکذیب و تأکید کرده است: علت اخراج من از دانشگاه نه در انحرافات مختلف بلکه به خاطر مخالفت با بنی صدر در دانشگاه ملی و دستورات ریاست دانشگاه منصوب از سوی وی بوده است.

وی مدت بازداشت خود را برخلاف ادعای گنجی که یک ماه و نیم اعلام کرده بود، ۲۱ روز عنوان و تصریح کرد که در هیچ دادگاهی محکوم نشده است.

میرزاصالح با اظهار خرسندی از برخوردهای محنی اژه‌ای قاضی دادگاه با وی افزود: به رغم درخواستهای گاه و بیگاه و مصرانه رادیوهای خارجی... در این باره، سخنی بر زبان نرانده‌ام؛ [چرا که] قضایای مملکت ما می‌باید در داخل کشور تجزیه و تحلیل و حل و فصل شود نه به دست افراد و تشکیلاتی که خود را کاتولیک‌تر از پاپ می‌دانند».

* غلامحسین میرزاصالح، صبح امروز، ۱۳۷۸/۵/۳۱.

به دنبال آن ادعا، آقای غلامحسین میرزا صالح یادداشتی برای روزنامه ارسال کرده و ضمن آن نکات جدیدی را توضیح داده‌اند.

دوست عزیز آقای اکبر گنجی

پس از چاپ یادداشت من در شماره ۱۹۱ روزنامه صبح امروز که نمی‌دانم چرا ویراستاران آن روزنامه عنوان «عصاکش» به آن داده و دو اسم و یک صفت را از قلم انداخته بودند، عده‌ای از دوستان و منسوبان ضمن تماس تلفنی نسبت به مطالب آن اظهار نظر کردند. کسان زیادی که از اصل ماجرا و ستمی که بر من رفته است آگاهی داشتند از این که من بالاخره چند خطی، فهرست گونه درباره آن قضایا قلمی کرده‌ام اظهار رضایت کردند. عده‌ای انگشت شمار هم دچار این توهم شده بودند که «خدای ناکرده» قصد داشته‌ام به مطلب نوشته شما ایراد بگیرم و آن را به دور از واقعیت قلمداد کنم. از این رو تذکر چند مطلب را لازم و بلکه ضروری می‌دانم.

۱. آن شبی که شما با رمز و اشاره، می‌خواستید از مدت در بند بودن من مطلع شوید، به علت گنگ بودن سؤال و سر و صدای دوستانی که مشغول بحث داغی بودند، بدرستی متوجه منظور شما نشدم و فکر دیگری کردم. بنابراین خود را ملزم می‌دانم که به خاطر آن اشتباه ناخواسته از شما و خوانندگان پوزش بطلبم. و اما...

۲. گله من از آن عده انگشت شمار این است که چگونه اگر من نوشته‌ام: «... هیچ نوع محکمه و دادگاهی برای رسیدگی به اتهامات وارده تشکیل نشد... و غروب روز بیستم به دفتر آقای محسنی اژه‌ای برده شدم و ده پانزده دقیقه بعد... آزادم کردند... و بعد از مدت کوتاهی یک میلیون وثیقه... را به من بازپس دادند» این تلقی نادرست را کرده‌اند که ظاهراً من سپاسگزار آزاد شدنم پس از ۲۱ روز رنج و عذاب و باز پرداخت مبلغ یادشده بوده‌ام. این کسان نفهمیدند که مقصود وصف سربسته روندی است شوم و خطرناک که به علت تکرار مکرر در این دو دهه، به امری عادی مبدل شده است. آنان از خود نپرسیده و نمی‌پرسند که این چه بساط شاه و للۀ امنیتی-قضایی یا کم‌دی-تراژیکی است که به خانه شهروندی هجوم می‌برد و پس از تقریباً نصف روز جستجو برای یافتن اسلحه و بمب و اعلامیه و... تنها چیز مشکوکی که در آن می‌یابند و همراه صاحبخانه حیرت زده و متنگ با خود می‌برند یک قطعه عکس شاملو، پاسپورت، دفترچه تلفن و یک برگ دعوتنامه دانشگاه ملی برای ادامه

تدریس است. این کسان از خود نپرسیده و نمی‌پرسند که چگونه می‌شود یک شهروند کشوری را که حدود یکصد سال پیش صاحب ششمین قانون اساسی جهان بوده است، بیست و یک روز به انفرادی انداخت و بعد ظرف «ده پانزده دقیقه» کار او را به حساب خود فیصله داد و برای جلوگیری از عواقب احتمالی به او «دستور» داد که: «... اگر کسی پرسید بگو به خاطر مشروبخواری و مستی گرفتند».

یاد آن مرد کبیر بخیر که گفته بود دستگاه اطلاعات بی اطلاع خطرناک‌تر از دشمن پا به رکاب نادنندان مسلح خارجی است. آن «برادران» حتی نمی‌دانستند که اگر طبق «دستور» آنان رفتار کنم، از گفتن عین ماجرا بدتر است، چرا که همه می‌دانند من اعتیادی ندارم و اصلاً مشروبی نمی‌خورم.

۳. اگر نوشته‌ام «آقای محسنی اژه‌ای... تلفن منزل خود را به من داد و گفت اگر کسی مزاحم شما شد با من تماس بگیرد» آن عده انگشت‌شمار از خود نپرسیدند که ایشان به علت نگرانی از چه مزاحمتی «در رحمت خویش» را به روی من گشاده است؟ مگر قرار بود مأموران امنیتی مثلاً واقعی برای جلوگیری از بعضی کارهای خود سرانه و... به سراغ من بیایند و راز «عالیجناب خاکستری» در همان ابتدای کار بازاری شود؟ آیا این اقدام آقای محسنی اژه‌ای و شماره تلفن ایشان می‌تواند قلب بیمار خواهر من را سالم کند و کابوس کسی را که هفت روز تمام در مرده‌شوی خانه تهران نشست و صورت هزاران مرده را برای یافتن من نگرست برطرف کند، آید...

۴. آقای گنجی شما در مقام اولین کسی که برای کشف رمز این قفل فرو بسته کمر بسته‌اید و اقدام به افشای ستمی کرده‌اید که بر نویسندگان کشور روا داشتند از احترام من و دیگران برخوردارید و نامتان چونان یاران دیگران در کشورهای بلاکشیده از دست عمل زور در تاریخ ادبیات سیاسی این مرز و بوم ثبت شده است. من نه تنها شما را «تکذیب» نمی‌کنم، بلکه در شمار نویسندگانی چون شتالینسکی می‌دانم. همان نویسنده و سیاسی‌نویسی که در چند سال اخیر دست به اقدامی مشابه شما زده و به ملت غافل و شنگول روس «تفهیم» کرده که «استالین کبیرشان» همان «معلم بزرگ همه دورانها» با کمک شرکای خود، سر دوهزار نفر از «ایستلیجتسیا»ی کشورش را به سنگ کوفته و سر به نیست کرده است.

او به نقل از استاد بازجویی روشنفکران و در توصیف حالات روحی و روانی یکی از نویسندگان بی‌گناهی که نمی‌دانست چرا به زندان انفرادی افتاده است و در

نتیجه پس از مدتی فکر و خیالهای عجیب و غریب به آستانه چرخه روانی گسام می‌نهد، می‌گوید:

«... بلافاصله پس از دستگیر شدنم دچار افکار مالیخولیایی شدم... من حتماً خطایی کرده‌ام و خود نمی‌دانم... کا.گ.ب حتماً بهتر از من می‌داند... هی با خودم می‌گفتم من مستحق همین هستم. آن‌گاه به دو نفر تقسیم شدم. نفر اول شروع کرد به جست‌وجوی گناهان نفر دوم و وقتی چیزی نیافت آن‌را جعل کرد. بازجویم با جدیت و مهارت کمک کرد و به یاری تنگاتنگ یکدیگر شروع به نوشتن کردند... زمانی که از عالم وهم بدر آمدم، بازجویان کار را تمام کرده بودند... آنان اعترافات را مهیا کرده و ویراسته بودند... آنک من همه چیز را امضا کردم...»

آقای گنجی بنویسید و باز هم بنویسید! چرا که هنوز قلب احمد میرعلایی به خاک سپرده نشده و در پزشکی قانونی است. بنویسید! تا شاید آن قلب سرگردان به درون سینه آن مرد فرزانه و مظلوم بازگردد و «شهرزاد» کوچک و چشم به راه او بتواند در عالم خیال با سر نهادن بر آن سینه رنجور و تصور شنیدن نغمه آن چشم بر هم نهد و خواب «ستاره‌ای دنباله‌دار» را ببیند و قصه‌های احمد را مرور کند.

فیزیک و متافیزیک*

دکتر احمد پورنجانی: نقطه آغاز این فعالیت هم برمی‌گردد به نقشی که اینها در دوره انتخابات ریاست جمهوری داشتند و نقش مهم سعید امامی و همکارانش در به هم زدن و یا تشدید تضادهای کاذب که عملاً بروز و ظهور آن‌را در جاهای مختلف دیدیم. این نشان می‌دهد که اینها قتل‌های فیزیکی‌شان را گذاشتند برای بعد از انتخابات و قتل‌های "متافیزیکی" را قبل از انتخابات انجام دادند. به نظر من ریشه‌یابی این قضیه این بود که دارم تحلیل می‌کنم. ریشه‌یابی مثلاً آن نواری که برای آقای خاتمی درست کردند و درست شد، پرونده‌ای است مفتوح یا بعضی از برنامه‌سازی‌هایی که حال مثلاً... [سؤال خبرنگار] هویت؟ [پاسخ] بله، هویت. و در همان زمان که من در سیما بودم مخالفت کردم و در حوزه دیگری تولید شد.

انتخاب، ۱۳۷۸/۵/۳۱

جناب آقای دکتر پورنجانی معاون اسبق وزارت اطلاعات و قائم مقام سابق سازمان صدا و سیما به عنوان یک شخصیت مطلع و موثق فعالیت‌های «محفل اطلاعاتی» را به «فیزیکی» و «متافیزیکی» تقسیم کرده و بر نکات بسیار مهمی انگشت گذاشته‌اند.

۱. فعالیت‌های متافیزیکی

به‌راه انداختن کارناوال شادی و تهیه فیلم از آن علیه آقای خاتمی، تهیه برنامه هویت، بولتن سازی و...

درباره برنامه هویت در مقاله «هویت، کیهان و سعید امامی» و درباره کارناوال

شادی در مقاله «کیهان، سعید امامی و فتنه خاتمی» اندکی سخن گفته و به یاری حق در آینده زوایای پنهان آن دو برنامه را تا حدود زیادی شفاف خواهیم کرد.

اما در خصوص بولتن سازی، آقای پورنجاتی نکته مهمی را گوشزد کرده‌اند: «موج بولتن سازی و سرویس دهی اطلاعاتی و [به اجاهای مختلف و مؤثر و در مرحله‌ای سوار سلیقه‌ها شدن بعد سلیقه سازی کردن که آدم گاهی اوقات می‌دید که مسائلی پیش می‌آید که با هیچ معیار و میزان دینی، عرفی، قانونی و اخلاقی نمی‌سازد، بعد که برمی‌گردد خب ریشه‌اش یک تحلیل بوده است و این تحلیل نتیجه بولتن نبوده [بوده] و حالا معلوم می‌شود که در حوزه سعید اسلامی تولید شده است».

سعید امامی در «هرم قدرت» تمام همت خویش را مصروف شناسایی «سلیقه‌ها» می‌کرد تا در مرحله میانی «سوار سلیقه‌ها» شود و در مرحله پایانی با «سلیقه سازی» راه قتل و جنایت را هموار نماید. برنامه «هویت» متعلق به مرحله «سلیقه سازی» است. گفته می‌شود سعید امامی کتابی (بولتنی؟) به نام «...» تهیه کرده که دقیقاً به مرحله «سلیقه سازی» تعلق دارد. سخنرانی سعید امامی تحت عنوان «ابعاد اطلاعاتی-امنیتی تهاجم فرهنگی» در سمینار... در جهت «سلیقه سازی» صورت گرفت. اینک که خیانت سعید امامی به نظام و مردم بر همگان روشن و ارتباط وی با بیگانگان بر دادسرای نظامی مکشوف شده است، آیا بهتر نیست برای روشن شدن حقیقت و عدم تکرار چنان فجایعی بولتنهایی که توسط سعید امامی در طی ۸ سال معاونت امنیتی تهیه می‌شد، انتشار یابد تا «شفافیت» و «علنیت» در جامعه بسط یابد و ارباب معرفت با نقد روشهای امثال سعید امامی بر آگاهی عمومی بیفزایند تا دیگر کسی «غریب» گریه‌های نمازخوان را نخورد؟

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
ای کبک خوشخرام کجا می‌روی بایست غرقه نشو که گریه عابد نماز کرد
متأسفانه هرگونه اقدامی جهت دستیابی به سخنرانیهای سعید امامی با دیوار بلند چین روبرو می‌شود و گویی کسانی آگاهانه در صدد نابودی سخنان و نوشته‌ها و عکسهای سعید امامی‌اند.

۲. فعالیت‌های فیزیکی

به‌دوره افکندن نویسندگان، آدم‌ربایی، حبس در خانه‌های امن و قتل‌های زنجیره‌ای و...

آقای پورنجانی می‌گویند: «همین‌که اینها در قضیه قتلها آن‌قدر احساس امنیت کردند که به‌این اقدام کم‌سابقه — حالا لاقفل در جامعه ما — دست بزنند و پی در پی آن‌را تکرار کنند، این نشان می‌دهد که احساس نوعی پشت‌گرمی تئوریک و نظری داشته‌اند یعنی حس می‌کردند به‌هر حال به‌خاطر موقعیت فکری و اعتقادی، سیاسی این سوژه‌ها یک غده‌ای حتماً از این قضیه حمایت کرده و دفاع کنند. بنابراین معلوم می‌شود که یک بستر فکری و اعتقادی در بطن جامعه می‌دیدند».

قتلهای زنجیره‌ای: «پی در پی» دگراندیشان و دگرباشان به‌دلیل «احساس امنیت» بود. «احساس امنیت» از «پشت‌گرمی تئوریک و نظری» ناشی می‌شد. ۸ سال معاونت سعید امامی و مرگهای مشکوکی که توسط فلاحیان پیگیری و به‌پرسش گرفته نمی‌شد، در «محفل اطلاعاتی» احساس امنیت ایجاد می‌کرد. از سوی دیگر این «پشت‌گرمی تئوریک و نظری» که مقتولان چند «ضد انقلاب» «ناصبی»، «مرتد» و... هستند نیز وجود داشت و این اندیشه که «اهانت به‌مقدسات اسلامی حکمش اعدام است و در جایی که تشکیل دادگاه برای چنین فردی میر نباشد، هر فرد مسلمانی موظف است شخصاً اقدام کند... مردمی اگر با دلایل قطعی به‌ایشان ثابت شد که توطئه‌ای علیه نظام اسلامی در کار است، می‌خواهند این نظام را براندازند، دیگران به‌هر دلیل توجه ندارند یا به‌صلاح خود نمی‌دانند، اگر مردم قطع پیدا کردند خودشان باید اقدام کنند. این هم از مواردی است که توسل به‌خشونت جایز است».

۳. امنیت ملی

در سخنان قابل‌تقدیر آقای پورنجانی جای یک نکته اساسی خالی است؛ «محفل اطلاعاتی» اعمالی مرتکب شده که «امنیت ملی» ما را به‌طور جدی با خطر مواجه کرده است. به‌گمان ما نه‌تنها دادرسی نظامی، که «شورای امنیت ملی» می‌بایست در این خصوص از آقای فلاحیان توضیح بخواهد. نمی‌توان حیات و سرنوشت یک ملت و تمدن را به‌اقدامات دیوانه‌وار «ناریکخانه اشباح جنایتکاران» گره زد.

شرط حضور در عرصه سیاست*

نگاه نافذ و دوراندیش امام بر این نکته تأکید گذارد که ورود سیاست به سپاه و نیروهای انتظامی همانند تزریق مواد مخدر به انسان سالم است. لذا با فرمان حضرت امام آنها که می‌خواستند در عرصه سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران فعالیت کنند، عمدتاً نیروهای چپ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، سپاه را ترک کردند. اما برخی از عناصر فعال جناح راست سازمان در سپاه باقی ماندند و به فعالیت سیاسی ادامه دادند. این مسئله و برخی مسائل دیگر، در پایان سال ۱۳۶۴ به تشنجاتی منجر شد که سرانجام با حکم حضرت امام پایان یافت. آقای محسن رضایی، فرمانده وقت سپاه که حوادث آن سالها و اعتراضات برحق برادران را به یاد دارند، وقتی تصمیم گرفت وارد عرصه سیاست شود و به عنوان یکی از بازیگران اصلی ایفای نقش کند، با استعفای شجاعانه و صادقانه سپاه را ترک کرد و طی دو سال اخیر به طور شفاف و علنی در این میدان فعال است. متأسفانه باید به صراحت تمام گفت که برخلاف نظر و حکم حضرت امام چند تن از عناصر «ستاد نشین» غیر عملیاتی در این سالها همچنان در سپاه باقی و در عرصه سیاسی فعال ماندند. جماعتی که به گفته برادران لشکریهای عملیاتی در روزهای خون و آتش به جای حضور در جبهه‌ها در قرارگاههای ناکتیک به فکر آرایش سیاسی جامعه و تأثیرگذاری بر آن بودند. این نوشتار نه تنها در صدد نفی فعالیت سیاسی نیست که حضور علنی و شفاف در عرصه سیاست را ارج می‌نهد. اما طبیعی است که نه مسؤولین کشور و نه مردم نمی‌پذیرند کسانی بدون شناسنامه در عرصه سیاست فعال باشند، اما وقتی از آنها انتقاد شد، انتقاد از فعالیت غیر قانونی‌شان را، حمله به سپاه محسوب نمایند. سپاه به ملت ایران تعلق دارد. مردم ایران هیچ‌گاه رشادتها و دلاوریهای قهرمانان سپاه را فراموش نخواهند کرد، اما هر کس می‌خواهد در سیاست مؤثر باشد، می‌تواند شفاف و بی‌ایهام در آن گام گذارد.

مجلس خبرگان و اعتبارنامه علی فلاحیان*

امام خمینی: از نمایندگان مجلس شورای اسلامی در این عصر و عصرهای آینده می‌خواهم که اگر خدای نخواستۀ عناصر منحرفی با دسیسه و بازی سیاسی و کالت خود را به مردم تحمیل نمودند، مجلس اعتبارنامه آنان را رد کنند و نگذارند حتی یک عنصر خرابکار وابسته به مجلس راه یابد... و در انتخاب خبرگان برای تعیین شورای رهبری یا رهبر توجه کنند که اگر مسامحه نمایند و خبرگان را روی موازین شرعیه و قانون انتخاب نکنند چه‌بسا اگر خساراتی به اسلام و کشور وارد شود که جبران‌پذیر نباشد و در این صورت همه در پیشگاه خداوند متعال مؤول می‌باشند.

وصیت‌نامه سیاسی-الهی امام

طی روزهای ۱۵ و ۱۶ شهریورماه نشست فوق‌العاده مجلس خبرگان رهبری در شهر مشهد برگزار خواهد شد. وزرای اطلاعات اول و دوم و سوم اینک عضو مجلس خبرگانند. پرونده قتل‌های زنجره‌ای، به‌عنوان مهمترین پرونده ملی، همچنان از سوی رهبران نظام و کلیه شهروندان دنبال می‌شود. اینک تمامی ذهن‌ها معطوف به علی فلاحیان است و نامبرده تاکنون به هیچ‌یک از پرسش‌های اندیشه‌سوز و اساسی شهروندان و نه‌نگان پاسخ نگفته و نباید گمان برد با «سکوت» و روشن کردن «چراغ» می‌توان مسئله را مشمول مرور زمان و فراموشی کرد.

۱. رسیدگی به مسئله قتل‌های زنجره‌ای جزء وظایف مجلس خبرگان نیست و نمی‌توان از آن مجلس درخواست کرد این موضوع را در دستور کار نشست فوق‌العاده خود قرار دهد. اما همان‌طور که امام راحل فرموده‌اند، اگر نماینده‌ای از

روی مسامحه انتخاب شده باشد می تواند خسارت جبران ناپذیری به اسلام و کشور وارد کند.

۲. در زمان رأی اعتماد آقای فلاحیان خطرات انتخاب ایشان به مجلس گوشزد شد اما متأسفانه نامبرده با کمترین رأی اعتماد به وزارت اطلاعات انتخاب و در طول هشت سال وزارت با «ریک بالا» و «پمپاژ کامپی و فعالیت های اقتصادی نامرئی»^۱ مشکلاتی آفرید که نظام و کشور تا سالیان دور باید هزینه های سنگین آن را بپردازند و عواقب و پیامدهای داخلی و بین المللی آن را کاهش دهند و زخم های چرکین را درمان کنند.

۳. وجود آقای فلاحیان در مجلس خبرگان یک «مسامحه» بزرگ است، مجلس خبرگان، با توجه به حضور وزیر اطلاعات قبل و بعد از فلاحیان، می تواند درباره اعتبارنامه وی به بحث و گفت و گو بپردازد و از وی بخواهد در آن جا به پرسش های اساسی پاسخ دهد.

۴. برآستی وقتی شورای نگهبان با کمترین بهانه ای با توسل به نظارت استصوابی صلاحیت کاندیداها را برای نمایندگی مجلس شورای اسلامی رد می کند؛ چرا در خصوص آقای فلاحیان با وجود پرسش های فراوان مسامحه به خرج داد؟ آیا نمایندگی مجلس خبرگان رهبری مهم تر از نمایندگی مجلس شورای اسلامی نیست؟

۵. هیئت رئیسه مجلس خبرگان توان آن را دارند که اعتبارنامه فلاحیان را در دستور کار خبرگان قرار دهند. رد عضویت فلاحیان در مجلس خبرگان رهبری پاسخی عادلانه به مطالبه ای اجتماعی است که شهروندان را خشنود خواهد کرد.

۱. اکبر گنجی، «ریک بالا» و «پمپاژ انگیزه های دینی»، خوداد، ۱۳۷۸/۵/۲۷.

پاسخ دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری*

به یادداشت «مجلس خبرگان و اعتبارنامه علی فلاحیان»

۱. قتل‌های زنجیره‌ای از نظر مجلس خبرگان رهبری یک عمل زشت است و ما نیز مانند دیگران، جداً خواستار شناسایی و تعقیب و مجازات تمام عاملان آن از سوی مراجع قضایی هستیم.

۲. تشخیص صحت و سقم نسبت‌هایی که به افراد داده می‌شود، در صلاحیت دستگاه قضایی است.

۳. تأیید صلاحیت نامزدها و انتخابات مجلس خبرگان رهبری، بر عهده شورای نگهبان است و مجلس خبرگان در این باره دخالتی ندارد.

مجلس خبرگان مانند مجلس شورای اسلامی نیست تا اعتبارنامه نمایندگان را تأیید یا رد کند، بلکه هرگاه شورای نگهبان انتخاب شدن فردی را تأیید کرد، او نماینده مجلس خبرگان رهبری خواهد بود.

از مدیر محترم روزنامه خرداد انتظار می‌رفت نسبت به شخصی که سالها در پست‌های مهم در خدمت نظام بوده و از طریق قانونی به نمایندگی مجلس خبرگان رهبری انتخاب شده است اخلاق اسلامی را رعایت می‌کرد.

تاوان سنگین پروژه توسعه سیاسی*

۱. نگاهی گذرا به رویدادهای نیمه اول سال جاری تا حدودی دورنمای حوادث احتمالی نیمه دوم سال را روشن می‌کند.

الف. زندان: طی نیمه اول سال کدیور و کرباسچی و شکری روانه زندان شدند. ب. مطبوعات: ابتدا روزنامه زن به اتهامی مشابه دو نشریه جناح راست توقیف شد. پس از آن روزنامه سلام به اتهام انتشار بخشی از نامه سعید اسلامی به مدت پنج سال تعطیل گردید و اینک روزنامه نشاط برخلاف قانون «توقیف» می‌شود.

«زن» باید خانه نشین شود، «سلام» از میان آدمیان رخت بر بندد و جامعه از «نشاط» خالی شود. «خرداد» که یادآور «نه» بزرگ ۱۳۷۶ است قابل تحمل نیست و «صبح امروز» که «شب پس‌پریروز» قتل‌های زنجیره‌ای تاریکخانه اشباح را برملا کرد باید به بایگانی تاریخ سپرده شود. قانون مطبوعات اصلاح شد تا راه تک‌صدایی شدن جامعه را باز کند.

ج. استیضاح: عطاءالله مهاجرانی توسط جناح راست استیضاح شد تا «بساط تاهل و مدارا» برچیده شود و در واقع برنامه انتخاباتی خاتمی که توسط ۷۵ درصد مردم تأیید گردید به محاکمه کشیده شد.

د. خودکشی: در پرونده مهم و ملی قتل‌های زنجیره‌ای سعید امامی به محض شروع به اعترافات خودکشی کرد تا «شاه کلید» و اعضای تاریکخانه اشباح در امان بمانند.

ه. سرکوب دانشگاه: در یک شب گرم تابستانی خوابگاه دانشگاه تهران را به خاک و خون کشیدند تا جنبش دانشجویی بداند مطالبات سیاسی اجتماعی و صنفی چه پیامدهایی به دنبال دارد.

و. توریزه کردن خشونت: تئوریه‌های خشونت به‌صراحت تمام طی شش ماه گذشته از تریبونهای رسمی مجوز قتل صادر و اعلام کردند که اگر «قطع» حاصل شد می‌توان بدون تشکیل دادگاه مخالفان را به‌قتل رساند.

ز. نظارت استصوابی: با نادیده گرفتن کمیته مشترک (دولت، مجلس، شورای نگهبان) و زیر پانهادن وعده‌ها، نظارت استصوابی توسط راست تصویب شد تا رقبا با ظاهری قانونی از عرصه سیاسی حذف شوند.

۲. مجلس ششم: قرار است مردم ایران زمین در پایان بهمن ماه درباره کاندیداها داوری کنند و نمایندگان خود را به مجلس بفرستند. تمامت‌خواهان بر آنند که در شرایط «امن» و با وجود «مطبوعات دگراندیش»، مجلس دوم خردادی فراهم خواهد آمد که پروژه توسعه سیاسی را از طریق تصویب قوانین لازم و حذف قوانین معارض، مستحکم و استوار به‌پیش خواهد برد و «مردم‌سالاری» و «آزادیخواهی» و «حقوق بشر» را بسط خواهد داد و اکراه را از سر دینداری برخواهد داشت و راه استفاده ابزاری از دین و مقدسات برای قدرت‌طلبی و ثروت‌اندوزی را مسدود خواهد کرد.

لذا «نامن کردن جامعه» از طریق بحران‌آفرینی دائمی، بهانه‌تراشی برای حبس دگراندیشان و بستن مطبوعات، سرکوب جنبش دانش‌جویی، حذف چهره‌های شاخص از عرصه سیاسی و... از اهداف عاجل تمامت‌خواهان است. تمامت‌خواهان درصدد آنند که پنج ماه آینده را تماماً در شرایط ۲۵ الی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نگاه دارند.

۳. شفافیت و علنی: خوشبختانه رفته‌رفته عرصه سیاسی ایران روشن و شفاف می‌شود و نیات و اغراض از پرده درآمده و نقاب از رخ برمی‌دارند. اگر تا دیروز قتل‌های زنجیره‌ای با هدایت تاریکخانه اشباح صورت می‌گرفت، امروز به‌طور علنی و شفاف گفته می‌شود «اگر مردم قطع پیدا کردند» «توطئه‌ای در کار است، می‌خواهند این نظام را براندازند» بدون دادگاه می‌توانند متهمان را به‌قتل برسانند. با این «مجوز» دورنمای شش ماه آینده و احتمالات متصور تا حدودی قابل تخمین است. اما جبهه دوم خرداد با نفی کامل خشونت و پذیرش عقلانیت تمام‌عیار و دفاع از برابری حقوقی کلیه شهروندان و آزادی بیان و دوری از میادین فیزیکی، تعیین سرنوشت را به مردم واگذار می‌کند تا آنان تکلیف نهایی را در ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ روشن کنند.

مردم دیندار ایران زمین به هیچ فرد و گروهی اجازه نخواهند داد تا برگنبد شریعت بیرق خشونت نصب کنند. تبلیغ دین و دعوت به دینداری مهمتر از آن است که به دست خشونت طلبان سپرده شود و با قتل و جنایت، هیچ کس دیندار نمی شود. فهم اخلاقی و عرفانی و عاشقانه از دین نیاز امروز و فردای مردم حق طلب ماست. اداره جامعه نیز به عقلانیت و رحمت نیاز دارد نه ارباب و وحشت. درخت جبهه انحصار تاکنون میوه هایی جز سعید امامی، گروه های فشار، ایدئولوژی بگیر و ببند و... را به بار نیاورده است. میزان رأی مردم است که آن را در بهمن ۱۳۷۸ بیان خواهد کرد.

چراغ خشونت*

حکم: هر کس قطع و یقین پیدا کرد که فردی به مقدسات توهین کرده و یا در صدد براندازی نظام جمهوری اسلامی است و از راههای قانونی و دادگاه نمی‌توان به جایی رسید می‌تواند آن فرد را به قتل برساند.

مدعی: من قطع و یقین دارم که آقای «چراغ» با تنوریزه کردن خشونت و قرائت خشونت‌آمیز از پیام دلنواز پیامبر رحمت نه تنها به مقدسات (وحی) توهین می‌کند که با بدبین کردن مردم و خصوصاً نسل جوان به دین و حکومت دینی، زمینه زوال دینداری و براندازی نظام را مهیا می‌سازد.

پرسش: آیا مدعی بر اساس «قطع و یقین» خویش می‌تواند آقای «چراغ» را به قتل برساند؟ یا این‌که باید ضمن نقد قرائت خشونت‌آمیز از دین، ادله و شواهد مستند خویش را در دادگاه صالح قانونی طرح کند تا دادگاه به اتهامات رسیدگی و متهم را مجازات یا تبرئه کند؟

نظم و حکومت: برای اثبات ضرورت حکومت، ابتدا اغتشاش، هرج و مرج، آشوب، درنده‌خویی و... نفی و مزایای «نظم» و «امنیت» احصا می‌شود. در مرحله بعد گفته می‌شود که نظم به «ناظم» و امنیت به امنیه و رفع تعارض به قانون و قاضی نیازمند است. و بر این مبنا شهروندان بر اساس یک میثاق ملی یا قرارداد اجتماعی (قانون اساسی) یک ساختار سیاسی را برای برقراری نظم و امنیت و آبادانی دنیا تعیین می‌کنند.

اگر پس از طی تمام این مراحل آقای «چراغ» به رعایا اجازه دهد تا هر کس را خود با قطع و یقین مجرم تشخیص دادند به قتل برسانند، پس چه نیازی به حکومت وجود دارد؟

دولت و خشونت: در دوران مدرن فقط و فقط دولت حق استفاده مشروع از خشونت در چارچوب قانون را دارد. در تصویب قوانین نیز اصل رعایت حقوق بشر، به رسمیت شناختن دگراندیشی و دگرباشی، قبول آزادی افکار و گفتار و نوشتار است. دولت البته به تروریستهای اسلحه به دست، شاخه گل اهدا نمی‌کند. اما هیچ‌کس را به خاطر دگراندیشی و قرائت متفاوت از دین مجازات نمی‌کند.

فلسفه و ایدئولوژی: آدم عاقل به نتایج منطقی و پیامدهای عملی سخن خویش می‌اندیشد. فیلسوفی و عقل‌ورزی با نفی تمام‌عیار خشونت امکان‌پذیر است. اثبات عقلانیت امکان‌پذیر نیست. لذا پذیرش «رویکرد عقلانی» پس از نفی خشونت آغاز می‌شود. آن‌که خشونت را «توجیه» می‌کند از جاده «فلسفه» خارج و وارد کج‌راهه «ایدئولوژی» شده است.

موضع وزارت اطلاعات و قوه قضائیه*

آقای روح‌الله حسینیان چندی پیش طی یک سخنرانی جنجال‌برانگیز ضمن القای یک سناریوی بلادلیل، اتهام‌ها و اهانت‌های بی‌شماری را به ریاست محترم جمهوری، وزارت اطلاعات، قوه قضائیه، بازجویان وزارت اطلاعات، چند تن از وزرا، مجمع روحانیون مبارز، جبهه دوم خرداد، چند تن از روحانیون و... وارد کرده و سخنانی بر زبان رانده‌اند که قطعاً برخلاف منافع و امنیت ملی کشور است.

نوار این سخنرانی به‌نوشته یکی از روزنامه‌ها در سطح وسیع در کشور توزیع شده است و روزنامه مذکور سکوت جبهه دوم خرداد را دال به صحت و صدق سناریو و اتهام‌های حسینیان گرفته است.

ما نیز به‌عنوان شهروندان این جمهوری آن سخنرانی را شنیده‌ایم و نوار آن را در اختیار داریم. اما پاسخ به آن اتهام‌ها و اهانت‌ها را تاکنون به مصلحت عمومی ندانسته و به دلیل رعایت امنیت ملی در مقابل آن سکوت اختیار کردیم. ما اینک که آن سخنرانی در سطح وسیع پخش شده و برخی از روزنامه‌های وابسته به برخی از مراکز قدرت این سکوت هوشیارانه را بر معانی غیر واقعی حمل کرده‌اند، مجبور به تأکید بر چند نکته‌ایم:

۱. وزارت اطلاعات و قوه قضائیه می‌بایست به‌طور شفاف و علنی موضع خود را درباره سناریو و اتهام‌های آقای حسینیان روشن کنند.

۲. دادگاه ویژه روحانیت که آقای محسن کدیور را به دلیل ایراد یک سخنرانی به ۱۸ ماه زندان محکوم کرده است، نه تنها در مقابل سخنرانی آقای حسینیان سکوت کرد، بلکه بنابر مدعای نامبرده پرونده برخی از افراد را در اختیار ایشان گذارده تا از آنها برای سخنرانی خود استفاده نماید.

۳. سخنرانی آقای حسینان مثبت این نکته است که نامبرده به پرونده‌های وزارت اطلاعات، دادگاه ویژه روحانیت، دادرای نظامی و... دسترسی دارد و هر وقت اراده کند هر پرونده‌ای در اختیار نامبرده قرار می‌گیرد. چه مجوزی چنین امکانی را برای ایشان فراهم می‌آورد؟

۴. «سکوت مسئولانه» جبهه دوم خرداد ممکن است تا چند روز دیگر، به‌منظور اعلام نظر رسمی قوه قضائیه و وزارت اطلاعات، ادامه یابد؛ اما قطعاً شریعت و فضیلت و سیاست و مصلحت اجازه نمی‌دهد که در مقابل «نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان و اضرار به غیر» ساکت ماند و پرده از برنامه جدید برنداشت.

مسئله جاسوسان اسرائیل و منافع ملی ایران*

جمهوری اسلامی: شما اشاره‌ای داشتید به جاسوسها - اخیراً مسئله ۱۳ جاسوس دستگیر شده در استان فارس، بحث روز است. آخرین اطلاعات در این باره چیست.

رهبر پور: آنچه من می‌توانم بگویم این است که جاسوس بودن این افراد محرز است و در آن هیچ تردیدی نیست و اسناد و مدارک قوی و کافی برای دادگاه وجود دارد. اما چون این جرم در حوزه قضایی فارس اتفاق افتاده، رسیدگی در همان حوزه انجام می‌شود.

جمهوری اسلامی: گفته می‌شود گروهی از طرف ریاست جمهوری اسلامی برای بررسی این موضوع تشکیل شده، آیا اطلاعاتی در این خصوص دارید؟

رهبر پور: تا آنجا که من می‌دانم اطلاعات ارسالی از سوی دادگاه انقلاب فارس همه مسؤولان را قانع کرده و در احراز مجرمیت متهمان جای بحث نیست.

جمهوری اسلامی، ۱۳۷۸/۶/۲۱

۱. تعارض منافع ملی ایران و اسرائیل امری غیر قابل انکار است. بهبود و گسترش روابط ایران با جهان عرب و غرب برای اسرائیل پیامدهای نامقبولی به دنبال دارد. لذا اسرائیل طی دو دهه گذشته از هیچ راهی که بتواند بر شکاف ایران و جهان غرب و عرب بیفزاید کوتاهی نکرده و تداوم جنگ ایران و عراق و رویارویی مستقیم ایران و امریکا جزء اولویتهای سیاست خارجی اسرائیل بوده است.

۲. «مسئله ۱۳ جاسوس» دستگیر شده بهانه جدیدی به دست حکام تل‌آویو داده تا از طریق آن نه تنها سیاست تش‌زدایی و گفت‌وگوی تمدنهای خاتمی را از حیث انتفاع

خارج کنند بلکه بر فشار بین‌المللی دولتها و سازمانهای حقوق بشر بر ایران بیفزایند. درست است که جاسوسی امری رایج در عرصه روابط بین‌الملل است، اما هیچ فرد، گروه یا کشوری در دنیا حاضر نیست به‌طور شفاف و علنی از جاسوسان دفاع کند. دیپلماتی که در کشور میزبان جاسوسی می‌کند، به‌دلیل رفتار خلاف شئون دیپلماتیک از کشور میزبان اخراج می‌گردد، اما فرد یا گروهی که علیه کشور خویش و به‌نفع کشور بیگانه جاسوسی می‌کند به‌جرم خیانت محاکمه و مجازات می‌شود و این امر نه تنها هیچ منافاتی با حقوق بشر و حقوق شهروندی ندارد بلکه ضامن «امنیت ملی» و «منافع ملی» هر کشوری است.

۳. آقای رهبرپور می‌گویند: «جاسوس بودن این افراد محرز است و در آن هیچ تردیدی نیست و اسناد و مدارک قوی و کافی برای دادگاه وجود دارد... اطلاعات ارسالی از سوی دادگاه انقلاب فارس همه مسؤولان را قانع کرده و در احراز مجرمیت متهمان جای بحث نیست».

یعنی «ارتباطهای» جاسوسان شناسایی شده و «ابزار و ادوات» جاسوسی به‌دست آمده است و لذا دادگاه می‌تواند در اسرع وقت تشکیل و متهمان را بر اساس قانون مجازات اسلامی محاکمه و مجازات کند.

۴. پرسش مهم و اساسی آن است که چرا قوه قضائیه در خصوص محاکمه جاسوسان اقدامی صورت نمی‌دهد و آن‌همه تعلل و فرسایش زمان برای تأمین چه اهدافی است؟ قوه قضائیه وظیفه دارد که به‌دور از سیاست و با رعایت عدالت به‌پرونده‌ها رسیدگی کند. اما اگر، با تشخیص شورای امنیت ملی، «منافع ملی» ما ایجاب کند که رسیدگی به‌این پرونده تا مدتی به‌تعویق افتد امری قابل قبول است.

آیا شورای امنیت ملی چنین دیدگاهی دارد و آن‌را در جهت مصالح ملی ما می‌بیند؟ کدام مصلحت چنان رویکردی را توجیه می‌کند؟ آیا هیچ‌یک از کارشناسان و نخبگان و گروههای سیاسی توان تشخیص چنان مصالحی را ندارد که تاکنون حتی یک یادداشت در توجیه چنین رویکردی نگاشته نشده است؟

به‌گمان ما «منافع ملی» ایران ایجاب می‌نماید که جاسوسان در اسرع وقت و در کوتاه‌ترین زمان ممکن به‌دادگاه سپرده شوند و محاکمه آنان آغاز گردد. هیچ دولت و ملتی نمی‌تواند ما را به‌دلیل محاکمه و مجازات جاسوسان محکوم کند. اما مکتوت گذاردن «مسئله» به‌پرمشهای فراوانی دامن خواهد زد و بر شبهات خواهد افزود.

پرستشها و شبهاتی که موضع نظام جمهوری اسلامی را در سطح بین‌المللی تضعیف و روابط دوجانبه را تیره خواهد کرد.

ملتی که روابط استعماری را تجربه کرده و دست بیگانگان را از کشور کوتاه کرده است، به هیچ بیگانه‌پرستی اجازه نمی‌دهد تا اسرار کشور را در اختیار دول خارجی، آن هم اسرائیل، قرار دهد. اما مرور زمان بر پرستشها و شبهات داخلی هم خواهد افزود و شهروندان را به این فکر خواهد انداخت که نکند این «مسئله» هم حربه‌ای در دست... است تا از آن...

عالیجناب خاکستری*

نگاهی به سخنان اخیر روح‌الله حسینیان

روح‌الله حسینیان: «نکته مهمی که در بازجویی آقای موسوی مطرح کرده است... عین عبارت است که من حفظ کرده‌ام. ایشان می‌گویند که تحلیل ما از اوضاع جاری روز این بود که آقای خامنه‌ای غیر از امام است و آقای خاتمی هم به دلیل اینکه ۲۰ میلیون رأی آورده و ۲۰ میلیون پشتیبان دارد قدرتش بیشتر از بنی‌صدر است و ما این قتلها را مرتکب می‌شویم و به گردن آقای خامنه‌ای می‌اندازیم و جنگ بین این دو منجر به شکست آقای خامنه‌ای در مقابل آقای خاتمی خواهد شد... سعید اسلامی به احتمال خیلی زیاد در جریان این قتلها بوده چون سعید اسلامی واقعاً اعتقادش این بود که مخالفین جمهوری اسلامی باید از دم تیغ گذرانده بشوند و در این زمینه‌ها هم تجربه داشت. به هر حال کسی بود که مسؤول امنیت کشور بوده، مسؤول امنیت وزارت اطلاعات بوده، شاید صدها عملیات برون مرزی در رابطه با منافقین [داشت]... خیلی عملیات داشت و اعتقادش هم همین بود. قبلاً هم به هر حال مسؤول این پرونده‌ها بود. این آقای سعید اسلامی معاون امنیت بود و مسؤول این پرونده‌ها بود. احتمال زیاد از تجربیاتش یا مسائل دیگری هم استفاده کرده باشد». یکی از ادعاهای مضحک و جناحی در تحلیل مسئله قتل‌های زنجیره‌ای آن است که قتلها با انگیزه ایجاد اختلاف و درگیری بین مقام رهبری و ریاست جمهوری (آقای خاتمی) صورت می‌گرفت تا خاتمی به پشتوانه آراء بیست میلیونی مقام رهبری را کنار بگذارد و خود بر جای ایشان تکیه زند. این ادعا به دلایل عدیده باطل است: ۱. قتل‌های سال ۱۳۷۷: پیروز دوانی در سوم شهریور ۱۳۷۷ مفقود و در پایان شهریور به قتل رسید. به دنبال آن مجید شریف، داریوش فروهر و همسرش، محمد

جعفر پوینده و محمد مختاری به قتل می‌رسند. قتل چند «ناصبی»، «مرتد» و «ضد انقلاب» چگونه و به چه دلیلی می‌توانست میان مقام رهبری و آقای خاتمی شکاف و اختلاف ایجاد کند؟ تنها راه به ظاهر ممکن منسوب کردن قتل‌های سال ۱۳۷۷ به رهبری بود. اما به سه دلیل این اقدام غیر عملی بود.

الف. پشتیبانی قاطع و پایدار مقام رهبری از آقای خاتمی برای کشف هویت جنایتکاران و علل و انگیزه این پروژه. آقای حسینیان در همین سخنرانی می‌گویند آقای نیازی در پاسخ پرسش من گفت: «مقام معظم رهبری فرمودند که آقای خاتمی مطمئن بشوند... اطمینان آقای خاتمی جلب بشود».

ب. محفل اطلاعاتی نه تنها قتل‌ها را به مقام رهبری یا سپاه منسوب نکرد بلکه از طریق بخش رسانه‌ای‌اش به ترتیب آن‌را به گردن سازمان سیا، رفقای داریوش فروهر و باند سید مهدی هاشمی انداخت.

ج. آقای روح‌الله حسینیان می‌گوید: «بعد از اینکه ماجرای قتل‌ها به اوج خود رسید، خود آقای موسوی رفت به دفتر رئیس جمهور و گفت که این قتل‌ها توسط من انجام شده و کشفی هم اصلاً در کار نبود. خود ایشان رفتند گفتند حتی دوسه روز ایشان را تحویل نمی‌گرفتند و می‌گفتند دروغ است».

بر مبنای تحلیل حسینیان، موسوی (کاظمی) نباید به انجام قتل‌ها اعتراف کند بلکه می‌بایست قتل‌ها را به گردن مقام رهبری ببندازد تا تحلیل و سناریوی حسینیان درست از آب درآید.

۲. قتل‌های قبل از خرداد ۱۳۷۶: شاید بتوان از راه‌های بسیار بعید چنین سناریویی برای قتل‌های پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ جعل کرد، اما دهها قتل و جنایت قبل از دوم خرداد ۱۳۷۶ با چه انگیزه و هدفی به وسیله تاریکخانه اشباح طراحی و توسط محفل اطلاعاتی به اجرا درآمد؟ زمانی که خاتمی به دلیل در پیش گرفتن سیاست‌های عقلایی و دفاع از آزادی و تنوع و تکثر و گفت‌وگو و تبادل و تضارب آراء به عنوان پست‌ساز تهاجم فرهنگی مجبور به ترک عرصه سیاست شد و در گوشه کتابخانه ملی، کتاب می‌خواند و تحقیق می‌کرد؛ قتل‌ها با چه انگیزه و هدفی صورت می‌گرفت؟ در آن زمان که خاتمی مشروعیت ۲۰ میلیون مردم ایران‌زمین را ذخیره نداشت و ایجاد شکاف بین خاتمی و مقام رهبری برای سرنگونی رهبری واجد مبنا و معنا نبود؟

آقای حسینان در همین سخنرانی اعتراف می‌کنند «سعید امامی» واقعاً اعتقادش این بود که «مخالفین جمهوری اسلامی باید از دم تیغ گذرانده شوند و در این زمینه‌ها تجربه داشت».

اینک به چند تجربه از دم تیغ گذراندن سعید امامی اشاره می‌کنیم:

الف. سعیدی سیرجانی: در تاریخ ۱۳۷۲/۱۲/۲۳ توسط محفل اطلاعاتی بازداشت و در تاریخ ۱۳۷۳/۹/۶ در یکی از خانه‌های امن سعید امامی به قتل می‌رسد. پس از قتل فروهر و همسرش یکی از پرسنل وزارت اطلاعات که شاهد چگونگی به قتل رسیدن سعیدی سیرجانی توسط سعید امامی بوده است کل ماجرا با جزئیات آن را با یکی از نمایندگان مقام رهبری در میان می‌گذارد و آن روحانی محترم نیز ماجرا را با مقام رهبری و به امر ایشان با کمیته تحقیق در میان می‌گذارد.

سعید امامی به شهادت یک روحانی جلیل‌القدر دیگر در جلسه شورای استان یکی از استانها پس از قتل سعیدی سیرجانی «تلنگر سفتی» را که بر وی وارد کرد، قهرمانانه شرح داده است.

ب. مهندس برازنده: در تاریخ ۱۳۷۳/۱۰/۱۵ در مشهد مفقود و در ۱۳۷۳/۱۰/۱۶ جنازه وی در نزدیکی وکیل‌آباد کشف شد.

ج. احمد میرعلایی: در تاریخ ۱۳۷۴/۸/۲ به قتل رسید. حتماً به یاد دارید که آقای غلامحسین میرزاصالح، یکی از دیگر قربانیان محفل اطلاعاتی، نوشت: «آقای گنجی بنویسند و باز هم بنویسید! چرا که هنوز قلب احمد میرعلایی به خاک سپرده نشده و در پزشکی قانونی است. بنویسید! تا شاید آن قلب سرگردان به درون سینه آن مرد فرزانه و مظلوم بازگردد و «شهرزاد» کوچک و چشم به راه او بتواند در عالم خیال با سر نهادن بر آن سینه رنجور و تصور شنیدن نغمه آن چشم بر هم نهد و خواب «ستاره‌های دنباله دار» را ببیند و قصه‌های احمد را مرور کند»^۱.

د. دکتر احمد تفضلی: دکتر نصرالله پورجوادی، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، می‌نویسد: «تفضلی در روز ۱۳۷۵/۱۰/۲۴ هنگامی که با اتومبیل از دانشگاه به خانه‌اش می‌رفت، ساعت ۲ بعد از ظهر نزدیک خانه‌اش در سمیران ناپدید شد و دوازده ساعت بعد جنازه او را با جمجمه شکسته و استخوانهای از جاد دررفته و

۱. غلامحسین میرزاصالح، اشاراتی تازه، صبح امروز، ۱۳۷۸/۵/۳۱.

شکسته و بدن خونین و مجروح در جاده‌ای دورافتاده در اطراف تهران پیدا کردند... مرگ دردناک و اسفبار تفضلی که هنوز در پرده ابهام است، نیزه‌ای بود که سینه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و قلب فرهنگستان زبان و ادب فارسی را شکافت.^۱

ه. غفار حسینی: در آبان ۱۳۷۵ به قتل رسید.

و. صانعی: نامبرده که با یک مؤسسه تحقیقاتی تاریخی رسمی همکاری داشت پس از دوسه نوبت احضار، او و همسرش مفقود شده و چندی بعد جنازه‌شان کشف شد.

ز. ابراهیم زال‌زاده: در تاریخ ۱۳۷۵/۱۲/۵ ناپدید و در فروردین ۱۳۷۶ به قتل می‌رسد.

به‌نوشته روزنامه سلام «این جنایتکاران مرتکب بیش از هفتاد قتل شده‌اند که تعدادی از آنها اراذل و اوباش بوده‌اند».^۲

۳. صدها عملیات خارجی: آقای حسینیان می‌گوید سعید امامی: «شاید صدها عملیات برون مرزی در رابطه با منافقین [داشت]... خیلی عملیات داشت و اعتقادش هم همین بود».

عملیات خارجی سعید امامی قطعاً به‌ضرر «منافع ملی» و در برخی از موارد «امنیت ملی» مردم و نظام جمهوری اسلامی ایران بوده است. وقتی پس از ماه‌ها و بلکه سال‌ها برنامه‌ریزی قرار می‌شد یکی از رؤسای جمهور کشورهای مهم اروپایی به ایران سفر کند؛ کدام منافع سیاسی و توجیه اقتصادی سعید امامی را مجاب می‌کرد با ترور یکی از مخالفان در کشور مذکور سفر را لغو و روابط ایران و کشورهای اروپایی را بشدت تیره نماید؟ این عمل در راستای تأمین منافع ملی ایران صورت می‌گرفت یا در راستای منافع ملی اسرائیل و اهداف امریکا (دوری ایران از اروپا)؟ برخی از آن صدها عملیات خارجی «امنیت ملی» ما را به‌مخاطره انداخته است و می‌تواند پیامدهای غیر قابل‌تحملی چون سرنوشت لیبی، عراق و یا یوگسلاوی را برای ایران رقم زند.

۱. نصرالله پورجوادی، نشر دانش، سال شانزدهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۷۸.

۲. سلام، ۱۳۷۸/۴/۲.

پرسش مهم این است که آیا «صدها عملیات خارجی» سعید امامی در دوران وزارت هشت ساله علی فلاحیان نیز با هدف ایجاد «جنگ» بین مقام رهبری و آقای خاتمی صورت می‌گرفت تا خاتمی مقام رهبری را سرنگون نماید؟ آیا قتل‌های داخلی و خارجی با دو هدف متفاوت صورت می‌گرفت یا قتل‌های خارجی ادامه قتل‌های داخلی بود و هر دو مبتنی بر یک تحلیل و یک هدف بود؟

قافیه‌اندیشم و دلدار من گویدم میندیش جز دیدار من
خوش نشین ای قافیه‌اندیش من قافیه دولت توی در پیش من
حرف چه بود تا تو اندیشی از آن حرف چه بود خمار دیوار رزان
حرف و گفت و صوت را بر هم زنم تا که بی‌این هر سه با تو دم زنم
آقای حنینان برای نجات «دلدار» خویش هرازچندی اشعاری بدون وزن و قافیه می‌سراید و با طرح سناریوهای بی‌منطق، «حرف و گفت و صوت را بر هم می‌زند تا اعضای «تاریکخانه اشباح» و «شاه‌کلید» را نجات دهد. به‌زعم او تنها راه نجات اعضای تاریکخانه اشباح برقراری ارتباط میان قاتلان و مقام رهبری است و این سناریویی است که فقط و فقط آقای روح‌الله (خسرو) حسینیان آن‌را تکرار و دنبال می‌کند.

۴. آقای سناریو به‌دادگاه برای نجات دلدار: جناب آقای نیازی که تاکنون حاضر به مصاحبه و گفت‌وگو با مطبوعات و پاسخگویی به پرسشهای شهروندان نشده‌اند؛ خود را مکلف به توضیح به حنینان می‌بینند. آقای حنینان ادعا می‌کنند: «آقای نیازی یک روز تماس با من گرفتند که من می‌خواهم اطلاعاتی در رابطه با این پرونده در خدمت شما قرار بدهم که شما، به‌قول خودشان، چون من را فرد دلسوزی می‌دانستند که در اشتباه هستم، می‌خواستند من را از اشتباه خارج کنند... گفتم آقای نیازی انگیزه این قتل‌ها چه بوده؟ واقعاً اینها از این قتل‌ها چه انگیزه‌ای داشتند؟ فرمودند قصد براندازی داشتند. گفتم قصد براندازی کافی نیست به‌عنوان انگیزه... گفتم شیخ ساده این چه قصد براندازی است. براندازی می‌آید و می‌گوید نه آقای خامنه‌ای نه آقای خاتمی، یک حکومت دیگری، یک رژیم دیگری. نمی‌آید بگوید رهبری باید از بین برود ولی رئیس جمهور سر جایش باشد. این را چرا درست تحلیل نمی‌کنید... نظام اسلامی عمود خیمه‌اش ولایت فقیه است وقتی که این شکسته شود، یعنی نظام ساقط شود... این همان حرفی است که بنده دارم گلوی

خودم را پاره می‌کنم. می‌گویم بابا بیاید این جریان را ریشه‌یابی بکنید و ببینید که چه جناحی نفعش بوده است که قتلها را مرتکب بشود».

آقای حسینیان در ملاقات با آقای نیازی نیز متأسفانه تمام سعی خود را مصروف القاء این نکته می‌کند که طرفداران خاتمی با انجام قتل و به‌گردن رهبری انداختن، قصد سرنگونی مقام رهبری را داشته‌اند. در همین دیدار ایشان خطاب به آقای نیازی می‌گوید «آنها سرتان کلاه می‌گذارند، آنها می‌خواهند سر تو را شیر بهمالند».

آقای حسینیان در سخنرانی ورامین نیز همین مدعا، برقراری ارتباط بین قتلها و مقام رهبری، را تکرار کردند که ما ضمن نقد آن مدعا علل و انگیزه‌های ایشان، که نجات تاریکخانه اشباح و شاه‌کلید باشد، را بر ملا کردیم.^۱

«دلدار» آن حسینیان او را جلو می‌اندازند و از او می‌خواهند که خود را گرفتار «منطقی» و «دلیل» و «برهان» نسازد. وظیفه او پنهان کردن چهره اعضای تاریکخانه اشباح و خالی کردن خانه (قدرت) است تا منزل جانان (همفکران حسینیان) شود: خانه خالی کن دلا تا منزل جانان شود.

در بخشی از همین سخنرانی آقای حسینیان موضع خود را نسبت به مقام رهبری آشکار می‌کند. می‌گوید: «به او [یکی از معاونین وزارت اطلاعات] گفتم که آقا من ممکن است نسبت به رهبری آقا اعتراضی داشته باشم و انتقادی داشته باشم، ولی در دین آقا که نباید شک کنیم».

۵. شکنجه و قتل متهمان: آقای حسینیان، با ذکر نام، سه تن از بازجویان پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را معرفی کرده و می‌گوید یکی از آنها از جناح راست است «که با آقای سعید امامی دشمن خونی بود». دو تن دیگر از جناح چپ هستند که «من خوب می‌شناسم این دو نفر را... این دو نفر بازجوهای هستند که هر پرونده‌ای که دستشان بوده، زمانی که من مسؤول رسیدگی به پرونده‌های وزارت اطلاعات بودم، وقتی که پرونده‌هایی بود که اینها بازبینی کرده بودند، می‌آوردند می‌گفتم از اول بازجویی بکنید. اینها اول سوره را بزرگ می‌کنند پدر یارو را درمی‌آورند یا وادارش می‌کنند به خودکشی؛ دوسه نفر از متهمین خودکشی کردند. یا خودکشی می‌کند یا آبرویش را می‌برند، می‌گویند مسئله اخلاقی داشته یا جاسوس بوده آخر سر هم هیچ چیزی از آن در نمی‌آورند».

۱. اکبر گنجی، «ریسک بالا» و «پمپاز انگیزه‌های دینی»، خرداد، ۱۳۷۸/۵/۲۷.

آقای روح‌الله حسینیان در اوایل تشکیل وزارت اطلاعات، دوران وزارت جناب آقای ری‌شهری و قائم‌مقامی علی فلاحیان، مسؤول رسیدگی به پرونده‌های وزارت اطلاعات بود. ایشان به صراحت مدعی‌اند که در دوران آقای ری‌شهری متهمان شکنجه، وادار به خودکشی، آبروریزی اخلاقی و ناجوانمردانه متهم به جاسوسی می‌شدند.

همین نکته را ایشان در سخنرانی دیگری به صراحت بیان کرده‌اند. متنها افشاگری ایشان آن قدر داغ بوده است که هفته‌نامه جبهه مجبور شده با حذف برخی از نکات به جای آنها نقطه چین بگذارد. حسینیان مدعی است «برخوردهای غیر قانونی در بدو تشکیل وزارت اطلاعات توسط چه جناحی صورت می‌گرفت؟ که لااقل دهها نامه اعتراض‌آمیز به عملکرد همین آقایان لطیف و نرمیت‌طلب فقط توسط اینجانب نوشته شد که تمام نامه‌ها موجود است. زندانی ویژه و کتک زدن خانواده [...] در [...] توسط چه کسی تأسیس و بنیانگذاری شد؟»^۱

آقای حسینیان مدعی‌اند پس از رفتن جناب آقای ری‌شهری و وزارت علی فلاحیان و دری نجف‌آبادی شکنجه متهمان ادامه داشته و اینک در زمان وزارت آقای علی یونسی شکنجه‌گران سابق، سعید امامی را با آمپول هوا به قتل رسانده‌اند:

«می‌گویند دارو هم استفاده کرده و خودش را تمیز کرده بود. چند بسته شما به ایشان دادید. می‌گویند «یک بسته» می‌گویم: خب یک بسته چقدر باقی می‌ماند که خورده باشد و مرده باشد؟ می‌گوید دکترها گفتند که محلول یک استکان. گفتم آخه باباجون، آخه ما خودمان والله یک زمان قاتل بودیم، یک زمانی زندانبان بودیم. یک زمانی همه این چیزها را گذرانندیم. تاکنون صدها نفر واجبی خوردند و نمردند. آخه چطور با یک استکان که آن هم شما می‌گویید که بلافاصله بردند به بیمارستان و شست‌وشو دادید، این خورد و مرد؟ می‌گوید نه نمرد چهار روز زنده ماند و خوب شده بود، حتی تماس هم گرفتند با ما که بیایید و ببریدش، که یک مرتبه اعلام کردند که ایست قلبی پیدا کرده و بیایید ببرید که تمام کرد. گفتم آخه جای تحقیق دارد. اولاً من نمی‌گویم نخورده، شاید، شاید خط بهش دادند همان بازجوهای که چپ بودند و کسانی که پرونده دستشان است [بگویند] این کار را بکن بیا بیرون، نجات

۱. روح‌الله حسینیان، جبهه، شماره بیست و سوم، ۱۳۷۸/۵/۳۰، ص ۴.

می‌دهیم. چون خودش هم گفت آنجا داد و بیداد می‌کرد و می‌گفت آقا به‌داد من برسد، پدرم را درآوردند، کشتیم، شکنجه‌ام می‌کنند. توی بیمارستان داد و فریاد می‌کرد: شاید واقعاً همین خطی به‌او داده‌اند و بعد آوردند بیمارستان آمپول هوا بهش زدند، سخته کرده؟ تحقیق کنید، بررسی کنید. آخه سعید اسلامی آدمی نبود که خودکشی کند ما می‌شناختیم سعید اسلامی را. به‌هرحال جواب قانع‌کننده‌ای آقای نیازی واقعاً برای این مسئله نداشتند و ندارند... ما باید مدعی باشیم، بگوییم آقا پرونده در دست دوم خردادیه‌ها بوده، اگر کشتند، همان دوم خردادیه‌ها کشتند».

اولاً، اگر چه‌فردی را می‌بایست با آمپول هوا از بین ببرند، بر مبنای تحلیل حسینیان، موسوی (کاظمی) بود نه سعید امامی. آنان باید سعید امامی را زنده نگاه می‌داشتند و به‌زور از او مطابق با سناریوی حسینیان اعتراف می‌گرفتند.

ثانیاً، ادعای خسرو حسینیان با اتهام سازمانهای بین‌المللی حقوق بشر همخوانی دارد. ایشان مدعی است از ابتدای تشکیل وزارت اطلاعات تاکنون متهمان شکنجه و مجبور به‌قرار به‌مفساد اخلاقی، جاسوسی و خودکشی می‌شده‌اند. این اتهام در حالی صورت می‌گیرد که از چهار وزیر اطلاعات، سه تن از دانش‌آموختگان مدرسه حقانی و یک تن دیگر از جناح راست بوده است. منتها او مدعی است در تمام این مدت تمامی این اعمال به‌وسیله چند عنصر چپ دارای تعلق به‌آیت‌الله منتظری صورت گرفته است.

ثالثاً، این پرسش مهم اخلاقی و شرعی و قانونی مطرح است که آقای حسینیان و جانشین ایشان در وزارت اطلاعات آقای محسنی اژه‌ای که از اعمال خلاف شرع این شکنجه‌گران مطلع بوده‌اند، چرا آنان را محاکمه و مجازات نکردند و اجازه دادند آنان با این رویه‌ها باعث قتل و جنایت شوند؟ آیا آقای حسینیان، محسنی اژه‌ای، فلاحیان و... نباید در این زمینه پاسخگو باشند؟

رابعاً، چرا آقای حسینیان لیست افرادی را که مجبور به‌خودکشی و اعتراف به‌جاسوسی شده‌اند اعلام نمی‌کند؟ آیا آقای حسینیان به‌منزل آنها هم رفته و در مراسم ختم آنان هم، برای دلجویی، نیز شرکت کرده است یا این اعمال انسانی و «لیرال‌منشانه» فقط شامل حال سعید امامی شد؟

۶. تعارض بنیادین: اعترافات ادعایی موسوی (کاظمی) فاقد ارزش قضایی و شهروندی است. چرا که:

اولاً فردی که مدت هشت ماه در سلول انفرادی بدون اطلاع از دنیای خارج به سر می برد، احتمالاً در نهایت حاضر می شود پای هر سناریویی را امضا کند.

ثانیاً مگر آقای حسینیان مدعی نیستند که بازجویان این پرونده متهمان را مجبور به خودکشی، اعتراف به جاسوسی و مسائل اخلاقی می کنند. بر این اساس چگونه است که آقای حسینیان به اعترافات ادعایی که توسط این بازجویان تهیه شده است استناد می کنند؟ مگر آقای حسینیان نمی گویند هر پرونده ای که توسط این بازجویان تهیه می شد را جهت بررسی مجدد باز می گردانند؛ چرا اینک به اعترافاتی که مطابق میل و سلیقه ایشان تهیه شده است استناد می کنند و بر اساس آنها یک سناریو می سازند؟ چرا در این مورد نمی گویند بازجوها به روشهای مذکور متهم را مجبور به اعتراف به سناریوی دلخواه تاریکخانه اشباح کرده اند؟

۷. عالیجناب خاکستری: آقای حسینیان که قبلاً مقتولان را «مرتد» و «ناصری» و «ضد انقلاب» خوانده اند، اینک به صراحت تمام تأیید می کنند که قتلها با حکم شرعی صورت می گرفته است: «واقعاً بنده آن تحلیلی را که از اول داشتم با آخرین اطلاعاتی که آقای نیازی به بنده دادند، همان تحلیل است و این قتلها و ماجراها، معذرت می خواهم حتی نام یکی از روحانیون مجمع را برده آقای موسوی و گفت ما بعضی از کارهایمان را در این قتلها با اینها مشورت کردیم. خب چرا نمی آیند این آقا را احضارش بکنند و با او برخورد بکنند و در بیاورند این مطلب را؟ اگر علیه جناح راست کسی چنین حرفی را می زد، پدرش را در می آوردند؟»

محسن کدیور به دلیل قرانت بیانیه گروه فدائیان مصطفی نواب، که مدعی وجود سه قاضی برای پرونده حکم قتلهای زنجیره ای شده بودند، توسط دادگاه ویژه روحانیت محکوم و روانه زندان می شود ولی آقای حسینیان که مقتولان را مرتد و ناصبی می خواند و مدعی است که یکی از اعضا مجمع روحانیون مبارز به عنوان «عالی جناب خاکستری»، «حکم» قتلها را صادر می کرده است، آزادانه و با پشتوانه محکم به نشر اکاذیب می پردازد. آقای حسینیان قبول دارند که قتلها با «حکم» صورت می گرفته، متها برای مخفی کردن اشباح تاریکخانه آنرا به گردن مجمع روحانیون می اندازد.

۸. اهانت به افراد: غرور و کیش شخصیت حسینیان کار او را به اهانت به افراد کشانده است. آقای نیازی را «شیخ ساده» می خواند و می گوید: «آقای خاتمی تماس می گیرند با دفتر آقا که سه نفر از وزرا با آقا کار دارند. آقای یونسی، آقای شمخانی و

آقای مظفر. سه نفر «هالو» را می‌فرستند خدمت آقا». در همین سخنرانی آقای خاتمی را با بنی‌صدر و مقام رهبری را با حضرت امام مقایسه کرده و وعده اقدامی مشابه اقدام حضرت امام را به حاضران می‌دهند.

۹. دسترسی غیر قانونی به پرونده‌ها: آقای حسینیان در این سخنرانی از موضع فردی مطلع که پرونده در مرحله تحقیق قتل‌های زنجیره‌ای را خوانده است سخن می‌گوید و مدعی است که عین جملات متهمین را حفظ کرده است. از طرف دیگر می‌گوید: «چند وقت پیش شک کردم و گفتم این سعید حجاریان که خط و خطوط اصلی را داده ببینیم کی هست؟ به بعضی از دوستان گفتم به پرونده‌اش نگاه کردیم» و یا در ارتباط با آقای پروازی مدعی است پرونده بازجویی‌های نامبرده در دادگاه ویژه روحانیت را خوانده است. پرسش این است که حسینیان به‌پشتوانه چه قدرتی می‌تواند به پرونده‌های دادگاه نظامی، دادگاه ویژه روحانیت و وزارت اطلاعات دست یابد.

۱۰. امنیتی‌ترین پرونده‌ها: آقای حسینیان می‌گوید: «من هم قاضی بودم در این کشور، ۱۸ سال قضاوت کردم. سخت‌ترین جاها و امنیتی‌ترین پرونده‌ها هم بنده رسیدگی کردم. هیچ‌کس هم نمی‌تواند ادعا کند که به اندازه من امنیتی‌ترین پرونده‌ها را رسیدگی کرده... آخه باباجون، آخه ما خودمان والله یک زمان قاتل بودیم، یک زمانی زندانبان بودیم؛ خب همه این مراحل را گذرانده‌ایم».

آدمی وقتی این همه تعارض، تناقض، تهمت، اهانته، نشر اکاذیب، عدم تعادل و... در سخنان آقای حسینیان مشاهده می‌کند و می‌فهمد که هیچ‌کس به اندازه ایشان امنیتی‌ترین پرونده‌ها را مورد رسیدگی قرار نداده است؛ از خود می‌پرسد ایشان چه قضاوتی درباره متهمان کرده و چه احکامی صادر کرده است؟ ایشان خود به‌این پرسش به خوبی پاسخ گفته‌اند: «آخه ما خودمان والله یک زمان قاتل بودیم».

۱۱. حضور بی‌دلیل در هیئت منصفه: آقای حسینیان به نکته خوبی اشاره کرده‌اند: «بازجوهای اینها... از بچه‌های چپ وزارت اطلاعات هستند... وقتی که من از یک جناحی هستم دلم نمی‌خواهد علیه جناح خودم دربیایم. هرچند هم متدین باشم، نمی‌روم دنبال آن برای کشف، بنده را بگذارید، بنده نمی‌روم دنبال متدینین و به قول خودم اصولگرایانی که مثلاً تو این جریان هستند. می‌روم دنبال دیگری. کسی باید باشد که بی‌طرف باشد. واقعاً حق مطلب و واقع قضیه را بخواهد دریابورند آنه ا

اینکه افرادی که خودشان جناحی فکر می‌کنند و جناحی عمل می‌کنند».

آقای حسینیان در سخنرانی مسجد ورامین درخواستی دارد که با اصولی که اینک به آن تکیه می‌کند تعارض دارد. می‌گویند: «پرونده را که به ما نمی‌دهند. اگر پرونده را به ما داده بودند مسئله به اینجا کشیده نمی‌شد. کسانی در این ماجرا خط‌دهی می‌کنند و در تلاشند تا شریکی برای متهم اصلی پیدا کنند».^۱

اگر حسینیان قاضی پرونده می‌شد روشن بود با تحلیلی که دارد کل جبهه دوم خرداد و جنبش جامعه مدنی ایران را به محاکمه می‌کشید.

آقای حسینیان بدرستی بر اصل بی‌طرفی بازجوها تأکید گذارده‌اند. از ایشان می‌پرسیم نظر شما درباره «اعضای هیئت منصفه» چیست؟ آیا آنان نباید بی‌طرف باشند. آیا می‌توان سرنوشت روزنامه‌های جبهه دوم خرداد را به دست فردی چون شما سپرد که تحلیلی کاملاً دشمن‌گشانه از آنها دارید؟ پس چگونه به خود اجازه می‌دهید درباره سلام و خرداد و صبح امروز و... در هیئت منصفه داوری کنید؟

اولاً هیئت منصفه باید نماینده افکار عمومی باشد نه جناح‌های قدرت حاکم. ثانیاً عضویت افرادی که نه تنها بی‌طرف نیستند که از قبل یک جبهه و مطبوعاتش را «توطئه‌گر» می‌دانند، در هیئت منصفه دارای چه منطقی است؟ ثالثاً عضویت آقای حسینیان در هیئت منصفه مطبوعات با فشار آقای رازینی و در هیئت منصفه دادگاه ویژه روحانیت به انتخاب آقای محسنی اژه‌ای است. آقای حسینیان نماینده شهروندان نیست بلکه نماینده بخشی از دانش‌آموختگان مدرسه حقانی است.

سخن پایانی: وحدت نظر مقام رهبری و ریاست جمهوری در پیگیری «مسئله قتل‌های زنجیره‌ای» و کشف ریشه‌های فاسد و محو دمل‌های چرکین، آنچنان هراسی در عده‌ای ایجاد کرده که با به میدان فرستادن فرمان دررفته‌ها و ترمربریده‌ها و ایجاد تصادفات کاذب در صدد ایجاد بن‌بست و راه‌بندان، برای فرار «شاه‌کلید»‌ند.

اما تمامی ذهن‌ها همچنان معطوف به علی فلاحیان است. سخنان جدید روح‌الله حسینیان نه باعث فراموشی شهروندان می‌شود و نه موجب فرار فلاحیان از پاسخگویی. مسئله اصلی علی فلاحیان و اقدامات اوست.

آفات نوسازی آمرانه*

نوسازی آمرانه مشکل اساسی کشورهای در حال گذار (کره جنوبی، شیلی، برزیل، آرژانتین، کلمبیا و...) در طی دهه‌های هفتاد، هشتاد و نود بود. در این کشورها با پذیرش اقتصاد بازار، خصوصی‌سازی، سرمایه‌گذاری خارجی، گسترش صادرات، کوچک کردن دولت و... سعی می‌شد تا نرخ رشد اقتصادی بالا به دست آید. نوسازی آمرانه بدون انسداد سیاسی و سرکوب گسترده مخالفان امکان‌پذیر نبود. اما در پایان دهه هشتاد و آغاز دهه نود مطالبات سرکوب‌شده سیاسی، فساد گسترده دولتی و خشونت پلیس سیاسی به آشوب و شورشهای گسترده‌ای منتهی شد که در نهایت حاکمیت و اپوزیسیون را وادار به گفت‌وگو کرد.

پنهان‌کاری گسترده و خفقان شدید سیاسی امکان بحث و گفت‌وگو درباره فساد رژیمهای مذکور را فراهم نمی‌کرد. اما شایعات گسترده در میان مردم رواج داشت و بر ناامیدی و ناکامیهای افزود. این نوع رژیمها برای سرکوب و کنترل جامعه به پلیس اطلاعاتی-امنیتی گسترده‌ای نیازمند بودند که دارای اختیارات مطلق و بدون پاسخگویی باشد و این امر بر فساد دستگاه امنیتی می‌افزود.

در فلیپین فساد و خشونت مارکوس و خصوصاً ترور اکینو به سرنگونی مارکوس و روی کار آمدن همسر اکینو منتهی شد. در قرضیه پاناما، امریکا به علت یا بهانه صادرات مواد مخدر توسط نوریگا، پس از حمله نظامی به آن کشور و ربودن وی، او را محاکمه و به زندان انداخت. در رژیم شاه نیز صادرات مواد مخدر توسط اشرف پهلوی بشدت دنبال می‌شد و افشای آن باعث سرافکنندگی آن رژیم در سطح بین‌المللی گشت.

در دهه ۱۹۷۰ سازمان اطلاعات و امنیت کلمبیا که تخصص فراوانی در سرکوب

مخالفان داشت و عملکردش کاملاً دور از نظارت و دسترس قوای حکومت و مردم و مطبوعات بود، برای فعالیتهای گسترده خویش نیازمند بودجه کلان و هنگفتی بود. رئیس سازمان اطلاعات کلمبیا مدعی بود که دولت بودجه کافی در اختیار آن سازمان قرار نمی‌دهد. لذا گریز و گریزی از ورود به فعالیتهای اقتصادی نامرئی و پنهان و کسب درآمد از طریق مفت خریدن کارخانه‌های دولتی (پروژه خصوصی‌سازی) و باج‌خواهی از طبقه تازه به‌دوران‌رسیده اقتصاد بازار و... وجود ندارد. اما رئیس سازمان همچنان مدعی بود که با کسری بودجه برای پیشبرد اهداف مواجه است. لذا فکر بکری به‌ذهن او خطور می‌کند: صادرات مواد مخدر به اروپا و کسب درآمد از این راه. در ضمن با معتاد کردن جوانان غربی می‌توان ضربه مهلکی بر غرب وارد کرد.

در آن کشور امریکای لاتین گروه‌های مافیایی کثیری با تشکیل شبکه‌های گسترده در حال ترانزیت مواد مخدرند. مواد مخدر توقیف‌شده این گروه‌های مافیایی منبع درآمد جدید سازمان امنیت بود.

اما مواد مخدر را از چه راهی می‌توان صادر کرد؟ کشورهای اروپایی بشدت ورود و خروج کالاها را کنترل می‌کنند. باز هم فکر بکری به‌ذهن رئیس سازمان اطلاعات آن کشور خطور می‌کند. معمولاً در فرودگاه‌ها پرسنل هواپیما را بازرسی نمی‌کنند. لذا می‌توان از طریق برخی از مهمانداران مواد مخدر به اروپا صادر کرد.

صدور مواد مخدر آغاز می‌شود. اما مهمانداران از رئیس سازمان دلربایی می‌کنند و این دلربایی به‌جای باریک می‌کشد و رئیس سازمان مجبور می‌شود در نهایت برخی از مهمانداران را سر به نیست کند.

اما مسئله مهمتر که بعداً مکشوف گردید آنکه دلارهای حاصل از صادرات مواد مخدر، به آن کشور امریکای لاتین بازنگشته و همه آنها به حسابهای شخصی در خارج از کشور واریز شده بود.

رئیس تنوع‌طلب سازمان امنیت آن کشور امریکای لاتین از دلربایی داخلی خسته و به «تجربه خارجی» گرایش پیدا کرد. سفر به کریمه، استراحتگاه پولیت‌بوروی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، و آلمان به‌منظور کب تجربه‌های جدید از ماهر ویان روسی و آلمانی صورت گرفت.

اغتشاشات گسترده در کشورهای امریکای لاتین (برزیل، کلمبیا، شیلی، آرژانتین

و...) و آغاز گفت‌وگو، طرفین مبارزه سیاسی در این کشورها را مجبور به عقب‌نشینی از مواضع پیشین کرد. برگزاری انتخابات آزاد درخواست اصلی مخالفان بود که پذیرش آن به اصلاحات ساختاری در نظام سیاسی کشورهای مذکور منتهی شد. «کمیته‌های حقیقت‌یاب» در کشورهای یادشده به منظور کشف جنایات و فسادهای مالی و اخلاقی تشکیل شد اما در نهایت بسیاری از جنایتکاران و فاسدان جان سالم بدر بردند. مردم همچنان در شیلی، آرژانتین، کلمبیا، کره جنوبی، افریقای جنوبی و... دربارهٔ خشونت‌های گسترده و فساد وسیع گفت‌وگو می‌کنند و خواستار روشن شدن «حقیقت» اند.

امروزه در تمامی کشورهای در حال گذار یک اصل و آرمان مقبولیت عام می‌یابد: «دولت دموکراتیک توسعه‌گرا».

اگر ساختار سیاسی، دموکراتیک نشود و شهروندان نتوانند حکومت دلخواه خود را بر سر کار آورند و دائماً از طریق نهادهای مدنی و رسانه‌های آزاد بر آنها نظارت کنند و آنها را به نقد بکشند، همیشه باید فسادهای گسترده و پنهان را انتظار داشت. گوهر توسعه سیاسی، آزادی بیان، مشارکت فعال شهروندان در عرصه عمومی، شفافیت و علنیت است.

«کیش» فلاحیان، «مات» مخالفان*

هاشمی رفسنجانی: خوشبختانه در مورد آقای فلاحیان وزیر اطلاعات معترضی نبود و شاید هم جرأت نکردند چیزی به ایشان بگویند.

مجلس، ۱۳۷۲

حجت الاسلام علی فلاحیان: معلوم می شود با اینکه دیگر ما وزیر نیستیم و مسؤولیتی نداریم اما از سایه ما هم می ترسند.

قدس، ۱۳۷۸/۶/۳۰

حجت الاسلام علی فلاحیان متولد ۱۳۲۸ نجف آباد، دارای تحصیلات در درس خارج فقه و اصول، حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی آبادان، باختران و خراسان، قائم مقام دادستان کل انقلاب، معاون وزیر اطلاعات، دادستان سابق ویژه روحانیت و وزیر اطلاعات از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ در دو دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی. حجت الاسلام فلاحیان در تاریخ ۱۳۶۸/۶/۷ با ۱۵۸ رأی موافق، ۷۹ رأی مخالف و ۸ رأی ممتنع، از مجلس رأی اعتماد گرفت و وزیر اطلاعات کابینه هاشمی رفسنجانی شد.

اما چهار سال بعد (۱۳۷۲) عملکرد حجت الاسلام فلاحیان و سخنان معنادار هاشمی رفسنجانی باعث شد تا حجت الاسلام فلاحیان این بار با ۲۰۴ رأی موافق، ۲۴ رأی مخالف و ۲۷ رأی ممتنع از مجلس رأی اعتماد بگیرد.

حجت الاسلام علی فلاحیان در سال ۱۳۶۸ به مجلس وعده داد: «در صورتی که بنده به عنوان وزیر اطلاعات انتخاب بشوم... کسانی که اندیشه های بلندی دارند» را بر سر کار می آورم. سعید امامی در همین چارچوب به معاونت امنیت انتخاب شد.

اینک حجت الاسلام فلاحیان مدعی است که در دوران وزارت اش «بهترین نظام» و «سیستم» آموزشی را راه اندازی کرده و «بچه‌هایی که به لحاظ مدیریتی در این سیستم تربیت شده بودند... به تجربه و توانمندیهای ویژه‌ای» دست یافتند.^۱

پرسش این است که افرادی که در «بهترین نظام» و «سیستم» اطلاعاتی دنیا که توسط حجت الاسلام فلاحیان طراحی شده بود، آموزش می‌دیدند چه «برجستگی قابل توجهی» پیدا می‌کردند؟ حجت الاسلام فلاحیان به خوبی به این پرسش پاسخ گفته است:

«آنها می‌توانند با "اگراندیس‌مان" و تکثیر مطالب با شیوه‌های گوناگون و تکرار آنها در مقاطع مختلف و بهره‌گیری از ابزار جنگ روانی - که در آن متخصص و صاحب تجربه‌اند - رقیب یا رقبای خود را مات کنند و از این جهت من فکر می‌کنم این یک نبرد سیاسی نابرابر بوده و چندان عادلانه نباشد».^۲

حجت الاسلام فلاحیان افرادی پرورش داد که «برجستگی قابل توجهی» و «اندیشه‌های بلندی» دارند. آنان براحتی «رقیب یا رقبای خود را مات می‌کنند».

وقتی روزنامه سلام نوشت محفل اطلاعاتی بیش از هفتاد تن را به قتل رسانده است^۳ و روزنامه خرداد اعلام کرد محفل اطلاعاتی «هشتاد و خرده‌ای نفر را با این روش کشته‌اند و چهار پنج‌تای آن در زمان آقای خاتمی اتفاق افتاده» است^۴؛ آدمی معنای پیام حجت الاسلام فلاحیان را می‌فهمد. پیام حجت الاسلام فلاحیان نیاز به «کشف رمز» ندارد، صریح و شفاف است.

«معلوم می‌شود که با اینکه دیگر ما وزیر نیستیم و مسئولیتی نداریم اما از سایه ما هم می‌ترسند».

وقتی روح‌الله حسینیان، دوست و همفکر و همکار حجت الاسلام علی فلاحیان، می‌گوید سعید امامی «اعتقادش این بود که مخالفین جمهوری اسلامی باید از دم تیغ گذرانده بشوند و در این زمینه‌ها هم تجربه داشت» آیا نباید از «سایه» حجت الاسلام علی فلاحیان ترسید؟

نه تنها شهروندان و نخبگان باید از علی فلاحیان بترسند، رئیس وی هم باید از او

۲. پیشین.

۱. فلاحیان سکوت را شکست، قدس، ۱۳۷۸/۶/۳۰.

۳. سلام، ۱۳۷۸/۴/۲.

۴. خرداد، ۱۳۷۸/۶/۲۹.

بترسد. حجت الاسلام فلاحیان برای نجات از پاسخگویی درصدد «سنجاق کردن» خود به بزرگان و مقامات عالیرتبه است. او گفته است «وزیر اگر قرار باشد پاسخ دهد به همراه رئیس خود باید حاضر شود».^۱

براستی باید از «سایه» حجت الاسلام علی فلاحیان هم ترسید. او نه تنها نیروهایی پرورش داد که توان مات کردن مخالفان را دارند، بلکه اینک که در حال «مات» شدن است می خواهد رئیسش را هم به همراه خود «مات» کند. سناریوی جدید حجت الاسلام فلاحیان بسیار روشن است. او تهدید می کند که بتهنایی حاضر به پاسخگویی نیست و در صورت «احضار» پای دیگران را به میان خواهد کشید. حجت الاسلام علی فلاحیان تنها راه فرار از پاسخگویی را در اتصال به «بالا» می بیند. اما هیچ کس فریب این سناریوی جدید را نخواهد خورد.

البته بنده به عنوان کسی که پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را دنبال می کنم از «سایه» حجت الاسلام فلاحیان هم می ترسم و همیشه «نگران» هستم، اما اجازه نمی دهیم که حجت الاسلام فلاحیان و حسینیان با سنجاق کردن خود به بالا از پاسخگویی طفره روند.

کودتا: تاوان وفاداری به مردم*

خاتمی نیز چون مرحوم مصدق و همه سیاستمداران مردمی دیگر بایستی تاوان مردمی بودن و مردم سالار بودن خود را بپردازد. نگاهی به زنجیره دشمنیها با او این نکته را اثبات می‌کند:

۱. در گرماگرم انتخابات ریاست جمهوری سعید امامی طی یک سخنرانی در یکی از مدارس دینی قم اعلام کرد: اگر خاتمی رئیس جمهور شود ما امنیت کشور را تضمین نخواهیم کرد.

سعید امامی که از «هویت» و «بخش رسانه‌ای» تاریکخانه اشباح نتیجه‌ای نگرفته بود، «کارناوال شادی عصر عاشورا» را به راه انداخت و فیلم آن را در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در تیراژ وسیع تکثیر و به سراسر کشور ارسال داشت.

۲. در همان دوران یک نفر به انگلیس اعزام شد تا در لندن نتیجه انتخابات را روشن کند. اما مذاکرات لندن افشا شد و مردم ایران زمین اجازه ندادند سرنوشت آنان در لندن تعیین شود.

۳. مدافعين جدی بنی صدر در اولین انتخابات ریاست جمهوری در اواخر سال ۱۳۷۵ آهنگ گوشخراش «تکرار مشروطه» را نواختند و انتخاب خاتمی را به مثابه «تکرار مشروطه» و حذف علما و روحانیت از صحنه قلمداد کردند.

۴. خاتمی با قرائت رحمانی-عقلانی-انسانی از دین عقلها و با لبخند روح نواز، دلها را ربود و بدین ترتیب حماسه شکوهمند دوم خرداد ۱۳۷۶ خلق شد. مردم به قرائت اقتدارگرا از دین و خشونت طلبان انحصار طلب «نه» گفتند. «نه» بزرگ ملت ایران بر «انصار انحصار» گران آمد و آنان تمام قوای خود را بسیج کردند تا خاتمی را ظرف «شش ماه» سرنگون کنند.

حکم خاتمی در ۱۲ مرداد ۱۳۷۶ تنفیذ شد و اینک ۲۶ ماه از ریاست جمهوری خاتمی می‌گذرد. «بحران آفرینان» در این مدت از هیچ اقدام داخلی و خارجی برای «مشروعیت‌زدایی» از خاتمی کوتاهی نکرده‌اند. از قتل‌های زنجیره‌ای گرفته تا حمله به کوی دانشگاه، از زندان فرستادن نویسندگان تا بستن مطبوعات، از...

اما خاتمی همه آن «توطئه‌ها» را با درایت خود و حمایت مردم پشت سر نهاد. اینک ترس «انصار انحصار» آن است که حکومت خاتمی ادامه یابد و او رکورد حکومت «۲۸ ماهه» دکتر محمد مصدق را بشکند. لذا دوست و همفکر و همکار سعید امامی در روزنامه‌اش خاتمی را با رضاشاه قیاس کرد.

۵. پخش گسترده نوار سخنرانی روح‌الله حسینیان، رفیق و همکار سعید امامی، درباره قتل‌های زنجیره‌ای که ضمن آن آقای خاتمی را با بنی‌صدر مقایسه و مسئله عدم کفایت سیاسی را مطرح کرد، از توطئه جدید «تاریکخانه اشباح» برده برداشت. این سخنان توسط کسی بیان شد که خود قسم جلاله می‌خورد یک زمان «قاتل» بوده است. حسینیان مدعی است که طرفداران خاتمی با انجام قتل‌های زنجیره‌ای در صدد حذف مقام رهبری بوده‌اند. اما اینک روشن شده است که همفکران سعید امامی، با پیگیری پروژه او در صدد حذف خاتمی از راه کودتا هستند. سعید امامی زنده است چون پروژه‌های او همچنان به‌طور فعال دنبال می‌شود.

۶. به دنبال این حوادث، دو هفته‌نامه راست افراطی، دانش و فضل خاتمی را انکار کرد و از علم و دانش ثنوریسین خشونت تجلیل به عمل آورد. پرسش آن است که فلسفه و فقهی که به «خشونت» فروکاسته شود چه ارزشی دارد؟ حق آن است که خشونت به نام فلسفه، فقه و دین توجیه و تبلیغ نگردد.

ایدئولوژی‌ای که به پیروان اجازه می‌دهد که مخالفان فکری خود را وقتی «قطع» و «یقین» یافتند، به‌قتل برسانند؛ فاقد عقلانیت و منطق است و در واقع حریفی که در میدان گفت‌وگو و عقلانیت کم آورده است، میدان خشونت را می‌گشاید تا رقبا را با جنایت از صحنه خارج نماید.

۷. چندی پیش آقای عباسی طرفداران خاتمی را «حشره» خواند. روز گذشته آقای علی زادسر نماینده جیرفت در مصاحبه با روزنامه «آوار» «مسائل اخیر کشور را ناشی از عملکرد ضعیف رئیس جمهوری دانست» و افزود: «وظیفه مجلس چیست؟... حداقل می‌توان از رئیس جمهوری سؤال کرد که چرا این بازیها پایان

نمی‌یابد؟... اگر مراجع و مجلس از انجام وظایف محوله توسط مسؤولان ناامید شوند، آن موقع می‌نشینند و فکر دیگری می‌کنند.

«فکر دیگری» که آقای زادسر به نمایندگی از سوی جناح راست مطرح می‌کند واجد دو معناست.

اول. طرح عدم کفایت رئیس جمهور در مجلس.

دوم. اگر این کار از طریق مجلس امکان‌پذیر نشد، با کودتای نظامی باید خاتمی را سرنگون کرد. صورت مسئله کاملاً روشن است. جناح تمامت‌خواه احساس می‌کند در فضای آرام و عقلانی و با رأی مردم جایی در مجلس ششم ندارند. لذا با بستن مطبوعات، سرکوب دانشگاه، حذف چهره‌های شاخص جبهه دوم خرداد؛ می‌خواهند مجلس ششم را تسخیر و آن‌را در چنبره «راست» نگاه دارند.

۸. بیانیه جدید جامعه روحانیت مبارز تهران برای حذف خاتمی از یک سناریوی تکراری استفاده می‌کند. مخالفان سیاسی خاتمی در پشت سنگر دین پنهان می‌شوند، بیرق دفاع از شریعت بلند می‌کنند، و اسلاما سر می‌دهند تا احساسات پاک دینی را برانگیزند و خاتمی را از عرصه سیاست خارج کنند.

اما جوانی که از «مدعیان هدایت» جز کاسبی و دندان بر نشان دادن چیزی ندیده و پرستش‌هایش با شدیدترین وضع سرکوب شده و مطالباتش در پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم به نام دین، عنوان کفر و زندقه می‌یابد، چرا دیندار باقی بماند؟ شاید بتوان خاتمی را با زور و کودتا سرنگون کرد، اما نمی‌توان به‌زور مردم را دیندار کرد. می‌توان امیدوار بود که با قرائت رحمانی-انسانی-عقلانی از دین نسل جدید را مجذوب دین کرد و بساط عاشقی در انداخت. اما واقعاً نمی‌توان با قرائت اقتدارگرا از دین حافظ دیانت و شریعت بود.

«ایمان» مهمتر از آن است که بازیچه دست کاسیان، بیماران و قدرت‌طلبان شود. نسل امروز به خوبی درباره افکار و گفتار و رفتار افراد و گروه‌ها قضاوت و داوری می‌کند. این نسل در دوم خرداد ۱۳۷۶ به روشهای قانونی و مسالمت‌آمیز نظر خود را اعلام کرد.

آخرین کلام ما خطاب به جامعه روحانیت مبارز این کلام رحمانی است که:

«ثم افیضوا من حیث افاض الناس و استغفروا الله ان الله غفور رحیم»^۱

علی فلاحیان و «حق شهروندی»*

حجت‌الاسلام علی فلاحیان: چه کسی گفته من از پاسخ طفره می‌روم؟ ... اگر نهادی قانونی و مسؤول از من توضیح بخواهد، بی‌تردید با روی باز پاسخ خواهم گفت ... مصاحبه حق شهروندی من است. اگر بخواهم از این حق استفاده خواهم کرد ... مردم ما بسیار باهوش و آگاه هستند و از حافظه تاریخ هیچ نقطه‌ای قابل پاک کردن نیست؛ چه فلاحیان سکوت کند، چه روزی لب به سخن گشاید.

انتخاب، ۱۳۷۸/۷/۵

وقتی در ۱۸ مرداد سال گذشته حجت‌الاسلام علی فلاحیان در مصاحبه با روزنامه قدس اعلام کرد: «به نظر اینجانب همین طبقه متوسط است که دین را در جامعه پمپاژ می‌کند»^۱ دریافتیم ایشان درک درستی از «اندیشه مدرن» ندارند و نمی‌دانند یکی از کارکردهای «طبقه متوسط» «پمپاژ دین به جامعه» نیست. اما مصاحبه جدید ایشان که ضمن آن عدم پاسخگویی را ناشی از «حق شهروندی» دانسته‌اند مرا مطمئن ساخت که نامبرده نه تنها فهم صحیحی از «پویش تجدد» ندارد بلکه «نظام اجتماعی مدرن» را هم بدرستی نمی‌شناسد و آن را با نظام اجتماعی ماقبل مدرن یکسان گرفته است.

۱. گذار از اجتماع ماقبل مدرن به جامعه مدرن، گذار از «رعیتی» به «شهروندی»، گذار از «تکلیف» مداری به «حق» مداری، گذار از رابطه «خدایگان و بندگی» به «متوسط دیدن همه آدمیان از صدر تا ذیل»، گذار از «احکام شخصی» به «قانون» غیر شخصی، گذار از «برتری عقاید نسبت به افراد» به «برتری افراد نسبت به عقاید»، گذار از «غایت نبودن آدمیان» به «بالذات غایت بودن تک تک آدمیان با پوست استخوان و گوشت» و ... است.

«حقوق بشر» و برابری حقوقی کلیه «شهروندان» دو مفهوم کلیدی مدرنیت است. شهروندان حق دارند قانون اساسی دلخواه خود را بنویسند، حق دارند حکومت دلخواه خود را برگزینند، حق دارند آینده خود را براساس تلقی خود از سعادت سامان بخشند، حق دارند دین را بفهمند و هیچ کس حق ندارد تلقی خود از دین را به دیگران تحمیل کند. حق دارند افکار و عقاید خود را عرضه کنند یا عرضه نکنند، حق دارند مصاحبه کنند یا نکنند.

«پاسخگو بودن دولت» یکی از حقوق مسلم شهروندی است، دولت «مكلف» است به پرسشهای شهروندان درباره حوزه مسؤولیت‌اش پاسخ دهد.

۲. «دولت پاسخگو» واجد دو معناست: اول پاسخگو بودن مقامات قوای مختلف نسبت به یکدیگر در چارچوب قانون اساسی، قانون اساسی چگونگی پاسخگویی مسؤولین نسبت به یکدیگر را روشن می‌کند. غالبترین مقام دولت که مقام رهبری است تحت نظارت مجلس خبرگان قرار دارد و لذا نسبت بدانها، در چارچوب وظایف و اختیارات قانونی و اعمال و تصمیمات، پاسخگوست.

دوم پاسخگویی رهبران و مسؤولین به شهروندان. این شکل از پاسخگویی است که حکومت را دموکراتیک می‌کند. سخنگوی قوه مجریه از طریق رسانه‌های عمومی موظف به پاسخگویی به شهروندان است. وزرا نه تنها به مجلس، که در درجه اول باید به مردم در زمینه عملکرد و تصمیمات خود پاسخ بگویند.

۳. حجت الاسلام فلاحیان در مصاحبه اخیر خود شکل اول پاسخگویی را پذیرفته‌اند. منتها روشن نکرده‌اند که آیا همچنان معتقدند که «وزیر اگر قرار باشد پاسخ دهد به همراه رئیس خود باید حاضر شود» یا خیر؟^۱

درباره پاسخگویی به شهروندان ایشان با یک مغالطه راه فرار را باز گذاشته و همچنان از پاسخگویی طفره می‌روند. ایشان به عنوان فردی که به مدت ۸ سال وزیر اطلاعات بوده است، مکلفند به پرسشهای شهروندان پاسخ بگویند. فرار از پاسخگویی نوع دیگری از پایمال کردن حقوق شهروندان ایران زمین است.

شهروندان حق دارند از حقایق مطلع شوند و حجت الاسلام فلاحیان موظف است درباره تصمیمات و عملکرد ۸ ساله وزارتش به پرسشهای شهروندان پاسخ بگوید.

آقای فلاحیان در این مصاحبه می‌گویند: «افرادی باید بترسند که به امام و آرمانهای دینی و ملی مردم خیانت کردند» برای اینکه مشخص شود آقای فلاحیان در پیروی از امام راحل چقدر صادقند نظر ایشان را به این کلام حضرت امام جلب می‌کنیم: «هر فردی از افراد ملت حق دارد مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و به او انتقاد کند و او باید جواب قانع‌کننده دهد و در غیر این صورت اگر برخلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است»^۱.

امام، مقام رهبری و ولی فقیه را موظف به پاسخگویی به مردم می‌دانست. آیا حجت الاسلام فلاحیان خود را از ولی فقیه بالاتر می‌دانند؟

۴. حجت الاسلام فلاحیان می‌گوید: «امروز کسانی علیه من فضا سازی می‌کنند، که من بحکم امام به پرونده باند سیاه سید مهدی هاشمی رسیدگی کردم و آدم کشیهای بی پروای آنها را برای مردم برملا کردم».

آیا برآستی کلیه شهروندانی که خواهان پاسخگویی حجت الاسلام فلاحیان اند، متعلق به باند سید مهدی هاشمی اند؟ مگر پرونده قتل‌های زنجیره‌ای یک پرونده ملی نیست؟ آیا ملت ایران طرفدار و پیرو سید مهدی هاشمی است؟ شهروندان از شما می‌خواهند همان گونه که به قول خودتان «آدم کشیهای بی پروای سید مهدی هاشمی را برای برملا کردید»، «آدم کشیهای بی پروای» سعید امامی در طول هشت سال وزارت خود را هم «برملا» کنید. آیا این درخواست نابجایی است؟ مردم می‌پرسند آیا اگر شما سعید امامی را به معاونت امنیت وزارت اطلاعات منصوب نمی‌کردید و او را تا این سطح ارتقا نمی‌دادید، اصلاً قتل‌های زنجیره‌ای دگراندیشان و دگرپاشان به وقوع می‌پیوست؟ مردم می‌خواهند بدانند شما نسبت به دره افکندن اتوبوس حامل نویسندگان و ربودن فرج سرکوهی چه واکنشی از خود نشان دادید؟ مردم می‌خواهند بدانند آیا دوست و همفکر شما، آقای روح الله حسینیان، راست می‌گوید که بازجویان وزارت در زمان شما متهمان را مجبور به خودکشی، اعتراف به جاسوسی و مسائل اخلاقی می‌کرده‌اند یا حسینیان دروغ می‌گوید؟

مردم می‌پرسند چرا شما سعید امامی را در سال ۱۳۶۸ به عنوان کارشناس

به همراه دکتر علی ولایتی راهی چهل و چهارمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد کردید؟^۱

۵. با پرونده قتل‌های زنجیره‌ای به دو صورت می‌توان برخورد کرد:

الف. انتقام گرفتن از قاتلان و مجازات قصاص آنها.

ب. کشف حقیقت به منظور عدم تکرار قتل مخالفان سیاسی.

طی یک سال گذشته بارها بر این اصل تأکید کرده‌ام که «مجازات» و «انتقام» به فرآیند خشونت پایان نخواهد بخشید. باید استراتژی «بیخس و فراموش کن» را برگزید. منتها این استراتژی منوط به کشف حقیقت است.

در موضع اول ممکن است در یک دادگاه غیر علنی متهمان به سرعت محاکمه و اعدام شوند. و زوایای تاریک و پنهان تاریکخانه اشباح و عالیجناب خاکستری همچنان در پرده ابهام باقی ماند. اما در موضع دوم با تشکیل «کمیته ملی کشف حقیقت»، تمام جزئیات، علل، انگیزه‌ها و دلایل بررسی می‌شود. کاش سعید امامی خودکشی نکرده بود، یا به قول حسینان او را با آمپول هوا نکشته بودند، و اینک او و بقیه متهمان را در بهترین ویلا با حفظ امنیت نگاه می‌داشتند تا در فضای آزاد و فارغ از ترس از مجازات «کل» حقیقت را به رشته تحریر درمی‌آوردند تا از این راه به فرآیند خشونت پایان داده شود.

هنوز هم زمان باقی است. اگر مسئله قتل‌های زنجیره‌ای یک مسئله ملی است؛ نباید پرونده فقط توسط حکومت دنبال شود. برای کشف حقیقت باید گام‌های زیر برداشته شود:

اول. تشکیل «کمیته حقیقت‌یاب مردمی»: در تشکیل این کمیته باید خانواده مقتولان نقش اصلی را بازی کنند و نمایندگان متخصص و خبره را برای پیگیری مسئله انتخاب کنند.

دوم. همکاری کمیته مردمی با کمیته حکومتی.

سوم. جلب رضایت خانواده مقتولین و اولیاء دم برای گذشت و بخشش براساس فلسفه «بیخس و فراموش کن».

چهارم. امکان تماس کمیته حقیقت‌یاب مردمی با متهمان جهت کشف حقیقت.

۱. سیاست‌گذاران و رجال سیاسی در روابط خارجی ایران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ص ۱۴۷.

پنجم. پاسخگویی افرادی چون حجت الاسلام فلاحیان، روح الله حسینیان و هر فرد دیگری از هر جناح سیاسی که در پرونده قتلها نقشی داشته است.

درست است که آقای حسینیان قسم جلاله خورده‌اند که یک زمان «قاتل» بوده‌اند، و لذا نشان داده‌اند که نگران «مجازات» اند، اما باید به تأکید تمام گفت هیچ کس به دنبال انتقام جویی نیست. «رحمت»، «کرامت»، «بخشش»، «گذشت»، ... باید بر اخلاق عمومی سیطره یابد.

۶. پروژه مدرنیت پروژه همه یا هیچ است. نمی‌توان به شیوه‌های ماقبل مدرن عمل کرد اما وقتی «گرفتار» شد و «بحران» پدیدار گشت، برای «فرار»، نه حل «بحران»، از مفاهیم مدرن سود برد. «حق شهروندی» و «دولت پاسخگو» دو مفهوم متعلق به جهان جدیدند که در روابط حکومت و ملت، گفت‌وگو و عقلانیت را جایگزین شمشیر و خشونت می‌کند.

این نکته شریف را نباید فراموش کرد که به قول ماندویل گاهی «رذایل فردی فضایل جمعی‌اند و فضایل فردی رذایل جمعی‌اند». در خصوص قتل‌های زنجیره‌ای مجازات متهمان حق خانواده مقتولان است و این عین عدل و فضیلت است، اما این «فضیلت فردی» در سطح اخلاق عمومی نه تنها به فرآیند خشونت پایان نمی‌بخشد، بلکه آن را تشدید می‌کند. و لذا بخشش متهمان اخلاق عمومی ما را سامان جدیدی می‌بخشد و روح بزرگ اولیاء دم به نمایش می‌گذارد.

تأکید بر تاریکخانه اشباح، شاه کلید، عالیجناب خاکستری و... را نباید به منزله رویارویی با اشخاص تلقی کرد. هدف کشف حقیقت از طریق آن تشکیلات به منظور نقد یک اندیشه و یک رویه است. اندیشه‌ای که به نام «مبارزه با تهاجم فرهنگی» روشنفکران را به قتل می‌رساند.

برنامه تحقیقاتی قتل‌های زنجیره‌ای*

از تهاجم فرهنگی تا تاریکخانه اشباح

مقدمه

پدیده‌های عالم خارج متنوع و متکثرند و جهان طبیعت و اجتماع تاریک است و «مشاهده» پدیده‌ها و وقایع در پرتو «تئوری»‌ها امکان‌پذیر است. تئوری‌ها نه تنها عالم را روشن می‌کنند که بین حوادث و پدیده‌های به‌ظاهر نامرتبط، ارتباط برقرار می‌کنند، و بدین ترتیب با عبور از «فکت»‌ها، معرفت درجه اول شکل می‌گیرد.

در فلسفه علم درباره معرفت درجه اول گفت‌وگو می‌شود. پوپر با حدسها و ابطال‌ها، توماس کوهن با نظریه پارادایم، لاکاتوش با «برنامه تحقیقاتی» و... درباره متدولوژی، تاریخ و جامعه‌شناسی علم سخن گفته‌اند.

حوادث و رویدادهای دو دهه گذشته نیازمند تعلیل و تبیین است. برای تحلیل آن رویدادها دو تئوری بزرگ ارائه شده است. در این مقاله برای قابل فهم کردن آن نظریات، آنها را در غالب «برنامه تحقیقاتی» لاکاتوش بازسازی کرده تا راه نقد و بررسی هموار گردد.

۱. برای روشن کردن تاریکخانه اشباح قتل‌های دگرباشان و دگراندیشان تاکنون سه مدل پیشنهاد شده است.

۱. پارادایم قتل‌های محفلی

اولین پارادایمی که توسط منابع موثق رسمی به شهروندان ارائه شد تا «معما یا جدول کلمات متقاطع» قتل‌ها را براساس آن حل کنند، «سرمشق» محفل نشینانی بود که از برخی پرسنل «مسئولیت‌ناشناس، کج‌اندیش و خودسر» وزارت اطلاعات به‌عنوان «آلت دست» برای انجام جنایت استفاده کرده‌اند.

ابتدا در ۱۳۷۷/۱۰/۱۵ وزارت اطلاعات با صدور یک اطلاعیه «شوک ۷۷» را بر جامعه وارد کرد: «با کمال تأسف معدودی از همکاران مسئولیت‌ناشناس، کج‌اندیش و خودسر این وزارت که بی‌شک آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته و در جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده‌اند در میان آنها وجود دارد».^۱

دو هفته بعد در تاریخ ۱۳۷۷/۱۰/۲۸ کمیته تحقیق اعلام کرد: «تصمیم‌گیریهای افرادی که قتلها را ساماندهی و اجرا کرده‌اند به صورت "محفلی" بوده است».^۲ در چارچوب این سرمشق، اطلاعاتی آقای خاتمی حکایت از آن داشت که باید به جنایتکاران به عنوان «سلول بیگانه‌ای» نگریست که محفل‌نشینان آن‌را در «پیکر» وزارت اطلاعات تزریق کرده‌اند و باید «با سرعت و شدت آن‌را دفع» کرد.^۳

«محفلی» خواندن قتل‌های زنجیره‌ای متضمن دو مقصود مطلوب بود. اول: به‌طور عمودی بالا نرفتن و پای معاون وزیر و وزیر اطلاعات را به میان نکشیدن؛ دوم: به‌طور افقی به گذشته نرفتن و با نبش قبر، قتل‌های گذشته را در صحنه حاضر نکردن و بالضروره پای این و آن‌را به میان نکشیدن. اما جنبش جامعه مدنی ایران و مطبوعات وابسته بدان هر دو کار را کردند و بدین ترتیب «پارادایم قتل‌های محفلی» را به بایگانی تاریخ سپردند.

۲. پارادایم سناریوی خارجی

آقای نیازی در تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۳ نقش موساد در قتل‌های آذرمه را تکذیب کرد.^۴ در تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۲۵ یک منبع سوئق در سازمان قضایی نیروهای مسلح در گفت‌وگو با صبح امروز به نقل از آقای نیازی مجدداً نقش عوامل موساد در قتل‌ها را رد کرد.^۵

با گذشت پنج ماه از قتل‌های پاییز ۱۳۷۷، آقای نیازی اعلام کرد: «در مورد اینکه عوامل بیگانه در این قتل‌ها دست داشته‌اند، اظهار نظر قطعی نمی‌توان داشت، ولی قرائن به دست آمده نشان می‌دهد که این کار با هدایت بیگانگان انجام شده است».^۶

روز بعد آقای نیازی در جلسه قوه قضائیه اعلام کرد: «جریان رسیدگی به منظور روشن شدن انگیزه اصلی متهمان و میزان دخالت عوامل خارجی هم در دست بررسی

۱. پیشین، ۱۳۷۷/۱۰/۲۸.

۲. پیشین، ۱۳۷۷/۱۲/۴.

۳. پیشین، ۱۳۷۸/۲/۱۳.

۴. پیشین، ۱۳۷۷/۱۰/۱۶.

۵. پیشین، ۱۳۷۷/۱۰/۱۳.

۶. پیشین، ۱۳۷۷/۱۲/۲۵.

است.^۱ و چند روز بعد در یک سخنرانی اعلام داشت: «قرائن و شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد قتل‌های زن‌جیره‌ای بدون هدایت بیگانگان ممکن نبوده است».^۲ و بالاخره پس از مرگ سعید امامی آقای نیازی اعلام کرد: «بر اساس شواهد و قرائن، سعید امامی از زمانی که موضوع هدایت و دخالت بیگانگان در قتل‌های مشکوک تهران مشخص و معلوم شد که وی یکی از عوامل اصلی این دسیسه بزرگ بوده است، اقدام به خودکشی کرد».^۳

آقای بلندیان معاون امنیتی وزارت کشور نیز در تاریخ ۱۳۷۸/۴/۷ طی یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد: «ارتباط متهمان قتل‌های سیاسی با بیگانگان محرز است».^۴

در پارادایم سناریوی خارجی سعید امامی «موشی» است که به‌بانک اطلاعات و امنیت وزارت اطلاعات حفره زده و نه تنها اطلاعات را در اختیار بیگانگان می‌گذارد، که اهداف آنان را هم تعقیب و تأمین می‌کند.

ما در این انبار گندم می‌کنیم گندم جمع آمده گم می‌کنیم
می‌نیدیشیم آخر ما به هوش کین خلل در گندم است از مکر موش
موش تا انبار ما حفره زده‌ست وز فنش انبار ما ویران شدست
اول ای جان دفع شر موش کن وانگهان در جمع گندم جوش کن
گر نه موشی دزد در انبار ماست گندم اعمال چل‌ساله کجاست
این پارادایم پرسش‌های فراوانی را بی‌پاسخ می‌گذارد: چرا موساد به گونه‌ای عمل کرد که مزدورش به سادگی لو رود و خودکشی کند؟ آیا موساد که توانست سعید امامی را بخرد نمی‌توانست «شاه کلید» را عامل خود بازدارد؟ آیا داشتن مهره مهمتری موساد را از سعید امامی بی‌نیاز می‌ساخت؟ آیا موساد اینک یک دهه اطلاعات به کلی سزای نظام را از طریق سعید امامی در دست دارد؟ آیا مهره‌هایی که سعید امامی در نهادها و ارگان‌های مختلف کاشته است نباید شناسایی و بازداشت شوند؟ آیا حفره بزرگی که موساد در درون وزارت اطلاعات زده است محدود به یک معاون وزیر، یک مدیر کل و چند آدم‌کش است؟

۳. پیشین، ۱۳۷۸/۴/۲.

۲. پیشین، ۱۳۷۸/۲/۱۸.

۱. پیشین، ۱۳۷۸/۲/۱۴.

۴. پیشین، ۱۳۷۸/۴/۸.

۳. پارادایم تهاجم فرهنگی

آقای نیازی در نیمة تیرماه، همزمان با انتشار نامه سعید امامی توسط روزنامه سلام، اعلام کرد: «پس از شش ماه تحقیقات، ثابت شد که کلاه سرمان رفته و فهمیدیم چه کسانی و در چه چهره‌هایی به ما ضربه زدند... عاملان قتل‌های اخیر به نام دین و حکومت اسلامی چنان ضربه‌ای به اسلام زدند که هیچ منافقی نمی‌زد... عاملان این قتل‌ها به نام مبارزه با تهاجم فرهنگی و ضد انقلاب دست به اعمال سنگین زدند... چه‌با مسلمانی که مسیر باطل را به خیال حق رفته‌اند و بر حق شوریده‌اند به خیال آن‌که باطل است و این خطری است که جوامع اسلامی را تهدید می‌کند»^۱.

۲. نظام تازه استقرار یافته: در اینجا «جایجایی پارادایم»^۲ مشاهده می‌گردد. جایجایی پارادایم هنگامی رخ می‌دهد که دیگر نتوان ناهنجاریها^۳ و اعوجاجات پارادایم پیشین را به کمک تبصره‌ها^۴ رفع کرد. یک اعوجاج هنگامی جدی و مشکل‌زا محسوب خواهد شد که ملاحظه شود بنیادهای پارادایم را هدف قرار داده است، و مع الوصف در قبال تمام تلاش‌های اعضای جامعه علمی عادی جهت رفع آن، سرسختانه مقاومت می‌ورزد. در این شرایط است که رفته‌رفته پارادایمی جدید مطرح می‌شود و جای پارادایم پیشین را می‌گیرد.

توماس کوهن تغییر حمایت از یک پارادایم به پارادایم ناسازگار دیگر از جانب یکایک دانشمندان را به «تحولی گشتالتی» یا «تغییری در دین» تشبیه کرده است. یک تحول گشتالتی رخ می‌دهد و شکلی که قبلاً خرگوش دیده می‌شد، اینک اردک (موش؟!)) دیده می‌شود و خرگوش دیدنش دیگر قابل تصور نیست و فردی که در پارادایم اول «مسئولیت ناشناس، کج‌اندیش و خودسر» محسوب می‌شد، در پارادایم دوم «جاسوس» و در پارادایم سوم «عامل سختکوش مبارزه با تهاجم فرهنگی» به حساب می‌آید.

رفتن پارادایم سابق و آمدن پارادایم لاحق به تصمیم یک یا چند دانشمند بستگی ندارد بلکه به پذیرش اکثریت جامعه علمی مربوطه بستگی دارد. نظام تازه محققان و عالمان خود را می‌باید که الگوهای خاصی را می‌آموزند و می‌آموراند و به رفع و حل موانع و مشکلات مشغول‌اند.

۱. پیشین، ۱۳۷۸/۴/۱۷

2. Paradigm Shift

3. anomalies

4. adhoc

اینک سه پارادایم رسمی رقیب در عرصه سیاسی وجود دارد که هیچ کدام تاکنون نتوانسته است نظر اکثریت شهروندان و نخبگان را به سوی خود جلب و جذب کند. ۳. برای امکان پذیر شدن داورى و گریز از مشکلات دیدگاه پارادایمی، آن سه پارادایم را کنار گذارده و بر اساس «برنامه تحقیقاتی» به بازسازی تئوری‌هایی که به قتل منتهی شد می‌پردازیم. ایمره لاکاتوش نظریه‌های علمی را نوعی «برنامه تحقیقاتی»^۱ تلقی می‌کند. برنامه تحقیقاتی دارای یک هسته^۲ یا مجموعه‌ای از فرضیات بنیادین است که اساس آن برنامه را تشکیل می‌دهد. این طرح نباید ابطال و یا حتی تعدیل شود. این فرضیات بنیادین را کمر بند ایمنی^۳ یا به عبارت دیگر مجموعه‌ای از فرضیات کمکی احاطه کرده‌اند.

یک برنامه تحقیقاتی متشکل از دو دسته قواعد روش‌شناسانه است: برخی از این قواعد حاکی از آنند که از کدامیک از راه‌های تحقیق می‌باید پرهیز نمود (الهام بخشی منفی)^۴، پاره‌ای دیگر می‌گویند چه راه‌هایی را باید دنبال نمود (الهام بخشی مثبت)^۵. جنبه الهام بخشی منفی یک برنامه تحقیقاتی «هسته سخت و غیر قابل تغییر» قضایایی را که در معرض ابطال قرار ندارند از سایر قضایا مجزا می‌سازد. این قضایا بر حسب قرارداد، معتبر شمرده می‌شوند و از سوی آنان که برنامه تحقیقاتی را تحقق می‌بخشند به عنوان قضایای غیر قابل ابطال در نظر گرفته می‌شوند.

الهام بخشی مثبت، طرح دوربرد است برای ساختن یک سلسله نظریه‌ها، به شیوه‌ای که بتوان بر نارسایی‌های هر مرحله فائق آمد. الهام بخشی مثبت مجموعه‌ای از پیشنهاد‌های روشمند برای مواجهه با امور خلاف قاعده‌ای است که در آینده روی می‌دهد. هنگامی که یک برنامه تحقیقاتی جامه عمل می‌پوشد، یک «کمر بند حفاظتی» متشکل از فرضیه‌های کمکی در اطراف هسته سخت فرضیه‌های غیر قابل ابطال پدید می‌آید.

۴. درباره مدل اول و دوم در طول ماه‌های گذشته سخنان بسیاری گفته شده است. ۶. اما درباره سرمشق سوم تاکنون بحث و گفت‌وگویی درنگرفته است. در اینجا

1. programmes research

2. hard core

3. Protective belt

4. negative heuristic

5. positive heuristic

۶. در خصوص پارادایم سناریوی خارجی در سه یادداشت زیر سخن گفته‌ایم. الف اکبر گنجی، اسرائیل و بزرگترین شبکه جاسوسی قرن، خرداد، ۱۳۷۸/۴/۳. ب. اکبر گنجی، آقای فلاحتیان روشنگر، خرداد، ۱۳۷۸/۴/۶. ج. اکبر گنجی، سعید امامی هنوز زنده است، صبح فردا، ۱۳۷۸/۴/۲۲.

هسته و کمربند حفاظتی آن برنامه تحقیقاتی را خواهیم شکافت و پیامدهای خواسته و ناخواسته آن را عیان خواهیم کرد.

منبع اصلی ما در این بحث برنامه «هویت» است که به وسیله سعید اسلامی تهیه و توسط سیمای جمهوری اسلامی در سال ۱۳۷۵ از شبکه سراسری پخش شد. در آن برنامه با استفاده از فیلمهای ضبط شده در دوران بازداشت سعیدی سیرجانی، غلامحسین میرزا صالح و عزت الله سبحانی در زندان وزارت اطلاعات و فیلمهای جلالت گروههای ضد انقلاب خارج از کشور، که از نظر سخنرانان برنامه ضبط نمی شده، سعی می گردد تا برنامه مستند جلوه کند.

آقای پورنجاتی در مصاحبه مورخ ۱۳۷۸/۵/۳۱ با روزنامه انتخاب برنامه هویت را از «قتلهای متافیزیکی» سعید امامی برشمرد. آقای مهدی خزعلی ناشر کتاب هویت در مصاحبه مورخ ۱۳۷۸/۶/۳ با صدای فارسی بی بی سی نقش سعید امامی در تهیه برنامه هویت را تأیید کرد اما آن را «مجموعه بزرگی» دانست که نمی توان «به یک فرد منتسب» کرد. چون «او آن قدر قوی نبود که همه کارها را به دست بگیرد». ما نیز دلایل تعلق هویت به سعید امامی را در مقاله «هویت، کیهان و سعید امامی» توضیح داده ایم.

طرح مسئله

در نیمه دوم دهه شصت، به دلیل انسداد سیاسی و عدم امکان هرگونه فعالیت سیاسی، حوزه فرهنگ و ادب و هنر تا حدودی فعال شد. تأسیس چند ماهنامه و چند مؤسسه انتشاراتی امکان شنیدن صداها و سخنان جدیدی در حوزه فرهنگ و ادب را مهیا کرد. روایتهای تازه ای از تاریخ به بازار نشر عرضه شد. در سینما آنان که قرار بود با خلق «سینمای دینی» به رویارویی دیگران بروند، با ساخت فیلمهای دگراندیشانه بر مشکلات تک گویان افزودند. در دانشگاه در کلاسهای درس و سمینارها مباحثی طرح می شد که بر پرسشهای می افزود و دانشجویان را به «فکر کردن» وامی داشت و تزریق ایدئولوژی را با مشکل مواجه می کرد. اما از همه اینها مهمتر جریان روشنفکری دینی بود که به پرسش نسبت دین و مدرنیته پاسخ می گفت و با قرائت جدیدی از دین و پذیرش گوهر مدرنیته (عقل خودبنیاد نقدی) آن دو را با یکدیگر سازگار و راه را بر دستاوردهای عقل مدرن می گشود.

این رویدادها، خودرو، اتفاقی و بی‌مبنا و علت نبود. در تحلیل و تبیین این حوادث باید به دلایل معرفتی و ساختارهای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی-امنیتی رجوع شود. اما «تاریکخانه اشباح» به روشهای ساده‌تری این حوادث را، مبتنی بر تئوری توطئه و تحویل جامعه‌شناسی به روان‌شناسی، تحلیل می‌کرد تا از آن راهبردهای عملی برای برخورد استنتاج نماید.

از نظر سعید امامی و همفکرانش سال ۱۳۶۷ سال تعیین‌کننده است. «سال ۱۳۶۷، یعنی سالی که مقوله تهاجم فرهنگی وارد مرحله عینی، اجتماعی و ملموس خود شد».^۱ «در این سالها، همچنین تغییر فاز مبارزه با نظام اسلامی از سیاسی به فرهنگی به صراحت یا به اشاره در سخنان روشنفکران وابسته داخلی و خارج نشین ملموس بوده است».^۲

۴-۱. هسته سخت: تهاجم فرهنگی

«تهاجم فرهنگی» از لحاظ تئوریک، عکس‌العمل استراتژیک نظام‌های سلطه در برابر ناپایداری نتایج روش‌های نظامی و سیاسی و اقتصادی محسوب می‌شود. قرن‌ها تجربه، نظریه پردازان نظام استبداد بین‌المللی را به این نتیجه رسانده است که «مضور علنی نظامی، مهره چینی در عرصه سیاسی کشورهای دیگر و وابستگیهای اقتصادی اگرچه دارای نتایج و منافع محسوس می‌باشند، اما به عنوان یک مجموعه مکمل، نیازمند زمینه پایداری است که اطمینان به استمرار این گونه منافع را ضریب اطمینان قابل اتکایی ببخشد. تلاش برای یافتن این زمینه مناسب، نهایتاً به روی آوردن به روش‌های به ظاهر فرهنگی و در واقع غیر فرهنگی منجر شده است. روش‌هایی که به دلیل سازمان یافتگی پنهان، غیر محسوس بودن و استفاده از تاکتیکهای خیزنده، معمولاً حساسیت ایجاد نمی‌کند و با استحاله درونی، ملتها را عملاً پذیرای معیارها و ملاکهای بیگانه می‌سازد. این گونه روشها و شیوه‌ها در فرهنگ ملل مستقل به تهاجم فرهنگی «مشهور گشته است».^۳

«تهاجم فرهنگی برخلاف تبادل فرهنگی نوعی هجوم سازمان یافته و همه جانبه است که سناریوی آن را نظریه پردازان فرهنگ مهاجم، تدوین کرده‌اند و در اجرا نیز

۱. هویت، مؤسسه فرهنگی-انتشاراتی حیان، چاپ اول، شهریور ۱۳۷۶، ص ۱۲۱.

۲. پیشین، ص ۲۶. ۳. پیشین، ص ۲۵۳.

هدایت مستقیم یا غیر مستقیم بیگانه را همراه دارد.^۱ «تهاجم فرهنگی، متکی بر پنهان کاری، روشهای آرام و بی سر و صداست و درک کامل آن هوشیاری ویژه‌ای می‌طلبد. تهاجم فرهنگی در ظاهر بر روشهای کاملاً فرهنگی متکی است. اما در عمق تاکتیکهای خود، استراتژی "نفوذ" و "استحاله" را دنبال می‌کند.»^۲

«سناریوی پیچیده تهاجم فرهنگی با هدف عمده تضعیف و نابودی ارزشهای اسلامی-انقلابی و استحاله درونی ملت و نظام اسلامی به‌عنوان استراتژی اصلی، مورد توجه کانونهای کنترل جهانی قرار گیرد.»^۳

«تهاجم فرهنگی در کلیت خود اهداف متعددی را دنبال می‌کند... اما آنچه در جوهره تمامی این اهداف جاری است ضدیت با دین و مذهب است.»^۴

«تهاجم فرهنگی... اساسی‌ترین استراتژی واشنگتن در قبال انقلاب اسلامی به‌شمار می‌رود و بیشترین انرژی پنهان دشمنان این سرزمین را مصروف خود کرده است.»^۵ «حربه اصلی امپریالیسم برای تحکیم سلطه بر جامعه بشری در چارچوب نظم نوین جهانی، حربه پیچیده‌ای به‌نام تهاجم فرهنگی است و واشنگتن بر آن است تا با ایجاد نظام سلسله‌مراتبی در جهان، موقعیت خود را به‌عنوان رهبر بلامنازع جامعه جهانی به کشورهای دیگر بقبولاند و روند تحولات بین‌المللی را به‌سمت و سویی که منافع کاخ سفید ایجاب می‌کند جهت‌دهی نماید.»^۶

به‌دور این هسته سخت (تهاجم فرهنگی) کلافهای به‌هم‌بافته و غامضی از تئوریها پیچیده شده است که همچون کمر بند از هسته حفاظت به‌عمل می‌آورند:

۴-۲. استحاله

«در کلیه فعالیتهایی که عوامل آگاه یا ناآگاه تهاجم فرهنگی، برای تحقق اهداف نظام استبداد بین‌المللی انجام می‌دهند یک هدف اساسی یعنی تلاش برای تغییر و یا حداقل کم‌رنگ کردن ارزشها، باورها و در مفهوم کلی، استحاله فرهنگ اسلامی ملت ایران، در اولویت کامل قرار دارد. کانونهای کنترل فرهنگ جهانی این استراتژی را بر مبنای یک جمع‌بندی مسلم تاریخی انتخاب کرده‌اند و آن اینکه منافع پایدار نظام

۱. پیشین، ص ۲۰. ۲. پیشین، ص ۲۷۰. ۳. پیشین، ص ۲۶۹.
۴. پیشین، ص ۳۸. ۵. پیشین، ص ۱۶۸. ۶. پیشین، ص ۱۸۳.

سلطه در هر کشور، تنها در صورتی تأمین خواهد شد که مردم آن سرزمین از درون دچار استحاله فرهنگی شوند و با تغییر نظریات و دیدگاه‌های خود، به معیارها و ملاک‌های مورد نظر سلطه‌گران روی آورند.^۱ «مهار ایدئولوژیک یک ملت مسلمان و به عبارت صریح‌تر، استحاله درونی آنها، از جمله اهداف مشخص تهاجم فرهنگی است.»^۲

«کانون‌های کنترل فرهنگ جهانی در سال‌های اخیر و در پی شکست نسبی توطئه‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی قطب‌های قدرت به اصلی‌ترین عنصر رویارویی تاریخی امپریالیسم و صهیونیسم با ملت مسلمان ایران و نظام اسلامی تبدیل شده‌اند و با تدوین سناریوی چندوجهی تلاش می‌کنند با استحاله درونی انقلاب اسلامی، اهداف جبهه مشترک کفر و شرک و نفاق را محقق سازند.»^۳

۳-۴. نفوذ

«خط نفوذ، عنوانی است که صاحب‌نظران برای تبیین خط مشی اجرایی تهاجم فرهنگی غرب برگزیده‌اند. براساس این خط مشی، عناصری که ناخودآگاه به دام ترویج اندیشه‌های غربی لغزیده‌اند، در مراکز مختلف علمی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شناسایی می‌شوند و مورد حمایت مستقیم یا غیر مستقیم قرار می‌گیرند. هم‌زمان، عناصر مورد نظر در حرکتی بطئی و نامحسوس تلاش می‌کنند به این‌گونه مراکز نفوذ یابند و بدون ایجاد حساسیت، به‌طور غیر مستقیم به ترویج روش‌هایی بپردازند که در نهایت، ارزش‌های اسلامی و انقلابی را کم‌رنگ می‌سازد. به موازات این اقدامات، نشریات و مطبوعات روشنفکری وابسته در داخل کشور نیز فعال هستند و پدیده‌هایی را که در عمق تفکرات خود وامدار لیبرالیسم و اومانیسم هستند تقویت می‌کنند... غفلت و تسامح در برابر آثار رو به افزایش خط نفوذ در برخی سازمانها و دستگاهها و نیز در عرصه مطبوعات کشور بی‌شک به طراحان هجوم فرهنگی غرب فرصتی بیش از گذشته می‌دهد.»^۴ «این جریان فعالیت خود را در این مرحله بر نفوذ و تأثیرگذاری در محافل دانشگاهی و تحصیل کرده، گرفتن امتیاز نشریه، چاپ کتاب و تشکیل محافل ادبی، فرهنگی و تاریخی متمرکز کرده

۱. پیشین، ص ۲۱۱.

۲. پیشین، ص ۲۲۵.

۳. پیشین، ص ۸۸.

۴. پیشین، ص ۴۹.

است و تلاش می‌کند در قالب تحرکات به‌ظاهر فرهنگی بدون جلب توجه و حساسیت مسئولان یا مردم به‌ترویج معیارهای مورد نظر خود یعنی لیبرالیسم و اومانیسم پردازد تا زمینه‌های لازم را برای ورود به مرحله دوم سناریوی تهاجم فرهنگی یعنی رویارویی آشکارتر با ملت و نظام فراهم آورد.^۱

۴-۴. مردم

«مردم مسلمان در واقع عقبه انقلاب اسلامی به‌شمار می‌آیند و دشمن در صدد است با بمباران فرهنگی-تبلیغاتی این عقبه و تغییر ارزشهای اسلامی-انقلابی آن، تکیه‌گاه استراتژیک نظام را از بین ببرد».^۲ «در واقع در چارچوب این سناریو، توده‌های ملت ایران، دژ مستحکمی محسوب می‌شوند که باید از طریق روشهای مختلف نفوذ فرهنگی و ترویج ابتدال گسیخته شود و راه نفوذ غرب به‌درون لایه‌های اجتماع ایران بازگردد تا در نهایت هرگونه حرکت احتمالی و مقاومت فرهنگی و ارزشی ملت مسلمان، در قبال خواسته‌های نظام استبداد بین‌الملل، از پیش مهار شود».^۳ «دشمن... با رواج فساد اخلاقی و مالی و ترویج ارزشهای لیبرالیستی و ضد دینی، پشتوانه اصلی پایداری و استقامت نظام یعنی ملت مسلمان را استحاله کند و منافع نامشروع خود را در این کشور از سرگیرد».^۴

۴-۵. دانشگاه

«تأسیس دانشگاه در کشور... پایه‌گذار انحرافی عمیق در کشور بویژه در نسل دانشگاهی شد. در واقع هدف اول در تأسیس دانشگاهها... ساختن و پرداختن نسل جوان به‌شکلی بود که به‌رژیم در جهت پیوستن هر چه سریعتر به‌قطبهای استعمار و استکبار کمک کنند... استحاله نظام آموزشی ایران بر مبنای تجربیات موفق سلطه در کشورهای دیگر دنبال می‌شد. در این میان تجربه انگلیسیها در هند در پرورش نسل خودباخته، اما صاحب علم تجربی، قابل توجه به‌شمار می‌رفت. انگلیس با طرح‌ریزی و اجرای یک برنامه حدوداً بیست‌ساله در هندوستان، موفق به ایجاد

۱. پیشین، ص ۷۷.

۲. پیشین، ص ۳۲.

۳. پیشین، ص ۲۲۵.

۴. پیشین، ص ۳۴.

نسلی شد که به دلیل تحصیلات عالی خود، به راحتی مراکز تصمیم‌گیری سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را در اختیار گرفت و به دلیل تعلق خاطر به معیارهای غربی، کشور با فرهنگ هند را به سمت پیروی از قدرتهای سلطه‌هدایت کرد. این طرح بر اساس اندیشه‌های "مک‌کوالی" از مستشاران انگلیسی در هند شکل گرفته بود. مک‌کوالی بر اساس نظریه‌ای که به "تئوری عمقی" شهرت یافت معتقد بود باید بخش کوچکی از جامعه را در دانشگاهها تحت تربیت غربی قرار داد و زمینه به قدرت رسیدن آنها را با توجه به تحصیلات عالی و در پرتو "تبلیغ اولویت تخصص"، فراهم کرد. سالها بعد هنگامی که این نیروی انسانی تربیت شده، مدیریت جامعه را به دست بگیرد بر اساس باورهای خود ارزشهای غربی را در رفتار توده‌های مردم تعمیق می‌دهد و به این ترتیب آن ملت برای همیشه تحت کنترل درمی‌آید.

جوهره نظریه مک‌کوالی در ایران نیز پیاده شد و نظام دانشگاهی عمده‌تأ وابسته به غرب را بنیان گذاشت. در اجرای این طرح، عوامل فراماسونری و غربزده برای القای ارزشهای بیگانه به نسل جوان و مقابله با هرگونه حرکت احتمالی اصیل دانشجویان به دانشگاهها رخنه کردند.^۱

۴-۶. روشنفکر

«غربزدگی و غرب‌باوری عمده‌ترین ویژگی عناصر مختلف طیف شبه‌روشنفکری داخل و خارج محسوب می‌شود».^۲ «روشنفکری در ایران از همان ابتدا بیمار و وابسته متولد شد».^۳ «اگرچه در طیف شبه‌روشنفکری معاصر، عناصر و جریانهای مختلفی به چشم می‌خورد که هریک از دیدگاهی خاص مشغول فعالیت هستند اما تعمق در زمینه‌های اصلی تفکرات این جریانه‌ها نشان می‌دهد که لیبرالیسم، فصل مشترک مبانی فکری آنها را تشکیل می‌دهد».^۴

۱. پیشین، ص ۳۰. با دانشگاهی که پایه‌گذار انحرافی عمیق در کشور است و محصولی جز فراماسونری، غربزدگی و وابستگی به فقه‌های استعماری و امنیتی ندارد، چه باید کرد؟ گزینشهای ایدئولوژیک، ورود به حریم خصوصی افراد، پروژه اسلامی کردن علوم و... نتوانست دانشگاه را به راه راست هدایت کند. آیا سرکوب دانشگاه به وسیله گردان انتظامی و ایجاد رعب و وحشت و نظامی-امنیتی کردن دانشگاه نمی‌تواند چاره بیچارگی تاریکخانه اشباح باشد؟

۲. پیشین، ص ۲۳۶. ۳. پیشین، ص ۲۷۵. ۴. پیشین، ص ۲۸۵.

«در روند پیچیده تحقق اهداف تهاجم فرهنگی غرب، روشنفکران وابسته نقش عمده و اساسی بر عهده گرفته‌اند... روح غالب این جریان، خودباختگی در برابر بیگانگان بوده است».^۱

«در استراتژی نهایی غرب برای مقابله با نظام اسلامی یعنی تهاجم فرهنگی، روشنفکران وابسته نقشی خاص بر عهده دارند. نقشی که بر مبنای تحلیلی کلی سردمداران نظام سلطه از عملکرد روشنفکری وابسته طرح‌ریزی شده است. در این روند، سازماندهی عناصر غربزده و یا غربگرا از اولین مسائلی بوده که توجه استراتژیستهای سلطه را به خود جلب کرد. این هدف از طرق مختلفی دنبال شد که تماسهای پنهان، ترغیب علنی، کمکهای مالی از مهمترین آنها به‌شمار می‌رود. در زمینه تماسهای پنهان، خط مشخصی که در سالهای اخیر دنبال شده است هدایت روشنفکران وابسته داخلی به تشکیل محافلی است که ظاهری میامی ندارند و در قالبهای ادبی، فرهنگی، تاریخی و مسائلی از این دست برپا می‌شوند».^۲

«وابستگی روشنفکران وابسته به دشمنان اسلام و ایران بویژه امریکا و صهیونیستها نیازی به تحلیل ندارد و بر مبنای اطلاعات موجود به راحتی قابل لمس و درک است».^۳

«در عمل این بخش از عناصر به ظاهر فرهنگی، جاده صاف کن امپریالیسم می‌شوند و با رسوخ باورهای لیبرالی و اومانیستی به ذهن جامعه، در کم‌رنگ شدن ارزشهای اسلامی و ملی و در نهایت استحاله فرهنگی ملت ایفای وظیفه می‌کنند. در سالهای اخیر به موازات توجه خاص مجامع شبه‌روشنفکری به دانشگاهها، گرفتن امتیاز چاپ نشریه و روزنامه به عنوان یکی از بسترهای اصلی تحقق این هدف در دستور کار محافل روشنفکران غربگرا قرار گرفته است».^۴

«بررسی مستند سناریوی اجرایی تهاجم فرهنگی، روشن می‌سازد که در این روند، سه طیف مختلف و در برخی از وجوه کاملاً متفاوت، در تحقق اهداف این سناریو مشغول فعالیتند، دسته اول معدود کسانی هستند که عامل آگاه و عنصر هوشیار تحقق اهداف دشمنان فرهنگ این مرز و بوم به‌شمار می‌روند و عامدانه در

۳. پیشین، ص ۵۸.

۲. پیشین، ص ۶۸.

۱. پیشین، ص ۵۳.

۴. پیشین، ص ۷۰.

ارتباطی سازمانی و یا کاملاً مشکوک به ایفای نقش‌های محول شده به آنان مشغولند. عمده‌ترین تلاش کاملاً پنهان این گونه افراد، سازماندهی خط نفوذ در مراکز و محافل مختلف بویژه مراکز علمی-فرهنگی است.^۱

«در طیف سه گانه کسانی که با انگیزه‌ها و دیدگاه‌های متفاوت، عملاً خودآگاه یا ناخودآگاه در تضعیف فرهنگ اصیل ملت مسلمان ایران و تحقق اهداف تهاجم فرهنگی مشغول فعالیتند، کسانی نیز وجود دارند که به طور مستقیم تحت کنترل و هدایت مراکز اطلاعاتی بیگانگان قرار دارند.»^۲ «به نظر تهیه کنندگان هویت در طیف فعالان تهاجم فرهنگی، تنها یک دسته از افراد و عناصر دارای ارتباط سازمان یافته با مراکز جاسوسی بیگانه‌اند که هرگاه در هویت از آنها نام برده شده، به طور دقیق و کاملاً مستند بوده است.»^۳

«روشنفکران وابسته مورد هجوم هویت، منشأ هیچ تحول اثرگذاری قبل و بعد از انقلاب نبوده‌اند، اما کوچک شمردن دشمن نیز عاقلانه نیست. به خصوص اگر این کوچکی تکیه بر ابرقدرتهای استکباری داشته باشند و به نمایندگی از طرف آنها به مقابله با اسلام و ملت مسلمان پرداخته باشند.»^۴

«جمعی از کسانی که اکنون به عنوان نویسنده، عملاً در تحقق اهداف تهاجم فرهنگی غرب فعال می‌باشند، بازماندگان شبه تشکیلاتی هستند که در تاریخ معاصر ایران به "کانون نویسندگان" شهرت یافته است.»^۵

۷-۴. روشنفکری دینی

«القطاعات دینی اصولاً حاصل تلاش جمعی از شبه روشنفکران این سرزمین برای ایجاد رفرم در مبانی و معیارهای دینی است... به استناد اظهارات آشکار و پنهان برخی عناصر اصلی تهاجم فرهنگی غرب، می‌توان این فرضیه را به عنوان یک نظریه اثبات شده مطرح کرد که رفرمیتهای مذهبی از ارکان طرح غرب برای استحاله ملت ایران و تشکیل حکومت مورد نظر در ایران محسوب می‌شوند. حکومتی که تلاش می‌شود ماهیت ملی‌گرا و غرب‌گرا داشته باشد.»^۶

۳. پیشین، ص ۲۶۱.

۲. پیشین، ص ۲۲۷.

۱. پیشین، ص ۱۹۷.

۶. پیشین، ص ۱۷۲.

۵. پیشین، ص ۲۴۶.

۴. پیشین، ص ۳۶۳.

«غرب به خوبی واقف است که اندیشه‌های لیبرالیستی و تجدید نظرطلبانه» در عمل، گروه‌ها و جمعیت‌های ملی‌گرای التقاطی و رفرمیست‌ها را به موضع‌گیری بر ضد ملت ایران و نظام اسلامی می‌کشاند و آنها را حتی بدون آنکه به تمامی نتایج عملکرد خود واقف باشند، به پایگاه‌های داخلی نظام سلطه جهانی تبدیل می‌کند.^۱

«رفرمیست‌ها به خوبی می‌دانند که برای برداشتن گام‌های اصلی خود، ابتدا باید با ایجاد تشکیک در معرفت دینی، اهمیت و تأثیر مبنایی فقه را در اذهان، ضعیف و سست کنند؛ تا راه برای تجدید نظر در مفولات و مفاهیم دیگر اسلامی هموار شود. در همین چارچوب است که مجله کیان به نقل از نویسنده‌ای [ذکرش سروس] که رادیوهای بیگانه و نشریات ضد انقلاب تلاش می‌کنند او را «مارتین لوتر اسلام» جلوه دهند، بشدت به فقه، به عنوان توزی اسلام برای زندگی فردی و اجتماعی و مبنای حل مسائل بشری حمله می‌کند و دین فقهی را زمینه‌ساز پرورش انسان‌های برده، بی‌آزاده و بی‌خرد توصیف می‌کند».^۲

«تفکر رفرمیسم تجدیدطلبانه در برخی نشریات داخلی، نمود کاملاً محسوسی دارد. به عنوان مثال، مجله کیان در شماره بیستم خود تلاش می‌کند سیستم اجتهاد را در غالب نظام‌های پذیرفته شده در غرب بگنجانند».^۳

«رفرمیسم یا تجدید نظر در اصول و مبانی اسلامی، نمود پیچیده‌ای از این واقعیت است. رفرمیسم مذهبی در جوهره خود به عدول از اصول اسلام ناب تن در می‌دهد و به دلیل ناتوانی در دستیابی به جوهره و حقیقت دین و یا احساس خودکم‌بینی در برابر دیدگاه‌های لیبرالیستی و اومانیستی، عملاً برداشتهای منحرفی را در قالب تئوریهای به ظاهر اسلامی ترویج می‌کند. رفرمیسم در تحلیل نهایی، جدایی دین از سیاست را مورد پذیرش قرار می‌دهد و خواسته یا ناخواسته، عملاً در تحقق این هدف عمده ساربت‌های تهاجم فرهنگی و کانون‌های قدرت جهانی، مشغول فعالیت است».^۴

۴-۸. جامعه مدنی جامعه غربزده

«شبه‌روشنفکرانی که معتقد به ملی‌گرایی لائیک یا غیر مذهبی هستند... به این

۱. پیشین، ص ۱۷۶. ۲. پیشین، ص ۱۷۴. ۳. پیشین، ص ۲۶.

۴. پیشین، ص ۲۷۴. درباره اتهام تجدید نظرطلبی در یادداشت: «تجدید نظرطلبی» سخن گفته‌ایم. رجوع شود به: خرداد، ۱۳۷۷/۱۲/۱۵، کتاب حاضر، ص ۹۰.

جمع‌بندی رسیدند که باید از طریق فعالیتهای فرهنگی به ایجاد جامعه‌ای مدنی و با به‌یانی صریح‌تر، جامعه‌ای غرب‌زده، اقدام کنند... بررسی اجمالی نشریات شبه‌روشنفکری داخل کشور و ضد انقلابی خارج از کشور نشان می‌دهد که استفاده از روشهای خزنده و نفوذی از طریق فعالیتهای به‌ظاهر فرهنگی برای ایجاد جامعه‌ای ظاهراً مدنی اما در واقع فرنگی‌مآب، بستر اصلی تلاشهای روشن فکر نمایان لائیک و غیر مذهبی را شکل می‌دهد... استحاله درونی هویت اسلامی ملت، هدف نهایی کلیه تلاشهایی است که ایده‌های ملی‌گرایی لائیک و غیر مذهبی یک وجه شاخص آن به‌شمار می‌رود.^۱

۵. الهام بخشی منفی

«تهاجم فرهنگی به قصد براندازی» هسته سخت این برنامه تحقیقاتی است. درباره براندازی کیهان می‌نویسد:

«امروز دیرباورترین افراد هم تردید ندارند که نظام سلطه جهانی بویژه امریکا برای براندازی جمهوری اسلامی و حکومتی که بنام خدا و با حاکمیت احکام الهی در ایران برپا شده است، برنامه‌های مشخص دارد و از قرائن متعدد و مکرر چنین استنباط می‌شود که هدف اصلی برای اجرای طرح براندازی، حمله به کانون اصلی مشروعیت نظام دینی ماست. چگونگی گذار از نظام مبتنی بر ولایت فقیه و حکومتی دینی به نظام لائیک و مبتنی بر دموکراسی غربی، هدف اعلام شده چند سمینار بزرگ در انگلیس و امریکا طی سالهای اخیر بوده است. در این سمینارها علاوه بر چهره‌های مشخص ضد انقلابی و تنوریتهای رژیم گذشته، همواره تعداد قابل توجهی از کارشناسان سازمانهای جاسوسی امریکا و تشکیلات وابسته به شورای امنیت ملی این کشور حضور داشته‌اند.

به عبارت دیگر اگر در گذشته، براندازی نظام اسلامی بدون هرگونه مرحله‌بندی و ترتیب و اولویت خاصی پیگیری می‌شده و عمدتاً بر اقدامات سیاسی-نظامی و مهار اقتصادی علیه ایران تکیه داشته است، دستورالعمل زمان‌بندی شده دوسه سال اخیر حکایت از این نکته مهم دارد که مراحل اول براندازی، هجوم به منشأ و منبع اصلی مشروعیت نظام یعنی ولایت فقیه و رهبری است.

در چارچوب این برنامه سنجیده و معین، دستور کار همه شاخه‌های وابسته به دشمن روشن است. با نگاهی گذرا به آنچه در ماههای اخیر از سوی رسانه‌های خبری و تحلیلی غرب منتشر شده، به آسانی می‌توان کانون مورد هجوم را یافت. در کنار رسانه‌های مستقیم دشمن، تحرکات نیروهای وابسته به آن در خارج و داخل کشور نیز به خوبی گویای این تدارک شیطانی است. چنین است که طیفهای مختلف گروههای معاند و مسئله‌دار با جمهوری اسلامی به رغم اختلافات عمیقی که با یکدیگر دارند، بر اشتراک نظر در زمینه تهاجم به کانون اصلی مشروعیت نظام تأکید می‌کنند. این در حالی است که بعضاً برای فریب جریانات ساده لوح و غفلت زده خودی در عین حمله به مرکزیت حکومت، خود را طرفدار بخشی از نظام نیز نشان می‌دهند!

حداقل پیامد این حرکت شیطنت‌آمیز دشمن ارسال پیامهای سلامتی برای به صحنه آمدن نیروهای مطرود و حذف شده از انقلاب اسلامی در طول دو دهه از عمر آن بوده است. از این رو مشاهده می‌شود که مارهای خفته که بر اثر برخوردهای جدی و قاطع مردم و امام دچار افسردگی و انزوا شده و به لانه‌های تاریک و بسته ضد انقلابی خود خزیده بودند، از رهگذر آتش افروزیهای تازه غرب و امریکا علیه انقلاب جان دوباره گرفته و به میدان آمده‌اند.^۱

۶. الهام بخشی مثبت

تقویت و اثبات این برنامه به تعدادی «جاسوس»، «برانداز»، «دلارهای اهدایی امریکا» و... محتاج بود. محفل اطلاعاتی با بازداشت برخی از روشنفکران، آنان را مجبور به اعتراف به همکاری با غرب و جاسوسی و براندازی کرد. برخی از آن فیلمها در برنامه هویت پخش شد.

بودجه ۲۰ میلیون دلاری امریکا برای کمک به مخالفان ایران، که هیچ‌گاه برای آن تأمین اعتبار نشد، شاهد دیگری بود که مدعای محفل اطلاعاتی را تأیید می‌کرد. سخنرانهای اساتید ایرانی در سمینارهای خارجی، خصوصاً سخنرانی دکتر سروش در وزارت خارجه آلمان، از دیگر مؤیدات آن نظریه بود.

۱. گرداب فتنه، کیهان، ۱۳۷۶/۸/۲۷.

۷. ارزشیابی برنامه تحقیقاتی «تهاجم فرهنگی»

از نظر لاکاتوش برای ارزشیابی سلسله‌های مختلفی از نظریه‌ها قواعدی وجود دارد. برخی از این «سلسله‌ها جایگزین مائل به نحو پیش‌رونده» را تشکیل می‌دهند و برخی دیگر «جایگزین مائل به نحو انحطاط‌یابنده» را.

پیشروی یا روبه‌زوال بودن برنامه تحقیقاتی منوط به این است که آنها در اکتشاف پدیده‌های بدیع موفق باشند و یا مستمراً با شکست مواجه شوند. برنامه تحقیقاتی، ولو به‌طور گهگاهی، باید منجر به کشف پدیده‌های بدیع شوند. برنامه رو به‌زوال جای خود را به حریفی پیش‌روتر واگذار می‌کند. در ارزشیابی یک برنامه تحقیقاتی دو مسئله را باید از یکدیگر تفکیک کرد.

الف. ارزشیابی روش‌شناسانه یک برنامه تحقیقاتی

ب. تصمیم‌گیری در مورد ادامه اعمال یک برنامه تحقیقاتی

ممکن است افرادی که در داخل یک برنامه تحقیقاتی انحطاط‌یابنده کار می‌کنند ترجیح دهند آن‌را دنبال کنند بدین امید که تلاش‌های بعدی برنامه مذکور را به یک برنامه پیش‌رونده مبدل سازد. لاکاتوش اعلام داشت که: «دست زدن به یک بازی خطرناک کاملاً معقول است. آنچه نامعقول است، همراه کردن شخص در باره ابعاد خطر است».

برنامه تحقیقاتی «تهاجم فرهنگی» به دلایل عدیده‌ای یک برنامه رو به‌زوال و انحطاط‌یابنده است. اما دلایلی روش‌شناسانه و «ابطال تجربی» باعث نگردید تا حاملان این برنامه آن‌را «طرد» کنند. آنان، به قول لاکاتوش، ترجیح دادند در «اقیانوسی از موارد خلاف قاعده»^۱ به کار خود ادامه دهند و با «دست زدن به یک بازی خطرناک» از یک برنامه در مقابل برنامه‌های رقیب دفاع کنند.

تاریکخانه اشباح از طریق «محفل اطلاعاتی» و «گروه‌های فشار» به شکار و صید روشنفکران و دگراندیشان پرداخت. «بخش رسانه‌ای» تاریکخانه توجیه تبلیغاتی شکار را فراهم و زمینه را برای نابودی آنان مهیا می‌کرد: «بخش قابل توجهی از دشواری‌های امروز را باید در پاسخ به این سؤال یافت که این جماعت را در کدام «بوته» آزمود؟ و سپس عرصه را از حضور آنان زدود».^۲

و به‌صراحت می‌نویسند: «مدیر مسئول کیهان به‌لطف خداوند تبارک و تعالی،

1. ocean of anomalies

۲. حسین شریعت‌مداری، کیهان، ۱۳۷۸/۱۰/۱۳.

هرگز با جاسوسان و تروریست‌هایی [داریوش آشوری، ایرج افشار، احمد اشرف، مهندس بازرگان، مسعود بهنود، چنگیز پهلوان، باقر پرهام، محمود دولت‌آبادی، عبدالحسین زرین‌کوب، عزت‌الله سبحانی، احمد شاملو، داریوش شایگان، عبدالکریم سروش، بزرگ علوی، هوشنگ گلشیری، محمد جعفر محجوب، غلامحسین میرزا صالح، سید حسین نصر، محمدعلی اسلامی ندوشن، کانون نویسندگان، نهضت آزادی، ماهنامه کیان و...] که در برنامه هویت از آنان یاد شد سر آشتی ندارد.^۱

«محل اطلاعاتی» مطمئن بود که پشتوانه تئوریک جنایت را در اختیار دارد. توجیه ایدئولوژیک قتل اگرچه امروزه به‌طور علنی تبلیغ و ترویج می‌شود اما این آرای شفاف و روشن در گذشته از مردم پنهان می‌گردید، ولی «محل اطلاعاتی» از آنها مطلع بود و می‌دانست که از نظر برخی، مقتولان چند تن «ضد انقلاب»، «ناصبی»، «مرتد»، ... بودند. از طرف دیگر گفته می‌شد «اهانت به مقدسات اسلامی حکمش اعدام است و در جایی که تشکیل دادگاه برای چنین فردی میسر نباشد، هر فرد مسلمانی موظف است شخصاً اقدام کند... مردمی که اگر با دلایل قطعی به‌ایشان ثابت شد که توطئه‌ای علیه نظام جمهوری اسلامی در کار است، می‌خواهند این نظام را براندازند، دیگران به هر دلیل توجه ندارند یا به صلاح خود نمی‌دانند، اگر مردم قطع پیدا کردند خودشان باید اقدام کنند، این هم از مواردی است که توسل به خشونت جایز است». «اگر شخصی به مقدسات توهین کرد اسلام حق داده خونش را بریزند، دادگاه هم نمی‌خواهد».

محل اطلاعاتی بر مبنای تئوری تهاجم فرهنگی «قطع» داشت که روشنفکران در صدد براندازی نظام‌اند. اما از طرف دیگر می‌دانست که هیچ‌یک از روشنفکران و دگراندیشان بر مبنای آن نظریه در دادگاه به یک روز زندان هم محکوم نخواهند شد. لذا چاره‌ای جز پروژه قتل‌های زنجیره‌ای وجود نداشت.

پروژه قتل‌های زنجیره‌ای، با یک مقدمه اضافی (حکم)، نتیجه منطقی برنامه تحقیقاتی تهاجم فرهنگی بود. آن مقدمه را «عالیجناب خاکستری» فراهم می‌ساخت.^۲

۱. پشین، ۱۳۷۸/۶/۱.

۲. کاردینال ریشلیو (۱۵۸۵-۱۶۴۲) وزیر اعظم لویی سیزدهم (۱۶۰۱-۴۳) که پس از تبعید ماری دومدیسکی نایب‌السلطنه (۱۵۷۳-۱۶۴۲) امور دربار و اداره کشور فرانسه را در دست گرفت و

۸. تاریکخانه اشباح

برنامه تحقیقاتی لاکاتوش را می‌توان از منظری دیگر بر تشکیلات پشت پرده قتل‌های زنجیره‌ای انطباق داد. تاریکخانه اشباح «هسته» اصلی تشکیلاتی است که برای محافظت از خود و پیشبرد اهداف، کمرنده‌های ایمنی متعددی به‌دور خود کشیده است. «محفل اطلاعاتی»، «گردان انتظامی»، «هنگ نظامی»، «گروه‌های فشار»، «بخش رسانه‌ای»، «عالیجناب خاکستری» و... کمرنده‌های محافظ تاریکخانه‌اند.

۹. برنامه تحقیقاتی زوال‌یابنده

گفته شد که برنامه تحقیقاتی تهاجم فرهنگی یک برنامه انحطاط‌یابنده و ناموفق است. پیشرو بودن یک برنامه به‌درجه انسجام آن و میزان پیش‌بینی‌های بدیع و کامیاب آن بستگی دارد. طرح تهاجم فرهنگی نه تنها گره هیچ مشکلی را نگشود و «امنیت ملی» و «منافع ملی» را با خطر مواجه و «مشروعیت نظام» را کاهش داد، بلکه به لحاظ نظری غیر مدلی، ناسازگار، غیر منجم و ناتوان از ارائه تبیینی منطبق با واقع از حوادث است. برخی از اشکالات اصلی این برنامه را در یادداشت «توطئه فرهنگی و طرح براندازی» توضیح داده و لذا نیاز به تکرار وجود ندارد.^۱ یکی از معیارهای لاکاتوش برای ارزیابی یک برنامه «وقوف بعد از وقوع» است. حال که برنامه تهاجم فرهنگی با به‌آتش کشیدن کتاب‌فروشی‌ها، حمله به دفاتر مطبوعات، سینماها، سمینارهای علمی، دانشگاه‌ها، اجتماعات، خوابگاه دانشگاه، آدم‌ربایی، اعتراف‌گیری اجباری، قتل دگراندیشان و... قوای خود را به فعلیت درآورده است؛ بهتر می‌توان درباره آن داوری کرد. لاکاتوش می‌گفت: «تنها بعد از وقوع رویداد است که می‌توان عاقل بود... باید این دقیقه را فهم کرد که رقیب، حتی اگر بسیار عقب‌مانده باشد، همواره ممکن است بازگشت کند».

→ طومار هوگوها را درهم پیچید، دور از چشم دیگران و در محافل کاملاً مسوئی از نصایح و رهنمودهای روحانی میبایستی به نام پدر ژوزف (۱۵۷۷-۱۶۲۸) بهره می‌گرفت. پدر ژوزف که در تحکیم پایه‌های حکومت مستبدانه ریشلیو نقش مهمی داشت و بسیاری از قتل‌های سیاسی و انواع توطئه‌ها را سامان می‌داد، در فرانسه سده هفدهم به «عالیجناب خاکستری» (eminence grise) شهرت یافت. عامه مردم بدون آن‌که از وجود پدر ژوزف در دستگاه حاکمه آگاه باشند، اعمال خودمراغه ریشلیو و ناپدید شدن دشمنان نگون‌بختش را به «عالیجناب خاکستری» مرموزی نسبت می‌دادند که در پشت پرده سرنخ همه جنایات سیاسی را در دست دارد.

۱. اکبر گنجی، توطئه فرهنگی و طرح براندازی، صبح امروز، ۱۳۷۸/۳/۱. کتاب حاضر، ص ۲۵۷.

۱۰. برنامه تحقیقاتی رقیب

پروژه روشنفکری دینی، به عنوان یک برنامه تحقیقاتی رقیب، نه تنها واقعیت دو دهه گذشته را به خوبی تبیین و تحلیل می‌کند، بلکه برای مرحله گذار راه‌حلهای معقول و مقبولى دارد و پیش‌بینیهای بدیعی در انبان دارد. فهم و درک تنوع و تکثیر عینی آدمیان و عقایدشان، عدم ادعای در دست داشتن کل حقیقت، متوسط دیدن تمامی آدمیان از صدر تا ذیل، نفی خشونت و پذیرش عقلانیت، نیاز به شنیدن آرای دیگران و گفت‌وگو برای تقرب به حقیقت، تساهل و تسامح و مدارا، ذیحق و برابر دانستن تمامی آدمیان فارغ از ایدئولوژی و جنسیت و مذهب، مردم‌سالاری تمام‌عیار، آزادی گفتار و نوشتار و رفتار، به رسمیت شناختن سبکهای گوناگون زندگی، اصلاح طبیبی، برتر دانستن آدمیان از اندیشه‌ها، تبادل فرهنگی، گفت‌وگوی تمدنها، ترجیح منافع ملی و امنیت ملی بر آرمانهای اتوپایی و... برخی از کمربندهای ایمنی پروژه تحقیقاتی روشنفکری دینی است. دوم خرداد ۱۳۷۶ «نه» بزرگ به پروژه تحقیقاتی تهاجم فرهنگی و رأی به پرچمدار پروژه روشنفکری دینی بود.

پیوست ۱*

نظر شما در خصوص اطلاعیه روابط عمومی سازمان قضایی نیروهای مسلح چیست؟
من در مجموع اطلاعیه را مثبت ارزیابی می‌کنم. اگرچه این اطلاعیه می‌توانست
زودتر منتشر و همگان را از سردرگمی درآورد. وقتی یک فرد با خیال راحت طی
چند ماه گذشته با نشر اکاذیب نه تنها موجب تشویش اذهان عمومی شده بلکه
موجب اضرار به غیر گردیده است، معلوم نیست چرا این موضوع از سوی دادگاه
ویژه روحانیت پیگیری نشد.

آقای حسینیان با چه اطمینان خاطری آن همه اتهام به افراد و گروه‌ها وارد و
همگان را مورد اهانت قرار می‌دهد. آیا این اتهام کوچک‌کی است که یکی از روحانیون
مجمع روحانیون مبارز حکم قتلها را صادر می‌کرده است.
اطلاعیه سازمان قضایی نیروهای مسلح و تکذیبیه‌های گوناگون طی چند روز
گذشته نشان می‌دهد که حسینیان در یک سخنرانی برای تشویش اذهان به چه اکادیمی
متوسل می‌شود.

احضار شما به سازمان قضایی نیروهای مسلح به چه دلیلی صورت گرفته است؟
ظاهراً بر اساس اطلاعیه بنده به عنوان «مطلع» احضار شده‌ام. اما در این خصوص
چند نکته قابل تأمل است:

اولاً بنده به عنوان یک خبرنگار در روزنامه یادداشت‌های تحلیلی می‌نویسم. از این
بابت اگر اتهامی وارد باشد بر اساس قانون اساسی و قانون مطبوعات باید در دادگاه
مطبوعات مورد رسیدگی قرار گیرد نه دادگاه نظامی.

ثانیاً ساعت چهار بعد از ظهر روز گذشته برگ احضارنامه سازمان قضایی
نیروهای مسلح به دفتر روزنامه صبح امروز تحویل شد و قرار است در ساعت ۹/۳۰

امروز در دادسرای نظامی تهران حاضر شوم. اما از زمان حضور آقای حسینان در دادسرا اطلاعی ندارم و نمی دانم آیا نامبرده را هم با همین سرعت احضار کرده اند یا خیر؟

ثالثاً به عنوان یک شهروند علاقه مند به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای تمام مطالب منتشر شده در این خصوص را دنبال کرده و در حد مقدور آنها را تحلیل می کنم. وظیفه من به عنوان یک خبرنگار «کشف حقیقت» و تاباندن نور به «تاریکخانه اشباح جنایتکاران» است. قبلاً هم به طور مبطوب این بحث را طرح کرده ام که به جای «عطش عدالت» باید اصل «ببخش و فراموش کن» را به طور استراتژیک پذیرفت تا از این راه به فرایند تشدیدشونده خشونت پایان داد.

من با یادداشتهای خود به دنبال مجازات کسی نبوده و نیستم. برای امثال من «عدم تکرار خشونت و قتل دگراندیشان و دگرباشان» اصل است. می توان قاتلان این پرونده و دیگر پرونده ها را با گرفتن رضایت از اولیاء دم بخشید. اما کمیته «کشف حقیقت» باید به طور شفاف و علنی جزئیات را با مردم در میان بگذارد تا همگان از آن درس بگیرند و هیچ کس، دیگر مخالفان فکری اش را ترور نکند.

رابعاً از سوی مسؤولین نظام، «سازمان قضایی نیروهای مسلح» مسؤول رسیدگی به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای است. همگان باید آن دادگاه را در وظیفه سنگینی که بر دوش دارد یاری دهند. از این جهت احضار به دادگاه را به فال نیک گرفته و امیدوارم که ضمن دیدار و گفت و گو، برخی از زوایای تاریک ماجرا روشن شود و تحلیل خود را با مسؤولین محترم دادسرا در میان بگذارم.

علت آنکه شما آن همه بر روی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای تأکید و آن را دنبال می کنید، چیست؟

قتل‌های زنجیره‌ای مهمترین پرونده قضایی-ملی دو دهه گذشته است. عده‌ای با تشکیل محفل در وزارت اطلاعات و به قتل رساندن روشنفکران و دگراندیشان در صدد متزلزل کردن نظام در سطح داخل و خارج بوده اند. متنها نکته قابل تأمل برای من این است که چرا آنان با انجام هر قتل، رد پای برجای می گذارند که به راحتی نگاهها را معطوف به نظام جمهوری اسلامی کند؟

طبعاً از نظر اپوزیسیون «رد پا» به جا گذاردن برای ایجاد رعب و وحشت در میان مخالفان بوده است تا آنان را از ترس به انفعال کامل بکشانند.

اما آیا نمی‌توان گمان کرد «رد پا» به‌جا گذاردن به‌قصد از بین بردن مشروعیت نظام در داخل و بی‌اعتبار کردن جمهوری اسلامی در سطح بین‌المللی بوده است؟ روزنامه کیهان نوشته است که سعید امامی در اوایل دهه ۱۳۷۰ سفر محرمانه‌ای به اسرائیل داشته است. از طرف دیگر انجام قتل‌های زنجیره‌ای، منافع ملی اسرائیل، یعنی فاصله گرفتن جهان غرب از ایران را تأمین می‌کرد و امنیت ملی ما (جمهوری اسلامی) را به‌خطر می‌انداخت.

برای من و تمامی شهروندان امنیت ملی و منافع ملی ایران مهمترین مسئله است. هیچ فرد عاقل و متعهدی امنیت ملی کشورش را به‌خطر نمی‌اندازد و هیچ‌یک از طرفداران نظام جمهوری اسلامی دست به‌عملی نمی‌زنند که موجب فاصله گرفتن مردم و نخبگان از نظام شود و بر شکافت ملت-دولت بیفزاید.

به‌گمان من سرنخ بسیاری از مشکلات کشور به‌قتل‌های زنجیره‌ای بازمی‌گردد. همه شهروندان «حق» دارند بر اساس اطلاعات منتشره آن رویداد را تحلیل کنند. من نیز بر اساس آنچه تاکنون منابع رسمی اعلام کرده‌اند یک چارت تشکیلاتی و یک برنامه تحقیقاتی برای قتل‌ها بازسازی کرده‌ام. همانند شخصیت‌های سربالهای پلیسی، «پوارو» و «شرلوک هولمز» که معضلات را با سناریوهای خویش حل می‌کنند. از نظر من قتل‌های زنجیره‌ای توسط «تاریکخانه اشباح» طراحی و توسط «محفل اطلاعاتی» اجرا شده است. بر اساس سخنرانی‌های آقای حسینیان به‌این نتیجه رسیدیم که «تاریکخانه اشباح» دارای «عالیجناب خاکستری» است که «بخش رسانه‌ای» آن برنامه «هویت» و «کارناوال شادی» به‌راه انداخت و ایده‌های خود را از طریق یک روزنامه عصر به‌طور فعال دنبال کرد. برنامه تحقیقاتی تاریکخانه اشباح نظریه «تهاجم فرهنگی» است که به‌نام مبارزه با تهاجم فرهنگی غرب، دگراندیشان را به‌قتل می‌رساندند.

این تحلیل من است که با مصاحبه آقای نیازی سازگار است اما با سناریوی آقای روح‌الله حسینیان تعارض ذاتی دارد. حال من حاضریم بر سر سناریوی خود با هر فرد یا گروهی وارد مناظره شوم.

در ضمن مقاله «عالیجناب خاکستری» که به‌دلیل آن احضار شده‌ام، تعارض‌های بنیادین سناریوی روح‌الله حسینیان را برملا می‌کند نه آنکه اطلاعات پنهانی را افشا کرده باشد.

آقای حسینیان مدعی است برخی با برقراری استبداد در صدد آنند که مخالفانی چون ایشان نتوانند نظرات خود را آزادانه به جامعه عرضه کنند. شما در این باره چه نظری دارید؟

در نظامهای مردم سالار آزادی افکار و گفتار و نوشتار به رسمیت شناخته و تأمین می‌گردد. اما «آزادی» به معنای «آزادی اکثریت» یا فرمانروایان نیست که ضرورتاً تأمین است. بلکه به معنای «آزادی اقلیت»، مخالفان و فاقدان قدرت است. هر نظامی که مخالفان و فاقدان قدرت در آن آزاد نباشند آرای مخالف خود را آزادانه بیان و منتشر نمایند، نظام دموکراتیک و مردم سالار نیست.

اما آیا فردی که در طی دو دهه گذشته در مناصب مهم امنیتی-قضایی قرار داشته می‌تواند خود را جزو مخالفان و فاقدان قدرت جا بزند؟ آیا نشر اکاذیب، توهین و اهانت به افراد و متهم کردن بلا دلیل افراد آزادی بیان نامیده می‌شود؟ به علاوه آقای حسینیان با قانون فعلی مطبوعات بشدت مخالفند و از محدود کردن آزادی مطبوعات و بستن مطبوعات مستقل بشدت دفاع می‌کنند و در هیئت منصفه همیشه علیه مطبوعات مستقل و مخالف حکم دادند.

پیوست ۲*

شما صبح دیروز به عنوان «مطلع» به دادسرای نظامی احضار شدید، نحوه برخورد با شما چگونه بود؟

در یک فضای دوستانه درباره برخی مسائل گفت‌وگو کردیم. دادسرای نظامی بحق درصدد آن است که فارغ از گرایشها و جناح‌بندیهای سیاسی و در فضایی آرام پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را دنبال کند.

منظور از قتل‌های زنجیره‌ای کدام قتل‌هاست؟ چون شما در مقاله «عالیجناب خاکستری» به قتل‌های متعددی اشاره کرده‌اید؟

تا آنجا که من از ظاهر گفت‌وگوها دریافتم، دادسرای نظامی فقط چهار قتل (فروهر و همسرش، پوینده و مختاری) را مورد رسیدگی قرار می‌دهد.

در آنجا از شما به عنوان مطلع درباره چه مواردی بازجویی به عمل آمد؟

درباره دو موضوع بحث شد. اول سناریویی که من برای قتل‌های زنجیره‌ای بازسازی کرده‌ام: یعنی درباره تاریکخانه اشباح، شاه‌کلید، عالیجناب خاکستری، محفل اطلاعاتی، گردان انتظامی، لشکر نظامی، بخش رسانه‌ای و دلایل و شواهدی که بنده برای چنان «تحلیلی» دارم.

من به صراحت تمام تأکید کردم که به هیچ اطلاعات محرمانه‌ای دسترسی ندارم و «مدل» خود را بر اساس مصاحبه‌ها، بیانیه‌های رسمی و اخبار مندرج در مطبوعات بازسازی کرده‌ام. در خصوص بخش رسانه‌ای تاریکخانه اشباح نیز طی دو مقاله مستند، ارتباط وثیق و عمیق آن روزنامه عصر را با سعید امامی (اسلامی) بر ملا کردم. بحث دوم درباره برخی از اشخاص بود؛ مثل آقای فلاحیان و نکاتی که تاکنون من درباره ایشان نوشته‌ام. مسئله سعیدی سیرجانی و منابع خبری من در مورد او و...

موضع شما در این موارد چه بود؟

از نظر من منبع موثق، رسمی و معتبر درباره پرونده قتلها، دادسرای نظامی است. باید به آن دادگاه فرصت داد تا در فضایی آرام و با در نظر گرفتن امنیت ملی پرونده را تا کشف ریشه‌های جنایت دنبال نماید. من نیز تاکنون با در نظر گرفتن این اصل به تحلیل موضوع پرداخته‌ام. حتی مقاله بلند «برنامه تحقیقاتی قتل‌های زنجیره‌ای» تماماً مبتنی بر اطلاعات ارائه شده توسط آقای نیازی است.

امید ما آن است که دادسرا بتواند در فضایی آرام و در پرتو اعتماد عمومی کلیه شهروندان و گروه‌ها به «کشف حقیقت» نائل شود. اما برای من به عنوان یک شهروند قابل قبول نیست که برخی فرمان دررفته‌ها و ترمز بریده‌ها هرازگاهی با نشر اکاذیب، تهمت و اهانت، فضا را آلوده کنند و سکوت هوشیارانه دوم خبردادیها را، برخی از رسانه‌های همفکر آنان، دال بر صحت آن اکاذیب نمایند.

ما در سرمقاله روزنامه صبح امروز خواستار موضع رسمی مراکز درگیر پرونده شدیم. اما همان مطبوعات با چاپ همان توهمات کاذب بر تهمتها افزودند. لذا چاره‌ای جز پاسخ مدلل وجود نداشت.

اینک نیز ضمن اعتماد به دادسرای نظامی و برخورد عادلانه آنها در حفظ آرامش و تنش زدایی از فضا خواهیم کوشید. اما دستگاه قضایی باید عدالت را در عمل به شهروندان نشان دهد.

دادگاه ویژه روحانیت، که فاقد وجاهت قانونی است، محسن کدیور را به زندان می‌فرستد، روزنامه سلام را با نظر و رأی حسینیان تعطیل می‌کند؛ اما حسینیان را همچنان آزاد می‌گذارند تا به مسؤولان نظام اهانت کند، فضا را با نشر اکاذیب آلوده سازد و در آخر هم نامبرده را که فقط طی یک سخترانی دهها کذب به این و آن نسبت داده است به عنوان فردی «منصف» برمی‌گزینند تا درباره دیگران داوری کنند. این نابرابری حقوقی آیا ناشی از رفاقت و تحصیل در یک مدرسه خاص و همفکری نیست؟

شایعه شده جناح چپ با جناح محافظه‌کار پیرامون تعطیلی مطبوعات مستقل توافق کردند. این شایعه چقدر با واقعیت همخوانی دارد؟

این شایعه توسط تمامت‌خواهان ترویج می‌گردد. مگر روزنامه خرداد و صبح امروز جزو مطبوعات مستقل نیستند و مگر مطابق برنامه قرار نیست بزودی آن دو

هم روانه بایگانی تاریخ مطبوعات شوند؟ مگر سلام روزنامه رسمی جناح چپ نبود و آن روز توسط دادگاه ویژه روحانیت به مدت پنج سال تعطیل نشد. از نظر چپ آزادی یعنی آزادی مخالفان. تعطیلی مطبوعات مستقل به معنای نبود آزادی و نفی آزادی است. پروژه آزادی پروژه همه یا هیچ است. نشاط اگر هم سخنگوی نهضت آزادی باشد، باز هم حق حیات دارد. از نظر من تقسیم بندی شهروندان به خودی و غیر خودی نه تنها فاقد مبنای نظری است بلکه با حقوق بشر نیز تعارض دارد. لذا اگر افرادی در مجالس برنامه ریزی شده بستن مطبوعات شرکت نمایند به جبهه دوم خرداد تعلق ندارند.

آیا شما در حرکت‌های جبهه دوم خرداد جایگاهی برای نیروهای مستقل قائل هستید؟

جبهه دوم خرداد از یک طیف وسیع تشکیل شده است. مبنای حداقلی مشترک این جبهه قبول مردم سالاری و آزادی افکار و گفتار و نوشتار است. هر کسی این دو اصل را قبول داشته باشد و در عمل به آن ملتزم باشد عضو جبهه دوم خرداد است. اما اگر فردی مدافع این دو اصل باشد ولی در عمل ملتزم به آن نباشد به جبهه دوم خرداد تعلق ندارد بلکه به جبهه انحصار تعلق دارد.

به نظر شما چقدر این احتمال که پس از نشاط به سراغ خرداد و صبح امروز بروند می تواند درست باشد؟

جبهه انحصار برای تثبیت قدرت بادآورده چند راه در پیش دارد:

الف. کودتا

ب. عقب انداختن انتخابات مجلس ششم

برای اجرای پروژه اول و دوم، می بایست کلیه مطبوعات مستقل و دانشگاهها تعطیل و چهره های شاخص جبهه دوم خرداد به طریق مقتضی از عرصه عمومی حذف شوند. لذا تمامت خواهان راهی جز بستن صبح امروز در پیش ندارند.

ج. حذف گسترده نمایندگان دوم خرداد به وسیله نظارت استصوابی.

لازمه این طرح هم بستن مطبوعات است. عبدالله نوری نامزد جبهه دوم خرداد برای ریاست مجلس ششم است. لذا تمامت خواهان از هراس ریاست عبدالله نوری از هم اکنون به فکر بستن خرداد و اقدامی مشابه موسوی خوینی ها برای عبدالله نوری برآمده اند.

پیوست ۳

دولت دموکراتیک توسعه‌گرا

ایجاد انقلاب مستمر در تولید و در انداختن آشوب بلاوقفه در تمامی رابطه‌های اجتماعی و عدم یقین و تلاطم پایان‌ناپذیر، عصر بورژوازی را از تمامی اعصار قبلی متمایز می‌سازد. تمام روابط ثابت و منجمد و آرا و عقاید محترم وابسته به آنها به حاشیه رانده می‌شود و روابط تازه شکل یافته قبل از آنکه استوار شوند منسوخ می‌گردند. هرآنچه چنین سخت و استوار است دود می‌شود و به‌هوا می‌رود، هرآنچه چنین مقدس است دنیاوی می‌شود و دست آخر آدمیان مجبورند با صبر و عقل، با وضعیت واقعی زندگی و روابطشان یا دیگر هم‌نوعان روبرو شوند.

کارل مارکس، مانیفست کمونیست

۱. گسست معرفتی دوران مدرن و ماقبل مدرن امری آشکار است که مارکس با تیزبینی و ژرف‌اندیشی خاصی آن را به تصویر کشیده است. اندیشه تجدد (مدرنیته) به دوران جدید ماده و صورت می‌بخشد و گوهر این اندیشه تغییر پیوسته، نفی و تحرک دائمی است. نفی و تغییر جزء ثابت و همیشگی تجددند. همه چیز دائماً دود می‌شود و به‌هوا می‌رود. آنچه مقدس است دنیاوی می‌شود و تمام یقینهای ساده بلادلیل به‌عدم یقین تبدیل می‌شود.

وقتی غربیان بر مبنای پویش تجدد در حال ساختن نظام اجتماعی مدرن بودند، شرقیان به «تعطیلات در تاریخ» رفتند و آن‌گاه که بناچار از خواب گران بیدار شدند و فهمیدند زمان تعطیلات به پایان رسیده است؛ شکافی عظیم و پرناشدنی پدیدار

شد که پر کردن آن و رسیدن بدان به نفسی مسیحایی محتاج بود تا این مرده را زنده نماید.

نخبگان شرق دریافتند که چاره‌ای جز طی طریق به سوی نظام اجتماعی مدرن و «توسعه» وجود ندارد.^۱ کشورهای که در این مسیر گام نهادند، «جوامع در حال گذار» یا «کشورهای در حال توسعه» نامیده می‌شوند و آن روند، فرآیند «مدرنیزاسیون» (نوسازی) نام گرفت.^۲

از این لحظه کشورهای عقب‌مانده به دو گروه تقسیم شدند: کشورهای واجد «دولت توسعه‌گرا» و کشورهای فاقد «دولت توسعه‌گرا». متها منظور از توسعه در اینجا «نوسازی اقتصادی» است نه توسعه سیاسی. به تعبیر دیگر «توسعه آمرانه» مد نظر بود نه «توسعه دموکراتیک».

۲. توسعه به دو معنا به کار رفته است: توسعه به عنوان یک فرآیند (میزان تغییر) و توسعه به عنوان یک شرط (یا سطح). توسعه یا میزان تغییر را مشخص می‌کند (مثل رشد اقتصادی) و یا به معنای سطح کلی رفاه اقتصادی-اجتماعی و یا برابری اجتماعی به کار می‌رود. در توسعه به معنای رشد اقتصادی، رشد تولید که توسط شاخصهای استاندارد مانند تولید ناخالص ملی یا تولید ناخالص داخلی سنجیده شده و غالباً بر مبنای «سرانه» بیان می‌شود.

برای توسعه به معنای توسعه انسانی (کیفیت زندگی انسان) شاخصهای متعددی در نظر گرفته شده است: امید به زندگی، مرگ و میر کودکان و سطح سواد.

۱. به گفته‌های هابرماس مراد از توسعه «مجموعه فرآیندهایی است که خصیصه‌ی تصاعدی دارند و در عین حال مقوم یکدیگرند. فرآیند تشکیل (یا اثبات) سرمایه و بسیج منابع؛ تحول نیروهای تولید و افزایش باروری کار؛ تأسیس دولت مرکزی و شکل‌گیری هویت ملی؛ گسترش حقوق مشارکت سیاسی، گسترش شهرنشینی، گسترش تعلیم و تربیت رسمی... است. توسعه اقتصادی نشانه‌هایی از دگرگونی را به همراه می‌آورد که نه فقط صنعتی شدن، بلکه شهرنشینی، آموزش و پرورش همگانی، تخصصی شدن مشاغل، گسترش دیوانسالاری و توسعه ارتباطات را در بر می‌گیرد، و این پدیده‌ها به نوبه خود با دگرگونیهای گسترده تر فرهنگی، اجتماعی و سیاسی پیوند دارند.

۲. آیزنشتاد «نوسازی» را این گونه تعریف می‌کند: «نوسازی فرآیند حرکت به سوی گونه‌هایی از سیستمهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است که از قرن هفدهم تا نوزدهم در اروپای غربی و آمریکای شمالی ایجاد شده و از آنجا به سایر کشورهای اروپایی و در قرن نوزدهم و بیستم به آمریکای جنوبی، آسیا و آفریقا راه یافته است».

از طرف دیگر برخی توسعه را به معنای برابری درآمدها به کار برده‌اند، نابرابریهای کم یا متوسط با سطوح بالای توسعه همراه هستند، ولی نابرابریهای شدید نمایانگر سطوح پایین توسعه است. برای منجش توزیع درآمدها در بیشتر موارد از تخمینهای سهم درآمد ۲۰ درصد از خانواده‌هایی که در صدر جدول قرار دارند، استفاده می‌شود. یعنی هر چه سهم درآمد این خانواده‌ها بیشتر باشد، توزیع درآمدها نابرابرتر است.

۳. تعریف دولت توسعه‌گرا: «دولتی که سیاستهای داخلی و روابط خارجی آن در جهت کسب قدرت، اقتدار، استقلال، توانمندی و ظرفیتی است که از طریق ایجاد و ارتقای شرایط رشد اقتصادی یا سازماندهی مستقیم رشد اقتصادی و یا ترکیبی از این دو، تعیین، تعقیب و تشویق دستیابی به اهداف آشکار توسعه‌ای را امکان‌پذیر می‌سازد».^۱

۴. ویژگیهای دولت توسعه‌گرا: «نخستین و مهمترین ویژگی دولتهای توسعه‌گرا این است که همگی توسط نخبگان توسعه‌گرا اداره می‌شوند؛ نخبگانی که مصمم‌اند روند توسعه را پیش ببرند».^۲

«دومین ویژگی مشترک همه دولتهای توسعه‌گرا، استقلال نسبی نخبگان و نهادهای دولتی تحت فرمان آنهاست. منظور از استقلال این است که دولت بتواند در برابر درخواستهای گروههای همسود (چه طبقات باشند و چه گروههای منطقه‌ای و ناحیه‌ای) آزادی عمل نسبی داشته باشد و تحت تأثیر این درخواستها قرار نگیرد».^۳

«سومین ویژگی دولتهای توسعه‌گرا این است که عزم نخبگان برای پیشبرد توسعه و استقلال نسبی دولت، به تشکیل بوروکراسی بسیار قدرتمند، کارآمد و مستقل کمک کرده است که می‌توانند شکل کلی توسعه اقتصادی و اجتماعی را هدایت و اداره کنند».^۴

۵. «چهارمین ویژگی همه دولتهای توسعه‌گرا این است که جامعه مدنی، ضعیف، تحقیر یا کنترل دولتی را تجربه کرده است... [در گذشته] ضعیف جامعه مدنی، یکی از شرایط ظهور و تحکیم دولتهای توسعه‌گرا بود».^۵

۱. آدریان لفت‌ویچ، دموکراسی و توسعه، ترجمه احمد علیقلیان، افشین خاکباز، طرح نو، ص ۳۹۷.

۲. پیشین، ص ۳۹۸. ۳. پیشین، ص ۳۹۹. ۴. پیشین، ص ۴۰۰.

۵. پیشین، ص ۴۰۰.

«پنجمین ویژگی دولت توسعه‌گرا این است که اقتدار و استقلال نسبی آنها در اوایل تاریخ توسعه مدرن آنان ایجاد شده و بسیار پیش از اینکه سرمایه‌های ملی یا خارجی آنها اهمیت یافته و یا صاحب نفوذ شود، تحکیم شده است»^۱.

کاهش نقش و قدرت اقتصادی دولت یکی از مهمترین اهداف استراتژیک دولت توسعه‌گراست. کشورهای غربی برای نیل به این هدف، سری جدیدی از وامهای سیاسی ایجاد کردند که «وام اصلاح ساختار» نام گرفت و پرداخت آن به پذیرش پیش‌شرطهای متعدد مشروط شد.

هدف از «وام اصلاح ساختار»، پیشبرد اقتصاد بازار رقابتی آزاد و به حداقل رساندن دخالت دولت است. این وامها در قبال تغییر سیاستها، ساختارها و نهادهای اقتصادی اعطا می‌شود که از طریق سطوح مختلف کاهش مقررات دست و پاگیر، خصوصی‌سازی، کاهش بوروکراسی گسترده و ناتوان، کاهش یارانه و تشویق قیمتهای واقعیانه، به افزایش بهره‌وری بویژه در بخش صادرات می‌انجامد.^۲

۴. دولتهای توسعه‌گرا با سرکوب گسترده سیاسی مانع ابراز عقیده مخالفان می‌شوند. سرکوب گروههای مخالف از طریق زندان، شکنجه، کشتار و «سربه‌نیست کردن» صورت می‌گیرد. کنترل سیاسی جامعه و گسترش خفقان و سرکوب نیازمند یک سازمان امنیتی نیرومند است که با ایجاد رعب و وحشت مخالفان را نابود و بقیه شهروندان را به موافق یا بی‌طرف تبدیل کند.

اما سازمانهای مذکور توان فهم و ارائه تصویری واقعی از جامعه را ندارند و بر مشکلات می‌افزایند. به عنوان نمونه ساواک از فهم تحولات جامعه ایران عاجز بود. کریستین دلانوآ می‌نویسد: «هر اندازه پلیس سیاسی قدرتمندتر باشد، به همان نسبت

۱. پیشین، ص ۴۰۰.

۲. کوهل سه شکل مهم خصوصی‌سازی را از یکدیگر متمایز می‌کند که عبارتند از: ۱. خصوصی‌سازی میاسی که در آن تمام شهروندان صرف نظر از توانهای اقتصادی‌شان، از سهم یا درآمدهای بنگاههای دولتی بهره‌مند می‌شوند. ۲. خصوصی‌سازی مالی که در آن، جهت افزایش درآمدهای بخش عمومی، بنگاهها به افرادی فروخته می‌شود که بیشترین قیمت را بپردازند. ۳. خصوصی‌سازی اقتصادی که در آن دولت با نمایندگی (آژانس) دولتی تجدید ساختار اقتصاد را بر عهده می‌گیرد و مسائل مربوط به اشتغال، منافع اجتماعی-آموزش و نیروی مازاد را با کارآفرینان بالقوه بخش خصوصی مورد مذاکره قرار می‌دهد. (رولف وندر هوون- جورج سیراتسکی، درهایی از خصوصی‌سازی، ترجمه علی دینی، انتشارات سازمان برنامه و بودجه، ص ۲۵).

در فهمیدن مسائل جامعه‌ای که بر آن نظارت می‌کند عاجزتر است و نهایتاً از آن تصویری مطابق ساختار خودش و دلمشغولیهایش منعکس می‌کند. ساواک جامعه ایران را چونان زنجیره‌ای از توطئه‌ها، افشاگریها و نظارتها می‌فهمید، چون این تعریف با بینش شاه تطبیق می‌کرد. هر رفتار دیگری از گنجایش فهم ساواک خارج بود که، در نبودن مناظره‌های دموکراتیک، خود را با شاه یکی می‌پنداشت. ساواک با شناختی که از توقعات و از پندارهای ثابت شاه داشت، فقط گزارشهایی را به او می‌داد که می‌توانستد عقاید متحجرش را خشنود کنند، و در نهایت خودش را نیز متحجر می‌کرد.^۱

رشد اقتصادی در دوره حاکمیت رژیمهای اقتدارگرا به گونه تناقض آمیز انتظارات را بالا می‌برد و نابرابریها را افزایش می‌دهد که این امر فشارها و تنشهایی را در ساختار اجتماعی به وجود می‌آورد. «سیاستهای تعدیل ساختاری»^۲ قدرت اقتصادی دولت را کاهش داده و دولت دیگر نمی‌تواند از طریق اقتصاد کل زندگی مردم را تحت کنترل درآورد. افرادی که زندگی اقتصادی شان وابسته و متکی به دولت نیست، الزامی به تبعیت سیاسی از دولت ندارند و لذا دولت نمی‌تواند با سرکوب مداوم ثبات سیاسی را حفظ کند. مطالبات سیاسی پاسخ نیافته راه را بر شورش و اغتشاش می‌گشاید و شکاف ملت-دولت به طور علنی و شفاف خود را در اجتماعات شهری نشان می‌دهد. توسعه آمرانه در کشورهای موفق (کره جنوبی، شیلی، افریقای جنوبی، برزیل و...) در میانه راه با چنین مشکلاتی دست به گریبان شد و تجربه نشان داد که «توسعه آمرانه» قابل دوام نیست. رشد اقتصادی ۶/۱ درصدی تولید ناخالص ملی شیلی نمی‌توانست توجیه‌گر سرکوب سیاسی در آن کشور باشد. پینوشه از قدرت سرکوبگر خود برای پیشبرد تحولاتی عمده استفاده می‌کرد که پیامدهایی گسترده (ولی ناعادلانه) برای سرمایه و نیروی کار در پی داشتند. او رهبری شکنجه، قتل و سر به نیست کردن بیش از سه هزار نفر را در دست داشت. مردم به تدریج سازمانهای مختلفی برای دفاع از خویش به وجود آوردند از جمله: «جامعه قربانیان اعدامهای سیاسی» و «جامعه خویشتاوندان مفقودشدگان».

در دوم ژوئن ۱۹۸۶ در پی فراخوان اتحادیه‌های شهروندی و تظاهرات ملی

۱. کریستین دلانوآ، ساواک، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، طرح نو، ص ۲۵۵.

برای اعتراض به دیکتاتوری و تقاضای آزادی در سانتیاگو برپا شد. کارمن گلوریا دختر دانشجو و رودریگو روخاس به دنبال این تظاهرات قربانی خشونت نیروهای سرکوب دولت شدند. گروهی از سربازان شیلیایی، که پیش از تظاهرات از نظر روانی برای مقابله با دانشجویان و روشنفکران به عنوان «عاملان اصلی ناامنی و ناآرامی در کشور» آماده شده بودند، با ریختن بنزین بر پیکر این دو جوان آنان را به آتش کشاندند. رودریگو روخاس جان خود را در این واقعه از دست داد. کارمن گلوریا را سربازان مرده انگاشته، در گودالی رها کردند. اما کارمن زنده ماند، با صورتی که نماد آن چیزی شد که دیکتاتوری از مردم شیلی ساخته بود: پرجراحت، رنج دیده و دگرسیده، چشمهای درخشان و صدای دردمند او نماد امید و دردمندی نسل جوان شیلی شد.

اعتراضهای گسترده مردمی در نهایت پیروشته را مجبور به عقب نشینی کرد. در سال ۱۹۸۸ همه پرسی ای انجام شد که در آن مردم باید رأی می دادند آیا می خواهند پیروشته همچنان به عنوان سرکرده ارتش و دولت به رهبری خود ادامه دهد یا نه؟ رأی مردم منفی بود. به دنبال همه پرسی، انتخابات عمومی برای انتخاب رئیس جمهور برگزار شد و از یازدهم مارس ۱۹۹۰ پاتریسیو الوین^۱ به عنوان رئیس جمهور قدرت را در دست گرفت و بدین ترتیب روشن شد که «توسعه آمرانه» امکان ثبات و دوام ندارد.

کره جنوبی نمونه دیگری از «دولت توسعه گرای آمرانه» موفق را به نمایش می گذارد. درآمد سرانه این کشور از ۱۰۳ دلار در ۱۹۶۳ به ۷۴۳۵ دلار در ۱۹۹۳ افزایش یافت و میانگین نرخ رشد سالانه آنکه بین سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۲، ۳/۲ درصد بود از ۱۹۶۵ به بعد از مرز ۱۰ درصد نیز گذشت. گسترش صادرات این کشور چشمگیر بوده و کل صادرات آن از ۴۰/۹ میلیون دلار در ۱۹۶۲ به ۷۶ میلیارد دلار در ۱۹۹۳ افزایش یافت و کره جنوبی را به یکی از رقابتی ترین اقتصادهای صادراتی جهان تبدیل کرده است. میانگین امید به زندگی از ۵۳ سال در ۱۹۶۱ به ۷۱ سال در ۱۹۹۲ افزایش یافت.

توسعه اقتصادی آمرانه نمی تواند مجوزی اخلاقی برای دیکتاتوری و سرکوب

سیاسی فراهم آورد. حکومت نظامی رژیم «پارک» و «چون دو هوان» غیر قابل تحمل بود و اعتراضات نخبگان را به دنبال داشت. در ژوئن ۱۹۸۷، حادثه مهمی رخ داد؛ مرگ یک دانشجوی زیر شکنجه پلیس تظاهرات اعتراض آمیز و خشونت بار دانشجویان را در پی داشت و زمینه های گذار به دموکراسی را فراهم ساخت. به نوشته چونگ این مون و یونگ چنول کیم سه عامل در این تحول نقش داشته اند: «ساختار، فرهنگ و تصمیم رهبری. نخست اینکه فرآیند توسعه، زیربنای ساختاری جامعه کره را از طریق تغییر توزیع قدرت بین دولت و نیروهای اجتماعی دچار تحولی عمیق کرد. سیاست و ثمرات اقتصادی با یکدیگر ارتباطی دوسویه دارند. سیاست ثمرات اقتصادی را شکل می دهد، در حالی که تحول اقتصادی اغلب چهره حیات سیاسی و شرایط تثبیت رژیم را تغییر می دهد. دوم اینکه، سی سال مدرنیزاسیون و توسعه اقتصادی نیز فرهنگ سیاسی مردم کره جنوبی را تغییر داده است. مردم کره به طور فزاینده ای در برابر ارزشهای محافظه کارانه استبدادی مقاومت می کردند و ارزشهای دموکراتیک را ارج می نهادند. تغییر فرهنگ، رفتار سیاسی نیروهای اجتماعی را دگرگون ساخت و نقش مهمی در القای آزادسازی سیاسی ایفا کرد. در نهایت، ساختار و فرهنگ بتنهایی ماهیت و سمت و سوی تحولات سیاسی را تعیین نمی کنند. تحول دموکراتیک، فرایندهای پیچیده و نامشخص تعامل میان رژیم حاکم و نیروهای اجتماعی را در بر می گیرد. سیر تحولات سیاسی با توجه به توزیع نسبی قدرت و اقدامات استراتژیک تغییر می کند. در چنین شرایطی، تصمیم رهبری عامل مهمی است»^۱.

اتلاف دانشجویان، روشنفکران ناراضی و گروههای کلیسایی مبارزه با رژیم را سامان می دادند و رهبری اصلی در دست جنبش دانشجویی بود. طبقه متوسط حمایت سیاسی خود را از دولت دریغ داشت و با حمایت از اعتراضات دانشجویی رژیم «چون دو هوان» را مجبور کرد تا در سال ۱۹۸۷ به تغییر قانون اساسی گردن نهد. فرآیند دموکراتیک در نهایت محصول گفت و گوی دولت و مخالفان بود. این فرآیند نشان داد که «دولت توسعه گرای دموکراتیک» گریزناپذیر است. جامعه مدنی با تشکیل انواع تشکلهای واسطه بر قدرت خود افزود. وقتی دریچه «دیگ» گشوده شد

موج احساسات در اعتراضات خیابانی خود را به نمایش گذارد. دانشجویان همزمان با برگزاری المپیک ۱۹۸۸ مسئول، دوباره به خیابانها ریختند و برقراری کامل دموکراسی، اتحاد ملی، خروج نیروهای امریکایی و پاکسازی دانشگاهها را مطرح کردند.

۵. شروط دموکراسی: در پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم، تنها چشم انداز ممکن برای جوامع در حال گذار، جهت خروج از عقب ماندگی، «دولت دموکراتیک توسعه گرا» است. برای آنکه دموکراسی در دولتی تحکیم یابد، شروطی باید تأمین شود. این شروط عبارتند از: وجود جامعه مدنی آزاد و فعال، جامعه سیاسی نسبتاً مستقل، اجرای مؤثر حاکمیت قانون در مورد تمامی کنشگران، عملکرد مفید دیوانسالاری دولتی، اقتصاد چند پایه، انتخابات عادلانه و منظم، پذیرش قوانین حاکم بر بازی توسط احزاب سیاسی، رعایت حقوق بشر، آزادی و استقلال مطبوعات از کترلهای دولتی، قوه قضائیه مستقل و...

۶. وضعیت ایران: طی دو دهه ۱۳۵۵ الی ۱۳۷۵ جمعیت ایران از ۳۳/۷۰۸/۷۴۴ نفر به ۶۰/۰۵۵/۴۸۸ نفر رسید. رشد متوسط جمعیت در مدت یادشده معادل ۲/۹۳ درصد در سال بوده است. از نظر کارشناسان سرشماری سال ۱۳۷۵ دارای کم شماری اضافی است. جمعیت واقعی ایران در آن سال (بدون در نظر گرفتن افغانستان) ۶۱/۶۵۶/۰۰۰ نفر بوده است. بدین ترتیب رشد متوسط جمعیت در مدت یادشده معادل ۳/۰۷ درصد در سال بوده است.

در دوره پس از انقلاب (۱۳۵۸-۱۳۷۷) ایران با ۴۰۰ میلیارد دلار هزینه ارزی فقط یک درصد رشد اقتصادی سالانه داشته است. با توجه به اینکه میانگین نرخ رشد سالانه تولید ناخالص ملی در مدت یادشده یک سوم نرخ رشد جمعیت می باشد، می توان نتیجه گرفت که استاندارد زندگی مردم تنزل یافته است. (نکته قابل توجه اینکه کشور چین در مدت یادشده سالانه به طور متوسط ۹/۸ درصد رشد اقتصادی داشته است).

نقدینگی بخش خصوصی از ۲۵۷۸/۶ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۷ به ۱۷۰/۷۳۹/۶ میلیارد ریال در سال ۱۳۷۷ افزایش یافت. بدهی بخش دولتی به نظام بانکی از ۱۴۳۵/۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۷ به ۱۰۴/۷۴۰/۹ میلیارد ریال در سال ۱۳۷۷ افزایش یافت. متوسط میزان تورم در دو دهه گذشته ۲۰ درصد بوده است.

اینک ۱۴ درصد جمعیت فعال کشور بیکارند و دولت برای حفظ بیکاری در حد فعلی می‌بایست سالانه حدود هشتصد هزار شغل جدید ایجاد کند.

جدول زیر برخی از تحولات چهار دهه گذشته را به‌نمایش می‌گذارد و آمارها نشان می‌دهد که وضعیت اقتصادی نسبت به قبل از انقلاب افت کرده است.

سرانه تولید ناخالص داخلی به نرخ ثابت (ریال)	سرانه سرمایه‌گذاری به نرخ ثابت (ریال)	سرانه صادرات کل (دلار)	سال
۱۴۹۱۹۲	۱۸۴۵۷	۵۰	دهه ۳۸-۴۷
۳۱۴۶۷۳	۵۸۷۹۹	۴۰۸	دهه ۴۸-۵۷
۲۴۲۰۲۳	۴۱۴۵۳	۳۴۰	دهه ۵۸-۶۷
۲۵۲۳۷۴	۳۵۴۱۴	۳۲۸	نه سال ۶۷-۷۶

۷. «دولت دموکراتیک توسعه‌گرا» به دلایل زیر اجتناب‌ناپذیر است.

یک. فرآیند مدرنیزاسیون در گذشته در برخی از کشورها به‌طور آمرانه طی شده است. اما اکنون در جامعه‌ای که میزان بی‌سودای پایین، رشد آموزش متوسطه و عالی قابل قبول، اکثریت جمعیت شهرنشین، ساخت جمعیت جوان، دارای طبقه متوسط قوی، متصل به شبکه جهانی اینترنت و بهره‌ور از تکنولوژی ارتباطی گسترده و... دیگر سودای «توسعه آمرانه» دست‌یافتنی نخواهد بود.

دو. حتی اگر «توسعه اقتصادی» بر «توسعه سیاسی» اولویت داشته باشد، توسعه بر دو نوع است: اقتدارگرایانه و دموکراتیک. توسعه آمرانه از نظر اقتصادی به‌صرفه نیست چرا که بسیار گران‌قیمت است. توسعه آمرانه برای کنترل و سرکوب جامعه نیازمند سازمانهای اطلاعاتی-امنیتی-انتظامی-نظامی گسترده‌ای است که بودجه سنگینی را بر دولت و ملت تحمیل می‌کند. در فضای باز و دموکراتیک شهروندان زوایای پنهان و افکار خویش را آزادانه و با هزینه خویش، از طریق رسانه‌ها و احزاب، به دیگران عرضه می‌کنند. دیگر نیروهای امنیتی مجبور نیستند تلفنهای دیگران را «شنود» کنند و برای رفت و آمد بسیاری از افراد مراقب بگمارند تا با تعقیب و مراقبت ارتباطات آنها را کشف کنند.

سوم. دموکراسی و آزادی از نظر اخلاقی بر دیکتاتوری و خفقان ترجیح دارند. حکومت دموکراتیک واجد کمترین آفات نسبت به دیگر اشکال حکومت است و

براحتی از طریق مالمت‌آمیز می‌توان از شر آن خلاص شد. اینک دموکراسی، آزادی، حقوق بشر، کثرت‌گرایی، تحمل و مدارا؛ ارزشهای جهانشمولند که حتی مخالفان آن مقولات حاضر نیستند آنها را به‌طور علنی و شفاف نفی کنند. دیکتاتورهای جهان سوم اینک خود را در پشت مقوله «چندگانگی فرهنگی» و «نسبیت ارزش» ها مخفی می‌کنند.

چهارم، توسعه آماره‌شدت آغشته به فساد است. حتی در کره جنوبی که نسبت به دیگر کشورها فساد کمتری داشت، دو رئیس‌جمهور به‌همین خاطر محکوم و یکی از آنها اعدام شده است. رئیس‌جمهور برزیل نیز به‌اتهام فساد مالی و سیاسی به‌دادگاه کشیده شد.

فساد به معنای سوء استفاده از «قدرت عمومی» برای کسب «منافع خصوصی» است. اختلاس، رشوه‌گیری، رانت‌جویی و... اشکال مختلف فساد فراگیر توسعه آماره‌اند. فساد به‌فساد بیشتر منجر می‌شود و روند فزاینده‌ای از درآمدهای غیر قانونی را ایجاد می‌کند و تا بدانجا پیش می‌رود که فرآیند توسعه را با مشکل مواجه می‌کند و نتیجه سالها پیشرفت را بر باد می‌دهد.

در توسعه آماره‌بدلیل آنکه مقامات دولتی به‌رغم داشتن اختیارات زیاد، مسئولیت‌چندانی در قبال اعمال خود ندارند، رفتار آلوده به‌فساد به‌وجود می‌آید. سیاستمداران، دیوانسالاران و قاضیان میزان دسترسی به‌منافع ارزشمند را کنترل و هزینه‌های آن‌را برای بخش خصوصی و شهروندان تعیین می‌کنند. مقامات دولتی در چنان شرایط غیر قابل‌نظارتی‌شدت و سوسه می‌شوند که از موقعیت خود، برای دریافت رشوه سوء استفاده کنند. بخش خصوصی و مردم نیز ممکن است برای دریافت آنچه از دولت می‌خواهند، حاضر به‌پرداخت رشوه باشند. بنابراین شرط ضروری برای وجود فساد آن است که مقامات دولتی قدرت دریافت رشوه و تعیین مجازات در صورت عدم پرداخت آن‌را داشته باشند.

انحصار قدرت سیاسی و عدم پاسخگو بودن دولت بستر مناسب فساد را فراهم می‌آورد. بنابراین برای کاهش فساد:

اولاً باید فرصتهای موجود برای مقاماتی که می‌خواهند رشوه بگیرند را کاهش داد و برای این منظور از میزان قدرت اختیاری آنان کاست.

ثانیاً باید مسئولیت‌پذیری افراد را از طریق افزایش سازوکارهای نظارتی و

مجازاتی - نه فقط استفاده از قوانین جزایی بلکه نظارت از طریق نهادهای رسمی و شهروندان عادی - بیشتر کرد.

رقابت تمام عیار موجب کاهش فساد می شود. یعنی هرگونه اقدام اصلاحی که شرایط رقابتی را در اقتصاد افزایش دهد، موجب کاهش انگیزه برای ارتکاب فساد خواهد شد. بنابراین سیاستهایی که نظارت بر تجارت خارجی را کاهش می دهند، موانع ورود به صنعت خصوصی را حذف و بنگاههای دولتی را به طریقی خصوصی می کنند، تا رقابت افزایش یابد، همگی به مبارزه با فساد یاری خواهند رساند. اگر دولت هیچ قدرتی برای محدود کردن صادرات یا دخالت در تجارت نداشته باشد، آن گاه هیچ فرصتی برای پرداخت رشوه در این زمینه ها نیز وجود نخواهد داشت. اگر برنامه پرداخت یارانه ها حذف شود، هرگونه رشوه ای هم که همراه آن پرداخت شود حذف خواهد شد.

نه تنها از قدرت دولت در حوزه اقتصاد باید کاست بلکه باید با توزیع قدرت سیاسی و افزایش قدرت جامعه مدنی دولت را تحت نظارت دائمی قرار داد و از طریق نهادهای نظارتی او را متعهد به «پاسخگو بودن» کرد. دولت، حکام و رهبران باید در برابر شهروندان، پیروان و فرمانبران پاسخگو باشند. مطبوعات و رسانه های اطلاعاتی آزاد شرط لازم پاسخگو بودن دولت است. تنها با ساختار سیاسی دموکراتیک می توان فساد را بشدت کاهش داد. دولتمردانی که دائماً تحت نظارت شهروندان قرار دارند و هرازچندی در یک انتخابات آزاد درباره آنان داوری و قضاوت صورت خواهد گرفت، تا حدود زیادی از فساد دوری خواهند گزید.

نمایه

- آدینه (مجله) ۳۵۵، ۳۶۲، ۳۶۵
 آذری قمی، احمد ۷۰
 آرمین، محسن ۶۰، ۶۲
 آرنست، هانا ۲۶، ۴۹، ۲۴۶، ۲۹۴
 آرپا (روزنامه) ۲۲۲، ۲۷۱
 آشوری، داریوش ۳۳۴، ۴۳۶
 آشویتس ۲۰۵
 آیشمن، آدولف ۲۶، ۲۷
 آیشمن در اورشلیم ۲۶
 آینه (مجله) ۳۶۵
 ابرار (روزنامه) ۴۱۲
 اتابکی، پرویز ۱۶۰
 اخبار اقتصاد (روزنامه) ۴۰۵، ۴۴۵
 اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری ۶۷
 اربان، جورج ۹۲
 ارزشها (نشریه) ۵۲، ۲۶۸، ۲۶۹
 از درون سیاهی ۲۲۱
 از صدای سخن عشق ۳۶۳
 استالین، ژوزف ۶۷، ۹۱، ۳۷۵
 اسدی، علی ۲۴۷
 اسلامی ندوشن، محمدعلی ۳۳۴، ۴۳۶
 اسملسر، نیل ۲۸۷، ۲۸۸
 اشتراوس، لئو ۲۲
 اشرف، احمد ۳۳۴، ۴۳۶
 اطلاعات (روزنامه) ۳۶۴
 اطلاعات سیاسی-اقتصادی (مجله) ۳۳۷
 افشار، ایرج ۳۳۴، ۴۳۶
 الفتوح ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷
 النصاب الکافی ۱۳۹
 الولاء و کتاب القضاء ۱۶۱
 امام حسن (ع) ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
 امام حسین (ع) ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۳-۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۶۷، ۱۹۵، ۳۶۷
 امام خمینی ۵۰، ۷۸، ۱۲۰، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۱۳
 ۲۱۴، ۲۵۷، ۳۲۴، ۳۶۱، ۳۸۱، ۴۱۶
 امام محمد غزالی ۳۴، ۲۴۰
 امریکا ۲۹، ۴۴، ۳۵، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۹۴
 ۳۱۱، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۵۱
 ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۹۱، ۳۹۷، ۴۰۵
 ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۴
 انتخاب (روزنامه) ۲۲۴، ۴۲۴
 انساب‌الاشراف ۱۴۲

- انصار حزب الله (نشریه) ۱۰۹
 انقلاب ۴۹، ۲۹۴
 انقلاب یا اصلاح ۲۹۳
 انگلیس ۱۷۴، ۲۶۳، ۲۹۴، ۳۱۱، ۳۷۱، ۴۱۱
 ۴۲۸، ۴۳۳
 ایدئولوژی آلمانی ۱۰۶
 ایدئولوژی چیست ۲۴۷
 ایران ۱۳، ۱۶-۱۸، ۲۴، ۲۹، ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۲-۴۴، ۴۷، ۵۰-۵۲، ۵۴-۵۷، ۶۱، ۶۳، ۶۶-۷۰، ۷۵، ۷۷، ۸۵، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۷۵، ۱۷۷-۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۰۶-۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۱-۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹-۲۶۲، ۲۶۵-۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱-۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۲-۳۰۶، ۳۱۱، ۳۲۴، ۳۳۰-۳۳۴، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۵۵-۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۱-۳۶۴، ۳۶۶-۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۷، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۲۷-۴۳۳، ۴۴۳، ۴۵۱، ۴۵۵
 ایران فردا (مجله) ۱۶، ۳۲۹
 ایمان و آزادی ۱۰۲
 ایوگوست ۳۳۳
 بازرگان، مهدی ۵۰، ۹۲، ۱۰۷، ۲۴۷، ۳۳۴، ۴۴۶
 براهنی، رضا ۳۵۴
 بر شطی از حماسه و حضور ۱۳۴
 بشلر، ژان ۹۰، ۲۴۷
 بلاغات النساء ۱۴۵
 بلومر، هربرت ۲۸۶
 بنی صدر، ابوالحسن ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۴۱، ۳۷۳، ۳۹۴، ۴۰۳، ۴۱۱، ۴۱۲
 بورقانی، احمد ۵۷
 بهای آزادی ۳۲۱
 بهبهانی، سیمین ۳۳۲
 بهشتی (آیت الله) ۷۳
 بهنود، مسعود ۳۳۴، ۳۶۵، ۴۳۶
 پاسخهای استاد به نقدهایی بر کتاب مسئله حجاب ۲۱۴
 پایان امپراتوری ۹۲
 پرهام، باقر ۳۳۴، ۳۳۶
 پوپر، کارل ریموند ۲۲، ۶۶، ۲۴۵، ۲۹۳، ۴۱۹
 پورجوادی، نصرالله ۳۹۶، ۳۹۷
 پورنجانی، احمد ۳۷۷
 پوینده، محمد جعفر ۱۹، ۳۲، ۳۹۵، ۴۴۵
 پهلوان، چنگیز ۳۳۴، ۳۶۳، ۴۳۶
 پیام امروز (مجله) ۳۳۲
 پیرامون انقلاب اسلامی ۱۰۲، ۱۳۶، ۱۹۰، ۱۹۲
 پیرامون جمهوری اسلامی ۱۹۰، ۱۹۲
 پیکار صفین ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۲
 پینوشه، آگوستینو ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۱، ۳۱۳، ۴۵۲، ۴۵۳

- تاج‌زاده، مصطفی ۳۰، ۲۷۲
 تاریخ تحلیلی اسلام ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۶۷
 تاریخ جنگ سرد ۳۱۲
 تاریخ یعقوبی ۱۴۳
 ترقی، حمید ۱۷۰، ۲۸۲
 ترونسکی، لئون ۵۶، ۶۶
 تقضلی، احمد ۳۹۶
 تلاش برای روسیه ۳۱۲، ۳۱۳
 تمهیدات ۱۰۰
 تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله ۱۰۱
 توتالیتاریسم ۲۴۶
 توس (روزنامه) ۴۳، ۳۲۹
 تهران تایمز (روزنامه) ۲۶۰
 تیلی، چارلز ۱۳۳، ۲۸۶
 ثلاثی، محسن ۲۴۶، ۳۰۴
 جاذبه و دافعه علی (ع) ۲۰
 جامعه باز و دشمنان آن ۲۹۳
 جانسون، پاتریشیا ۳۳۱، ۳۳۲
 جبهه (روزنامه) ۲۸۲، ۳۲۲، ۳۳۸، ۳۴۷، ۴۰۰
 جمعیت و شهرنشینی در ایران ۳۰۵
 جمهوری اسلامی (روزنامه) ۳۲۳
 جنتی، احمد ۳۲۶
 جوادی آملی (آیت‌الله) ۳۵۶
 جوان (روزنامه) ۲۲۴، ۲۲۳
 جهان اسلام (روزنامه) ۶۰، ۷۰، ۳۶۳
 جیلاس، میلووان ۹۰-۹۲
 چرا شوروی متلاشی شد ۳۱۲
 چیستا (مجله) ۳۶۲
 حائری یزدی، مهدی ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۱۹
 حافظ ۷۷، ۸۶، ۱۱۱، ۱۳۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۴۰، ۲۴۱-۲۴۳
 حجاریان، سعید ۳۰، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۷۲، ۳۲۳، ۴۰۳
 حجت الاسلام نیازی ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۵
 ۲۷۷، ۳۳۴، ۳۶۹، ۳۹۵، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۲۰-۴۲۲، ۴۴۳، ۴۴۶
 حجتی کرمانی، علی ۱۴۴
 حسینان، روح‌الله ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۵۲، ۲۶۸-۲۷۰، ۳۱۷، ۳۲۰-۳۲۳، ۳۲۶، ۳۴۷، ۳۸۹
 ۳۹۰، ۳۹۴-۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۶-۴۱۸، ۴۴۱-۴۴۴، ۴۴۶
 حق و باطل ۱۹۵
 حکمت و حکومت ۱۹۱
 حماسه حسینی ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۸۸
 حیات‌الامام‌الحسن ۱۶۷
 خاتمی، احمد ۱۹۲
 خاتمیت ۲۱۸
 خاتمی، سید محمد ۱۶، ۱۸، ۲۹-۳۱، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۵۱، ۵۴-۵۷، ۶۸-۷۱، ۷۴، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۸۵، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۵۰، ۲۵۹

- ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۸-۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶-۲۷۸،
 ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۱،
 ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲،
 ۳۵۳، ۳۵۵-۳۶۳، ۳۶۵-۳۶۸، ۳۷۰،
 ۳۷۱، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۴، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۵،
 ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۹، ۴۱۱-۴۱۳،
 ۴۲۰
- خامنه‌ای، سید علی ۳۹۸، ۳۹۴
 خامنه‌ای، سید هادی ۶۰، ۶۲
 خدمات متقابل ایوان و اسلام ۱۹۴
 خرداد (روزنامه) ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۴۵، ۵۶،
 ۶۱، ۶۶، ۷۰، ۸۸، ۹۰، ۹۶، ۹۹، ۱۰۳،
 ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۹،
 ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۹،
 ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۱،
 ۲۷۲، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۳،
 ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۸۱، ۳۸۳،
 ۳۸۷، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۲۳، ۴۲۲،
 ۴۴۶، ۴۴۷
 خرد در سیاست ۲۹۳، ۳۰۸
- ۲۸ دانتون
 دانشگاه اسلامی و رسالت دانشجوی مسلمان
 ۲۱۴، ۲۳۰
 در سبای از خصوصی سازی ۴۵۱
 دکترین ۲۹۷
 دلانوا، کریستین ۴۵۲
 دموکراسی و توسعه ۴۵۰، ۴۵۴
 دنیای سخن (مجله) ۳۶۲، ۳۶۴
- ۹۲، ۶۶، الکساندر دوبچک،
 دورکیم، امیل ۲۰۹
 دولت آبادی، محمود ۳۳۴، ۳۶۰، ۳۶۴، ۴۳۶
 ده گفتار ۱۸۹، ۱۹۴
 دینی، علی ۴۵۱
 دیوان (حافظ) ۲۴۰
- راد نو (نشریه) ۳۱، ۴۳، ۵۶
 رسالت (روزنامه) ۲۵، ۴۴، ۴۵، ۹۲، ۱۷۵،
 ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۱۷،
 ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۵۹، ۳۱۸، ۳۴۷،
 رسولی نژاد، سید احمد ۱۶۹
 رضاشاه ۲۶۸، ۴۱۲
 رضایی، محسن ۱۸۵، ۲۵۹، ۳۸۰
 روبیر ۲۱، ۲۷، ۲۸، ۴۹، ۵۲
 رودس (جزیره) ۱۳۵
 روسیه ۳۱۱، ۳۱۳
 روشنگری چیست؟ ۹۹
 روضه قائم ۳۶۲
 ریشلیو (کاردینال) ۴۳۶
- زرین کوب، عبدالحسین ۳۳۴، ۴۳۶
 زندگانی فاطمه زهرا ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۵
 زن (روزنامه) ۴۹، ۷۲، ۱۱۷، ۱۸۰، ۱۸۱،
 ۲۲۲، ۳۸۴
- ساخاروف، آندره ۴۷
 سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی
 ۳۰۴

- ساواک ۴۵۲
سحابی، عزت‌الله ۳۲۸-۳۳۰، ۳۳۴، ۴۲۴
سیری در سیره ائمه اطهار ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۸۷
سیری در سیره نبوی ۱۲۶، ۱۴۰، ۱۸۷، ۱۹۴
سییل (جزیره) ۱۳۵
سروش، عبدالکریم ۱۶، ۵۱، ۹۲، ۱۰۲
۳۳۴، ۳۵۴، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۶
سروه، میکائیل ۲۱، ۲۷
سعید امامی (اسلامی) ۹، ۲۵۱-۲۵۲
۲۶۰، ۲۶۲-۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۲
۲۷۶-۲۸۰، ۳۱۵-۳۱۸، ۳۲۲-۳۲۴
۳۱۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲-۳۳۵، ۳۴۰
۳۴۵-۳۴۷، ۳۵۱-۳۵۵
۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۷-۳۷۹
۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۴، ۳۹۶-۴۰۱، ۴۰۸
۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۱-۴۲۵
۴۴۳، ۴۴۵
سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر ۱۶، ۳۱۶-۳۱۸
۳۲۸، ۳۳۲، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۹۶، ۴۲۴، ۴۴۵
سلام (روزنامه) ۲۴، ۳۱، ۳۲، ۶۰، ۹۲، ۲۲۲
۲۳۹، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۶
۲۷۸-۲۸۲، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۶۷
۳۶۸، ۳۸۴، ۳۹۷، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۲۲، ۴۴۶
۴۴۷
سنت بارتلمی ۳۰۰
سولزنیستین، الکساندر ۴۷
سیا (سازمان) ۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۵
سیاست‌گذاران و رجال سیاسی در روابط
خارجی ایران ۴۱۷
- سیرت رسول‌الله ۱۵۰
سیره معصومان ۱۴۴
سیری در سیره ائمه اطهار ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۸۷
سیری در سیره نبوی ۱۲۶، ۱۴۰، ۱۸۷، ۱۹۴
سییل (جزیره) ۱۳۵
شاملو، احمد ۳۳۴، ۴۳۶
شرح نهج البلاغه ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷
شریعتی، علی ۱۰۷، ۱۳۵، ۲۴۷
شش مقاله ۲۱۸
شکری، کاظم ۳۲۴، ۳۸۴
شما (نشریه) ۲۸۲
شتالینسکی، ویتالی ۳۷۵
شهیدی، سید جعفر ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۵
۱۴۱-۱۴۳، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۹۱
صبح امروز (روزنامه) ۱۳، ۱۹، ۲۲، ۲۶
۳۱، ۳۶، ۴۰، ۴۳، ۶۰، ۶۳، ۷۵، ۷۸، ۸۳
۸۵، ۸۸، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۰
۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴
۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۱، ۲۰۴
۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۵
۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۵
۲۶۰، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۶
۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۱۰
۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۴
۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۴
۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۴
۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۰۴، ۴۰۸

- ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۳۷، فلاحیان، علی ۱۷، ۱۸، ۹۲، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۷، ۳۱۶، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۴۱
- صبح (نشریه) ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۶۹، ۳۲۰، ۳۲۹، ۳۳۸
- صحیفه نور ۴۴، ۵۰، ۷۸، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۵۷، ۴۱۶
- ۴۴۵
- فوکو، میشل ۷۸
- فولادوند، عزت‌الله ۴۹، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۸
- فون‌هایک، فریدریش ۶۶، ۶۷، ۱۷۱
- قائم‌مقامی، فاطمه ۱۱۷
- قدس (روزنامه) ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۴
- قرآن کریم ۲۹۱
- کارامانیس، کنتانتین ۳۱۱
- کار (نشریه) ۳۶۶
- کاستلیو، سباستین ۲۱
- کالون ۲۱، ۲۷
- کانت، امانوئل ۲۳، ۹۹، ۱۰۰، ۲۷۴
- کلدیور، محسن ۸۴-۸۹، ۸۹، ۹۲-۹۴، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰
- ۲۲۲، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۸
- ۳۲۰-۳۲۲، ۳۸۹، ۴۰۲، ۴۴۶
- کریاسچی، غلامحسین ۱۸۲، ۱۹۹، ۲۰۰
- ۲۲۲، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۸۴
- کربن، هانری ۱۳۹، ۱۴۳
- کمونیسم یا استالینسم ۵۶
- کوندرا، میلان ۴۷
- کوهن، توماس ۴۱۹، ۴۲۲
- طاهری (آیت‌الله) ۳۰، ۵۱، ۵۲
- طباطبایی مجد، غلامرضا ۱۶۴
- طبیعت استبداد ۱۰۱
- طرح عناصر ایدئولوژی ۱۰۶
- عبدی، عباس ۱۷، ۳۰، ۶۰، ۶۱، ۶۲
- عدل الهی ۱۳۰، ۱۸۷
- عصر ما (نشریه) ۶۰
- عقدالفرید ۱۴۲
- عقل در تاریخ ۱۰۴
- علایی، امیر ۱۶
- غلل گرایش به‌مادیگری ۲۰
- علی از زبان علی ۱۴۱، ۱۶۱
- عنایت، حمید ۱۰۴
- عنایت، محمود ۳۶۵
- فوجات مکیه ۳۴
- فروهر، داریوش ۱۹، ۲۴، ۲۹، ۳۲، ۳۵، ۶۳، ۲۵۳، ۲۶۰، ۳۱۷، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۶۳
- ۳۹۴-۳۹۶، ۴۴۵
- فصوص‌الحکم ۱۴۰
- فضائل الانام من رسائل حجه‌الاسلام ۳۴

- کیان (مجله) ۱۶، ۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶
 کیهان (روزنامه) ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۵۲
 ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵
 ۲۱۶، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۸۳
 ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۷
 ۳۳۸، ۳۵۱، ۳۷۱، ۳۷۳، ۴۳۳، ۴۳۵
 ۴۴۳
 گردون (مجله) ۳۶۰
 گفتارهای معنوی ۱۹۳
 گلشیری، هوشنگ ۳۳۲، ۳۳۴، ۴۳۶
 گوبلز ۳۷
 گورباچف، میخائیل ۶۶، ۱۴۸، ۳۱۱-۳۱۴
 گورینگ ۳۷، ۳۸
 گولاگ (مجمع الجزایر) ۶۶، ۹۲، ۲۰۵
 ۳۶۴
 لاکاتوش، ایمره ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۳۵، ۴۳۷
 لوتر، مارتین ۴۳۲
 لوکاج، گئورگ ۴۷
 لوموند (روزنامه) ۳۱۲
 لویی سیزدهم ۴۳۶
 مارکس، کارل ۳۶، ۴۹، ۱۰۶، ۲۴۷، ۴۴۸
 ماندلا، نلسون ۲۷۵، ۲۹۷
 ماندویل ۴۱۸
 مجتهد شبستری، محمد ۹۲، ۱۰۲، ۱۹۶
 ۱۹۷
 مجله دانشکده ادبیات تبریز ۳۴
 مجموعه آثار ۱۳۴-۱۳۶، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۶
 محبوب، محمد جعفر ۳۳۴، ۴۳۶
 محسنی اژه‌ای ۳۲، ۳۱۷، ۳۲۰-۳۲۳، ۳۲۶
 ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۷۳-۳۷۵، ۴۰۱، ۴۰۴
 محمد بن احمد مستوفی هروی ۱۶۴
 مختاری، محمد ۱۹، ۳۲، ۳۹۵، ۴۴۵
 مخملباف، محسن ۵۱، ۹۲، ۳۶۰، ۳۶۹
 مدارا و مدیریت ۱۰۲
 مثله حجاب ۲۰
 مشکینی (آیت الله) ۳۵۶
 مصباح یزدی (آیت الله) ۲۳، ۱۹۰، ۱۹۱
 ۲۱۱، ۲۳۹، ۳۲۶
 مطهری، مرتضی ۱۹، ۲۰، ۱۰۱، ۱۰۲
 ۱۰۷، ۱۲۲-۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۳-۱۳۶
 ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۸۶-۱۹۷، ۲۱۳
 ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹
 معروفی، عباس ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۱
 مک کوالی ۴۲۹
 مناقب ۱۵۹، ۱۶۵
 منتظری (آیت الله) ۱۶، ۵۰، ۶۱، ۸۸، ۹۲
 ۹۴، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۷، ۴۰۱
 منتظری، حسینعلی (حجت الاسلام) ۳۰
 منتهی الامال ۱۴۵
 منطق اکتشاف علمی ۲۲۵
 موسوی اردبیلی ۳۰، ۱۶۹، ۳۶۵
 موسوی خوینی‌ها ۳۰، ۵۱، ۵۶، ۸۰، ۸۳
 ۲۱۷، ۲۷۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۶۵، ۴۴۷
 مولوی ۸۷، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۴۰
 ۲۲۳، ۲۷۶
 مکتب ادبیات تبریز ۳۴

- مهاجرانی، عطاءالله ۳۸۴
 مهدوی، اصغر ۱۵۰
 مهدوی دامغانی، محمود ۱۶۱
 میرزاصالح، غلامحسین ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۴۰، ۳۴۰
 ۳۴۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۹۶، ۴۲۴، ۴۳۶
 میرعلایی، احمد ۳۷۶، ۳۹۶
 میکنونوس ۲۶۷، ۳۳۳، ۳۵۴
 ناطق نوری، علی اکبر ۴۴، ۶۶، ۱۸۶، ۱۹۴،
 ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۶،
 ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۸۰، ۳۵۶
 ۳۵۷
 نبوی، بهزاد ۵۶
 نشاط (روزنامه) ۲۲۲، ۲۸۰، ۳۸۴، ۴۴۷
 نشر دانش (مجله) ۳۹۷
 نصر، سید حسین ۳۳۴، ۴۳۶
 نقد عقل محض ۹۹
 نوری، عبدالله ۳۰، ۵۱، ۶۲، ۸۰، ۸۱، ۸۳،
 ۹۲، ۱۶۹، ۱۹۶، ۲۱۷، ۲۷۲، ۳۲۴، ۴۴۷
 نورینگا، مانوئل آنتونیو ۴۰۵
 نهج البلاغه ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۹۱
 نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر ۱۰۲،
 ۲۱۳، ۱۹۲
- نیکون، ریچارد ۴۲
 نیک‌گهر، عبدالحسین ۴۵۲
 ورینو ۴۹
 هانتینگتون، سمونل ۳۰۴
 هاول، واتسلاو ۴۷، ۵۸، ۶۹، ۲۹۹
 هجدهم برومر لویی بناپارت ۳۶
 هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش ۳۶،
 ۱۰۴
 هلر، اکنس ۴۷
 هویت ۳۳۰، ۳۴۰، ۴۲۴
 هیتلر، آدولف ۲۶، ۳۶، ۳۷، ۳۸
 هیملر، هاینریش ۲۶
 یالثارات (نشریه) ۲۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲،
 ۱۸۱، ۲۷۸
 یزدی (آیت‌الله) ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۰۲،
 ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۶۰، ۲۷۱، ۳۱۹
 یک بتر و دو رؤیا ۳۱۲
 یلتسین، بوریس ۳۱۲-۳۱۴
 ینایع الموده ۱۳۹، ۱۴۳